

جهان اسلام در چرخه دگرگونی

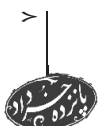
«رویاریبی ژئوکالچر انقلاب اسلامی با ژئوپلتیک غرب در جنبش‌های اسلامی معاصر»

تحولات عمیقی در جهان اسلام در حال وقوع است؛ همه آنهایی که نظاره‌گر این تحولات هستند با سؤالات متضاد و متنوعی روبه‌رو می‌باشند:

آیا آنچه در جهان اسلام در حال وقوع است دگرگونی از جنس انقلاب اسلامی و تحت تأثیر ایدئولوژی آن است یا آن گونه که عده‌ای می‌گویند این تحولات ماهیت ایدئولوژیک ندارد بلکه بین ایدئولوژی‌ها ایستاده و فقط خواهان آزادی و دموکراسی است؟

آیا نیروهای عمل‌کننده در جنبش‌های جهان اسلام تحت تأثیر قدرت مذهبی خواستار دگرگونی هستند یا نیروهای سومی که نه با انقلاب اسلامی میانه خوبی دارند و نه با رژیم‌های دیکتاتوری حاکم بر این کشورها سازگاری دارند، رهبری این دگرگونی‌ها را به عهده دارند؟

آیا دوره جنبش‌های اعتقادی، مذهبی و ایدئولوژیک به سر آمده است و اکنون جهان با یک چرخش پارادایمی روبه‌رو است؟ پارادایمی که به‌زعم عده‌ای، بعد از شکست سوسیالیسم در جهان اسلام حضور نداشت و همین غیبت باعث پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شد!



آیا انقلاب اسلامی در پارادایم خاصی رخ داده است که این پارادایم در جنبش‌های اخیر کشورهای اسلامی وجود ندارد؟

آیا انقلاب اسلامی توانایی بازتولید خود را در جهان اسلام از دست داده است و نمی‌توان فصل مشترکی بین جنبش‌های اخیر جهان اسلام و انقلاب اسلامی به دست آورد؟

تحولات کشورهای اسلامی چه نسبتی با نظریه خاورمیانه جدید که پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در سرلوحه بسط سیاست‌های ژئوپلیتیک غرب قرار گرفت، دارد؟

چرا تحولات دنیای اسلام در این زمان اتفاق افتاد و چرا در سه دهه گذشته که انقلاب اسلامی با ساقط کردن یک نظام استبدادی پادشاهی نظم و ثبات جوامع اسلامی را به هم

ریخت و شور اسلامی خاصی برای بیداری در جهان اسلام برانگیخت اتفاق نیفتاد؟

آیا جنبش‌های جاری در جهان اسلام به معنای زوال امپراتوری غرب و رویارویی با ژئوپلیتیک غرب در کشورهای اسلامی است یا غربی‌ها با بهره‌گیری از نظریه

زیست‌مسلمانی و تئوری «اسلام و مسلمانان میانه» با سوار شدن بر این جنبش‌ها ضمن متوقف کردن گرایش‌های بیداری اسلامی در جهان اسلام به بسط و تثبیت ژئوپلیتیک

غرب می‌پردازند؟

آیا رضایت غرب به «سکولاریسم حداقلی» در جهان اسلام به ویژه ترکیه و الجزایر و... در دو دهه اخیر و عدول از سیاست‌های «سکولاریسم حداکثری» که در دو قرن گذشته

تمام برنامه‌های ژئوپلیتیک غرب را به خود اختصاص داده بود، بخشی از این چرخش پارادایمی است؟

آیا اتفاقات جاری جهان اسلام نتیجه ادامه پنهان جنبش‌های اسلامی در دو قرن اخیر است که اغلب کشورهای اسلامی را فراگرفته بود و تظاهر محلی این جنبش‌ها در قالب

جنبش‌های سلفیه، جنبش‌های اصلاح‌طلبی، جنبش‌های مهدی‌گرایی، جنبش‌های تجدید خلافت اسلامی، جنبش‌های نوگرایی دینی، جنبش‌های ناسیونالیستی و... به

مقابله با گفتمان ژئوپلیتیک غرب و غربگرایی آمد؟

سؤالات مذکور و ده‌ها سؤال دیگر که می‌توان در این زمینه مطرح کرد نشان می‌دهد که دهه سوم انقلاب اسلامی یا دهه دوم قرن ۲۱ میلادی با فریادهای بلند ملت‌های مسلمان

آغاز شده با آه کوتاه مسلمانانی که در سراسر قرن نوزدهم و بیستم تحقیر شدند.

فروپاشی یکی پس از دیگری نظام‌های استبدادی حاکم بر کشورهای مسلمان به عنوان شیوه حکومتی که در تمام دو قرن گذشته با تمام قدرت بر جهان اسلام حکومت

کردند و از تمام امکانات ایدئولوژیک و سیاسی اروپا و آمریکا برای دوام دیکتاتوری خود بهره بردند، بیانگر آن است که الگوی چرخه‌ای تسلط بر جهان اسلام از طریق حمایت تسلیحاتی، سیاسی و اقتصادی از دیکتاتورهای دست‌نشانده و یا نمایش‌های آزادی‌خواهی، تجددطلبی، قانون‌گرایی، دموکراسی‌های ارشادی و حقوق بشر توسط «دیکتاتورهای منور» یا ضابطه‌مند، کارآیی خود را از دست داده است.

این فروپاشی‌ها اکنون برای همه‌آنهايي که از چشم‌انداز مبانی فلسفه سیاسی غرب به دگرگونی‌های اجتماعی نظر دارند شگفت‌انگیز است، زیرا در ساختار اجتماعی اغلب این جوامع مکانیسم جنبش‌های اجتماعی بر بنیاد فلسفه سیاسی مدرن وجود ندارد؛ به نظر می‌رسد که فیلسوفان و جامعه‌شناسان غربی همان خطایی را که در فهم مبانی انقلاب اسلامی مرتکب شدند در فهم ماهیت جنبش‌های اخیر کشورهای اسلامی نیز تکرار می‌کنند.

آیا علم سیاست مدرن در تحلیل فلسفی و جامعه‌شناختی دگرگونی‌های اجتماعی در کشورهای اسلامی ناکارآمد است؟

آیا تحلیل‌های جامعه‌شناختی بر اساس ابزارهای تجزیه و تحلیل مدرن فلسفه سیاسی و اجتماعی، برای فهم جنبش‌های جهان اسلام گرفتار آفت بی‌انسجامی است؟

اگرچه فهمیدن جنس تحولات دنیای اسلام با توجه به این که هنوز در متن واقعه قرار داریم و به اندازه کافی و منطقی از آن فاصله نگرفتیم تا درک کلی‌تری از آنها داشته باشیم، کاری دشوار است اما به‌رغم این دشواری‌ها نمی‌توان بزرگ بودن و با اهمیت بودن این رخدادها را نادیده گرفت. اکنون، هم در جهان اسلام و هم در غرب نتیجه‌گیری‌های غلطی از این رخدادها رایج می‌شود و فروپاشی نظام‌های استبدادی را پیروزی دموکراسی لیبرال غربی و پایان انقلاب اسلامی القامی‌کنند؛ در حالی که رخدادهای جهان اسلام تنها از مرگ استبداد خبر نمی‌دهد بلکه از مرگ اندیشه سکولار و غربگرایی که دو قرن بر جهان اسلام حاکمیت داشته و وظیفه‌اش تحقیر هویتی مسلمانان و نفی فرهنگ و تمدن اسلامی بوده نیز خبر می‌دهد.

جهان اسلام دو قرن توسط غرب و غربگرایان مورد تحقیر هویتی قرار گرفته است و جهان‌شمولی تفکرات اسلامی و تمرکز بر غرب به جای تمرکز بر اسلام، دستاوردهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی چشم‌گیری به ارمغان نیاورده است. جنبش‌های سلفی‌گری، اصلاح‌طلبی، ناسیونالیستی، اسلام‌خواهی و غیره واکنش‌های مسلمانان در



مقابل این تحقیر هویتی، فرهنگی و تاریخی در دو قرن گذشته بود. این تحولات نشان می‌دهد که کابوس اسلام‌هراسی غرب به واقعیت نزدیک می‌شود.

جهان اسلام در چرخه دگرگونی برگشت‌ناپذیری قرار گرفته است که بی‌تردید تغییرات زیادی در ژئوپلیتیک و ژئوکالچر منطقه ایجاد خواهد کرد. اگر جهان اسلام در جست‌وجوی نظام‌های پساکولار و پساجرگرایی است فهمیدن مرجعیت تئوری‌های این نظام و الگوی آن برای انقلاب اسلامی اهمیت ویژه‌ای دارد. در طول یک قرن گذشته سیاست‌های ژئوپلیتیک غرب، جهان اسلام را بر سر یک دوراهی کاذب قرار داده بود که نتیجه آن یا پیوستن به دموکراتیزاسیون جهانی به سرمدمداری امریکا بود یا پذیرش دیکتاتورهای محلی. انقلاب اسلامی این دوراهی کاذب را مورد تردید قرار داد.

مفهوم «تحقیر هویتی» یکی از مفاهیم کلیدی در فهم انقلاب اسلامی است که به نظر می‌رسد به نوعی کارکرد آن را در جنبش‌های جاری جهان اسلام نیز می‌توان نشان داد. آنچه در سه دهه گذشته به عنوان بخشی از جریان اسلام‌هراسی در غرب شایع بود نگرانی از بازسازی هویتی کشورهای اسلامی و مسلمانان از طریق جنبش‌های اجتماعی و تردید در هژمونی ژئوپلیتیک غرب و توجه به توان ژئوکالچر اسلام در ساماندهی هویتی مسلمانان بود.

در فهم تحولات جهان اسلام همان‌طور که رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز به درستی آن را تحلیل کردند، باید به دنبال این واقعیت باشیم که آنچه در جهان اسلام جریان دارد بخشی از بیداری اسلامی و در نتیجه بسط ژئوکالچر انقلاب اسلامی است. این تحولات برخلاف القائات جریان‌های چپ و راست غرب و غربگرایان درون کشورهای اسلامی منشأ پیدایش جنبش‌های جدیدی نیست که از نظر ماهیت ایدئولوژیک بین انقلاب اسلامی و غربگرایی سکولار قرار دارد و راه سومی بین انقلاب اسلامی و غربگرایی است. فهم ماهیت و اهمیت جنبش‌های جاری کشورهای اسلامی برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. انقلاب اسلامی ایران به عنوان بخشی از جهان اسلام بر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن تأثیر داشته و اثر خواهد پذیرفت. درک درست از ماهیت رخدادهایی که در جهان اسلام در حال وقوع است، هم از جهت فرصت‌هایی که در اختیار ما می‌گذارد ارزش دارد و هم ما را از تهدیدهای آن بر حذر خواهد داشت. باید با انجام پژوهش‌های بنیادین پیرامون رخدادهای اخیر جهان اسلام و رابطه آن با جنبش‌های دو قرن اخیر و همچنین انقلاب اسلامی و پرهیز از شعارها



و پژوهش‌های ژورنالیستی اجازه ندهیم هژمونی تحقیقاتی مخالفان انقلاب اسلامی و تولید انبوه مقالات و متون انحرافی، به امریکا و اروپا برای سیطره بر این جنبش‌ها و انحراف آنها فرصت دهد. سؤالاتی که در ابتدای این مطلب مطرح گردید نشان می‌دهد حجم سرمایه‌گذاری غرب برای ایجاد پرسش‌های انحرافی پیرامون دگرگونی‌های اخیر جهان اسلام چقدر گسترده است.

فلسفه سیاسی غرب در فهم جنبش‌های اسلامی گرفتار فقر تئوریک است و تلاش می‌کند این فقر را با تولید انبوه تحلیل‌های ژورنالیستی و سؤالات انحرافی پوشش دهد. در انقلاب کبیر اسلامی آشکار شد که نمی‌توان جنبش‌های جاری جهان اسلام را بر مبنای مبانی تئوریک فلسفه سیاسی غرب در فهم جنبش‌های اجتماعی تحلیل کرد.

جهان اسلام در مرحله فروپاشی نظم پوسیده موجود در کشورهای عربی، نباید خود را با این سؤالات انحرافی مشغول کند که آیا مسائل جنبش‌های جاری کشورهای اسلامی و انقلاب اسلامی با هم مشترک نیستند و راه حل آنها نیز یکی نیست؟ جهان اسلام برای جبران عقب‌ماندگی‌های خود در قرن گذشته و رهایی از سیطره استبداد و استعمار راهی جز الگوبرداری از انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی ندارد. این همان دلهره‌ای است که اکنون امپریالیست‌های غربی از آن واهمه دارند. لذا تلاش می‌کنند با ایجاد سؤالات انحرافی و تولید گزینه‌های کم‌مایه و به صحنه آوردن چهره‌های پنهان به عنوان رهبران حرکت‌های جهان اسلام این جنبش‌ها را عادی‌سازی نموده و کنترل کنند.

آنچه پیوسته باید مورد پرسش قرار گیرد این است که پیروزی یا شکست جنبش‌های جاری جهان اسلام چه تأثیری در بیداری اسلامی در بخش‌های دیگر جهان اسلام مخصوصاً آسیای مرکزی و قفقاز، خاورمیانه و کشورهای اسلامی جنوب شرق آسیا دارد؟

اکنون حجم وسیعی از قلم به مزدان غرب در داخل و خارج از جهان اسلام، برای ایجاد انحراف از فهم دقیق تحولات جهان اسلام می‌گویند جنبش‌های جاری کشورهای اسلامی آن گونه که بعضی‌ها پنداشته‌اند برآمدن الگوی میانه جنبش‌های اجتماعی در مقابل الگوی انقلاب اسلامی در جهان اسلام است. آنها می‌خواهند با دامن زدن به این رویارویی‌های کاذب، اذهان مسلمانان و مظلومان جهان را از شکوه و عظمت و عمق تحولات جهان اسلام منحرف سازند.

مهم آن نیست که برای فهم جنبش‌های جاری در جهان اسلام می‌توانیم به پارادایمی

غیر از پارادایم انقلاب اسلامی فکر کنیم بلکه آنچه اهمیت دارد این است که سیاست‌های دیرینه ژئوپلتیک غرب در جهان اسلام شکاف عمیقی برداشته است. مسلمانان نباید اجازه دهند که مانند جنبش‌های اسلامی گذشته، این شکاف مجدداً توسط استعمار غرب با بردن رژیم‌های وابسته فرسوده فعلی و آوردن رژیم‌های وابسته تازه نفس پر شود.

تقابل ژئوکالچر انقلاب اسلامی با ژئوپلتیک غرب در جنبش‌های جاری جهان اسلام تقابل حقیقت با واقعیت جهان اسلام است. باید پذیرفت که با جنبش‌های جاری در جهان اسلام شکاف بزرگی در الگوهای استبدادی نظام‌های حاکم بر کشورهای اسلامی به وقوع پیوسته است و دیگر نمی‌توان با این نظام‌ها جهان اسلام را کنترل کرد. این همان آرمان بزرگ امام خمینی در بیداری اسلامی است.

اکنون پس از دو قرن جهان اسلام در جست‌وجوی نظام‌های پاسکولار و پساغربگرایی است. خیزش‌های جهان اسلام بیش از آنکه خیزش گرسنگان و انقلاب ستم‌دیدگان در مقابل شکم‌بارگان باشد، انقلاب تحقیرشدگان فرهنگی و هویتی در مقابل جریان‌ها و قدرت‌هایی است که دو قرن بر جهان اسلام، سیاست‌های استکباری و استبدادی را تحمیل کردند و علت اصلی و اساسی فقر، عقب‌ماندگی، بی‌هویتی، دیکتاتوری، بی‌سواد و وابستگی مسلمانان به کفار و مشرکین هستند.

- درک دقیق، عمیق و استنادی از ماهیت و ساختار جنبش‌های جاری جهان اسلام؛

- ترسیم فرصت‌ها و تهدیدهای این دگرگونی‌ها برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی؛

- دستیابی به یک الگوی بومی برای فهم جنبش‌های اجتماعی در جهان اسلام؛

- شناخت تفصیلی از رابطه بین جنبش‌های جاری در جهان اسلام با پیشینه تاریخی آنها در دو قرن گذشته و نقش انقلاب اسلامی در بیداری اسلامی؛

- شناخت تفصیلی از جایگاه جنبش‌های جاری در فرآیند بیداری اسلامی و بازسازی تمدن اسلامی؛

- شناخت تفصیلی از توانایی‌های ژئوکالچر انقلاب اسلامی در بیداری مسلمانان؛

مهم‌ترین مباحث استراتژیک در فهم تحولات جهان اسلام هستند. امام عظیم‌الشان

امت بارها فرموده بودند که منظور از صدور انقلاب لشکر کشی به کشورهای دیگر نیست بلکه باید فرهنگ انقلاب اسلامی را به دنیا شناساند. اگر این فرهنگ خوب شناسانده شود گرایش به سمت آن و الگوبرداری از آن را هیچ قدرت مستبدی نمی تواند کنترل نماید. بر مبنای الگوهای نظری امام، باید سه مفهوم کلیدی را در سرلوحه پژوهش های خود در فهم بیداری اسلامی و جنبش های جهان اسلام قرار دهیم:

الف. ژئوکالچر: بیانگر چهارچوب فرهنگی ای است که نظام ها، مکتب ها و ایدئولوژی ها در محدوده آن عمل کرده و اثر می گذارند و مقدمات و مبانی فکری خود را نه در محدوده ملی و محلی بلکه در یک جغرافیای فرهنگی منتشر می سازند. در ژئوکالچر تمرکز فعالیت ها بر فرهنگ به جای سیاست و اقتصاد است و از مؤلفه هایی چون دعوت فرهنگی، تبلیغ، نشان دادن کارآمدی، نشان دادن توانایی تولید سرمایه فرهنگی و اجتماعی و رابطه های معنوی و فرهنگی و مقاومت به جای زور و سیطره و استعمار استفاده می شود.

ب. ژئوپلیتیک: ژئوپلیتیک مفهوم قدیمی تری نسبت به واژه ژئوکالچر بوده و از ابتدای قرن بیستم به عنوان نشانه ای برای تحولات و درگیری های جهانی در مورد کسب، حفظ و بسط قدرت به کار رفته است. قرن بیستم را قرن ژئوپلیتیک گفته اند. در طول قرن بیستم ژئوپلیتیک به منظور تعریف و توصیف مستمر رقابت جهانی بین بلوک سرمایه داری غرب و بلوک شوروی و سیاست های استعماری در جهان سوم به کار رفته است. در ژئوپلیتیک بسط جغرافیایی و سرزمینی به جای تکیه بر فرهنگ و روش های فرهنگی، بر سیاست و اقتصاد تکیه دارد.

ج. تحقیر هویتی: این مفهوم در فهم جنبش های اجتماعی در حال جریان در کشورهای اسلامی، مفهومی جدید و بومی است که در ادبیات انقلاب اسلامی تولید گردید. تا به امروز عموماً علل و عوامل ریشه های جنبش های اجتماعی با توجه به مبانی فلسفه سیاسی غرب تحلیل شده است؛ بنابراین اغلب فیلسوفان و جامعه شناسان در فهم علل بروز جنبش ها به دو مکانیسم وجود تضاد طبقاتی و رهبری طبقه پیشرو نظر داشتند. انقلاب اسلامی هژمونی این نظریه را مورد تردید قرار داد و عامل فرهنگی معناداری به نام «تحقیر هویتی» و یا «تحقیر فرهنگی» را به عنوان عامل تأثیرگذار وارد ادبیات جنبش های اجتماعی به ویژه در جوامع اسلامی کرد. باید تلاش شود کارکرد این مفهوم در برانگیختگی جنبش های اجتماعی جهان اسلام به آزمون گذاشته شود.

نواندیشی دینی حضرت امام در نسبت فقه با زمان و مکان

دکتر امیر حمزه سالارزایی^۱
دکتر نادر مختاری^۲
منصوره خسروی^۳

اشاره

در تاریخ اسلام عمدتاً حاکمیت سیاسی در اختیار اهل سنت بوده و شیعه همواره در حاشیه تاریخ به سر می برد و به تبع آن، فقه شیعه که متکفل مدیریت رفتار مکلفین بوده نیز ناگزیر از هماهنگ کردن خود با شرایط زمان و مکان بوده است؛ بدین معنی که اگر حاکمیت سیاسی وقت در شرایط تساهل و تسامح مذهبی بوده، استعداد بیشتری از آن در جهت مدیریت جامعه اسلامی آزاد می شده و اگر در شرایط قبض و تعصب مذهبی بوده، به سکوت و تقیه روی می آورده است. اما در عصر ما، به نظر می رسد استعداد آزاد شده فقه شیعه برای مدیریت جامعه به اندازه ای بوده که زعیم فقهی وقت (حضرت امام) را از دغدغه هماهنگی تام و تمام فقه شیعه با زمانه رها نموده و به وی این اطمینان را

۱. استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲. استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی



داده است که دیگر لازم نیست رنگ زمانه بر صورت فقه شیعه زده شود، بلکه برعکس، فقه شیعه از این پس می تواند رنگ خود را بر صورت زمانه بزند. این سان بود که در فقه سیاسی شیعه فتوایی صادر شد که پیش از آن سابقه نداشت؛ به عنوان مثال، می توان به فتوای تاریخی حضرت امام درباره مقابله مردم با حکومت محمدرضا شاه پهلوی اشاره کرد که فرمود: «تقیه حرام است... ولو بلغ ما بلغ...»

توجه به عنصر زمان و مکان در اندیشه اجتهادی حضرت امام را نباید صرفاً به گونه ای تفسیر کرد که فقه را تابع متغیری از شرایط زمانی-مکانی کند که در این صورت، چنین دیدگاهی نمی تواند نو تلقی شود؛ چه پیش از حضرت امام نیز فقه تا حدودی ناگزیر بوده که شرایط زمان و مکان را بسنجد. آنچه نظریه حضرت امام را نو جلوه می دهد، درک فائزانه ای است که از جایگاه فقه، نسبت به زمان و مکان ارایه کرده است؛ به گونه ای که برخلاف گذشته که الزامات زمان و مکان و الزامات فقه در یک نسبت یکسویه از جانب زمان و مکان مورد تأمل قرار می گرفت، این الزامات در آن، دوسویه مورد ملاحظه قرار می گیرد؛ به عبارت دیگر درک متفاوت حضرت امام از دو عنصر زمان و مکان باعث شده فقه سیاسی شیعه از حالت انفعال و انزوای نسبی نسبت به زمان و مکان بیرون بیاید و نقشی فعالانه ایفا کند.

به لحاظ عملی، مهم ترین عنصری که در فقه سیاسی حضرت امام مناسب با شرایط زمان و مکان به شکل پررنگی وارد شده، عنصر مصلحت می باشد. عنصر مصلحت در عصر حاکمیت فقه نسبت به عصری که فقه در حالت اپوزیسیون به سر می برد، از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است. مهم ترین کارویژه عنصر مصلحت، پر کردن شکاف میان «واقعیت» و «آرمان» می باشد؛ آرمان به مثابه «افق» و واقعیت به مثابه «فرآیند» حرکت. اگر آرمان های بلند نتوانند موانع و شرایط زمان و مکان را در خود حل کنند، به لحاظ عملی فاقد کارآمدی خواهند بود. وارد شدن نهادهای عنصر «مصلحت» در فقه سیاسی حضرت امام، کارآمدی آن را در متن ضرورت های عملی به اثبات رسانده است.

طرح مسئله

فقه، آن چنان که حضرت امام (س) به درستی فرموده بودند، تئوری اداره جامعه و برنامه زندگی انسان از گهواره تا گور است. چنین تأثیر جدی و فراگیری را برای کمتر دانشی از دانش های انسان می توان سراغ گرفت. به رغم این، در تاریخ اسلام، حضور ائمه اطهار (ع) بعد از رحلت پیامبر (ص) به مدت قریب به سه قرن و سپس امید به ظهور امام زمان (عج)،



موجب برانگیختگی احساس بی‌نیازی برای پرداختن به مسائل عمیق‌تر و گسترده‌تر فقه سیاسی شده است. علاوه بر این، به دلیل دوری فقه شیعه از حاکمیت و اداره جامعه و انزوای پیاپی آن، فقه سیاسی شیعه، یعنی آن دسته از احکامی که با حکومت و اداره جامعه مرتبط می‌باشد، کمتر مورد واکاوی و بحث عمیق قرار گرفته است و غالباً در گردنه‌ها و بحران‌های تاریخی از طریق «تقیه» به حیات خود ادامه داده است. البته در مواجهه با مسائل مستحدثه، سه جریان سیاسی-اجتماعی، یعنی «تجهرگرایی»، سکولاریسم و «نواندیشه دینی» مطرح است. در طول تاریخ، جریان‌های اصیل دینی مجبور بوده‌اند در دو جبهه فکری عمل کنند: یکی مقابله با تجهر و دیگری مقابله با افراط‌گری‌های روشنفکری.

جریان تجهر، ضمن انکار وجود متغیرات در دین، بر ثابتات آن تأکید کرده و مباحث دین را در غیر از قالب و ظرف زمانی و تاریخی‌اش ملحوظ نمی‌داند. این جریان هرچند با فرازونشیب، در سراسر تاریخ اسلام، حتی در عصر ما و در نهضت اسلامی حضور داشته است. حضرت امام (س)، در ضمن نقل قضیه‌ای، در خصوص اهمیت مبارزه با این جریان می‌فرماید:

روزی مرحوم آقای بروجرودی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر و مرحوم آقای خوانساری (رضوان الله علیهم) برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع بودند. به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار، تکلیف این مقدس‌نماها (متجهرین) را روشن کنید.^۱

در سوی مقابل، جریان سکولاریسم با رویگردانی از فهم روش‌مند دین و شریعت در قالب «اجتهاد» در به‌دست آوردن مراد شارع، فهم آزاد و غیرمبتنی بر علوم دینی را مدنظر خویش قرار داده و با محور قرار دادن خردانسانی و فهم بی‌واسطه و غیرروش‌مند دین، گستره شریعات را محدود به امور عبادی و برخی آموزه‌های منصوص می‌داند و در فرآیند عرفی‌نگری در شریعت، حوزه دین را در اموری خاص و حداقلی نگه داشته و دخالت دین و شریعت را در امور جامعه و حاکمیت سیاسی، بلکه امور نوپدید مورد انکار قرار داده است. در واقع دو گروه «متجهرین» و «سکولارها» از دو سوی مخالف و با مبانی متفاوت، بر حداقلی بودن شریعت و محدودیت حضور آن در عرصه‌های زندگی، اشتراک دارند و امکان اداره فقهی و شرعی امور سیاسی و اجتماعی را بر نمی‌تابند. در جبهه مقابل این دو جریان، جریان اجتهادی است. اجتهاد یعنی «فهم روش‌مند،

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، قم، آزادی، بی‌تا، ص ۱۷۲.

عمیق و دقیق دین» در مقابل «فهم آزاد و غیرضابطه‌مند و سطحی» آن. جریان اجتهادی، گستره شریعت را تمامی نیازهای بشری تا روز قیامت و در تمامی شئون زندگی می‌داند و در فرآیند استنباط متغیرات از ثابتات، کارآیی و کارآمدی شریعت را نیز در مرحله عمل و در شرایط جدید تضمین می‌نماید؛ به عنوان مثال، حضرت امام (س) فقیه شاخص جریان اجتهادی، با شجاعت، خلافت و اهتمام مضاعف و امید به برپایی حاکمیت دینی و متعاقباً تحقق آن آرزو، فصل نوینی را در استفاده از عنصر زمان و مکان در استنباط و فهم روزآمد و دقیق موضوعات رقم زد و با استفاده نوین از عنصر «مصلحت» امور شریعت را سامان بخشیده و زمینه تحقق حداکثری شریعت در جامعه و نظام سیاسی را فراهم آورد.

تاکنون در خصوص نقش زمان و مکان در فقه سیاسی حضرت امام (س) مقالات قابل توجهی منتشر شده و حتی کنگره‌هایی نیز برپا شده است؛ به رغم این، در خصوص پرسش و موضوع اساسی این نوشته یعنی عدم مقهوریت اندیشه فقهی حضرت امام در برابر اقتضائات تحمیلی زمان و مکان، ضمن توجه به ضروریات زمان و مکان، کمتر پژوهشی انجام شده و معمولاً در مواجهه با سؤال چگونگی ارتباط فقه سیاسی با دو عنصر زمان و مکان، پاسخ‌هایی داده شده که به نظر می‌رسد تنها به یک جنبه از «الزامات دوگانه فقه و زمان و مکان» توجه شده است. در این تحقیق، بر این باوریم که حضرت امام (س)، ضمن اینکه فقه سیاسی شیعه را از حالت انفعال و انزوای نسبی نسبت به دو عنصر زمان و مکان بیرون آورده، با دخالت روش‌مند این دو، نوعی اجتهاد فعالانه را رقم زده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت با آن، گامی نوین در سیر استکمالی نسبت فقه و عرصه عمل برداشته شده است؛ به عبارت دیگر، تمایز مهم فقه سیاسی حضرت امام (س) نسبت به فقیهان سلف، پیوند وثیق تئوری فقهی با عمل سیاسی است. حلقه پیوند و اتصال تئوری و عمل در اندیشه فقهی حضرت امام (س)، عنصر «مصلحت» می‌باشد. در این تحقیق تلاش شده تا در برابر تلقی رایج جریان سکولاریسم که واژه روشنفکری دینی را در انحصار خود دارد و مصلحت‌اندیشی فقهی را طریقی برای سکولاریزه کردن دین و عرفی شدن فقه شیعه می‌داند،^۱ به ویژگی‌ها، مبانی و پیامدهای مصلحت‌اندیشی روش‌مند در رویکرد اجتهادی حضرت امام (س) اشاره شود. البته، از آنجایی که معمولاً و کم‌وبیش، قبل از حضرت امام نیز توجه به اسلام و مقتضیات زمان و مکان مورد

۱. به عنوان مثال می‌توان به دو مقاله از سعید حجاریان، منتشر شده در ماهنامه کیان، ش ۲۴ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴) با عنوان «فرآیند عرفی شدن فقه شیعه» و ماهنامه کیان، ش ۴۶ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸) با عنوان «امام خمینی؛ فقیه دوران گذار» اشاره کرد که در آنها فرآیند مصلحت‌اندیشی در فقه سیاسی شیعه، مترادف با فرآیند عرفی شدن فقه شیعه تفسیر شده است.

آنچه نظریه حضرت امام رانو جلوه می دهد، درک فائقانه ای است که از جایگاه فقه، نسبت به زمان و مکان ارایه کرده است؛ به گونه ای که بر خلاف گذشته که الزامات زمان و مکان و الزامات فقه در یک نسبت یک سویه از جانب زمان و مکان مورد تأمل قرار می گرفت، این الزامات در آن، دوسویه مورد ملاحظه قرار می گیرد؛ به عبارت دیگر درک متفاوت حضرت امام از دو عنصر زمان و مکان باعث شده فقه سیاسی شیعه از حالت انفعال و انزوای نسبی نسبت به زمان و مکان بیرون بیاید و نقشی فعالانه ایفا کند

توجه بوده، نقش زمان و مکان در فقه و ارتباط دین و سیاست، مفروض لحاظ شده است. در این پژوهش از روش توصیف و روش تحلیلی - منطقی و کتابخانه ای استفاده شده است.

تبیین مفاهیم

جریان اجتهادی (نواندیشی دینی): جریانی که مبتنی بر اجتهاد اصیل، روش مند و معتقد به حداکثری بودن حضور دین و شریعت در تمامی عرصه های زندگی و توانایی دین در تمامی شئون زندگی است؛ این جریان، ضمن پایبندی به اجتهاد روش مند، به تأثیر دو عنصر زمان و مکان در امر اجتهاد و نهایتاً در کارآیی و کارآمدی شریعت در مرحله عمل، به ویژه در امور مستحدثه، باور و عنایت دارد.

زمان و مکان: شرایط و مقتضیات ضروری اعصار و امصار که بدون تأثیر در تغییر جهت احکام شرعی، در تغییر نوع و شکل، کمیت و کیفیت آنها مؤثر می باشند.

مصلحت: اهل لغت،^۱ مصلحت را در مقابل مفسده و به معنی صلاح، شایستگی، سود و فایده ای دانسته اند که در نتیجه انجام کاری نصیب انسان می گردد. بر این اساس، مصلحت نظام نیز صلاح و فایده ای است که عاید اسلام، مسلمین و جامعه انسانی شود و مصلحت در فقه شیعه عبارت از تبعیت احکام از مصالح و مفاسد می باشد. شیعه و عدلیه بر اساس اعتقاد به حسن و قبح ذاتی و عقلی و نیز حکمت و عدل الهی، بر این باورند که احکام الهی تابع مصالح و مفاسد هستند؛ یعنی احکام وجوبی، بر اساس مصالح موضوعاتشان و احکام تحریمی، بر اساس مفاسد موضوعاتشان جعل می گردند. فقیهان و اندیشمندان اسلامی، بر اساس تفاوت مصالح و مفاسد موضوعات در الزام و عدم الزام، احکام را به وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه تقسیم کرده اند؛ به عنوان مثال خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید الاعتقاد می نویسد:

۱. به عنوان مثال ابن منظور می نویسد: «صلاح در مقابل فساد است...، اصلاح، نقض افساد و مصلحت، عبارت است از شایستگی و شایستگی در مقابل افساد است»؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۵۱۷-۵۱۶، ماده صلح.

تکلیف خوب است. به این دلیل که در بر گیرنده مصلحت است که این مصلحت بدون تکلیف به دست نمی آید.^۱

سیره نبوی، علوی و خلفای صدر اسلام نشان می دهد که پیشوایان دین از مصالح اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بهره می بردند و به مقتضای مصلحت جامعه، از تجارب و فنون بشری استقبال می کرده اند و بسیاری از فقها احکام حکومتی را بنابر مصلحت اسلام و مسلمین جعل کرده اند؛ هر چند این احکام، با احکام اولیه و ثانویه سازگاری نداشته باشد.

اعتقاد به اندیشه «مصلحت»، پایه مکتب عدل و اساس مذهب تشیع را تشکیل می دهد. البته باید توجه داشت که مصلحت، در حقیقت به متعلق احکام، و نه بسان تکالیف آزمایشی صرفاً به خود تکلیف، معطوف است. بر این اساس، هر تکلیفی ارشاد به مصلحتی است که در متعلق آن تکلیف نهفته شده است. نظر به وجود مصلحت در متعلق احکام می توان گفت که هدف از شریعت، صرف امتثال احکام نیست، بلکه امتثال احکام به نوبه خود، منجر به هدایت انسان به سودها و زیان های مادی و معنوی می شود؛ به عبارت دیگر در انجام تکالیف، علاوه بر به دست آمدن قرب الهی، سعادت عملی در زندگی نیز تأمین می شود.

حسب احادیث و روایات شریفه، تکالیف شریعت معطوف به مصالح واقعی می باشد و مصالح واقعی خود بر دو قسم هستند: ۱. مصالح ثابتی که در همه اعصار و امصار وجود داشته و ناظر به همه انسان هایی است که مکلف به رعایت تکالیف مسبوق به آنها هستند. ۲. مصالح متغیره که متفرع بر اوضاع و احوال اعصار و امصار می باشند. ابواب گوناگون عبادات و مقدمات آن (طهارات ثلاث)، ابواب محرمات، احکام مواریث، نکاح، طلاق، عده، حدود، قصاص، دیات و... نمونه هایی از مصالح ثابتی هستند که مصادق حدیث معروف «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامه، لا یكون غیره و لا یجیء غیره» می باشند. اما «حوادث واقعه»، هم چنان که در توقیع مبارک امام عصر (عج) از آنها یاد شده، از مصادیق مصالح متغیره می باشند که درباره آنها بدون آنکه از جانب شارع مقدس حکم خاصی صادر شده باشد، ضوابط ویژه ای ارایه شده است تا فقهای شایسته در هر زمان و مکان با تکیه بر آن ضوابط که رعایت آنها مقتضی به کارگیری متدلوژی ویژه ای است - که به شکل متأخری متدلوژی اجتهاد از آن یاد می شود - احکام آنها را استخراج و صادر کنند.

۱. عبدالحسین خسروپناه، گفتمان مصلحت، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۶، ص ۹۴.

در حقیقت، احکام متغیره، به دلیل تغییر موضوعشان تغییر می‌یابند و با فرض ثابت بودن موضوع، حکم نیز ثابت خواهد بود و اگر غیر از این باشد، نوعی نسبیت در احکام پیش می‌آید که تاکنون هیچ فقیهی بدان قائل نشده است. بیشتر مسائل سیاسی، نظامی، انتظامی و نیز مسائل مربوط به روابط داخلی و خارجی، انواع معاملات نوظهور از قبیل مصالح متغیره هستند که با گذشت زمان و دگرگونی‌های شرایط و احوال، به دلیل تغییر موضوعشان، حکمشان تغییر می‌کند. عدم توجه به همین مسبوق بودن تغییر حکم به تغییر موضوع است که باعث شکل‌گیری شبهه عرفی شدن و سکولاریزه شدن دین در فقه‌المصلحه شده است.

احکام اولیه: دستوراتی هستند که برای مسلمانان در شرایط طبیعی و عادی، بدون هیچ‌گونه اضطرار و اگراهی، نازل شده است.

احکام ثانویه: احکام موقت و محدودی هستند که ناشی از اوصاف اضطرار، ضرر، عسرو حرج، تقیه، عجز، خوف و... بر موضوعات خاصی صادر شده‌اند. از آنجا که این اوصاف، موقت هستند، احکام موقته و از آنجا که در مرحله دوم و در فرض نبود شرایط احکام اولیه جعل می‌شوند، احکام ثانویه به آنها گفته می‌شود؛ مانند حکم افطار روزه به هنگام بیماری.

احکام حکومتی: دستورات ولی فقیه (رهبر مشروع جامعه اسلامی) در حیطه امور اجتماعی که طبق مصالح عمومی، برای اداره جامعه اتخاذ می‌شود حکم حکومتی نام دارد. تفاوت احکام اولیه با احکام حکومتی در این است که:

۱. احکام اولیه ثابت، دایم و تغییرناپذیر هستند و فقط در صورت تغییر موضوع یا قید و شرط آن تغییر می‌کنند، اما احکام حکومتی موقت، تغییرپذیر و تابع منشأ اعتبار آنها هستند؛

۲. تشخیص مصلحت و جعل احکام براساس مصلحت در احکام اولیه فقط در دست شارع است، اما در احکام حکومتی، تشخیص مصلحت و اعتبار احکام براساس مصلحت در دست حاکم است؛

۳. محور صدور احکام حکومتی، وجود مصالح و مفاسد متغیر اجتماعی است، ولی محور صدور احکام اولیه وجود مصالح و مفاسد ثابت واقعی است؛

۴. مسلمانان در احکام حکومتی، باید از حاکم جامع شرایط اسلامی تبعیت کنند، ولی در احکام اولیه تابع مراجع خویش هستند. به همین دلیل پیروی سایر فقها از حاکم

اسلامی نیز لازم و واجب است؛^۱

۵. قلمروی احکام اولی، امور فردی و اجتماعی است ولی قلمروی احکام حکومتی، محدود به امور عمومی و اجتماعی است که شامل شئون فردی در صورتی که با روابط اجتماعی ارتباطی نداشته باشد نمی شود.

پرسش مهم در اینجا این است که اگر میان حکم حاکم، با توجه به مصالح اجتماعی و حکم اولی تزامنی پیش آید، حق تقدم با حکم اولی است یا حکم حاکم؟ در این خصوص، دیدگاه حضرت امام و سایر مراجع و مجتهدانی که با تشکیل حکومت دینی و جریان احکام حکومتی موافق اند، این است که از باب تقدم اهم بر مهم، حکم حاکم بر حکم اولی تقدم دارد زیرا مصلحت اجتماعی به صورت قطعی و ضروری کشف شده است و اگر به آن توجه نشود، اصل اسلام زیر سؤال می رود و ناتوانی آن معلوم می گردد؛ به همین دلیل حضرت امام در نامه ای به مقام معظم رهبری فرمودند حکومت یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم به تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است.^۲ البته باید توجه داشت که الزاماً احکام حکومتی با احکام اولی در تزامن نیستند؛ چراکه اساساً احکام حکومتی در عرض احکام اولی قرار نمی گیرند، بلکه احکام حکومتی، احکامی هستند که حکومت برای اداره کشور و جامعه با توجه به مصالح عمومی و اجتماعی صادر می کند و لازمه آن، ولایت حاکم اسلامی است؛ چه احکام حکومتی را احکام اولیه یا احکام ثانویه بدانیم؛ به همین دلیل برخی از محققان در تعریف احکام حکومتی می نویسند:

احکام حکومتی، به مقرراتی گفته می شود که از سوی مسئولین کشور برای برقراری نظم و تأمین مصلحت عمومی صادر می گردد که اگر تداوم نسبی داشته باشد و رسمیت پیدا کند، از احکام اولیه به شمار می رود. این گونه احکام در رابطه با حوادث واقعه یا مصالح مقتضیه هستند و هم چنین از احکام متغیره هستند که به شرایط زمان بستگی دارند و قابل تغییرند و تمامی احکام انضباطی و آیین نامه ای از این قبیل می باشند.^۳

تفاوت احکام حکومتی با احکام ثانویه نیز چنین است:

۱. احکام حکومتی در حکم اولی به نام حکومت اسلامی تحقق می یابند؛
۲. احکام ثانویه بر عناوین ثانوی چون عسر، حرج، ضرر، تقیه، اضطرار و... بار می شوند، ولی ملاک احکام حکومتی، مصالح اجتماعی مسلمین و مصالح اسلام است؛

۱. امام خمینی، البیع، قم، اسماعیلیان، بی تا، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۲.

۳. محمدهادی معرفت، ولایت فقیه، قم، التمهید، ۱۳۸۷، ص ۱۷۴.

سیره نبوی، علوی و خلفای
صدر اسلام نشان می دهد
که پیشوایان دین از مصالح
اجتماعی، سیاسی، اقتصادی
و نظامی بهره می بردند و به
مقتضای مصلحت جامعه، از
تجارب و فنون بشری استقبال
می کرده اند و بسیاری از فقها
احکام حکومتی را بنابر
مصلحت اسلام و مسلمین
جعل کرده اند

۳. احکام حکومتی با احکام ثانوی گرچه هر دو موقت و
تغییر پذیرند، اما قلمرو حکم ثانوی بیشتر در احکام شخصی
و قلمرو احکام حکومتی در احکام اجتماعی است و از این رو،
دایره احکام حکومتی وسیع تر از احکام اولیه و ثانویه است،
اگرچه در بسیاری از مصادیق احکام حکومتی، احکام اولیه
و ثانویه نیز مندرج شده است.
فائقانه: یعنی مواجهه فعال با مسائل؛ به عبارت دیگر،
مقهوریت مطلق نسبت به دو عنصر زمان و مکان.

نگاه فائقانه حضرت امام از جایگاه فقه نسبت به

زمان و مکان

مهم ترین ویژگی اجتهاد حضرت امام (س) در بستر فقه سیاسی، ضمن لحاظ جدی
شرایط زمان و مکان در اجتهاد، رویکرد فعالانه و فائقانه ایشان از جایگاه فقه نسبت به
زمان و مکان و عدم مقهوریت نسبت به آن می باشد. در این راستا توجه ویژه حضرت
امام (س) به اصولی همچون اصل تکلیف، اصل دعوت و گسترش اسلام و اصل نفی سبیل،
مؤید ماست که ذیلاً به بررسی اجمالی این اصول می پردازیم:

اصل تکلیف

یکی از ویژگی های شخصیتی حضرت امام (س) این بود که در امتثال اراده الهی و
تکلیف شرعی محو می شد؛ به گونه ای که شکست، پیروزی، حیات و شهادت در راه خدا
را در بستر انجام تکلیف، از باب «احدی الحسنین»، پیروزی می دانست.

حضرت امام در خصوص لزوم توجه به تکلیف گرایی می فرماید:

... ما بناداریم به تکلیف عمل کنیم. ما مکلفیم با ظلم مقابله کنیم... ما مکلفیم
از طرف خدای تبارک و تعالی که با ظلم مقابله کنیم؛ با این آدمخوارها و با این
خونخوارها مقابله کنیم...^۱

حضرت امام (س) خود با التزام جدی به مسئله تکلیف گرایی، از بسیاری از
حسابگری های سیاستمداران داخلی و خارجی صرف نظر می کردند و به همین علت، در
پاریس به طرفداران سیاست گام به گام فرمودند:

... ما [چون] تکلیف داریم ادا می کنیم، می شود و نمی شود برای ما مطرح

۱. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۲۲.



جریان تحجر، ضمن انکار وجود متغیرات در دین، بر ثابتهای آن تأکید کرده و مباحث دین را در غیر از قالب و ظرف زمانی و تاریخی اش ملحوظ نمی داند. این جریان هر چند با فرازونشیب، در سراسر تاریخ اسلام، حتی در عصر ما و در نهضت اسلامی حضور داشته است

نیست... اگر پیروز شدیم که خوب الحمدلله و اگر پیروز هم نشدیم، الحمدلله که به تکلیف عمل کردیم...^۱
در واقع، از نظر حضرت امام (س) عمل به تکلیف، چه به پیروزی دنیوی منجر شود و چه نشود، دارای پاداش اخروی و آسایش وجدان است:

... نباید نگران باشیم که مبدا شکست بخوریم، باید نگران باشیم که مبدا به تکلیف عمل نکنیم. نگرانی از خود ماست. اگر ما به تکالیفی که خدای تبارک و تعالی برای ما تعیین فرموده است عمل نکنیم، باکی از این نداریم که شکست بخوریم؛ چه از شرق و چه از غرب و چه داخل چه از خارج و اگر به تکالیف خودمان عمل نکنیم، شکست خورده هستیم؛ خودمان، خودمان را شکست دادیم...^۲

از نظر حضرت امام (س) تکلیفی که توسط فقیه و ولی امر مسلمین به مردم ابلاغ می شود، در واقع همان تکلیفی است که خداوند متعال تعیین کرده است. ایشان خطاب به نیروهای نظامی فرموده است:

... شما هم بدون اینکه در نظر بگیرید که من چی هستم و او چیست، همه در نظر بگیرید خدا به ما وظیفه داده، وظیفه معین کرده، وظیفه خدایی را داریم عمل می کنیم. بدانید که این سعادت دنیا و آخرت شما را ان شاء الله حفظ خواهد کرد...^۳

یکی از مستندات دیدگاه تکلیف گرایی حضرت امام (س)، سیره معصومین (ع) بوده است؛ از همین روی، وی در جایی فرموده است:

... پس ما یک وظیفه شرعی داریم انجام می دهیم؛ این وظیفه شرعی که انجام می دهیم [اگر] نتوانستیم، ما به وظیفه مان عمل کردیم. حضرت امیر هم نتوانست معاویه را از بین ببرد ولی وظیفه اش را عمل کرد. ما وظیفه مان را عمل می کنیم...^۴

موارد متعددی را در سیره عملی حضرت امام (س) می توان یافت که بر خلاف دیدگاه

۱. همان.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۷۰.

۳. همان، ج ۱۹، ص ۴۵۹.

۴. همان، ج ۷، ص ۵۲.

دیگران و صرفاً بنابر آنچه به عنوان تکلیف خود شناسایی کرده، عمل نموده‌اند. برخی از این موارد عبارت‌اند از:

الف. تحریم تقیه

آیت‌الله رضا استادی در خصوص تفاوت حضرت امام (س) با دیگر علما و مراجع در برخورد با حکومت‌های می‌نویسند:

تفکر امام با دیگران فرق داشت؛ دیگران گرچه به حکومت‌ها اعتراض می‌کردند اما در صدد برخورد شکننده و براندازی نبودند؛ حتی وقتی امام این مسئله را مطرح کردند، دیگر علما موافق نبودند، نه به خاطر اینکه با حکومت وقت موافق بودند، بلکه با برخورد شکننده موافق نبودند و من فکر می‌کنم امام این تفکر را با تشریح یک فتوای بیان فرمود و این فتوا را اگرچه دیگران هم گفته‌اند، اما تنها در حد گفتن با آن روبه‌رو شدند. امام (س) فرمودند به ما گفته‌اند تقیه کنید، اما تقیه برای حفظ دین است. حال اگر دین دارد از بین می‌رود، باز هم باید تقیه کرد؟! خیر، در زمان ما تقیه حرام است.^۱

در همین راستا آیت‌الله جوادی آملی نیز معتقدند:

مردم حرف کسی را که نشسته است و فرمان می‌دهد گوش نمی‌دهند. امام (س) فرمود مردم! بروید! بلکه فرمود من رفتم، شما هم بیایید! امام امت جلو افتاد، سالیان متمادی اهانت و فحش شنید، تبعید و زندان و سختی را تحمل کرد، مقدار زیادی از راه را به تنهایی طی کرد، آن‌گاه فریاد برآورد. فرمود مردم! من رفتم، شما هم بیایید! مردم نیز گفتند لیبیک یا امام و به دنبال او حرکت کرده و رفتند.^۲

خود حضرت امام نیز می‌فرمایند: «... من از آن آدم‌ها نیستم که اگر یک حکمی کردم بنشینم چرت بزنم که این حکم، خودش برود؛ من راه می‌افتم دنبالش...»^۳

حضرت امام با تحریم تقیه، که در شکل انحرافی خود طی سالیان متمادی مهم‌ترین مانع در راه مبارزات مستقیم و خشونت‌آمیز مردم با رژیم‌های خودکامه و نیز دستاویز سازشکاران عافیت‌طلب نیز بود، راه حرکت و مبارزه سیاسی در عصر ما را باز کردند. ایشان، نخستین بار با ابراز صریح مخالفتشان با طرح قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی

۱. دین و عرصه سیاست در اندیشه امام خمینی (از مجموعه آثار دومین کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیای تفکر دینی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۵، ص ۲۲.

۲. آیت‌الله جوادی آملی، بنیان مروض امام خمینی، قم، اسراء، ص ۲۵۰.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۲.

از طرف رژیم شاه و متعاقباً با حمله مستقیم و انتقادات بی‌واسطه از آن رژیم، سنت تقیه را شکستند و فتوای تاریخی خود را در اینکه «... تقیه حرام است؛ و اظهار حقایق، واجب و لو بلغ ما بلغ...»^۱ صادر کردند.

ب. بی‌اعتنایی امام به حکومت نظامی رژیم در ۲۱ بهمن ۵۷

رژیم شاه که خود را در سرایشی سقوط می‌دید، چاره را در انجام کودتا تشخیص داد لذا در روز ۲۱ بهمن ۵۷، برای اجرای کودتا، با صدور اعلامیه‌ای ساعت منع عبور و مرور را در تهران به ساعت ۱۶/۳۰ بعد از ظهر رساند. توطئه‌ای بزرگ در جریان بود. برابر اسنادی که بعدها فاش شد در ساعت منع عبور و مرور می‌بایست ارتش بر نقاط حساس شهر مستقر گردد، سران انقلاب با سرعت دستگیر و با اعدام آنان و قتل بسیاری از مردم، انقلاب به طور قاطع سرکوب شود.^۲

سیاستمداران اطراف امام مبهوت شده و به بن‌بست رسیده بودند و اهداف پشت پرده این حکومت نظامی و اعلام ساعت منع عبور و مرور، چنان که باید، برای کسی مکشوف نبود. به گفته شهید فضل‌الله محلاتی - یکی از شاهدان عینی - امام خمینی اتاق را خلوت کرد و نماز و سجده گذارد. طنین راز و نیاز امام به سمع حاضران در بیت می‌رسید؛ لحظاتی بعد ایشان در میان دیگران حاضر شدند؛ دستور لغو حکومت نظامی را از طریق گسیل مردم به خیابان‌ها و تمرد از مقررات حکومت نظامی و منع عبور و مرور، صادر نمودند.^۳ حضرت امام در آن پیام تاریخی با صراحت اعلام فرمودند: «... اعلامیه امروز حکومت نظامی، خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند...»^۴

گفته می‌شود در واکنش به این پیام حتی بعضی از بزرگان و مجاهدین مشهور و پرسابقه‌ای هم چون آیت‌الله طالقانی متعجب از تصمیم قاطع امام به خاطر پیامدهای وحشتناک آن، مثل کشتار مردم، از حضرت امام (س) درخواست تجدیدنظر نسبت به این پیام می‌کنند. اما امام بنا به تشخیص وظیفه و تکلیف، محکم و قاطع می‌ایستند و در انجام آن لحظه‌ای درنگ نمی‌کنند و با بیان اینکه وظیفه و تکلیف این است، پافشاری می‌نمایند و نهضت را از یک بن‌بست قطعی و بحرانی بزرگ و پیچیده نجات می‌دهند.

۱. همان، ص ۱۷۸.

۲. اطلاعات، ۵۷/۱۲/۲.

۳. عمادالدین باقی، بررسی انقلاب اسلامی ایران، قم، تفکر، ۱۳۷۰، ص ۴۵۶.

۴. صحیفه امام، ج ۶، ص ۱۲۲.

ج. عزل آقای منتظری

حضرت امام بعد از سال‌ها خون دل خوردن و تلاش بی‌وقفه و پیگیر برای نجات آقای منتظری از مهلکه‌ای که در آن فرو رفته بود، تصمیم به عزل ایشان بر اساس «وظیفه شرعی» و «برای حفظ نظام و اسلام» گرفتند و طی نامه‌ای به ایشان و مجلس شورای اسلامی مسئله کنار گذاشتن ایشان را از قائم مقامی رهبری اعلام فرمودند و اذعان داشتند:

... من با خدای خود عهد کرده که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم. اگر تمام جهان علیه من قیام کنند، دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم؛ من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم...^۱

با تصمیم به عزل آقای منتظری هر چند امکان داشت در ابتدا مشکلاتی پیش بیاید و حتی این موضوع برای بعضی از خواص و مسئولین کشور ثقیل باشد، اما آنچه برای حضرت امام مهم بود، تکلیف و وظیفه شرعی‌شان بود که به آن عمل کردند.

د. فتوای قتل سلمان رشدی

تألیف کتاب آیات شیطانی به قلم سلمان رشدی در وهن و توهین به اسلام، قرآن و پیامبر اسلام (ص) که باعث صدور فتوای تاریخی حضرت امام در سال ۱۳۶۷ گردید:

بسمه تعالی. انا لله و انا الیه راجعون. به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرئت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است؛ ان شاء الله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد...^۲

دشمنان خارجی انقلاب اسلامی و به تبع آنها اندک ایادی داخلی آنها، حکم حضرت امام را یک اقدام تروریستی و قرون وسطایی نامیدند و آن را مغایر آزادی بیان و عقیده خواندند و

۱. همان، ج ۲۱، ص ۳۳۲-۳۳۱.

۲. همان، ص ۲۶۳.

در اولین واکنش، جامعه اقتصادی اروپا، دیپلمات‌های خود را از ایران فراخواندند و حداکثر قریب به اتفاق مقامات غربی در مقابل ایران موضع‌گیری منفی کردند. اما حضرت امام (س)، به رغم موضع‌گیری یکپارچه غرب و بعضاً دولت‌های اسلامی، از موضع خویش و حکم اعدام سلمان رشدی کوتاه نیامدند و مجدداً تأکید کردند که «اگر رشدی زاهد زمان هم گردد، باز هم قتلش واجب است»^۱.

متعاقب اصرار و قاطعیت حضرت امام مبنی بر ضرورت اعدام سلمان رشدی، بزرگ‌ترین ضربه بر پیکر استعمار قرن وارد شد و کشورهای اروپایی خواهان بازگشت دیپلمات‌های خود به ایران شدند و از طرفی دیگر، فتوای حضرت امام (س) موجب انسجام و هویت بخشی مسلمانان در تمام ممالک دنیا و آزاد شدن پتانسیل قوی هویت اسلامی در دنیا شد. هر چند این موضوع خوشایند سران کشورهای غربی و مجامع بین‌المللی تحت سیطره غرب و دولت‌های وابسته اسلامی نبود، اما حضرت امام (س) به وظیفه و تکلیف خویش عمل نمودند.

البته به این نکته باید توجه داشت که «تکلیف‌گرایی» به عنوان یک اصل ثابت، پدیدآورنده رفتارهای متفاوت و متنوع در شرایط مختلف می‌گردد. علاوه بر این، حضرت امام در رفتارهای سیاسی-اجتماعی‌شان گاه به‌طور شخصی و گاه از طریق مشاوره با کارشناسان به نتیجه می‌رسیدند و عمل می‌کردند؛ به عنوان مثال، مرحوم حاج سیداحمد خمینی درباره چگونگی تدوین کتاب کشف اسرار توسط حضرت امام می‌نویسند:

حضرت امام فرمودند یک بار در حال رفتن به مدرسه فیضیه مشاهده کردم که عده‌ای دارند راجع به کتاب اسرار هزار ساله بحث می‌کنند. ناگهان به ذهنم آمد ما داریم درس اخلاق می‌گوییم، حال آنکه این بحث‌ها در حوزه‌ها نفوذ پیدا کرده است. امام تصمیم می‌گیرند، از وسط مدرسه فیضیه برگشته و دیگر به درس نمی‌روند و طی یک ماه تا چهل روز تقریباً همه کارها را کنار می‌گذارند و کتاب کشف اسرار را می‌نویسند.^۲

حسب این نقل قول تصمیم حضرت امام برای نگارش کتاب کشف اسرار، تصمیمی شخصی بوده که البته فضای عمومی حوزه علمیه نیز مقتضی آن بوده است؛ این در حالی است که در خصوص پذیرش قطعنامه، تصمیم حضرت امام ناشی از تشخیص شخصی ایشان نبوده است. حضرت امام در خصوص جنگ بارها فرموده بودند که جنگ ما تا رفع

۱. واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، دسیسه آیات شیطانی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۵۲.

۲. حضور، ۱۳۶۹، ش ۱، ص ۷.



فتنه ادامه دارد یا اینکه صلح با صدام یعنی دفن اسلام یا اینکه اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد، ما ایستاده ایم و... به رغم این، در سال ۱۳۶۷ نظر ایشان به تبع نظر کارشناسان و مسئولان وقت نظام تغییر کرد و آتش بس را پذیرفتند و فرمودند:

... من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می دیدم؛ ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالایی کشور، که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم.^۱

مقام معظم رهبری درباره اصل تکلیف در سیره حضرت امام فرموده اند: «نقطه اساسی کار او این بود که در اراده الهی و تکلیف شرعی محو می شد و هیچ چیز برای غیر از انجام تکلیف مطرح نبود.» البته روشن است که از شرایط تحقق تکلیف، قدرت انجام آن است. باید شرایط برای انجام وظیفه الهی فراهم باشد و گر نه، لا یكلف الله نفساً الا وسعها.^۲ لذا اصل تکلیف با دیگر اصول، در ارتباط با هم و تعدیل کننده یکدیگرند که ضمن طرح اصول دیگر، ابعاد دیگری از اصل تکلیف روشن خواهد شد.

اصل دعوت و گسترش اسلام

حضرت امام از هر فرصتی برای دعوت به اسلام و گسترش آن استفاده می کردند و چه بسا تمام اقدامات معظم له با این اصل قابل تبیین و تحلیل باشد. دعوت رژیم شاه و سران کشورهای اسلامی به بازگشت به آغوش اسلام و قطع رابطه با استعمارگران و طرح «صدور انقلاب»، صدور پیام های معنوی اسلام به مردم دیگر کشورها و پیام های ایشان به مناسبت ایام حج، قبل و بعد از انقلاب، همه و همه در جهت گسترش پیام اسلام قابل ارزیابی است. امام بارها آیات قرآنی مربوط به دعوت فرعون توسط حضرت موسی را نقل و دیگران را به انجام عملی مشابه دعوت می کردند و در همین راستا، از کسانی که در جهت دعوت دیگران اقدامی نمی کردند، گله می کردند؛ به عنوان مثال، ایشان در نامه ای به یکی از علمای مقیم تهران، چنین مرقوم فرموده اند:

... شما که در تهران هستید، مردم را دعوت به قرآن، یعنی وحدت و یگانگی نمی کنید. فایده اش چیست؟ شما باید مردم را دعوت به قیام کنید. شما باید

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۲.

۲. آیت الله خامنه ای، حدیث ولایت، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴.

۳. قرآن کریم، ۲۸۶/۲.

مردم را به اتحاد دعوت کنید تا موقعی که می‌خواهیم دستور قیام بدهیم آنها آماده باشند تا ریشه شاه و دولت را از میان برداریم...^۱

دعوت‌های حضرت امام از دعوت مسلمانان به مسجد،^۲ دین،^۳ اتحاد و برادری و... فراتر رفته و شامل دعوت غیرمسلمانان به اسلام نیز می‌شود. ایشان می‌فرمایند باید قشرهای غیراسلامی را به مکتب مترقی عدالت پرور اسلام دعوت کنید.^۴

در این راستا یکی از ابتکارات و دوراندیشی‌های حضرت امام که یادآور نامه‌های پیامبر اسلام به پادشاهان جهان بود و موجب نفوذ اندیشه سیاسی اسلام (علاوه بر دین اسلام) در سطح نظام بین‌المللی شد و قرآن را به صورت اندیشه‌ای جهانی که تمام جهان را به سوی خویش دعوت می‌کند، درآورد نامه حضرت امام به گورباچف می‌باشد. در این نامه به صراحت مشکل اصلی کشور شوروی سابق «عدم اعتقاد واقعی به خدا» معرفی شد و حضرت امام از موضع عزت از گورباچف خواسته‌اند که درباره اسلام به‌طور جدی تحقیق کنند:

... آقای گورباچف، باید به حقیقت رو آورد. مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست؛ همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده و یا خواهد کشید... اکنون... از شما می‌خواهم درباره اسلام به‌صورت جدی تحقیق و تفحص کنید و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلام است که می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت‌ها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید...^۵

قبل از علنی شدن محتوای پیام حضرت امام به گورباچف، رسانه‌های عمومی دنیا مسائلی از قبیل قطع‌نامه ۵۹۸، مسائل سازندگی بعد از جنگ و... را احتمال داده بودند. آنها باور نمی‌کردند که در کوران حوادث نیز حضرت امام دغدغه «دعوت به اسلام» را داشته باشد.^۶

حضرت امام بر خلاف عمده سیاستمداران و عالمان دینی که انفعال خویش را با فقدان یار و یاور توجیه می‌کردند، به تأسی از سیره انبیا از نقطه صفر و با رویکرد همفکرسازی و دعوت چهره‌به‌چهره و با امید به موفقیت، آغاز کردند و مقتضیات جو غالب زمان و

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲. خطاب به مبلغان: «... شما هر چه می‌توانید جوان‌ها را به مسجد دعوت کنید...» همان، ص ۳۱۰.

۳. به عنوان مثال «... مردم را دعوت به دین بکنید...» همان، ص ۳۹۴.

۴. همان، ج ۳، ص ۳۲۲.

۵. همان، ج ۲۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۵.

۶. آیت‌الله جوادی آملی، همان، ص ۳۰۵ (با تغییر و تصرف و نقل به مضمون).

در مکانیسم ولایت مطلقه
فقیه و عنصر مصلحت،
نه تنها عرفی شدن فقه شیعه یا
سکولار کردن دین به معنای
انتقال از ساحت قدسی به
ساحت عرفی و به حاشیه
راندن دین از متن زندگی به
دست نمی آید بلکه به گستره
حداکثری دین و شریعت
دلالت می کند

مکان (ایران، ترکیه، عراق و فرانسه) معظم له را از حرکت به سمت براندازی رژیم شاه و آرمان تشکیل حکومت اسلامی مأیوس نکرد. این مطلب را از فحواى سخنرانى ایشان در نوفل لوشاتو که خطاب به دانشجویان بوده است، به راحتی می توان دریافت:

حضرت موسی - سلام الله علیه - مأمور شده بود که خودش برود و فرعون را دعوت کند. آن فرعون، آن هم با آن بساط؛ فرعون، بیشتر از فرعون ما بساط داشت. از اهرام مصر معلوم است...^۱

ما به پیروی از انبیای عظام - سلام الله علیهم - از صفر شروع کردیم. انبیا - علیهم السلام - برای دعوت و قیام بر ضد طاغوت از صفر شروع می کردند و دعوت های بزرگ آنها از واحد واحد شروع می شد تا گروه گروه جمع می شدند. آن روزی که ما دعوت بر ضد طاغوت را شروع کردیم، صفر بودیم... ما از صفر شروع کردیم و به دعوت اسلامی مردم را خواندیم...^۲

اصل نفی سبیل

در اندیشه دینی، اصل نفی سبیل بر تمام روابط خارجی و بین المللی حکومت اسلامی در زمینه های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی و... حاکمیت دارد. در صورت عملی شدن این اصل و قاعده فقهی، کفار و بیگانگان کوچک ترین راه نفوذ و تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مسلمین نخواهند داشت. در اندیشه و سیره حضرت امام (س) نیز نمونه های بارزی از عزت طلبی و نفی سلطه کفار بر مسلمین وجود دارد که فرمایشات ایشان درباره فلسطین نمونه ای از آنهاست.

در خصوص آنچه مربوط به تاریخ قبل از پیروزی انقلاب اسلامی می شود، بارزترین و در عین حال، مهم ترین موضع گیری حضرت امام (س) در مخالفت با سلطه و سبیل بیگانگان بر جامعه اسلامی، موضع گیری ایشان در خصوص لایحه کاپیتولاسیون بود که براساس آن، نوعی سلطه سیاسی - حقوقی ویژه برای امریکایی ها نسبت به ایرانی ها به وجود می آمد. مقاومت حضرت امام در برابر قانون کاپیتولاسیون به اندازه ای بود که دولت و رژیم وقت

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۰۸.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۴۰.



برای شکستن آن مجبور به تبعید ایشان از ایران شد. نکته قابل توجه این است که بیانیه حضرت امام در خصوص مخالفت با قانون کاپیتولاسیون با آیه نفی سیل یعنی «و لن يجعل الله للکافرين على المؤمنين سبيلاً»^۱ شروع شده بود که اساس قاعده نفی سیل می باشد. علاوه بر این بیانیه، حضرت امام در چهارم آبان ۱۳۴۳ نیز در مخالفت با قانون کاپیتولاسیون سخنرانی تندی ایراد کرده اند که مضامین آن بیانگر توجه جدی معظم له به اصل نفی سیل است:

... انا لله و انا اليه راجعون، من تأثرات قلبی خودم را نمی توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده ام خوابم کم شده است. ناراحت هستم. قلبم در فشار است. با تأثرات قلبی روز شماری می کنم که چه وقت مرگ پیش بیاید. ایران دیگر عید ندارد... استقلال ما را فروختند...^۲

در همین سخنرانی ایشان اعلام می کنند که سکوت، گناه کبیره است: ... آن آقایانی که می گویند باید خفه شد، اینجا هم باید خفه شد؟ این جا هم باید خفه بشویم؟ ما را بفروشد و خفه بشویم؟ قرآن را بفروشد و خفه بشویم؟ والله گناهکار است کسی که داد نزند، والله مرتکب گناه کبیره است کسی که فریاد نکند...^۳

سیاست کلی حضرت امام در قبال امریکانیز در همین سخنرانی چنین بیان شده است: «... امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر. همه از هم بدتر؛ همه از هم پلیدتر، اما امروز سروکار ما با این خبیث هاست! با امریکا است...»^۴ بعد از انقلاب نیز، زمانی که سفارت امریکا تبدیل به لانه جاسوسی و کانون شرارت و عملیات براندازی علیه جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و توسط دانشجویان تسخیر شد، به رغم مخالفت دولت موقت و لیبرال ها، حضرت امام با نام نهادن «انقلاب دوم» بر این رخداد از آن با قاطعیت حمایت کردند و راه هر گونه بازگشت سلطه امریکا و اجانب را بر ایران بستند و به رغم تمامی فشارهای استکبار جهانی، نه تنها ذره ای از مواضع خود در مقابل امریکا کوتاه نیامدند، بلکه با گفتن جمله معروف «امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند»، امریکا را تحقیر کردند. این در حالی است که در همان زمان، دولت موقت (دولت

۱. قرآن کریم، ۱۴۱/۴.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۵.

۳. همان، ص ۴۲۰.

۴. همان.

لیبرال‌ها) صریحاً اعلام کرده بود که حمله هم‌زمان به استبداد و استعمار، به مصلحت کشور نیست و ما نباید با امپریالیسم امریکا مخالفت کنیم، به ویژه که آنها سد محکمی در مقابل کمونیست‌های بی‌خدا و ملحد هستند!^۱

حضرت امام و الزامات زمان و مکان در فقه

امام خمینی در کنار درک و نگاه فائزانه و فعال به زمان و مکان از جایگاه فقه، به الزامات زمان و مکان در اندیشه نیز توجهی جدی داشت. در حقیقت «نقش زمان و مکان» یک مسئله نهفته در فقه شیعه است، لیکن هنر حضرت امام این بود که آنچه را در لابه‌لای کتاب‌های سلف کمرنگ و حتی غیر فعال بود، از رهگذر اجتهاد فقهی روشمند به صورتی شفاف مطرح کردند و سامان دادند تا جایی که شاید بتوان با مسامحه، ایشان را طراح ماتریس جدید اجتهاد با متغیرهای زمان و مکان دانست. البته از نظر حضرت امام، توجه به زمان و مکان و دخالت دادن آنها در فرآیند اجتهاد باعث خروج از متدولوژی فقه استدلالی معروف به فقه جواهری نمی‌شود. ایشان در این خصوص می‌فرمایند:

... اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست، زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند...^۲

از منظر حضرت امام فقه جواهری لازم است ولی برای اداره امور عمومی حکومت و مصلحت عمومی کافی نیست؛ از این رو، ایشان برای ولی فقیه شرط فقاقت و عدالت را به‌تنهایی کافی نمی‌دانند، بلکه در کنار آنها آگاهی به مقتضیات زمان و مکان را نیز برای حاکم سیاسی لازم می‌دانند:

... یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌ها است...^۳

... زمان و مکان، دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به‌ظاهر همان مسئله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند... مجتهد باید

۱. دانشجویان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۱۰-۹، ص ۹۳-۹۱.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

۳. همان، ص ۲۱۷.

به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد...^۱
 ... یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به‌دست گیرد...^۲
 در حقیقت، امام خمینی با توجه به الزامات زمان، به دنبال پویا نمودن اجتهاد سنتی و جواهری است نه حذف آن؛ زیرا آن را برای استنباط احکام غیر قابل تخطی می‌داند. از این رو می‌فرماید:

... البته در عین اینکه از اجتهاد جواهری به صورتی محکم و استوار ترویج می‌شود، از محاسن و روش‌های جدید و علوم مورد احتیاج حوزه‌های اسلامی استفاده گردد...^۳

این نگاه امام خمینی به اجتهاد، افق‌های جدیدی را برای فقه سیاسی شیعه در قلمرو مصلحت عمومی، احکام ثانویه و احکام حکومتی و حتی استنباطات فقه فردی باز می‌کند که در پاسخگویی به نیازهای حکومتی و نظام اسلامی فعال و منعطف است.

حضرت امام و عنصر مصلحت

بر خلاف آنچه برخی گمان کرده‌اند که مصلحت در فقه امامیه، جایگاهی ندارد و فقه المصلحه یا فقه‌الضروره، برای نخستین بار در کلمات امام خمینی (س) مطرح شده است، موارد و مصادیق زیادی از مصلحت کلی تحت عناوین جزئی‌تری مثل مصلحت اسلام، مصلحت مسلمین، مصلحت مشرترا، مصلحت زوجه و... در منابع فقهی شیعه فراوان ذکر شده است. برای نمونه، شهید اول در کتاب القواعد به مصلحت و اقسام آن اشاره می‌کند و موارد مصلحت معتبره را از غیر معتبره تفکیک می‌نماید. همچنین فقهای شیعه در جریان قاعده تقدم اهم بر مهم و تراحم احکام شرعی نیز از این عنصر مهم مدد جستجو می‌کنند. صاحب شرایع، صاحب جواهر و بسیاری از فقهای دیگر، احکام حکومتی را بر مصلحت اسلام و مسلمین متوقف ساخته‌اند، گرچه با احکام اولیه یا ثانویه سازگاری نداشته باشد.

۱. همان، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۱۷۸-۱۷۷.

۳. همان، ص ۳۸۰.



فقه المصلحه و فقه الضروره، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، توسط حضرت امام جنبه اجتماعی و حکومتی یافت و بیش از گذشته بسط پیدا کرد و با عناوین مصلحت نظام، مصلحت اسلام و مصلحت مسلمین مطرح گردید و در نهایت نهادی به نام مجمع تشخیص مصلحت نظام در سیستم قانونگذاری کشور تأسیس شد. از این منظر می توان گفت که حضرت امام اصل مصلحت را که پیش از این حداکثر در حوزه اجتماعی اعمال می شد، به حوزه سیاست نیز وارد کرد و آن چنان بدان اهتمام ورزید که بارها تأکید کردند اگر مصلحت اسلام یا مسلمین را در عمل خاصی تشخیص دادند، اقدام می کنند:

... اگر من خدای خواسته یک وقتی دیدم که مصلحت اسلام اقتضا می کند که یک حرفی بزنم، می زنم و دنبالش راه می افتم و از هیچ چیز نمی ترسم.

بحمدالله تعالی، والله تا حالا نترسیده ام...^۱

با احتساب همین مسئله مصلحت است که حضرت امام حتی در خصوص تداوم دفاع مقدس که خود بارها بر آن تأکید کرده و در این باره سخنان آتشینی نیز ایراد کرده بودند، آن گاه که تشخیص دادند که مصلحت نظام اسلامی در پذیرش آتش بس است، درنگ نکردند و به تعبیر خودشان اگر آبرویی هم داشتند، که داشتند، با خدا معامله کردند و گفتند:

... و خدا می داند که اگر نبود انگیزه ای که همه ما و عزت و اعتبار ما باید در مسیر مصلحت اسلام و مسلمین قربانی شود، هرگز راضی به این عمل نمی بودم و مرگ و شهادت برایم گوارتر بود...^۲

مهم ترین کارویژه عنصر مصلحت، پر کردن شکاف میان «واقعیت» و «آرمان» می باشد؛ آرمان، به مثابه افق و واقعیت به مثابه فرآیند حرکت است. اگر آرمان های بلند نتوانند موانع و شرایط زمان و مکان را در خود حل کنند، به لحاظ عملی فاقد کارآمدی خواهند بود. وارد شدن نهادی عنصر مصلحت در فقه سیاسی حضرت امام، کارآمدی آن را در متن ضرورت های عملی به اثبات رسانده است. لذا در سیره سیاسی حضرت امام حسب مقتضیات زمان، شاهد فرامین و دستورات و احکام حکومتی متعددی مبتنی بر مصلحت اسلام، جامعه مسلمین و حفظ اسلام، انقلاب و نظام اسلامی، به منظور تحقق کارآمدی نظام اسلامی در پاسخگویی به نیازهای روز هستیم. فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام توسط حضرت امام در بهمن ۱۳۶۶ و نهایتاً اختصاص اصل ۱۱۲ قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸ به آن، نشان از اهتمام ویژه حضرت امام و نظام سیاسی برآمده از

۱. همان، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. همان، ج ۲۱، ص ۹۲.

اندیشه وی به عنصر مصلحت در اداره جامعه دارد. حضرت امام خود در تبیین نقش این جایگاه در همان نامه مبتنی بر صدور فرمان مجمع تشخیص مصلحت، می نویسند:

... مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد... مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال برد و اسلام امریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند...^۱

هم‌چنان که حضرت امام در یکی از پیام‌هایشان به مجمع تشخیص مصلحت، خطاب به اعضای شورای نگهبان می نویسند:

... تذکری پدرا نه به اعضای عزیز شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها، مصلحت نظام را در نظر بگیرند... و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌هاست، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن‌بست‌هایی می‌کشاند که منجر به نقض ظاهری قانون اساسی می‌گردد. شما در عین اینکه باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی صورت نگیرد و خدا آن روز را نیاورد، باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ‌وخم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد...^۲

با تأمل اندک در فرمایشات و سیره حضرت امام در می‌یابیم که از نظر ایشان، اجتهاد ذهنی و مدرسه‌ای و دور از عینیت‌ها و واقعیت‌های جامعه که به پیامدهای مسائل - حتی اگر آن پیامد زیر سؤال رفتن توانایی اسلام در اداره جامعه باشد - توجه ندارد، اجتهاد درستی نیست. از این‌رو، معظم‌له در پاسخ به نامه یکی از اعضای شورای استفتای خود، برداشت اشتباه وی از شرایط زمان و مکان را که ظاهراً ناشی از غفلت وی نسبت به دو عنصر مذکور در امر اجتهاد بوده است، با اظهار تأسف تصحیح می‌کنند و می‌نویسند:

... اینجانب لازم است از برداشت جنابعالی از اخبار و احکام الهی اظهار تأسف کنم... و بالجمله آن‌گونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه

۱. همان، ج ۲۰، ص ۴۶۵-۴۶۴.

۲. همان، ج ۲۱، ص ۲۱۸-۲۱۷.

در صحراها زندگی نمایند...^۱

فرمایشات حضرت امام درباره ضرورت رعایت مصلحت نظام اسلامی زیاد است که سخنان ذیل، نمونه‌هایی از آنهاست:

... مسئله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی که در دنیا مشاهده می‌شود... از اهم واجبات عقلی و شرعی است که هیچ چیز به آن مزاحمت نمی‌کند...^۲

حفظ اسلام یک فریضه الهی است، بالاتر از تمام فرایض؛ یعنی هیچ فریضه‌ای در اسلام بالاتر از حفظ خود اسلام نیست. اگر حفظ اسلام جزء فریضه‌های بزرگ است و بزرگ‌ترین فریضه است، بر همه ما و شما و همه ملت و همه روحانیون، حفظ این جمهوری اسلامی از اعظم فرایض است...^۳ ... گاهی ملاحظه می‌کنید که مصالح اسلامی اقتضا می‌کند که به عنوان ثانوی عمل کنید. به آن عمل کنید. گاهی می‌بینید که باید نخست‌وزیر در کاری دخالت کند که اگر دخالت نکند به ضرر اسلام است، به او اجازه دهید عمل کند...^۴

... احکام اسلام برای مصلحت... اسلام است. اگر ما اسلام را در خطر دیدیم، همه‌مان باید از بین برویم تا حفظش کنیم... حفظ جان مسلمان بالاتر از سایر چیزهاست، حفظ خود اسلام از جان مسلمان هم بالاتر است...^۵

پاسخ به یک شبهه درباره مصلحت شرعی

مصلحت‌سنجی در حوزه امور عمومی و حکومتی از سوی مخالفان حکومت دینی و طرفداران سکولاریسم، مورد نقد و چالش قرار گرفته است. مشکل اساسی آنها این است که هرگونه مصلحت‌سنجی را مصلحت عرفی می‌بینند و هیچ‌گونه مصلحتی را به عنوان مصلحت شرعی قبول نمی‌کنند. هم‌چنان که آنها امر حکومت را نیز ضرورتاً امری عرفی می‌بینند و نمی‌توانند بپذیرند که حکومتی دینی نیز امکان وجود دارد. آنها حتی تلاش کرده‌اند تئوری ولایت فقیه حضرت امام را با مفاهیم سکولار تبیین کنند، هم‌چنان که درک آنها از حکومت دینی نیز چیزی شبیه دولت مدرن است! با چنین تلقی‌ای از فقه و

۱. همان، ص ۱۵۱-۱۵۰.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۱۵۳.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۳۲۹.

۴. همان، ج ۱۹، ص ۴۴-۴۳.

۵. همان، ج ۱۵، ص ۱۱۶.



حکومت فقهی، آنها در خصوص عصر ما ادعا می کنند:

پذیرش معنای مصلحت، به عنوان مهم ترین ابزاری که می تواند دستگاه فقه قدسی را به سرعت عرفی کند، عنصر مهم دیگری است که به ابتکار حضرت امام وارد اندیشه تشیع شد... و اساساً تأسیس دولتی مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه بدون پذیرش عنصر مصلحت، امکان نداشت. چنان که در عمل نیز جمهوری اسلامی به این نقطه رسید و بر فراز شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت را بنا کرد. به همین لحاظ بود که امام فرمودند حفظ نظام اوجب واجبات است؛ یعنی برای رعایت مصالح آن می توان هر تحولی را در دستگاه شریعت پذیرا شد. مجمع تشخیص مصلحت که در آن مصالح ملی بدون هیچ قیدوبندی توسط عقلای قوم تعیین می شود، شکل عملی و نهادینه دخالت عنصر عرف در سازوکار دولت است که دارای تأثیرات بنیادینی است و فصل ممیز اندیشه سیاسی قدیم و جدید محسوب می شود!

در پاسخ به این شبهه توجه به نکات ذیل حایز اهمیت است:

۱. عنصر مصلحت چیزی نیست که با ابتکار امام خمینی وارد اندیشه سیاسی تشیع شده باشد بلکه مصلحت عنصری اصیل، ریشه دار و جوشیده از متن دین است و در آثار فقهایی قبل از امام نیز آمده است. هنر امام، در نهادینه کردن این اندیشه و گذراندن آن از مرحله تئوری به ساحت عمل و عینیت بخشیدن به جنبه های اجتماعی و حکومتی آن بوده است.

۲. هر چند از هدف های مجمع تشخیص مصلحت نظام، مصالح و منافع ملی است، ولی چنین نیست که در این کار هیچ قاعده و معیاری در کار نباشد، بلکه در چارچوب موازین شرعی و با توجه به احکام اولیه، ثانویه و غیره آنها صورت می پذیرد و از طرفی دیگر، مجمع تشخیص مصلحت، به عنوان کارشناسان مصالح نظام به تشخیص موضوع مصلحت می پردازند، آن گاه ولی فقیه و حاکم اسلامی با استفاده از منابع تشریع حکم و قانون، آن را استنباط و صادر می کند.

۳. مصلحت در فقه شیعه تنها به معنای سود مادی و مصلحت دنیوی نیست، بلکه مصالح اسلام و مسلمین در آن مدنظر قرار می گیرد و کاملاً با مقاصد شریعت سازگاری دارد؛ در واقع مصلحت گرایی شرعی به لحاظ قلمرو، غایت، فرآیند و حتی کارآمدی متفاوت از مصلحت گرایی مادی خاص مکاتب سکولار می باشد.

عمل سیاسی حضرت امام
که مبتنی بر اصولی همچون
اصل تکلیف، اصل دعوت و
گسترش اسلام و نفی سبیل
می باشد، بیانگر نگاه فائزانه
فقه سیاسی ایشان به زمان و
مکان و عدم مقهوریت نسبت
به آن دو عنصر می باشد

۴. مصلحت، ملاک احکام حکومتی است و شریعت تنها
مشمول بر احکام اولیه نیست، بلکه احکام ثانویه و احکام
حکومتی نیز در قلمرو شریعت جای دارند. بنابراین، جریان
احکام حکومتی و ثانویه به معنای تبدیل حکومت دینی به
حکومت سکولار نیست، بلکه به معنای دین حداکثری و
فقه حداکثری است و این نشانه غنای حکمی و کارآمدی
حکومت دینی است که در فقه شیعه تجلی نموده است.
۵. همان گونه که شارع مقدس، احکام اولیه و ثانویه را به ما

آموزش داده، احکام باب تراحم و تقدم اهم بر مهم نیز از شارع مقدس به ما رسیده است
و از آن رو که حفظ نظام اسلامی از مهم ترین واجبات الهی و حکومت دینی از مهم ترین
احکام اولیه اسلام است، هرگاه با واجب دیگری تراحم پیدا کند، حفظ نظام مقدم
می گردد و در صورت جمع آن دو حکم باید به اجتماع آنها اقدام کرد.

۶. دین تنها با امور ثابت سروکار ندارد، احکام شرعی هم به دو قسم ثابت و متغیر
منشعب می شوند و متغیر دانستن پاره ای از احکام ثانویه و حکومتی، منافاتی با قدسی
بودن و نقدناپذیری و حجیت آنها ندارد.^۱

بنابراین در مکانیسم ولایت مطلقه فقیه و عنصر مصلحت، نه تنها عرفی شدن فقه شیعه یا
سکولار کردن دین به معنای انتقال از ساحت قدسی به ساحت عرفی و به حاشیه راندن دین
از متن زندگی به دست نمی آید بلکه به گستره حداکثری دین و شریعت دلالت می کند.

مبانی احکام حکومتی از نگاه حضرت امام

یکی از قانونمندترین حکومت ها، حاکمیت دینی است و حضرت امام با توجه تفصیلی
به این قضیه، نوع حکومت پس از پیروزی انقلاب را حکومت دینی انتخاب و تلاش کردند
تا آموزه های دینی را از مرحله آموزه و گزاره به مرحله تئوری و نهایتاً به مرحله نظام سازی
وارد کنند و عینیت ببخشند. از مطالعه مجموع آثار حضرت امام، می توان به موارد زیر به
عنوان مبانی احکام حکومتی از نگاه معظم له اشاره نمود:

۱. حضرت امام با اشاره به اختیارات ویژه حکومت اسلامی، اعمال اختیار را دایر مدار
مصلح کشور و اسلام با توجه به مقتضیات «زمان و مکان» می دانند.
۲. از نظر امام خمینی معیار احکام حکومتی، «مصلحت حفظ نظام جمهوری اسلامی»

۱. عبدالحسین خسروپناهی، همان، ص ۱۴۳ - ۱۴۱.

و «حفظ مصالح اسلام و مسلمین»، «جلوگیری از ایجاد فساد در جامعه» و «رفع حرج» است و مادامی که موضوع مصلحت تحقق داشته باشد، حکم حکومتی پایدار است و آن گاه که وضع عادی جریان داشته باشد، حکم اولی یا ثانوی پابرجاست. امام خمینی در این باره در مهرماه سال ۱۳۶۰ فرمود:

... آنچه در حفظ نظام جمهوری اسلامی دخالت دارد که فعل یا ترک آن موجب اختلال نظام می شود و آنچه ضرورت دارد که ترک آن یا فعل آن مستلزم فساد است و آنچه فعل یا ترک آن مستلزم حرج است، پس از تشخیص موضوع به وسیله اکثریت و کلای مجلس شورای اسلامی با تصریح به موقت بودن آن، مادام که موضوع، محقق است و پس از رفع موضوع خودبه خود لغو می شود، مجازند در تصویب و اجرای آن...^۱

۳. از دیدگاه حضرت امام، مسئله حکومت، نظام و ولایت سیاسی فقها مقدمه ای بر اجرای احکام الهی به شمار می رود، و گر نه حکومت ارزش ذاتی ندارد. آنچه ارزش و واجب شرعی تلقی می شود، فقط اجرای حدود و احکام الهی است (اصل اصولی مقدمه واجب):

ائمه و فقهای عادل موظفاند از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج چیزی ندارد...^۲ (نقل به مضمون)

۴. «اصل تقدم اهم بر مهم» مورد مخالفت هیچ فقیهی قرار نگرفته است. فقیهان امامیه و غیر ایشان به قبول آن اتفاق نظر دارند.^۳ تصدیق این نسبت با نگاهی هر چند گذرا به متون اصولی و فقهی میسر است. اگر اختلافی در این باره، در اندیشه فقیهان وجود دارد که البته چنین است، تفاوت در مصادیق اهم و مهم و امکان یا عدم امکان شناخت اهم و فهم بدون راهبری حجت معصوم (ع) است، و گر نه پس از شناخت و توان بر تفکیک این دوازده یکدیگر نزاعی در لزوم تقدیم اهم بر مهم نیست.^۴ حضرت امام در صدور احکام حکومتی به این قاعده اهمیت ویژه ای می دهد تا جایی که برای عمل به آن حاضر می شوند «جام زهر آلود» را بنوشند. تأکید ایشان به مقدم داشتن «حفظ نظام» و «مصلحت نظام بر همه مصلحت ها» را باید در همین راستا درک کرد:

... طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه ها و رادیو - تلویزیون

۱. همان، ج ۱۵، ص ۲۹۷.

۲. رک: صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۱۵-۱۱۴.

۳. مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، قم، صدرا، ج ۲، ص ۸۶.

۴. ابوالقاسم علی دوست، فقه و مصلحت، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۴۴۲-۴۴۱.

باید برای مردم، این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام، مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم...^۱

... حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر، ولو امام عصر باشد، اهمیتش بیشتر است؛ برای اینکه امام عصر هم خودش را فدا می کند برای اسلام...^۲

... مسئله حفظ نظام جمهوری اسلامی در این عصر و با وضعی که در دنیا مشاهده می شود و با این نشانه گیری هایی که از چپ و راست و دور و نزدیک نسبت به این مولود شریف می شود، از اهم واجبات عقلی و شرعی است که هیچ چیز به آن مزاحمت نمی کند...^۳

... از اهم فرائض است حفظ اسلام؛ یعنی حفظ اسلام از حفظ احکام اسلام بالاتر است...^۴

احکام حکومتی بر طبق مبنای حضرت امام از زمره احکام اولیه می باشد. ایشان در این باره چنین می نویسند: «... حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه...»^۵ حضرت امام در پاسخ به استفتایی درباره اینکه آیا مجازات متخلفان از قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی از باب تغییرات شرعی است، با قرار دادن احکام سلطانی در زمره احکام اولیه می نویسند: «... احکام سلطانی که خارج است از تعزیرات شرعی، در حکم اولی است، متخلفین را به مجازات های بازدارنده به امر حاکم یا وکیل او می توانند مجازات کنند...»^۶

هم چنان که در دیدار آیت الله صافی دبیر وقت شورای نگهبان با ایشان، می فرمایند: «ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه است...»^۷ نتیجه اینکه احکام حکومتی از احکام اولیه است و در مقام ناسازگاری و مخالفت با دیگر احکام، در حقیقت تزامم میان احکام اولیه واقع شده است و در این فرض باید به قاعده تزامم رجوع کرد و طبق علم اصول باید اصل اهم و مهم اجرا گردد.

هرگاه دو واجب با هم تزامم داشته باشند اگر مصلحت آنها مساوی باشد،

۱. همان، ج ۲۱، ص ۳۳۵.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.

۳. همان، ج ۱۹، ص ۱۵۳.

۴. همان، ج ۲۰، ص ۸۰.

۵. همان، ص ۴۵۲.

۶. همان، ج ۱۹، ص ۴۷۳.

۷. همان، ج ۲۰، ص ۴۵۷.



انسان مخیر است و می‌تواند هر یک از آنها را که بخواهد انجام دهد، لیکن هر گاه یکی مهم‌تر باشد، لازم است آن را امتثال کند و اگر آن را ترک کند و به استقبال مهم رود، در ترک اهم معذور نیست، برخلاف ترک مهم که عذر او در درگاه الهی پذیرفته است.^۱

از آنجا که رجوع به اصل اهم، یک حکم عقلی است، در این خصوص میان فقیهان اختلاف نظر وجود ندارد.

۵. حضرت امام، گاه برای ثابت کردن پاره‌ای از فتاوی‌ای خویش و رد پاره‌ای دیگر، به «عدل اسلامی» که از اصول و هدف‌های اسلام و بلکه روح آن به‌شمار می‌آید، استناد جسته است.^۲ از نظر ایشان، عدالت در سطوح مختلف، از یک پیشنماز معمولی، رهبر و زمامدار جامعه اسلامی تا خداوند متعال، اصلی پذیرفته‌شده و لازم‌الرعایه است. در سطوح اجتماعی نیز مبارزه با ظلم و برقراری عدالت اجتماعی لازم است. از نظر حضرت امام، در عدالت اسلامی همه افراد در برابر قانون مساوی هستند:

... عدالت اسلامی را می‌خواهیم در این مملکت برقرار کنیم... یک هم‌چو اسلامی که عدالت باشد در آن، اسلامی که در آن ظلم هیچ نباشد، اسلامی که آن شخص اولش با آن فرد آخر همه در سواء در مقابل قانون باشند...^۳
... کوشش‌هایی که انبیای می‌کردند و جنگ‌هایی که با مخالفین راه حق می‌کردند و خصوصاً جنگ‌هایی که در صدر اسلام واقع شد، قصد جنگ نبوده است و مقصد کشور گشایی هم نبوده است؛ مقصد این بوده است که یک نظامی عادلانه که در آن نظام عادلانه، احکام خدا جاری بشود [باشد]...^۴

تأکید بر عدالت اجتماعی در فرمایشات حضرت امام جایگاه بسیار مهمی دارد و ایشان تلاش کردند تا علاوه بر طرح نظری این مسئله، از طریق تأسیس نهادهای ویژه‌ای هم چون: بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، کمیته امداد و... عملاً نیز آن را محقق کنند. علاوه بر موارد فوق می‌توان با تدبیر و تحقیق در آثار و سیره حضرت امام به موارد دیگری نیز به عنوان مبانی احکام حکومتی دست یافت که برای پرهیز از اطاله کلام به همین مقدار بسنده می‌شود؛ مثلاً به عنوان نمونه می‌توان به اصل عمل به اصل «قدر مقدور» و اصل «تدریجی بودن امور» نیز اشاره کرد.^۵

۱. تهذیب‌الاصول، به کوشش جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۲۴۷-۲۴۵.

۲. به عنوان مثال رک: امام خمینی، البیع، همان، ج ۱، ص ۳۶۹ و ۴۰۹؛ ج ۵، ص ۳۷۵.

۳. همان، ج ۹، ص ۴۲۵-۴۲۴.

۴. همان، ص ۱۰.

۵. رک: نجف لک‌زایی، سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، تهران، فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۳-۱۳۹.

نتیجه گیری

پرسش اصلی این نوشتار، چگونگی ارتباط فقه سیاسی شیعه با عنصر زمان و مکان از نگاه امام خمینی است. مهم ترین عنصری که در فقه سیاسی حضرت امام در نسبت با شرایط زمان و مکان به شکل پررنگی وارد شده، عنصر «مصلحت» است که برای پرهیز از افتادن در دام شبهات مطرح شده در این خصوص، توجه به نکات ذیل حایز اهمیت است:

۱. جریان اجتهادی اصیل، دارای موضع انفعالی در برابر واقعیات بیرونی و تحت تأثیر کامل شرایط زمان و مکان قرار گرفتن نیست.
۲. عمل سیاسی حضرت امام که مبتنی بر اصولی همچون اصل تکلیف، اصل دعوت و گسترش اسلام و نفی سبیل می باشد، بیانگر نگاه فائزانه فقه سیاسی ایشان به زمان و مکان و عدم مقهوریت نسبت به آن دو عنصر می باشد.
۳. حضرت امام توجه ویژه‌ای به دخالت دو عنصر زمان و مکان در اندیشه اجتهادی دارند. البته این توجه ایشان را باید در کنار توجهشان به روش فقه سنتی و اجتهاد جواهری فهم کرد.
۴. حضرت امام با وارد کردن اصل مصلحت به عنوان یک اصل مهم اجتماعی در حوزه فقه سیاسی و نهادینه کردن آن به لحاظ عملی از طریق تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، زمینه تحقق کارآمدی حاکمیت دینی را فراهم کردند.
۵. احکام حکومتی از منظر حضرت امام مبتنی بر قواعد فقهی و مبانی اصولی و عقلی می باشد و از آن جمله مواردی همچون عنصر زمان و مکان، مصلحت حفظ نظام و مصالح اسلام و مسلمین، جلوگیری از ایجاد فساد در جامعه، رفع حرج، مقدمه واجب، تقدم اهم بر مهم، مسئله تراحم و اصل عدالت در صدور احکام حکومتی می باشد.
۶. با توجه به مبانی قانونگذاری در اسلام براساس احکام اولیه، ثانویه و احکام حکومتی و همچنین مبانی فقهی، اصولی و عقلی و احکام حکومتی از منظر حضرت امام و سایر فقها، ضابطه‌مندی حاکمیت دینی اثبات می شود.
۷. احکام حکومتی از منظر حضرت امام از احکام اولیه است.
۸. عمل به مصلحت، مستند به دلایل شرعی است و با توجه به ولایت و حق حاکمیتی که شارع مقدس به فقیه جامع الشرایط داده است، مشروعیت پیدا می کند، لذا عمل به مصالح به معنای عرفی شدن و سکولاریزه شدن دین نیست.

جنون قدرت

«بررسی تلاش‌های مسعود رجوی برای دستیابی به حاکمیت در ایران»

اصغر حیدری^۱

مقدمه

در این مقاله به بررسی تلاش‌های مسعود رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق، جهت دستیابی به حاکمیت در ایران می‌پردازیم. وی که بعد از اعدام رهبران اولیه و اصلی سازمان مجاهدین خلق توسط رژیم پهلوی میدان را برای خود خالی دید، کوشید بر رهبری سازمان جنگ زند و آن را به عنوان نردبانی جهت رسیدن به قدرت هر چه بیشتر به کار گیرد. او به مراتب پایین قدرت راضی نبود و در حسرت رسیدن به بالاترین مراتب آن می‌سوخت. زمانی که انقلاب اسلامی با از جان گذشتگی‌های ملت مسلمان ایران تحت رهبری حضرت امام خمینی (س) به مراحل نهایی پیروزی رسید، اعضای سازمان مجاهدین خلق نیز همراه دیگر زندانیان سیاسی از پوسیدن در زندان‌های ابد رژیم پهلوی رهایی یافتند. در آن هنگام مسعود رجوی بهترین موقعیت را برای خیز برداشتن به سوی حاکمیت به دست آورد و چنان در این زمینه حریص بود که دچار نوعی جنون قدرت گردید. این جنون که با کیش شخصیت گره خورد او را به موجودی خودشیفته و خودکامه تبدیل کرد که همه چیز و همه کس را برای خود می‌خواست و اگر شخص،

۱. کارشناس ارشد ایران‌شناسی

گروه و حتی دولتی را مانع هوا و هوس و رسیدنش به قدرت می‌دید در تقابل و حذف آنها توسط سازمانی مخوف که افرادش دین، دنیا و آخرتشان را در اختیار رهبری او گذاشته بودند کوچک‌ترین تردیدی به خود راه نمی‌داد. عملکرد بسیار خشن و میلیتاریستی سازمان به رهبری و فرماندهی رجوی در مقابل نظام جمهوری اسلامی، اوضاع عجیب و شگفت‌آور حاکم بر پایگاه اشرف عراق و... مؤید تحلیل فوق است.

رجوی؛ از تولد تا زندان

مسعود رجوی فرزند حسین رجوی و راضیه جلالیان، اهل شهر مشهد است و اشتغال پدر او در اداره ثبت موجب زندگی کردن آنها در شهرهای متعدد شد. مسعود رجوی در سال ۱۳۲۷ در شهر طبس به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان فارابی کاشمر و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دانش بزرگ‌نیا در شهر مشهد به پایان رساند و در سال ۱۳۴۵ در رشته حقوق سیاسی وارد دانشگاه تهران گردید. در سال ۱۳۴۶ حسین احمدی روحانی که از نخستین اعضای سازمان مجاهدین بود، رجوی را عضوگیری کرد. رجوی از سال ۱۳۴۹ به عنوان یکی از مسئولان آموزشی، وارد کمیته مرکزی سازمان گردید.

او در سال ۱۳۵۰ دستگیر شد و در دادگاه به دفاع ایدئولوژیک پرداخت و همراه با جمعی دیگر از اعضای کادر مرکزی سازمان به اسامی ناصر صادق، علی میهن‌دوست، علی باکری و محمدبازگانی محکوم به اعدام گردید. پس از گذشت مدتی اعلام شد که رجوی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شده است؛ علت اصلی این امر، چنان‌که از اسناد سال ۱۳۵۰ ساواک آشکار می‌گردد، همکاری وی با این سازمان در شناساندن کامل سازمان مجاهدین و اعضای کادر مرکزی آن بوده است. او هر آنچه می‌دانست در اختیار ساواک قرار داد و افراد زیادی با اعتراف‌های او دستگیر، شکنجه و حتی اعدام شدند.

رئیس زندان قزل‌قلعه در سال ۱۳۵۰ برای اینکه یکی از مبارزان مسلمان را وادار به همکاری و اعتراف کند، دستور داد پرونده و اعتراف‌های مسعود رجوی را به او نشان دهند. مبارز مذکور که حاج محمدحسن عبدیزدانی نام دارد، اهل شهر تبریز بود. او در خاطراتش می‌گوید:

پرونده را آوردند و تا باز کردند دیدم اعترافات مسعود رجوی است. باشی‌مدان توسدی قاخدی! (دود از کله‌ام بلند شد) دیدم رجوی هر که را می‌شناخته لو داده و چند کروکی هم کشیده و تاریخ و محل و خیابان و کوچه

را مشخص و حتی منابع را جهت اعتراف‌گیری بیشتر معرفی کرده است... در سلول عمومی به سعید محسن و بدیع‌زادگان [از اعضای کادر مرکزی سازمان] رساندم که از مسعود رجوی مراقب باشند و گفتم که اعتراف کرده و بسیاری از بچه‌ها و از جمله حنیف‌نژاد را لو داده است.^۱

آقای عبدیزدانی روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ در تسخیر زندان اوین مشارکت داشت و موفق شد خود را به بایگانی زندان برساند و ضمن انتقال پرونده‌ها به دفتر اقامتگاه حضرت امام خمینی (س)، پرونده رجوی را بیابد و نگه دارد. وی با تهیه فتوکپی از پرونده رجوی، اصل پرونده را به شهید آیت‌الله بهشتی تحویل داد.^۲ در اواخر سال ۱۳۵۸ با گسترش فعالیت‌های مجاهدین، چند صفحه از پرونده اعترافات رجوی در شهر تبریز چاپ و منتشر شد. در صفحه چهارم بازجویی‌های رجوی، وی مکان محمد بازرگانی، بهمن بازرگانی و محمد حنیف‌نژاد را با کشیدن کروکی محل سکونت چنین لو داده است: محل ضربدر، خانه محمد است، کوچه سوم از سمت چپ. در آبی پلاک آن را نمی‌دانم. در بعد از گاراژ قرار دارد.

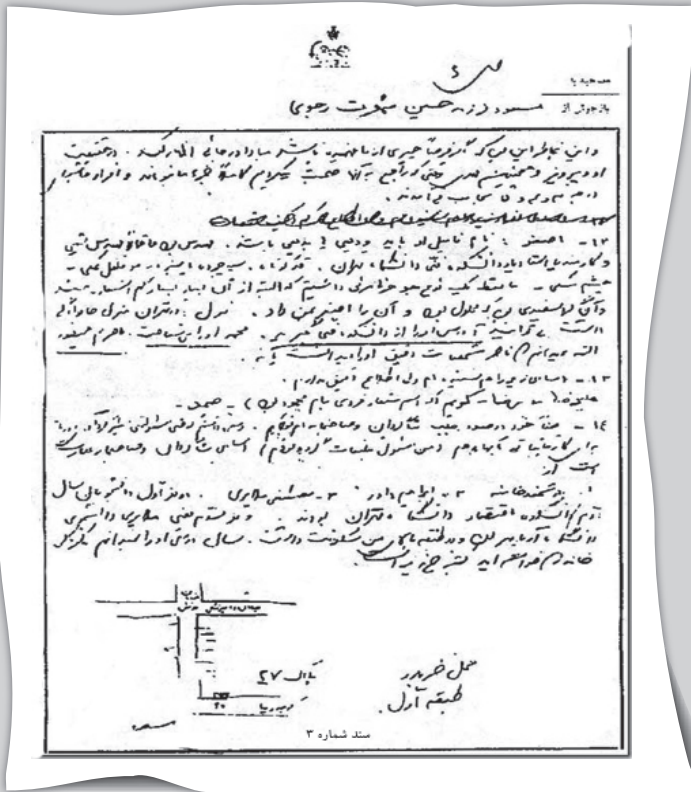
۵. بهمن - ترک - اهل آذربایجان، قد متوسط، چهره تقریباً سبزه، سن حدود ۲۶-۲۵ ساله، مو تقریباً مشکی. آدرس او را نمی‌دانم. از نظر شکلی زیاد شبیه محمد است. احتمالاً پسر عموی او باید باشد یا قوم و خویش نزدیک. یک‌بار او را در زمستان گذشته به هنگام خروج از وزارت اقتصاد دیده‌ام. البته نمی‌دانم که آنجا کار می‌کرده یا برای انجام کاری رفته بود، محمد بازرگانی او را باید بشناسد.

۶. بهروز، قد کوتاه، سیه‌چرده، اهل آذربایجان، آدرس نمی‌دانم، چشم و مو مشکی. به احتمال قوی فارغ‌التحصیل و مهندس باید باشد. محمد بازرگانی باید او را بشناسد.

۷. محمد، چهره کشیده، اهل آذربایجان، قد بلند، چشم مشکی، گاه عینک می‌زد. قبلاً با من در منزل مهدی فیروزیان اتاقی در اجاره داشت. رنگ پوست سفید و سبزه. من او را از همان اوایل می‌شناختم و مدتی نقش مسئول مرا داشت. در روز دستگیری ساعت ۵/۱۲ با او قرار داشتم. در مسیر خیابان آریامهر سمت امیرآباد و بالعکس و از امیرآباد سر کوچه بعد از پمپ بنزین

۱. محمدحسن عبدیزدانی: اعدام کنید! (خاطرات محمدحسن عبدیزدانی)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۶-۱۸۴.

۲. همان، ص ۲۹۵-۲۹۳.



مراجع تقلید و حکم اعدام اعضای سازمان

در ایام محاکمه اعضا و سران اولیه سازمان مجاهدین که در آن زمان تحت عنوان «سازمان آزادیبخش ایران» مشهور شده بودند، برخی از روحانیان تبریز چون سید یوسف هاشمی، محمد غروی تبریزی، حسن انگجی، نصرالله شبستری، سیداحمد خسروشاهی و... بار سال نامه‌ای خطاب به آیات عظام مرحوم گلپایگانی، مرحوم میلانی، مرحوم مرعشی نجفی و سید کاظم شریعتمداری از آنان خواستند که جهت جلوگیری از محاکمه و اعدام اعضای سازمان آزادیبخش ایران تلاش نمایند. در این نامه از افراد سازمان با عنوان «جوانان متدین و حافظ قرآن» یاد شده بود.^۱ پاسخ آیات عظام به

۱. اصغر حیدری، آیت‌الله شریعتمداری به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸، سند ش ۲۹۰، ص ۵۸۶.

نامه مذکور بیانگر تلاش آنان برای آزادی دستگیرشدگان می‌باشد. در پاسخ آیت‌الله گلپایگانی آمده است:

حقیر از گرفتاری جوانان مسلمان بسیار متأثر و این سخت‌گیری‌ها را برخلاف مصالح کشور می‌دانم. با وضع فعلی که دستگاه به عناوین مختلفه دین را تضعیف و فحشا و منکرات را اشاعه می‌دهد و به تذکرات خیرخواهانه علما ترتیب اثر نمی‌دهد نمی‌توانم مستقیماً اقدام نمایم.^۱

آیت‌الله مرعشی نجفی در پاسخ خود مرقوم فرموده‌اند: «در خصوص گرفتاری جوانان مؤمن به طور انفرادی و اشتراکی اقدام کرده و خواهیم کرد.»^۲

آیت‌الله میلانی نیز نوشته بود:

اخبار واصله از ابتلا و فشار نسبت به جوانان مذهبی بسی موجب تأثر و نگرانی گردیده و تاکنون به هر نحوی که به نظر می‌رسد برای نجات و استخلاص آنان اقدام شده است.^۳

در پاسخ آقای شریعتمداری می‌خوانیم: «حقیر در خصوص زندانیان سیاسی مذکور اقدامات مکرری نموده‌ام و امید به فضل الهی که خالی از اثر نمی‌باشد.»^۴

وی طی تلگرافی از شاه خواهش نمود که زندانیان را مورد مرحمت و عواطف پدرانه و مشمول عفو قرار دهد.^۵ اما دفتر مخصوص شاه در پاسخ به تقاضای آقای شریعتمداری چنین نوشت:

... درباره کسانی که به موجب آرای محاکم به علت ارتکاب قتل و جرح، سرقت مسلحانه، انفجار بمب، قیام علیه حکومت و داشتن مرام اشتراکی و جرایم دیگر محکومیت یافته‌اند از پیشگاه مبارک ملوکانه استدعای عفو و بخشایش شده بود... آنچه مربوط به شخص شخیص شاهانه و وجود مبارک ملوکانه بوده عفو فرموده و گناهکاران را مشمول بخشایش قرار داده‌اند ولی امر مربوط به کسانی که عده‌ای را به قتل رسانیده و مرتکب سرقت مسلحانه و ایجاد انفجار و قیام علیه حکومت و داشتن مرام اشتراکی و جرایم عمومی دیگر وابسته به حقوق جامعه و افراد شده‌اند و علناً اعتراف کرده‌اند، موضوعی نیست که ذات مبارک ملوکانه درباره آن تصمیم اتخاذ فرمایند و مورد عفو

۱. همان، ص ۵۸۹.

۲. همان، ص ۵۹۰.

۳. همان.

۴. همان، ص ۵۸۶.

۵. همان، ص ۵۷۴.

و اغماض قرار داده شوند و بر فرض امکان انجام این درخواست، معلوم نیست چه کسی در پیشگاه خداوند جوابگوی خون بیگناهان خواهد شد که به دست این عده ریخته شده و کی می تواند رضایت و گذشت و عفو زن و فرزندان و خانواده مقتولین را به دست آورد. مضافاً اینکه آرای محکومیت از طرف محاکم صادر شده است...



تاریخ تهیه پیش نویس

ساعت تهیه پیش نویس

وزارت کشور

دفتر امور سیاسی

تلگراف - تم

جناب مفتی طاب حضرت آیت اله العظمی آقای سید کاظم شریعتی دامت برکاته

تلگراف مورخ ۱۳۵۰/۱۲/۲۲ حضرتعالی عز و صل و بخشید . درباره کسانی که بموجب آراء محاکم بعلت ارتکاب قتل و جرح - سرقت مسلحانه - انفجار بمب - قیام علیه حکومت و داشتن مرام اشتراکی و جرائم دیگر محکومیت یافته اند از پیشگاه مبارک ملوکانه استدعای عفو و بخشایش شده بود .

خاطر عالی بخوبی مستحضراست که اجرای عدالت از ارکان حفظ نظام جامعه است و حضرت امیرمومنان علی علیه السلام مظهر تقوی و عدالت بهمان نسبت که گذشت و عفو و انفاض را در حدی مافوق تصور انسان در مورد حقوق شخصی خود تجویز و عمل نمی فرمودند . عفو و انفاض را بقدر شغالی و ذره در امور مربوط بحقوق جامعه و افراد ~~چنین~~ تجویز نمی فرمودند . بخوبی استحضار دارید که همیشه آنچه مربوط به شخصی شخصی شاهانه و وجود مبارک ملوکانه بوده عفو فرموده و نگاهداران را مشمول بخشایش قرار داده اند ولی امر مربوط بکسانی که عده ای را بقتل رسانیده و مرتکب سرقت مسلحانه و ایجاد انفجار و قیام علیه حکومت و داشتن مرام اشتراکی و جرائم عمومی دیگر وابسته بحقوق جامعه و افراد شده اند و علناً اعتراف کرده اند موضوعی نیست که ذات مبارک ملوکانه درباره آن تصمیم اتخاذ فرمایند و مورد عفو و انفاض قرار

سند شماره ۱ - ۵



تاریخ تہہ پیش نویس

ساعت تہیہ پیش نویس

د فرخنده منشا بنیادی

ورقہ تلگرافی

-I-

داد ه شوند و فرشی آمان انجام این درخواست معلوم نیست چه کسی در پیشگاه
خداوند جوابگوی خون بهیگهان خواهد شد که بدست این عده ریخته شده و
کی میتواند رشایت و کفایت و فو و زن و فرزند ان و خانواده بدست آورد ماعلا اینکه
آرا محکومیت از طرف محاکم صادر شد است . البته فو و رشایش همیشه مورد توجه
اعلیحضرت همایون شاهنشاه آرا مبراست ولی تاجاکیکه علاف دل الهی و شرع و قانون
و نظام جامعه نباشد که قطعا جنابعالی هم باین اصول اعتقاد راسخ دارید .
ضمیمه توفیق حضرت عالی را از رگامعداوند متعال مسکلت دارد .
رهنس در فترت مخصوص شاهنشاهی

175. /12/ 2 9

01/14/9

Yolanda

میت. شماره ۵ - ۲

9/ 10-1-19

به این ترتیب شاه درخواست عفو زندانیان را نپذیرفت. تعدادی از خانواده زندانیان و محکوم‌شدگان در خانه آقای شریعتمداری تحصن کردند و وی با نوشتن نامه‌ای نیز از محمدرضا پهلوی تقاضای عفو زندانیان را نمود. در بخشی از این نامه چنین آمده بود:

پیشگاه معظم اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر دامت عظمته. با ابلاغ سلام و تقدیم مراتب تعظیم و احترام به شرف عرض ملوکانه... لطف و عنایت مخصوص شاهنشاه ایران نسبت به مراجع دینی به خصوص در مورد حقیر در نزد عموم مردم محرز و مسلم است. راجع به زندانیان اخیر کثرت مراجعات از ناحیه همه طبقات به خصوص علمای شهرستان‌ها از حد و نصاب گذشت و عقیده داشتند که اگر از طرف حقیر به عرض برسد قطعاً تا حدودی نتیجه خواهد داد... لذا با عرض تلگراف به محضر ملوکانه و تقاضای یک درجه

تخفیف در مورد هر شخصی که اعلیحضرت همایون صلاح بدانند... حقیر هیچ نظری غیر از خیر خواهی نداشته و نخواهم داشت...^۱

این بار نیز پاسخ شاه منفی بود و از شریعتمداری خواسته شد که خانواده‌های تحصن‌کننده را ارشاد کند. در بخشی از پاسخ دفتر مخصوص شاه آمده بود:

...قبول تقاضای عفو مربوط به کسانی که علاوه بر ارتکاب به قتل و ترور و اخلال نظم و ارتباط با اجنبی صریحاً اعتراف کرده‌اند که مار کیسیسم هستند و بنابراین معتقد به دین و مذهب نیستند آن هم از طرف حضر تعالی و سایر آقایان مورد انتظار نبوده است و انتظار می‌رفت که دلالت و ارشاد شوند و الا آنچه در حدود شرع و عرف و مقررات جاری مملکتی باشد قطعاً مورد توجه قرار می‌گیرد.^۲

محمدرضا پهلوی از نامه‌نگاری روحانیان تبریز به آیات عظام و تلاش برای آزادی محکوم‌شدگان سازمان، ناراضی و عصبانی شد و به ساواک دستور داد نویسندگان نامه به آیات عظام را دستگیر نمایند.^۳ ساواک بعد از گزارش پاسخ‌های آیات عظام و دستور دستگیری، اعلام نظر ژاندارمری را چنین منعکس ساخته است:

... با توجه به اینکه موضوع شامل مرور زمان شده و به علاوه به موقع در بولتن درج و از عرض گذشته است و تحریکات علمای تبریز نیز چندان مؤثر نبوده است، لذا مراتب به عرض می‌رسد تا هر طور که صلاح است عمل شود.^۴

البته سندی بیانگر دستگیری یا عدم دستگیری نویسندگان نامه به آیات عظام به دست نیامد و با توجه به قسمت آخر گزارش ساواک، گویا شاه از نظر خود بازگشت و تنها به اجرای احکام مجازات دادگاه در مورد اعضای سازمان مجاهدین بسنده کرد.

سازمان عفو بین الملل و حکم اعدام رجوی

رجوی و سازمان مجاهدین مدعی بودند و هستند که تلاش‌های سازمان عفو بین الملل جان او را از اعدام رهنانیده است. در نامه‌ای از سوی سازمان عفو بین الملل چنین آمده است:

مسعود رجوی ۲۱ ساله لیسانسیه علوم سیاسی در اوت ۱۹۷۱ بازداشت و به وسیله یک دادگاه نظامی به اعدام محکوم و سپس این محکومیت وسیله

۱. اصغر حیدری، همان، ص ۵۸۲-۵۸۰.

۲. همان، ص ۵۸۴-۵۸۳.

۳. همان، ص ۵۸۸.

۴. همان، ص ۵۹۱.

با پایان کار مجلس خبرگان
قانون اساسی و انتشار متن
آن در روزنامه‌های کشور
برای اطلاع مردم، برخی از
شخصیت‌های دینی چون
آقایان شریعتمداری و قمی و
نیز بعضی گروه‌های سیاسی
مانند سازمان مجاهدین برابر
سیر تدوین قانون اساسی و
یا برخی از قوانین آن مواضع
منفی و مخالف گرفتند

اعلیحضرت شاه ایران تبدیل به حبس ابد گردید.
مهم‌ترین اتهامات او سه اتهام بودند، شرکت در:
۱. نقشه عملی نشده ربودن یک شاهزاده
ایرانی [ربودن ناموفق شهرام پسر اشرف
پهلوی]؛
۲. طرح عملی نشده ربودن یک تاکسی هوایی
[ربودن هواپیمای ایرانی از دبی و انتقال آن به
بغداد جهت ایجاد فشار بر رژیم پهلوی با هدف
آزادی جمعی از زندانیان سازمان]؛
۳. تعلق به یک گروه مخالف رژیم.

رجوی از ماه اوت ۱۹۷۱ در زندان بوده است.

او شخصی است که به خاطر حفظ عقیده‌اش زندانی است و سازمان عفو
بین‌الملل او را از سال ۱۹۷۳ تحت حمایت خود گرفته است. ما از اعلیحضرت
پادشاه ایران تقاضای عفو و آزادی مسعود رجوی را داریم، عفوای که
خبردهنده آزادی همه زندانیان سیاسی ایران باشد.^۱

بیشتر تلاش‌ها برای رهایی رجوی از مجازات اعدام در خارج از کشور توسط برادر
او کاظم رجوی متولد ۱۳۱۲ و عضو هیئت علمی انستیتوی عالی حقوق بین‌المللی
دانشگاه ژنو سوئیس صورت می‌گرفت. وی پس از پیروزی انقلاب ابتدا توسط دکتر کریم
سنجابی، وزیر امور خارجه دولت موقت مهندس مهدی بازرگان، به سمت سفیر ایران
در سوئیس^۲ و نمایندگی دایمی ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو منصوب شد و
سپس کاردار ایران در سنگال گردید.^۳ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در پرونده مسعود
رجوی سندی یافت شد که ساواکی بودن کاظم رجوی و تلاش‌های او را به خوبی آشکار
ساخت. به نوشته نشریه مجاهد:

۱. سند ش ۷۰۷. در نشریه مجاهد، ارگان رسمی سازمان مجاهدین خلق، ش ۲۸، ص ۱۱، ۱۲/۲۹/۱۳۵۱ و نیز
شماره فوق‌العاده ۹، چند مورد از نامه‌های کمیته سوئیسی دفاع از زندانیان سیاسی ایران در مورد مسعود رجوی
البتّه بدون ترجمه چاپ شده است.

۲. کریم سنجابی، امیدها و ناامیدی‌ها (خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی)، لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸،
ص ۴۰۷.

۳. سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)، به کوشش جمعی از پژوهشگران، تهران، مؤسسه
مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۵۳۹؛ مجاهد، ش ۱۲۲، ص ۱۳، ۱۳۶۰/۲/۷.



سفارت شاهنشاهی ایران

برن

شماره ۴۰۰ / ۵ - ۶۳۰

تاریخ ۱۸ / ۸ / ۱۳۳۶

پرست ندارد

محرر ماهانه

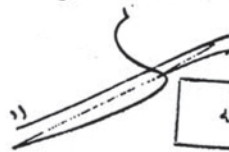
وزارت امور خارجه - اداره سیم سیاسی

۲

تعدادی کارت که سازمان باصلاح " عقوبین المللی " بنام مسعود رجوی چاپ نموده و با امضای افراد وابسته باین سازمان در سوئیس طی هفته گذشته باین سفارت واقع شده عیناً به پیوست ایفاد میگردد .

ضمناً " رونوشت شش عریضه تقدیمی به پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایین شاهنشاه آرمانبرد رمورد مسعود رجوی با امضای بعضی از اعضای سازمان مذکور باین سفارت فرستاده شده ، به ذمعه ارسال میگردد .

سفیر شاهنشاه آذربایجان علیه السلام



محرر ماهانه

سند شماره ۶

در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۳ طی حکم شماره ۳۸۶۴ به امضای کمال خرازی معاون [وقت] وزارت خارجه به خدمت دکتر کاظم رجوی در وزارت خارجه خاتمه داده شد و بعد در صحبت تلفنی با او از اتهام رابطه با ساواک صحبت گردید.^۱

به هر حال متن سند ساواکی بودن کاظم رجوی به تاریخ ۱۳۵۰/۸/۱۵ با طبقه‌بندی سری به این شرح است:

موضوع: منبع میرزا

محترماً معروض می‌دارد

منظور: کسب دستور در مورد تقاضای نمایندگی ساواک در کشور سوئیس پیرامون کمک به برادر منبع فوق که تحت پیگرد می‌باشد.

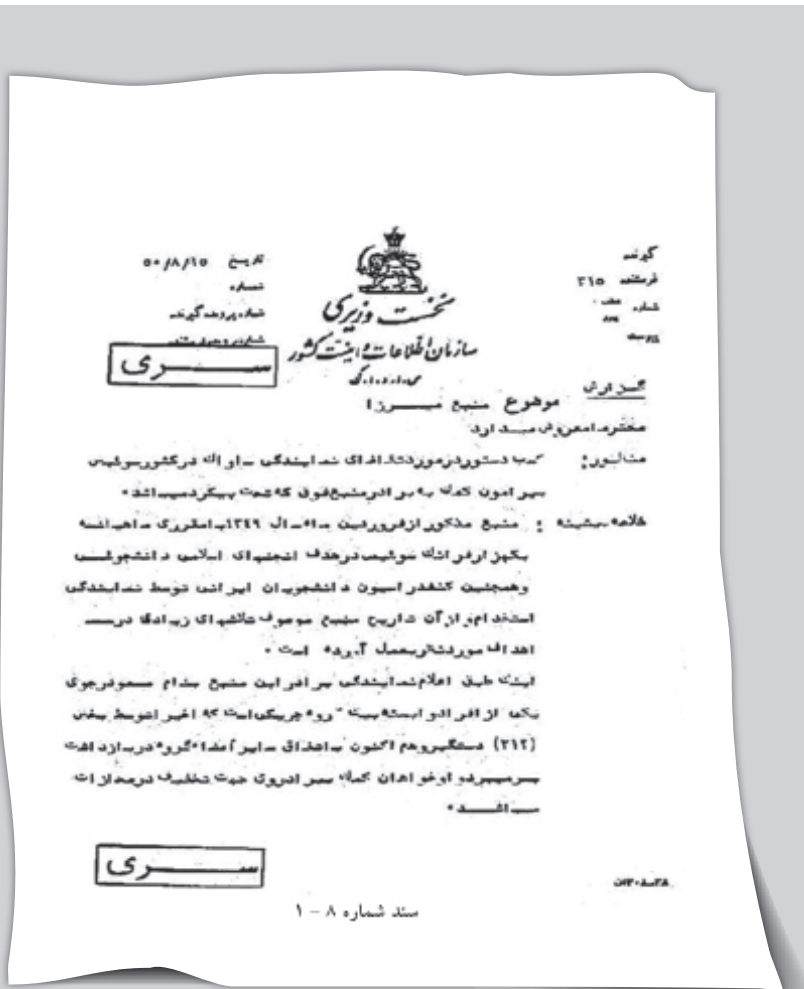
خلاصه پیشینه: منبع مذکور از فروردین ماه سال ۱۳۴۹ با مقرری ماهانه یک هزار فرانک سوئیس در هدف انجمن‌های اسلامی دانشجویان و همچنین کنفدراسیون دانشجویان ایرانی توسط نمایندگی [ساواک در سوئیس] استخدام و از آن تاریخ منبع موصوف تلاش‌های زیادی در اهداف مورد نیاز به عمل آورده است. اینک طبق اعلام نمایندگی، برادر این منبع به نام مسعود رجوی یکی از افراد وابسته به یک گروه چریکی است که اخیراً توسط بخش^۲ ۳۱۲ دستگیر و هم‌اکنون به اتفاق سایر اعضای گروه در بازداشت به سر می‌برد و او خواهان کمک به برادرش جهت تخفیف در مجازات می‌باشد.

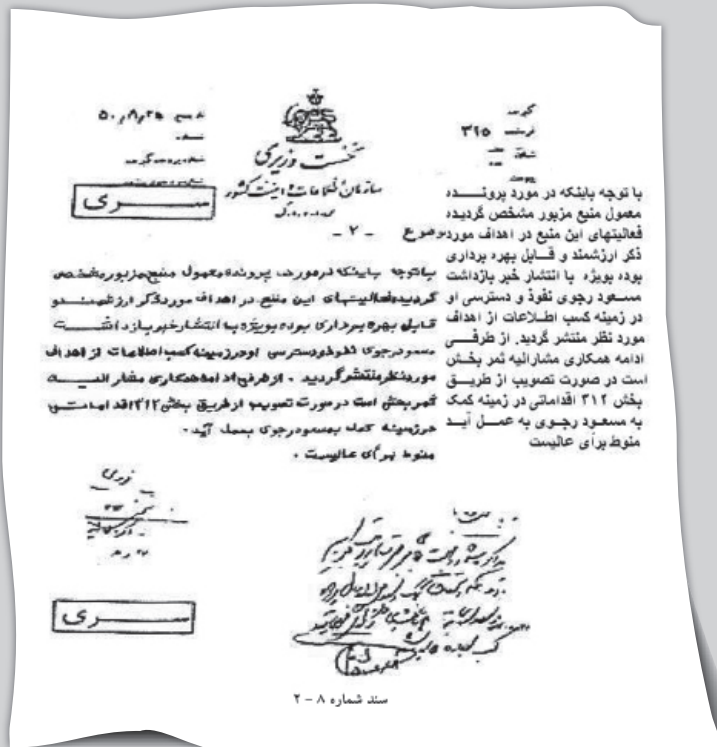
با توجه به اینکه در مورد پرونده معمول منبع مزبور مشخص گردیده فعالیت‌های این منبع در اهداف مورد ذکر ارزشمند و قابل بهره‌برداری بوده به ویژه با انتشار خبر بازداشت مسعود رجوی نفوذ و دسترسی او در زمینه کسب

۱. مجاهد، همان، ص ۲۰. سازمان مجاهدین در همین شماره نشریه با چاپ اسنادی به دفاع از کاظم رجوی پرداخته است.

۲. بخش مسئول رسیدگی به امور روحانیان ضد دولتی و سازمان‌های مسلمان مخالف با رژیم پهلوی؛ این بخش از بخش‌های اصلی اداره کل سوم ساواک بود. ارتشبد فردوست در مورد این اداره کل می‌نویسد: «این اداره کل مهم‌ترین اداره کل عملیاتی ساواک و مسئول امنیت داخلی کشور محسوب می‌شد و دارای گسترده‌ترین تشکیلات و زیر نظر رئیس کل ساواک اداره می‌گشت. مدیران اداره کل سوم ساواک به ترتیب عبارت بودند از: سرتیپ مصطفی امجدی، سرهنگ ناصر مقدم و پرویز ثابتی. در میان ادارات اداره کل سوم، اداره یکم اهمیت ویژه‌ای داشت و مهم‌ترین وظایف آن را کشف سازمان‌ها و تشکیلات براندازی در سطح کشور یا براندازی منطقه‌ای و محلی (خودمختاری یا تجزیه) تشکیل می‌داد. هر گونه حرکت سیاسی مخالف با محمد رضا پهلوی در این عنوان جای می‌گرفت و درجات مختلفی داشت: از فعالیت‌های ساده سیاسی گرفته تا تشکیل گروه با مرام و رویه ضدسلطنت تأقیام مسلحانه و ترور. اداره یکم نیز برحسب موضوعات کار خود و مسائل تخصصی جانبی به بخش‌ها و دوایر و شعب تقسیم می‌شد...» خاطرات ارتشبد فردوست، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۲.

اطلاعات از اهداف مورد نظر منتشر [خواهد] گردید. از طرفی ادامه همکاری مشارالیه ثمربخش است. در صورت تصویب از طریق بخش ۳۱۲ اقداماتی در زمینه کمک به مسعود رجوی به عمل آید. منوط به رأی عالی است.





آقای عبدیزدانی که در سال ۱۳۵۱ در زندان قزل قلعه به سر می برد در خاطراتش بعد از اشاره به اعدام کادر اصلی سازمان مجاهدین و رهایی مسعود رجوی از حکم اعدام می گوید: رجوی هنگام قدم زنی در حیاط زندان به من گفت برادرم در سفارت ایران در اتریش مسئول تشریفات است و وقتی اعلیحضرت رفته بود به آنجا [از شاه] خواسته که آزاد کند.^۱

ساواک در دو نامه به تاریخ ۱۳۵۱/۱/۲۸ خطاب به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی (دادستانی) و با امضای ارتشبد نصیری رئیس ساواک چنین نوشته است:

درباره مسعود رجوی فرزند حسین
نامبرده بالا که در دادگاه های بدوی و تجدید نظر آن اداره به اعدام محکوم

۱. محمد حسن عبدیزدانی، همان، ص ۲۱۴.

گردیده از همکاران این سازمان بوده که در جریان کشف سازمان آزادیبخش ایران همکاری‌های ارزنده و مؤثری داشته است. مراتب جهت آگاهی اعلام می‌گردد. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ارتشبد نصیری.



رئاست اداره دارتس نیروهای مسلح
شاهنشاهی (دادستانی)
ساواک

شماره _____
تاریخ _____
پیوست _____

سازمان اطلاعات و امنیت کشور
م. ا. و. ا. ک.

دوباره - محمود رجوی فرزند حسن

بهره شماره ۷۶۱۱ / ۳۱۲ - ۵۰ / ۹ / ۱۶

نامبرده بالا که در دادگاههای بدوی و تجدیدنظر آن اداره باعدا محکوم گردیده از همکاران این سازمان بوده که در جریان کشف شبکه سازمان آزادیبخش ایران همکاریهای ارزنده و مؤثری داشته است. مراتب جهت آگاهی اعلام میگردد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری

رهبر عطاات - محمودی
رئیس بخش ۳۱۲ - افندی
معاین اداره بکم عطاات و بررسی - معینی
رئیس اداره بکم عطاات و بررسی - جوان

۲۱۲/۵۵۵
۵۱/۲۸
۵۱/۲۸

۵۱ / ۱ / ۲۸

سند شماره ۹

۴۶-۱۱۶



شاهنشاهی (داری)

..... ساواک

مسکت محمدی
سازمان اطلاعات دینیت کشور
م. د. د. ا. ک.

[illegible]

در باره مسعود رجوی فرزند حسین

٥٠/٩/١٦ - ٣١٢ / ٧٦١١ شماره

نامبرده بالا که در ادگهای بدوی و تجدید نظر آن اداره با اعدام محکوم

گرفته از همکاران این سازمان بوده که در جریان کشف شبکه سازمان

آزاد بهخشا ایران همناربهای ارزنده وموه ثری داشته است . مراتب جهت

آٹاھی اعلام میگزین . آرشد

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارشد نصیری

دعا برای ارواح متبرکات و مغفرت برادران
 و سرور برادران و رزق غنی
 و برادران

سند شماره ۱۰

٤٩-١١٩

به هر حال مسعود رجوی و برخی دیگر از اعضای اصلی سازمان با حکم ابد همچنان در زندان باقی ماندند و اندکی قبل از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شدند. در تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱۰ ساواک گزارش کرده بود:

مجاهدین خلق در اعلامیه‌ای تحت عنوان «رهبر ما خمینی» ضمن تحلیل

از وی خاطر نشان ساخته‌اند که در صورت لزوم، اقدامات قهرآمیز را در کلیه نقاط کشور شروع و ادامه خواهند داد.^۱

در اول بهمن ۱۳۵۷ مسعود رجوی و موسی خیابانی^۲ بعد از آزادی از زندان در پیامی خطاب به امام خمینی (س) با عنوان «محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی» چنین نوشتند: «ما آزادی خود [از زندان ابد رژیم پهلوی] را مدیون مجاهدت و جانفشانی‌های خلق رزمنده و ستم‌کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش‌ناپذیر هستیم.»^۳

با اینکه سران سازمان‌های مخالف رژیم پهلوی مانند مجاهدین، چریک‌های فدایی، دموکرات کردستان و... آزادی خود از زندان‌های ابد و نیوسیدن در آن تا هنگام مرگ را مرهون و مدیون انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی (س) بودند، اما از این انقلاب و اهداف متعالی آن خشنود نبودند و در راه پیشرفت و پیشبرد آن هیچ کوششی نکردند. آنان به جای پیوستن به انقلاب کوشیدند انقلاب را تابع خود سازند. لذا بر اساس جو انقلابی و ملت‌بیم بهمن ۱۳۵۷ به سازماندهی دیگر باره سازمان‌ها و احزابشان و جذب جوانان با هدف دستیابی به قدرت و رسیدن به حاکمیت پرداختند. در رأس این گروه‌ها سازمان مجاهدین (منافقین) قرار داشت.

حضرت امام خمینی برای آنکه سازمان مجاهدین مانند سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ به گرداب مارکسیسم و بی‌دینی گرفتار نشود و در مسیر اسلام و انقلاب حرکت نماید، در

۱. مبارزات امام خمینی به روایت اسناد (از هجرت به فرانسه تا بازگشت به ایران)، تدوین سجاد راعی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۴۵۱.

۲. وی متولد و بزرگ‌شده محله خیابان تبریز و نوه مرحوم شیخ محمد خیابانی بود. آقای محمدحسن عبدیزدانی از مبارزان مسلمان که در تشکیل سازمان مجاهدین خلق، نقش مشورتی و فکری داشت و کارش به زندان و شکنجه در ساواک کشید، در خاطراتش درباره موسی خیابانی می‌گوید: «سازمان مجاهدین در تبریز شکل گرفت و به کل کشور گسترش یافت... پدر خیابانی حاج سیف‌الله کره‌فروش بود که مغازه‌اش در همسایگی منزل ما قرار داشت. از بچگی خیابانی را می‌شناختم... وقتی که خیابانی از کنکور دانشگاه قبول شد، من گزارش او را به حنیف‌نژاد که با او دوست و همفکر نزدیک بودم دادم و افزودم که خیابانی قابل جذب است... او بعد از یک و نیم سال عضو مؤثر سازمان شد که در ربودن هواپیمای ساواک از دبی و بردن به بغداد نقش بسزایی داشت. ولی چون آموزش و تربیت مذهبی او عوامانه بود... وقتی در زندان با افراد الحاد و کمونیست‌های هم‌نشین می‌شود با مقداری بحث و گفت‌وگو متزلزل می‌شود...» محمدحسن عبدیزدانی، همان، ص ۱۴۲.

۳. مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق ایران (از ۲۸ دی‌ماه ۵۷ تا ۴ خرداد ۵۹)، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، بهمن ۱۳۵۸ - بهار ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۲۰. غنی بلوریان از سران حزب دموکرات کردستان نیز در خاطراتش به این حقیقت اشاره کرده و می‌گوید: «پس از سال‌ها رنج و درد و شکنجه، از زندان‌های رژیم پهلوی با قیام مردم ایران آزاد شدیم». غنی بلوریان، ناله کوک (برگ سبز)؛ خاطرات غنی بلوریان، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران، رسا، ۱۳۸۴، ص ۳۳۹. تمام زندانیان سیاسی، رهایی خود از زندان‌های مخوف و شکنجه‌گاه‌های رژیم پهلوی را مدیون انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی بوده و هستند. آنها که وامدار و مدیون مردم ایران بودند، با همین مردم چه کردند؟!

ششم اردیبهشت ۱۳۵۸ جمعی از رهبران سازمان از جمله رجوی و خیابانی را در شهر قم به حضور پذیرفتند. خبر این دیدار در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات ۱۳۵۸/۲/۸ به صورت بسیار خلاصه چاپ شد. خیابانی بعدها در مورد سخنان امام خطاب به آنان چنین گفت:

[امام] خمینی گفت من تاکنون علیه شما حرفی نزده‌ام، اما هر وقت که ببینم شما خارج از اسلام هستید خواهم گفت... خلاصه و چکیده صحبت ما در برابر [امام] خمینی عبارت بود از آزادی و در مقابل [امام] خمینی ضمن سفارش ما به اصطلاح به اسلام، در لفافه خواست تا مبارزه علیه مارکسیست‌ها را بر دوش ما بگذارد.^۱

از این دیدار و گفت‌وگو نوار و متن رسمی تهیه نشد. اما سران منافقین به صورت پنهانی ضبط صوت و دوربین با خود داشتند و ضمن گرفتن عکس امام خمینی (س) در حالی که رجوی و خیابانی در دو طرف ایشان نشسته بودند گفت‌وگوها را ضبط کردند. سپس برخی از اعضای بلند پایه سازمان اجازه یافتند به این نوار گوش دهند. رضا کیوان‌نژاد از اعضای مهم سازمان که از سال ۱۳۵۴ در زندان به سازمان پیوسته بود از کسانی بود که به این نوار گوش داد. به گفته وی بخشی از صحبت‌های امام خطاب به کادر رهبری سازمان چنین بود:

شما جوانید، الان انقلاب شده و مردم ما متحول شده‌اند. باید دست به همدیگر بدهیم برای سازندگی و شما می‌توانید اشکالاتتان را برطرف کنید. اگر اشتباهی بوده مربوط به گذشته است. بروید خودتان را اصلاح کنید و بعد با توجه به [اصلاح] اشتباهتان بروید تبلیغ کنید و بروید با مردم باشید، خدا هم کمکتان می‌کند.^۲

اما متأسفانه سازمان مجاهدین بدون اصلاح اشتباه‌ها و در حالی که اشتباه‌های بزرگ‌تری مرتکب می‌گردید در برابر انقلاب اسلامی ایستاد و موضع خشن و ضد آن گرفت. آنان در واقع همه‌چیز و از جمله حاکمیت را برای خود می‌خواستند و دچار جنون قدرت شده بودند. سعید شاهسون‌دی عضو کادر مرکزی سازمان در این مورد می‌نویسد: ادعای سازمان در داخل خود و برای لایه‌های میلیشیا [اعضای مسلح غیرنظامی سازمان] این بود که در آینده نزدیک با جمهوری اسلامی درگیری نظامی

۱. مجاهد، ش ۱۲۹، ۱۳۶/۴/۱۳۶۰.

۲. کارنامه سیاه؛ مناظره زندانیان اوین، تهران، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۴.

خواهیم داشت و حتی در تحلیل‌های اولیه در اوایل پیروزی انقلاب، زمان درگیری را سه ماه و سپس ۶ ماه بعد از انقلاب دانسته و بعد هم گفته می‌شد که در آن صورت ۶ ماهه کار را تمام خواهیم کرد و حکومت را خواهیم گرفت.^۱

هادی شمس حائری از اعضای بلند پایه سازمان و از نزدیکان به مسعود رجوی نیز در این مورد می‌نویسد:

سازمان مجاهدین با این تصور که پیروزی انقلاب مدیون مبارزات و از جان گذشتگی‌ها و خون‌هایی است که آنها [در مبارزه با حکومت پهلوی] داده‌اند خود را صاحب و مالک حکومت می‌دانستند و از اینکه [امام] خمینی حق آنها را غصب کرده به خود می‌پیچیدند و می‌خواستند با خشونت و از موضع قدرت، حکومت خود را از چنگ [امام] خمینی در آورند و رهبری مردم را به دست گیرند. سازمان مجاهدین که در آن موقع اکثراً جوانانی بی تجربه و غیر سیاسی بودند مبارزه را تنها به معنی قبضه کردن حکومت می‌دانستند و لذا از همان ابتدا بدون اتکا به مردم و با استراتژی... رخنه و نفوذ در درون رژیم و با هیاهو و صحنه‌سازی قصد کودتا و تصاحب قدرت را داشتند و از طرفی در صورت احتمال شکست در این طرح، خود را برای برخورد مسلحانه با رژیم آماده می‌کردند و این از چشم رژیم پنهان نبود...^۲

... سازمان مجاهدین در دوره‌ای که بدان فاز سیاسی نام داده بودند در فکر انتقال قدرت از بالا و رخنه در ارتش و در صورت امکان تصاحب قدرت از طریق کودتا بود.^۳

... مجاهدین از همان فردای ۲۲ بهمن [۱۳۵۷] خود را برای مبارزه با رژیم، تنها از این زاویه که حکومت حق آنان است نه از این بابت که رژیم ضد آزادی و سرکوبگر و نامشروع است [!؟] آماده می‌کردند.^۴

غنی بلوریان از رهبران حزب دموکرات کردستان که چند سال با اعضای سازمان مجاهدین در یک زندان به سر برده بود و با روحیات آنها به صورت کامل آشنایی داشت نیز در مورد قدرت‌خواهی آنان می‌گوید:

مجاهدین چون از نظر سیاسی سابقه کمتری داشتند نتوانستند قدم به قدم

۱. دو مقاله از انوشیروان لطفی و سعید شاهسونی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۵۷.

۲. هادی شمس حائری، مرداب، چاپ خارج از کشور، ۱۳۷۵، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۲.

۴. همان، ص ۲۲.

به سوی اهداف خود حرکت کنند. آنها می‌خواستند یک‌روزه ره صدساله را طی کنند و حکومت را در دست بگیرند. آنها با این خیال خام دست به اسلحه بردند و در خیابان‌های شهرها به مقابله با حکومت پرداختند تا مردم ایران از آنها پشتیبانی کنند... حرکت‌های آنها بیشتر به ضرر خودشان بود.^۱

مخالفت سازمان مجاهدین با قانون اساسی

برای اینکه قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی با دقت تمام تدوین گردد، در ۱۴ تیر ۱۳۵۸ لایحه قانونی انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی از تصویب شورای انقلاب گذشت و این مجلس بعد از ثبت نام داوطلبان و انجام انتخابات، در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ افتتاح گردید و کار خود را که تدوین قانون اساسی بود آغاز نمود.^۲ البته طرح مقدماتی قانون اساسی در پاریس در زمان تبعید امام خمینی و به دستور ایشان توسط آقای دکتر حسن حبیبی نوشته شده بود^۳ و مجلس خبرگان قانون اساسی آن را نیز مورد توجه قرار داد. در این میان، مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین (منافقین) نامزد مجلس خبرگان قانون اساسی گردید^۴ تا بتواند اندیشه‌های التقاطی، انحرافی و خطرناک خود و سازمانش را در قانون اساسی جمهوری اسلامی وارد نماید. اما با تمام کوشش و تلاش احزاب و اشخاص موافق با او و تبلیغات دامنه‌دار اعضا و هواداران سازمان، بیشتر از ۲۹۷۷۰ رأی نیاورد^۵ و به مجلس خبرگان قانون اساسی راه نیافت. همین شکست عاملی در مخالفت سازمان با مجلس مذکور و قانون اساسی تنظیم و تدوین شده آن مجلس گردید. با پایان کار مجلس خبرگان قانون اساسی و انتشار متن آن در روزنامه‌های کشور برای

۱. غنی بلوریان، ثاله کوک (برگ سبز)، همان، ص ۳۵۲.

۲. برای مطالعه مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی و چگونگی تدوین قانون اساسی رک: صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، چهار جلد.

۳. کیهان، ۱۳/۱۲/۱۳۵۷، ص ۳؛ از مصاحبه آقای صباغیان وزیر کشور دولت موقت مهندس بازرگان. ابوالحسن بنی‌صدر که در سال ۱۳۵۷ در پاریس به سر می‌برد در خاطراتش می‌گوید: «دکتر حبیبی با ترجمه قانون اساسی فرانسه، پیش‌نویس قانون اساسی را با همراهی فتح‌الله بنی‌صدر ابرادر ابوالحسن بنی‌صدر و احمد صدر حاج‌سیدجوادی در پاریس نوشت که در اختیار [امام] خمینی قرار گرفت.» خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، انتشارات انقلاب اسلامی (خارج از کشور)، شهریور ۱۳۸۰، ص ۶۲. به گفته آقای منتظری: «مرحوم امام در پاریس به دکتر حبیبی گفته بودند که پیش‌نویس قانون اساسی را بنویسند و ایشان هم با کمک برخی آقایان آن را در ۱۵۱ اصل تنظیم کرده بودند و وی اصل‌هایی از آن را با الهام از قانون اساسی فرانسه نوشت.» خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۱، ص ۴۵۱ و ۴۵۸. در زمستان سال ۱۳۸۴ به هنگام تحصیل در دوره کارشناسی ارشد ایران‌شناسی، در بنیاد ایران‌شناسی از استاد آقای دکتر حبیبی پرسیدم آیا ایشان نسخه اولیه (مقدماتی) قانون اساسی را در پاریس نوشته‌اند که پاسخ ایشان مثبت بود.

۴. مجاهد، ش ۱، ص ۳، اول مرداد ۱۳۵۸.

۵. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲، ص ۱ و ۱۳۵۸/۱۱/۳، ص ۲.

اطلاع مردم، برخی از شخصیت‌های دینی چون آقایان شریعتمداری^۱ و قمی^۲ و نیز بعضی گروه‌های سیاسی مانند سازمان مجاهدین برابر سیر تدوین قانون اساسی و یا برخی از قوانین آن مواضع منفی و مخالف گرفتند. سازمان مجاهدین به دستور مسعود رجوی طی اعلامیه‌ای در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۵۸ مفاد هفتگانه‌ای منتشر ساخت و افزود: «تازمانی که پیشنهادهای هفتگانه آنها در متن قانون اساسی مراعات نگردد به قانون اساسی رأی مثبت نخواهند داد.» این مفاد هفتگانه عبارت بودند از:

۱. محدود نمودن حقوق مالکیت و تصرف در چارچوب قرآن؛
۲. منوط کردن بهره‌وری از زمین و محصول به کسی که بر روی آن کار کرده است؛
۳. تصریح حاکمیت مردم که جملگی خلیفه و جانشین خدا در زمین بوده و اراده خود را تنها از طریق یک مجلس و یک قانون واحد انقلابی و اسلامی بیان می‌کنند؛
۴. اداره و تصدی کلیه امور کشور از طریق شوراهای واقعی؛
۵. اعاده حقوق همه ملت‌ها و اقدام مبنی بر تعیین سرنوشت و اداره کلیه امور داخلی‌شان در چارچوب تمامیت ارضی خدشه‌ناپذیر کشور؛
۶. تضمین آزادی احزاب و گروه‌ها؛
۷. الغای تمام قراردادهای ننگین استعماری و قطع همه وابستگی‌های

۱. در مورد مخالفت آقای شریعتمداری با قانون اساسی رک: اصغر حیدری، حزب خلق مسلمان ایران، تهران، کیهان، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۷۵ و نیز مقاله «آیت‌الله شریعتمداری و ولایت فقیه» به قلم نگارنده در سایت اینترنتی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۱ دی ۱۳۸۷.

۲. مخالفت قمی با قانون اساسی در مصاحبه وی با روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۰ درج شده است. گفته‌های او در مصاحبه مذکور چیزی بیش از فحاشی علیه انقلاب اسلامی و نهادهای انقلابی و پریشان‌گویی نیست. وی می‌گوید: «همین حرف‌ها را در محضر امام خمینی بیان داشتم و امام در جواب سکوت کردند.» همان شماره روزنامه. لابد معنی سکوت امام خمینی مشخص است! مخالفت آقای قمی با امام خمینی از چند سال پیش‌تر شروع شده و به اطلاع ساواک نیز رسیده بود. در گزارش خیلی محرمانه ساواک به تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۲ چنین می‌خوانیم:

«در ایام نوروز در منزل آیت‌الله قمی بحث در خصوص جریانات اخیر به خصوص خمینی بود و آیت‌الله قمی اظهار می‌داشت: معلوم نیست چرا دولت این قدر اجازه می‌دهد از خمینی اسم برده شود. حجت‌الاسلام سیدمحمد روحانی خطاب به آیت‌الله قمی گفت: بهترین وسیله برای مبارزه با خمینی شما هستید که فعلاً از مخالفان سرسخت خمینی هستید و اینها [حکومت] بایستی از وجود شما در مبارزه با خمینی حداکثر استفاده را بکنند. آیت‌الله قمی این مطلب را تأیید کرد. وی معتقد بود چون مقامات خارجی، خمینی را تأیید می‌نمایند لذا دولت نمی‌تواند آن‌طور که باید و شاید با او مبارزه کند و الا من (قمی) بهترین وسیله هستم که با زبان و لباس خودش با او مبارزه کنم به خصوص که از لحاظ دینی و شرعی هم با او مخالفم...

نظریه: چنانچه دستگاه بتواند به طریقی از ناحیه سیدمحمد قمی (پسر آیت‌الله) و یا سیدمحمد روحانی، آیت‌الله قمی را در مسیر مخالفت با خمینی هدایت نماید بهترین وسیله برای مبارزه با خمینی می‌باشد و نتیجه مطلوب عاید می‌شود.»

مبارزات امام خمینی به روایت اسناد (دوران تبعید در نجف)، تدوین غلامعلی پاشا زاده، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، سند ش ۱۱۴، ص ۳۳۴-۳۳۳.

امپریالیستی و ملی کردن کلیه سرمایه گذاری ها و سهام مربوط.^۱
اما با پشتیبانی امام خمینی (س) از کار مجلس خبرگان قانون اساسی، متن آن در نهایت تدوین گردید و در روزهای ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ به همه پرسی گذاشته شد و با آرای موافق ۱۵۶۸۰۳۳۹ رأی از مجموع ۱۵۷۵۸۹۵۶ آرای اخذشده، به تأیید ملت ایران رسید.^۲

رئیس جمهور در پیش نویس قانون اساسی

پس از رأی قاطع مردم ایران به جمهوری اسلامی در روزهای ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ و اعلام رسمی برقراری نظام جمهوری اسلامی توسط حضرت امام خمینی (س)، مراحل اساسی تثبیت نظام و انقلاب، تدوین و تصویب قانون اساسی و براساس آن برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بود. انتخابات ریاست جمهوری چنان با اهمیت بود که قبل از تدوین و تصویب قانون اساسی، افرادی به عنوان نامزد ریاست جمهوری مطرح شدند؛ چنان که مهندس بازرگان رئیس دولت موقت در مصاحبه ای به تاریخ ۱۳۵۸/۱/۱۵ نامزدی خود را برای ریاست جمهوری نفی نکرد^۳ و مرحوم آیت الله طالقانی نیز که از چهره های شاخص برای ریاست جمهوری شمرده می شد، در مرداد ۱۳۵۸ نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری را نپذیرفت.^۴

در پیش نویس قانون اساسی، مهم ترین وظایف و اختیارات رئیس جمهور عبارت بودند از:

۱. برقراری ارتباط سه قوه مقننه، قضاییه و مجریه؛ (اصل ۱۶)
۲. اعمال قوه مجریه توسط رئیس جمهور و هیئت وزیران؛ (اصل ۱۹۹)
۳. بالاترین مقام رسمی در امور داخلی و روابط بین المللی و مسئول اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه؛ (اصل ۷۵)
۴. توشیح قوانین؛ (اصل ۸۳)
۵. درخواست تجدید نظر در قوانین از مجلس؛ (اصل ۸۴)
۶. پیشنهاد همه پرسی برای تصویب عهدنامه یا لایحه؛ (اصل ۸۶)
۷. انتخاب نخست وزیر؛ (اصل ۸۷)
۸. انحلال مجلس از طریق اعلان همه پرسی آن گاه که بین قوه مجریه و مقننه اختلاف به وجود آید و توافق ممکن نگردد؛ (اصل ۸۹)

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۸/۲۴، ص ۱۲.

۲. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، همان، ج ۴، ص ۳۰۷.

۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۱۵.

۴. همان، ۱۳۵۸/۵/۱۱.

۹. اعلان عفو عمومی پس از تصویب مجلس شورای ملی؛ (اصل ۹۰)
 ۱۰. اعطای نشان‌ها و عناوین افتخاری؛ (اصل ۹۱)
 ۱۱. اعلان جنگ و متار که آن و پیمان صلح پس از تصویب مجلس شورای ملی؛ (اصل ۹۵)
 ۱۲. رئیس‌جمهور باید مسلمان، ایرانی‌الاصل و تابع ایران باشد. (اصل ۷۶)^۱
- اما براساس فصل نهم متن قانون اساسی تصویب‌شده، مهم‌ترین اختیارات رئیس‌جمهور عبارت بودند از:

۱. عالی‌ترین مقام رسمی کشور پس از مقام رهبری؛
 ۲. مسئول اجرای قانون اساسی؛
 ۳. ریاست قوه مجریه؛
 ۴. امضای مقاوله‌نامه‌ها، موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای ایران با سایر دولت‌ها؛
 ۵. مسئول امور برنامه و بودجه و امور اداری و استخدامی کشور؛
 ۶. معرفی وزرا به مجلس و عزل وزرا؛
 ۷. تعیین سفرای ایران در کشورهای دیگر؛^۲
 ۸. ریاست شورای عالی امنیت ملی.^۳
- در ضمن به شرایط رئیس‌جمهور علاوه بر ایرانی‌الاصل و داشتن تابعیت ایران (مورد اشاره در اصل ۷۶ پیش‌نویس قانون اساسی) موارد زیر اضافه گردید: «مدیر، مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوا، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی و مذهب رسمی کشور».^۴
- همان‌گونه که از مقایسه اختیارات رئیس‌جمهور در پیش‌نویس قانون اساسی با متن تصویب‌شده آن بر می‌آید، اختیارات زیادی از رئیس‌جمهوری سلب و طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی در اختیار مقام رهبری قرار گرفته است، مانند فرمان همه‌پرسی، تنظیم روابط قوای سه‌گانه، عفو یا تخفیف مجازات محکومان در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس‌قوه قضاییه و اعلان جنگ و صلح. مسئله انحلال مجلس نیز در متن قانون اساسی تصویب‌شده درج و ثبت نگردید.

با وجود اینکه اختیارات رئیس‌جمهور در متن قانون اساسی از پیش‌نویس آن کمتر بود اما هنوز مقام ریاست‌جمهوری به اندازه‌ای اختیار و مسئولیت داشت که تشنگان

۱. همان، ۱۳۵۸/۳/۲۶، ص ۶-۵. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، همان، ج ۴، ص ۲۱-۵.

۲. فصل نهم قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸.

۳. اصل ۱۷۸ قانون اساسی.

۴. اصل ۱۱۵ قانون اساسی.



مجاهدین قبل و بعد از پیروزی
انقلاب اسلامی در عمل ثابت
کردند که حاضر به تحمل
گروه‌ها، احزاب، مطبوعات
مخالف و حتی منتقد خود
نیستند

قدرتی چون مسعود رجوی برای تصاحب آن به تکاپو و
تلاش شدیدی به‌پردازند.

پیشنهاد ریاست جمهوری امام خمینی (س)

اگرچه رجوی به دنبال تصاحب مقام ریاست جمهوری
بود اما در شیطنتی عجیب پیشنهاد کرد امام خمینی
ریاست جمهوری را بپذیرد. یقیناً او در این امر اهداف منافقانه‌ای همچون اشاعه تلویحی
اتهام ریاست‌خواهی و قدرت‌طلبی امام را در نظر داشت. نشریه مجاهد به دستور رجوی
در این مورد نوشت:

سازمان مجاهدین خلق ایران با توجه به مجموعه اوضاع و احوال سیاسی،
اجتماعی و فرهنگی موجود و با در نظر گرفتن کلیه مسائل و شرایط ملی
و بین‌المللی میهن‌مان شخص رهبری انقلاب امام خمینی را شایسته‌ترین
انتخاب برای تصدی مقام ریاست جمهوری دانسته و آرای خود را در رأی‌گیری
آینده به شخص ایشان خواهد داد. توضیحاً متذکر می‌گردیم قبل از رحلت پدر
طالقانی امید ما این بود که با احرار این مسئولیت از جانب پدر، زحمات امام
کمتر شود. لیکن در شرایط حاضر ناگزیریم که از حضور امام استدعا کنیم به
خاطر وحدت کلمه ضدامپریالیستی تمام صفوف خلقمان و به خاطر ممانعت
از پیشرفت مجدد سرمایه‌داری وابسته و پایگاه‌های لیبرال‌ش و به منظور تأکید
بر حقوق همه مناطق و ملیت‌های وطنمان زحمات و فشارهای مضاعف را
نیز پذیرا شده و مسئولیت ریاست جمهوری را شخصاً تقبل نمایند. به نظر
ما با تقبل این مسئولیت از جانب امام و جمع شدن مسئولیت‌های رهبری
و ریاست جمهوری در شخص ایشان، یکی از نقایص قانون اساسی مبنی بر
دوئیت مراکز تصمیم‌گیری و عملکرد... خنثی شده و عواقب بازدارنده آن
منتفی خواهد گردید. بدیهی است برادر احمد خمینی حسب‌المعمول از مدد
نمودن به امام در امور اجرایی دریغ نکرده و خواهد توانست به عنوان مشاور یا
دستیار مقداری از زحمات ایشان را کاهش دهد.

بنابر این ما امیدواریم با یکی شدن مسئولیت‌های رهبری و ریاست جمهوری
در شخص امام و انتقال ایشان [از شهر قم] به تهران و قرار گرفتن بیشتر در
دسترس عموم اقشار و نیروها و سازمان‌های انقلابی، وحدت ضدامپریالیستی

تمام نیروها هر چه بیشتر تأمین شده و وسایل پیروزی نهایی انقلاب
رهایی بخش ضدامپریالیستی و اسلامی ما هر چه زودتر تکمیل گردد...^۱

نامزدی رجوی برای ریاست جمهوری

از ۲۸ آذر ۱۳۵۸ ثبت نام نامزدهای ریاست جمهوری آغاز گردید. در هفته دوم دی ماه
چهره‌های مطرح در روزهای آغاز فعالیت‌های انتخاباتی عبارت بودند از: ابوالحسن
بنی‌صدر، داریوش فروهر، احمد مدنی، جلال‌الدین فارسی و حسن حبیبی. در این
میان سازمان مجاهدین نیز رهبر خود مسعود رجوی را در ۱۵ دی ۱۳۵۸ به عنوان نامزد
ریاست جمهوری معرفی کرد.^۲

در ۱۶ دی ۱۳۵۸ معاون سیاسی وزارت کشور با صدور اطلاعیه‌ای، اسامی ۱۰۶ نفر از
نامزدهای واجد صلاحیت برای انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری را اعلام کرد. البته
تعداد ثبت‌نام‌کنندگان ۱۲۴ نفر بودند که از این میان ۱۸ نفر به دلایل گوناگون از سوی
وزارت کشور حذف شدند.^۳

سازمان مجاهدین با انتشار اطلاعیه‌ای از کلیه هواداران و علاقه‌منداناش خواست
کمک‌های مالی خود را جهت پیشبرد تبلیغات به نفع رجوی به حساب شماره ۱۲۰۰
بانک صادرات شعبه پیچ‌شمیران واریز کنند.^۴

طبق بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت
دارا بودن شرایطی که در قانون اساسی درج شده باید قبل از انتخابات به تأیید شورای
نگهبان [که هنوز تشکیل نشده بود] و در دوره اول به تأیید رهبری می‌رسید. اما با
توجه به حجم زیاد داوطلبان اولین دوره ریاست جمهوری، امام خمینی در ۱۴ دی ماه
با دعوت از ملت ایران برای شرکت جدی در انتخابات ریاست جمهوری مرقوم
فرمودند:

با اینکه در این دوره به حسب قانون اساسی مصوب از ناحیه ملت تصدیق
صلاحیت رئیس‌جمهور و واجد بودن شرایط او به عهده اینجانب است، به
واسطه بعضی مصالح و جهات لازم‌المرعات از آن جمله وضع استثنایی

۱. مجاهد، سال اول، ش ۱۶، ۱۳۵۸/۱۰/۴، ص ۱ و ۱۲.

۲. همان، سال اول، ش ۱۸، ۱۳۵۸/۱۰/۱۸، ص ۱.

۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۰/۱۶.

۴. همان، ۱۳۵۸/۱۰/۱۷، مجاهد، همان، ص ۱۲.

که کشور دارد،^۱ لازم است در این امر مهم حیاتی تأخیر نشود. از طرفی شناسایی بیش از ۱۲۰ نفر محتاج به زمانی طولانی است و تأخیر در این حالت استثنایی به صلاح ملت و کشور نیست. به این جهت و جهات دیگر اینجانب امر صلاحیت و انتخاب را به ملت واگذار نمودم که خود سرنوشت خویش را تعیین نمایند.^۲

مصاحبه مطبوعاتی و برنامه‌های انتخاباتی رجوی

به دنبال اعلام نامزدی رجوی، مصاحبه مطبوعاتی سازمان مجاهدین خلق با شرکت گروهی از اعضای کادر مرکزی مانند رجوی، خیابانی، عباس داوری، مهدی ابریشمچی، مهدی فیروزیان، محمد سیدی کاشانی در ۱۵ دی ماه ۱۳۵۸ ترتیب داده شد. در این مصاحبه ابتدا موسی خیابانی در مورد هدف سازمان از کاندیداتوری رجوی برای ریاست جمهوری گفت:

... هدف مورد نظر ما عبارت است از تداوم بخشیدن به انقلاب خلقمان و جهت‌گیری درست مبارزه ضدامپریالیستی و کوشش برای جلوگیری از انحرافات... ما به شعار انقلابی «بعد از شاه نوبت امریکا است» وفادار بوده و هستیم... ما در مورد مسئله ریاست جمهوری... وقتی بعد از فراندوم قانون اساسی در زمینه تصمیم‌گیری‌های سیاسی مسئله انتخابات ریاست جمهوری به عنوان مهم‌ترین مسئله مطرح شد؛ بعد از دقت‌ها و بحث‌های کافی و بعد از بررسی همه جوانب امر به این نتیجه رسیدیم که کلیه نیروهای سیاسی جامعه و من جمله خودمان و به عبارت دیگر چه آنهایی که در فراندوم قانون اساسی شرکت کرده‌اند و چه آنهایی که شرکت نکردند و یا صرف نظر از هر رأیی که دادند موافق یا مخالف، باید تا آنجایی که جو و فضای سیاسی حاکم بر جامعه اجازه می‌دهد بکوشند و فعالانه با امر انتخابات ریاست جمهوری برخورد کنند تا ما بتوانیم با انتخاب شایسته‌ترین و مناسب‌ترین فرد برای این مقام حساس، حتی المقدور در کادر همین قانون اساسی مصوب، پیشرفت‌ها و پیروزی‌های انقلابی و ضدامپریالیستی هر چه بیشتری را به

۱. اشاره به اوضاع کشور با توجه به فتنه گروه‌های تجزیه‌طلب در آذربایجان، کردستان، خوزستان و... و اغتشاش گروه‌های سیاسی چون منافقین، چریک‌های فدایی و...؛ دولت موقت هم بعد از تسخیر جاسوسخانه امریکا استعفا داد و شورای انقلاب کشور را اداره می‌کرد.
۲. اطلاعات، ۱۶/۱۰/۱۳۵۸، ص ۱۲.

فعالیت‌های تبلیغاتی سازمان
مجاهدین برای پیشی گرفتن
رجوی از سایر کاندیداهای
ریاست جمهوری به طور
گسترده‌ای دنبال می‌شد. نحوه
تبلیغات، اهداف مشکوک و
به ویژه رأی ندادن رجوی و
سازمان مجاهدین به قانون
اساسی و اعلام آشکار آن
از سوی سازمان، مسئولان
انتخابات و نظام و نیز مردم
مسلمان و انقلابی را به شدت
نگران ساخت

دست بیاوریم... ما قبلاً طی اعلامیه‌ای شخص
امام خمینی را برای مقام ریاست جمهوری در
اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران کاندید
کردیم. دلیل اصلی مان این بود که در اوضاع و
احوال کنونی، امام خمینی تنها کسی است که
می‌تواند در جهت تأمین هر چه بیشتر وحدت
تمام اقشار و طبقات جامعه ما و جلوگیری از
تفرقه‌ها و تشتت‌ها این مقام را حایز بشود. ما
الان هم بر این نظر هستیم و معتقدیم که باز هم
امام مناسب‌ترین و شایسته‌ترین انتخاب است.
اما متوجه شدیم که گویا امام بنا ندارند شخصاً
این مقام را احراز کنند و لذا ما در ادامه همان
خط شرکت فعالان در امر ریاست جمهوری

در صدد برآمدیم کاندیدای دیگری را معرفی کنیم و برادرمان مسعود رجوی
را نامزد کردیم.^۱

وی در بخش دیگری از سخنانش در مورد اینکه چرا مسعود رجوی برای نامزدی
ریاست جمهوری معرفی شده است، گفت:

ما طالب یک فرد انقلابی بودیم، فردی که انقلاب خلق ما را و آرمان‌های
انقلابی خلق ما را عمیقاً درک کرده باشد و بتواند بار یک رسالت مکتبی
اسلامی را به دوش بکشد. شرط دیگر این بود که کاندیدای ریاست جمهوری
ما کسی باشد که با بینش علمی و انقلابی، دشمن اصلی خلقمان را شناخته
باشد و همچنین به تضادها و تناقضات موجود در جامعه اعم از مسئله ملیت‌ها،
مسئله زنان، مسئله مذاهب و مسائل اقشار محروم جامعه بالاخص کارگران و
دهقانان واقف باشد و بتواند در چارچوب آرمان‌های رهایی‌بخش و انقلابی و
متناسب با شرایط کنونی جامعه یک برنامه کاری داشته باشد. کاندید محبوب
ما می‌بایست فردی صاحب‌نظر، مکتبی، انقلابی، ضدامپریالیست و در خدمت
اقشار و طبقات محروم جامعه باشد... در میدان عمل امتحان خود را پس داده
باشد و از طرف دیگر این فرد باید وسیله لازم جهت تضمین صحت، عملی

۱. مجاهد، همان، ص ۲.

بودن و همه‌جانبگی برنامه‌هایش را داشته باشد و وسیله‌ای که اجرای چنین برنامه‌هایی را تضمین کند داشته باشد. این وسیله از نظر ما همان سازمان انقلابی [سازمان مجاهدین خلق ایران] است. وقتی بررسی کردیم اینها را در وجود برادرمان [مسعود رجوی] جمع دیدیم و بدین دلیل بود که برادرمان مسعود را نامزد مقام ریاست جمهوری کردیم... به اعتقاد ما سازمان مجاهدین خلق ایران در مدت ۱۵ سال موجودیت و مبارزه خود با کاندید کردن برادر مجاهد مسعود رجوی قدم دیگری در مسیر تحقق آرمان‌های انقلابی خلقمان برمی‌دارد...^۱

پس از پایان سخنان خیابانی، مسعود رجوی متعاقب مجلس گرمی با سخنان ضدامریکایی و ضرورت مبارزه با آن گفت:

حضور فعال ما مجاهدین در صحنه انتخابات ریاست جمهوری مبین یک آزمایش بزرگ تاریخی نیز هست، آزمایشی که از هر حیث این انتخابات را از نظائرش در کشورهای دیگر ممتاز می‌کند؛ یک تفاوت و تمایز کیفی شاید هم تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز. چرا که شاید در تاریخ سازمان‌های انقلابی مسلح در تاریخ معاصر، این جدیدترین تجربه‌ای است که بر حسب آن سازمانی که در دوران دیکتاتوری سلطنتی به مبارزه شهری پارتیزانی اشتغال داشته در میدان مبارزات سیاسی کاندیدای ریاست جمهوری بشود.^۲

سپس رجوی برنامه‌های انتخاباتی خود را به این شرح اعلام داشت:

۱. تشکیل شوراهای مردمی برای اداره امور مختلف سیاسی و اقتصادی به منظور تأمین حکومت مردم بر مردم؛
۲. تأمین وحدت ضدامپریالیستی تمام خلق از طریق:
 - الف. افشا و لغو کلیه قراردادهای اسارت‌بار امپریالیستی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی؛
 - ب. ملی کردن تمام سرمایه‌های وابسته؛
 - ج. رشد تولیدات ملی اعم از کشاورزی و صنعتی برای مقابله با وابستگی اقتصادی؛
- د. در مقطع کنونی مبارزه ما علیه امپریالیسم نباید فقط به استرداد شاه

۱. همان.

۲. همان.



محدود شود. این تنها یکی از خواسته‌های حقه ما است. بلکه این مبارزه باید تا قطع کامل تمام وابستگی‌ها به امپریالیسم و در رأس آن امریکا ادامه یابد. ۳. استقلال، تمامیت ارضی و تأمین حاکمیت مردم ایران بر سرنوشتشان و سیاست خارجی ما باید دقیقاً بر مبنای عدم تعهد استوار باشد؛

۴. تضمین آزادی کامل عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، احزاب و کلیه اجتماعات سیاسی و صنفی با هر عقیده و مرام؛

۵. تأمین حقوق ملیت‌ها در کلیه مناطق کشور... از جمله کردستان؛

۶. تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی خلق یا میلشیا (چریک نیم‌وقت مردمی برای مقابله توده‌ای با حملات و تهدیدهای امپریالیستی)؛

۷. تضمین شرایط و حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مساوی برای زنان و مردان کشور؛

۸. استقرار مساوات اسلامی میان شیعیان و برادران اهل تسنن و رفع تبعیض بین کلیه اتباع ایران اعم از تشیع و تسنن و سایر مذاهب و ادیان توحیدی؛

۹. زمین برای دهقان، کار برای کارگر. در مرحله کنونی اجرای موارد زیر ضروری است:

الف. لغو همه بدهی‌های دهقانان به دولت و کلیه تحمیلات رژیم پیشین به دهقانان؛

ب. تضمین کمک‌های فنی و مالی به دهقانان به منظور ایجاد شرایط لازم برای رشد تولید کشاورزی...

ج. لغو همه قوانین و مقررات ضد کارگری و تدوین قانون جدید کار با نظر خود کارگران؛

۱۰. تأمین حق کار، مسکن، معیشت، آموزش و بهداشت برای عموم مردم به خصوص کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، اصناف و کارمندان کم‌درآمد؛

۱۱. مبارزه با هر چه و مرج و تأمین آسایش اجتماعی همه مردم؛

۱۲. حمایت از تمام جنبش‌های انقلابی ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد استثمارگری خلق‌های جهان.^۱

در پایان رجوی راجع به ضمانت اجرایی برنامه‌های انتخاباتی اش گفت:

سازمان متشکلی به نام مجاهدین خلق در اختیار دارم که برای تحقق

۱. همان، ص ۱۲-۱۱، اطلاعات، ۱۶/۱۰/۱۳۵۸.

برنامه‌ها به آن اتکا خواهیم داشت و این سازمان از جوانانی پاکباز، برآزنده و شرربار که از هیچ مشکلی در راه اسلام و خلق نهراسیده و نمی‌هراسند تشکیل یافته است.^۱

ملاحظات پیرامون برنامه‌های انتخاباتی رجوی

در تحلیل محتوای برنامه‌های انتخاباتی رجوی مواردی قابل دقت و بررسی است:

۱. برنامه‌های ارایه‌شده از سوی رجوی اصولی کلی و معیشتی بودند که هر داوطلب انتخابات می‌توانست برای به دست آوردن آرای مردمی آنها را مطرح کند و در جو پرتلاطم و پرتنش سال ۱۳۵۸ چشم‌ها و ذهن‌ها را به سوی خود معطوف سازد.
۲. بیشتر برنامه‌های ارایه‌شده توسط رجوی برداشتی ناقص از اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی بوده است؛ به عنوان نمونه برنامه اول برداشتی از اصل ۷؛ برنامه سوم برداشتی از اصل‌های ۹، ۷ و ۱۵۷؛ برنامه چهارم برداشتی از اصل‌های ۲۴، ۲۵، ۲۶ و ۲۷؛ برنامه هفتم برداشتی از اصل‌های ۳، ۹، ۲۰ و ۲۱؛ برنامه هشتم برداشتی از اصول ۱۲ و ۱۳؛ برنامه دهم برداشتی از اصل‌های ۹، ۲۹، ۳۰، ۳۱ و ۴۳ و برنامه دوازدهم برداشتی ناقص از اصل ۱۴۴ قانون اساسی بوده است. در این میان باید در نظر داشت که سازمان مجاهدین (منافقین) آشکارا و با تبلیغات در روزنامه‌ها و نشریات، اعلام کرده بودند که به قانون اساسی رأی نداده‌اند، اما بیشتر برنامه‌های انتخاباتی رجوی با استفاده از همان قانون اساسی تدوین شده بود. از طرف دیگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم بسیار جامع‌تر و کامل‌تر از شعارهای سبک و فریبکارانه رجوی درج و توضیح داده شده است.

۳. عملکرد گذشته و آینده مجاهدین به خوبی بیان داشت که آنان همیشه هدف را توجیه‌کننده وسیله می‌دانستند و می‌دانند و هر هنگام منافعشان اقتضا می‌کند بدون هیچ‌گونه شرم و حیایی شعارها و اهداف خود را عوض می‌کنند و یا برخلاف شعارها و اهداف اعلام‌شده قبلی حرکت می‌نمایند؛ به عنوان نمونه آنان خود را همواره دشمن سازش‌ناپذیر امپریالیسم امریکا می‌شناسانیدند، اما بعد از فرار از کشور همواره کوشیده‌اند با همان امپریالیسم امریکا روابطی گرم برقرار سازند. به یقین این گروه تروریست از کمک‌های سیاسی، اطلاعاتی، مالی و نظامی امریکا برخوردارند و اکنون نیز باقی‌مانده‌های افیونی و واداده آنها با حمایت امریکا در عراق ماندگار شده‌اند. در

۱. مجاهد، همان، ص ۱۲.

در واکنش به برکناری
مسعود رجوی از انتخابات
ریاست جمهوری، سران
سازمان نفاق طرح کودتایی
تنظیم کردند که تا انقلاب
تثبیت نشده و بازوهای اجرایی
و نظامی آن قوام نگرفته‌اند و
کشور نیز در التهاب و نگرانی
از سلامتی امام و آینده رهبری
به سر می‌برد، قدرت را با
اقدام‌های خشن و خونین به
دست گیرند

خصوص پستی و رذالت شگفت‌آور رجوی و سازمانش و
نیز بندوبست با حکومت جهنمی صدام حسین و مزدوری
حزب بعث، مطالعه مذاکرات محرمانه رجوی و بلندپایگان
سازمان با مقام‌های ارشد اطلاعاتی و امنیتی رژیم صدام
بسیار سودمند است.^۱

۴. شعارهای فریبکارانه رجوی در مورد آزادی احزاب،
عقاید، بیان و مطبوعات «با هر عقیده و مرامی» برخلاف
اصول مسلم دموکراسی و قوانین شرعی بوده است. به
یقین دموکراسی اجازه نشر و نمو به احزاب فاشیستی و
انارشییستی (هرج و مرج طلب) و... را نمی‌دهد و شرع اسلام
نیز گروه‌ها و احزاب و مطبوعات را که حامی و مبلغ کفر،
جنایت، تروریسم، شیطان پرستی، مذاهب باطل و غیرالهی

باشند را آزاد نمی‌داند. آری، اسلامی که مجاهدین (منافقین) خود را مؤمن به آن و مفسر
آن می‌دانستند بهتر از این نتیجه نمی‌داد! مجاهدین قبل از پیروزی انقلاب و بعد از
پیروزی آن در عمل ثابت کردند که حاضر به تحمل گروه‌ها، احزاب، مطبوعات مخالف
و حتی منتقد خود نیستند. نگاهی گذرا به شماره‌های نشریه مجاهد نشان می‌دهد که
آنان هر گونه مخالفت و یا انتقادی را با سنگین‌ترین کلمات کوبیده‌اند. هنوز خاطره
تسویه‌های خونین و وحشتناک درون سازمانی مجاهدین علیه افرادی که ستون‌های
اصلی سازمان به حساب می‌آمدند به اتهام انتقاد و اعتراض به عملکرد سران سازمان در
یادهاست.^۲

هادی شمس حائری از اعضای مرکزی سازمان مجاهدین پس از جدا شدن از سازمان
در کتاب معروفش مرداب چنین نوشته است:

رجوی تا به حال نشان داده که دلش به حال سرکوب سایر انقلابیون و احزاب
و سازمان‌های دیگر [مخالف جمهوری اسلامی] نسوخته و نمی‌سوزد بلکه
کینه و دشمنی آنها را به همان اندازه جمهوری اسلامی در دل دارد و از خدا
می‌خواهد که آنها سر به تنشانش نباشد تا میدان برای خودشان به عنوان

۱. رک: برای قضاوت تاریخ، انجمن ایران اینترلینک، لندن، تابستان ۱۳۸۳. متن این کتاب از سایت اینترنتی
انجمن ایران اینترلینک قابل دریافت است.

۲. جسد شریف‌واقفی را بعد از قتل، آتش زدند و بدن سوخته شده او را تکه‌تکه کردند و هر تکه را در مکان‌های
مختلف دفن کردند. تصویر باقی‌مانده جسد او بعد از پیدا شدن در دست است.



بعد از رد صلاحیت رجوی در انتخابات ریاست جمهوری، او و سازمان تحت امرش با شروع فعالیت‌های انتخاباتی اولین دوره مجلس شورای اسلامی بیشترین تلاششان را وقف راه یافتن خود و سایر نامزدهای سازمان به مجلس نمودند

آلترناتیو [جانشین جمهوری اسلامی] فراهم شود... رجوی روزهای اول انقلاب بیشتر از آن مقدار که با رفسنجانی و بهشتی ضد باشد با بنی صدر ضدیت داشت، چون او را رقیب خود در اسلام‌شناسی و ریاست جمهوری می‌دانست و او را یک مفتخور موج‌سوار که مدت‌ها در اروپا جا خوش کرده بود تحلیل می‌کرد که اکنون برای میوه‌چینی خون‌هایی که مجاهدین داده بودند به ایران آمده است... بیش از آن مقدار که مجاهدین با رژیم جمهوری اسلامی دشمنی می‌ورزند با اپوزیسیون [گروه‌های مخالف] رژیم ضدیت دارند. در روزنامه‌های مجاهدین بیشتر از روزنامه‌های رژیم می‌توان فحش و ناسزا علیه احزاب و گروه‌های مخالف رژیم [جمهوری اسلامی] مشاهده کرد.^۱

۵. تأکیدهای چندباره رجوی در مورد اتکا به سازمانی انقلابی که جوانانی پاکباز، بدون ترس و شریبار آن را تشکیل داده‌اند و استفاده از این سازمان جهت پیشبرد برنامه‌های اعلام‌شده، چه معنی و مفهوم سیاسی‌ای داشت؟! آیا هر فردی که نامزد ریاست جمهوری می‌شد یا به آن مقام می‌رسید باید سازمانی شبه‌نظامی یا نظامی می‌داشت که بر آن تکیه کند و این سازمان هم به غیر از او به هیچ کس دیگر جوابگو نباشد؟! این همان اندیشه و عمل به میلیتاریسمی بود که از دل آن عقرب جرار با عنوان میلیشیا بیرون آمد و با سلاح‌های سرد و گرم، بسیاری از مردم مسلمان ایران را مضروب و مقتول ساخت. سازمان یک شماره فوق‌العاده نشریه مجاهد را به تعریف و توصیف میلیشیا اختصاص داد و تشکیل میلیشیای مردمی را «عالی‌ترین شکرانه کسب آزادی و ثمره خون شهیدان» دانست و با چاپ تصویر امام خمینی و درج سخنان ایشان به استفاده ابزاری و فریبکاری پرداخت.^۲ فاز نظامی مجاهدین در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ چهره واقعی و دهشتناک این میلیتاریسم میلیشیایی را به خوبی آشکار ساخت. هادی شمس حائری در خصوص شدت خشونت و نظامی‌گری مجاهدین می‌نویسد:

مجاهدین بنیادگراترین و خطرناک‌ترین نیرویی هستند که اگر به قدرت برسند و آبی برای شنا پیدا کنند در خونخواری و بی‌رحمی دست امثال هیتلرها را از پشت خواهند بست.^۳

۱. هادی شمس حائری، همان، ص ۴۰، ۲۷ و ۵۵.

۲. مجاهد، سال اول، ش ۲، ۱۳۵۸/۹/۶، ص ۱.

۳. هادی شمس حائری، همان، ص ۱۳۸.

شمس حائری که سال‌ها در عراق و پایگاه اشرف،^۱ مقر اصلی منافقین در آن کشور، زندگی و فعالیت کرده است، موارد فراوان و وحشتناکی از سختگیری‌ها و وحشیگری‌های سازمان نسبت به نیروهای خودی که اندک اعتراض یا انتقادی به عملکرد رهبری داشتند را بازگو ساخته است.^۲

میتینگ انتخاباتی سازمان مجاهدین

اولین میتینگ انتخاباتی سازمان مجاهدین برای تبلیغ برنامه‌های اعلام‌شده از سوی مسعود رجوی در روز پنجشنبه ۲۰ دی ۱۳۵۸ در دانشگاه تهران با شرکت هواداران و اعضای سازمان برگزار گردید. در این میتینگ ابتدا موسی خیابانی گفت:

... ما بر حسب مسئولیت‌ها و وظایفمان وارد این صحنه شده‌ایم و نه از روی جاه‌طلبی. اگر اهل جاه‌طلبی بودیم درها به روی ما بسته نبود. ما همیشه رنج‌ها را تحمل می‌کنیم چون زندگی یک انقلابی یعنی تحمل همین رنج‌ها. کاندیدای منتخب سازمان مجاهدین خلق به خاطر گذراندن کوران مبارزاتی سال‌های گذشته، معنی حرف‌هایش را می‌فهمد و اگر برنامه‌هایی ارایه می‌دهد معنی این برنامه را می‌داند و به الزامات و مشکلات پیاده شدن آن واقف است.

پس از سخنان خیابانی، مسعود رجوی خطاب به جمعیت چنین گفت:

... ما با شرکت خودمان در انتخابات شخصاً دو هدف را تعقیب می‌کنیم؛ یکی در زمینه سیاسی و دیگری در زمینه تاریخی و اجتماعی. در زمینه سیاسی ایجاد یک ثقل انقلابی به منظور مواجهه با امپریالیسم و پایگاه‌های داخلی‌اش. در زمینه اجتماعی و تاریخی به منظور پی‌ریزی جبهه‌ای از تمام نیروهای ضدامپریالیست برای به ثمر رساندن خطوط ضدامپریالیستی امام خمینی... تا آنجا که من می‌دانم این اولین بار در تاریخ سازمان‌های انقلابی مسلح جهان

۱. شهر اشرف یا قراقرگاه/پادگان اشرف در ۲۰ کیلومتری شمال شهر عراقی خالص (استان دیاله عراق) و در ۱۰۰ کیلومتری بغداد و ۸۰ کیلومتری مرز ایران در استان کرمانشاه قرار دارد. پادگان اشرف در سال ۱۳۶۵ پس از خروج مسعود رجوی از پاریس و پناهنده شدن به دامن رژیم بعث عراق با همکاری ارتش عراق در محلی به نام معسکر خالص ایجاد گردید و با لطف صدام این زمین ۲۴ هزار متر مربعی به رجوی اهدا شد. رجوی به سرعت نیروهای سازمانی خود را از فرانسه به عراق آورد و با پول، سلاح و تدارکات اهدایی رژیم بعثی عراق سازمان تروریستی خود را در پادگان اشرف سازماندهی نمود.

۲. هادی شمس حائری، همان؛ کتاب مذکور از اینترنت قابل دریافت است. همچنین رک: هادی شمس حائری، بن‌بست، تهران، کیهان، ۱۳۷۳.

تاریخ معاصر است که یک سازمان انقلابی که در دوران دیکتاتوری به مبارزه مسلحانه شهری اشتغال داشته در شرایطی نظیر حالا خودش را کاندیدای ریاست جمهوری می‌کند، پس مسئله فراتر از داخل کشور ابعاد بین‌المللی هم دارد. آیا جز این است که انقلاب را باید انقلابیون اداره بکنند؟^۱

رجوی در بخش دیگر سخنانش به تشریح برنامه ۱۲ ماده‌ای خود درباره ریاست جمهوری پرداخت و در پایان، این جمله را با هیجان بازگو ساخت:
به سازمانی انقلابی و متشکل از جوانان پاکباز و تطهیر شده در خون و مکتب که جز خدا و خلق، حبی را در نظر ندارند و با عهدی خونین و شرربار و بدون هیچ ترسی اتکا دارم.^۲

در این میان طیف وسیعی از گروه‌ها و اشخاص ضدانقلاب از نامزدی رجوی برای ریاست جمهوری حمایت کردند. برخی از این گروه‌ها و اشخاص عبارت بودند از: حزب دموکرات کردستان - همان گروهی که امام خمینی آن را حزب شیطان نامیدند و مردم مسلمان کرد را از آن بر حذر داشتند -^۳ سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان، جامعه سوسیالیست‌های ایران، مبارزان خلق عرب خوزستان، سازمان کموله، سازمان چریک‌های فدایی، کانون سیاسی - فرهنگی خلق ترکمن صحرا و... و شیخ عزالدین حسینی روحانی، ساواکی که به دستور محمدرضا پهلوی امام جمعه شهر مهاباد بود.^۴ اسامی و عناوین این گروه‌ها و اشخاص در نشریه مجاهد بالغ بر ۴۰۰ مورد است. در این میان آنچه مایه شگفتی است درج نام‌ها و عناوین گروه‌هایی است که وجود خارجی نداشتند و این نام‌ها طبق دستور رجوی توسط افراد و اعضای سازمان ساخته شده و از شهرستان‌ها به تهران ارسال و ابلاغ شده‌اند تا نشان داده شود که گروه‌های سیاسی بسیاری از نامزدی رجوی حمایت و جانبداری می‌کنند. در واقع این امر نمونه کاملی از نفاق و فریبکاری سازمان مجاهدین و شخص رجوی به حساب می‌آید. برخی از این گروه‌های ساخته شده عبارت بودند از:

جوانان آشوری، جمعی از کارگران صنعت نفت آبادان، انجمن کارگران

۱. مجاهد، سال اول، ش ۱۹، ۲۵/۱۰/۱۳۵۸، ص ۱۲-۷.

۲. همان.

۳. غنی بلوریان، همان، ص ۳۹۶.

۴. اطلاعات، ۳۰/۵/۱۳۵۸، ص ۱۱.

۵. نگارنده در کتاب ایرانستان (طرح‌های تقسیم و حرکت‌های تجزیه طلبانه در ایران) که توسط دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان در حال آماده‌سازی برای چاپ می‌باشد، نقش عزالدین حسینی در حرکت تجزیه طلبانه در کردستان و اسناد ساواکی بودن او را ارائه داده است.

در تیرماه ۱۳۵۹ تعدادی از افسران نیروهای نظامی و به ویژه نیروی هوایی با هدایت و حمایت امریکا و شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی، مقدمات کودتایی را با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی و بازگشت بختیار به حکومت فراهم آوردند. در صورت پیروزی کودتا، بختیار و امریکا بار دیگر بر ایران حاکم می گردیدند

مسلمان، دهقانان کلیدبر، کارکنان مسلمان اداره کل کشاورزی همدان، انجمن دانشجویان مسلمان دانشکده منابع طبیعی گرگان، دانشجویان مسلمان نوری مقیم بابل، انجمن دانشجویان مسلمان دانشکده علوم شامخی کاشان و...^۱

در اعترافات اعضای تشکیلاتی سازمان مانند رضا پیروزی، منوچهر افشین و محمد مقدم پیرامون اسامی گروه های درج شده در نشریه مجاهد به عنوان حامی رجوی در انتخابات ریاست جمهوری چنین می خوانیم:

ما به صورت تلفنی از مسئولان شهرستان ها می خواستیم که لیست بلندبالایی را تحت

عناوین مختلف تهیه و بفرستند. مثلاً عنوان های این طوری: انجمن جوانان مسلمان گزمک، انجمن جوانان مسلمان طوس، انجمن جوانان مسلمان بندر ماهشهر، انجمن جوانان مسلمان تربت جام. یا به این صورت: جوانان مسلمان اسپه کلاه، جوانان مسلمان رشکلا، جوانان مسلمان پارس آباد مغان، جوانان مسلمان مشکین شهر و... سعی می کردیم عناوین مثل هم نباشد و گاف ندهیم.^۲

چنین اعمالی از سازمانی که سرشار از نفاق، فریب و دورویی بود، عجیب نیست. عجیب آن بود که سازمان خود را چنان که بود نشان دهد و شفاف برخورد کند. خط این نفاق و فریبکاری از منافق بزرگ، مسعود رجوی، نشئت می گرفت. شمس حائری از افراد نزدیک به رجوی می نویسد:

رجوی در پاریس شب تا صبح وصیتنامه های جعلی از زبان کشته شدگان سازمان می نوشت و در آنها سعی می کرد رهبری خود را از زبان شهدای سازمان؟! به مغزها فرو کند.^۳

باز در راستای همین خط نفاق و هزاررویی بود که پسران زندانی سازمان ادعای شکنجه شدن و دختران، ادعای مورد تجاوز واقع شدن می کردند. رضا هدایتی از اعضای

۱. مجاهد، سال اول، ش ۲۰، ۱۳۵۸/۱۱/۲، ص ۸-۵.

۲. سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا تفرجام، همان، ج ۲، ص ۴۷۰.

۳. هادی شمس حائری، همان، ص ۳۶.

تشکیلاتی سازمان در اعترافاتش نوشته است: «در فاز نظامی در زندان [برای اثبات شکنجه شدن مجاهدین] خط این بود که با سیگار یا چاقو کمر و پای خود را بسوزانیم یا مجروح کنیم.»^۱

محمد محمدیان ۶۰ نقطه از بدنش را با سیگار سوزانده بود و آن را به عنوان آثار شکنجه نشان می‌داد. او خود اعتراف کرده است: «در سه شب هنگام دستشویی زندانیان، با سیگار، پا و دست و کمرم را می‌سوزاندم.»^۲

سازمان نفاق جهت تبلیغ برای رجوی و برنامه‌هایش میتینگ‌های دیگری را نیز برگزار کرد که در همه آنها خط درگیری، خشونت و مظلوم‌نمایی برای به دست آوردن آرای مردم دنبال می‌شد. این میتینگ‌ها که بدون کسب اجازه قانونی برگزار می‌گردید مورد اعتراض و تذکر وزارت کشور قرار می‌گرفت. در نامه مورخ ۱۳۵۸/۱۱/۱۱ وزارت کشور خطاب به سازمان مجاهدین که در نشریه مجاهد چاپ شده، چنین می‌خوانیم:

سازمان مجاهدین خلق
برابر اطلاع واصله، آن سازمان بدون کسب مجوز لازم از وزارت کشور در بعدازظهر مورخ ۱۳۵۸/۱۱/۱۰ [۱۳] نسبت به برگزاری میتینگ در محوطه دانشگاه تهران مبادرت نموده که ضمن آن بر خوردهایی رخ داده است. علیهذا خواهشمند است همان‌طور که طی اعلامیه‌های صادره که از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی منتشر گردیده است در صورت تمایل به برگزاری هرگونه راهپیمایی یا میتینگ مراتب را حداقل ۴۸ ساعت قبل به وزارت کشور اعلام تا پس از بررسی و صدور جواز لازم نسبت به برگزاری میتینگ یا راهپیمایی مبادرت گردد و هماهنگی لازم جهت حفظ نظم و امنیت و آزادی انجام گیرد. از طرف سرپرست وزارت کشور، مصطفی میرسلیم.^۳

چالش‌های سازمان در نپذیرفتن قانون اساسی

فعالیت‌های تبلیغاتی سازمان مجاهدین برای پیشی گرفتن رجوی از سایر کاندیداهای ریاست جمهوری به طور گسترده‌ای دنبال می‌شد. نحوه تبلیغات، اهداف مشکوک و به ویژه رأی ندادن رجوی و سازمان مجاهدین به قانون اساسی و اعلام آشکار آن از سوی سازمان، مسئولان انتخابات و نظام و نیز مردم مسلمان و انقلابی را به شدت نگران ساخت. آنان می‌پرسیدند: «با توجه به اصل ۱۱۵ قانون اساسی که بر اساس آن رئیس‌جمهور

۱. سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، همان، ص ۴۹۵.

۲. همان.

۳. سند ش ۱۱.

فوری



وزارت کشور ۱۰۴۱۳، ۴، ۴۴، ۴، ۴۴، ۴۶

۵۸/۱۱/۱۱

سازمان مجاهدین خلق

برابر اطلاع واصله آن سازمان بدین کسب مجوز

لازم از وزارت کشور در بعد از ظهر مورخ ۵۸/۱۱/۱۰

نسبت به برگزاری متینگ در محوطه دانشگاه تهران

مبادرت نموده که ضمن آن برخورد هائی رخ داده است

طی این خواهشمند است همانطوریکه طی اعلامیه های

صادره که از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی منتشر

گردد است در صورت تمایل به برگزاری هرگونه راهپیمائی

با متینگ مراتب را حداقل ۴۸ ساعت قبل به وزارت کشور

اعلام تا پس از بررسی و صدور مجوز لازم نسبت به برگزاری -

متینگ با راهپیمائی مبادرت گردد و هماهنگی لازم جهت

حفظ نظم و امنیت و آزادی انجام گیرد

از طرف وزارت کشور

مستطقی میرزا

سند شماره ۱۱

باید مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی باشد و قانون اساسی از مهم ترین مبانی نظام است، آیا کسی که قانون اساسی را نپذیرفته و این عدم پذیرش را آشکارا و با افتخار اظهار می کند، مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی است؟ در صورت پیروزی چنین شخصی در انتخابات، وی کشور را با کدام قانون اساسی اداره خواهد کرد؟
نویسندگان بی سواد و فریبکار نشریه مجاهد به دستور رهبری سازمان در برابر این نگرانی ها و پرسش هائی مطلبی با تیتیر «آیا بدون شرکت در فراندوم قانون اساسی معرفی کاندیدای

ریاست جمهوری کاری اصولی است؟» پس از ذکر این نکته که «سیستم حاکم از نظر سازمان مجاهدین به دو نوع سیستم کاملاً ضد خلقی مانند رژیم منفور پهلوی و سیستم حاکم برآمده از یک انقلاب همه جانبه تقسیم می شود که سازمان به مبارزه جهت براندازی سیستم اولی می پردازد و سیستم دومی را تأیید می کند و در آن ذوب می شود»، به سفسطه و نفاق پرداخته و در بازی با کلمات چنین نوشتند:

در بعضی موارد مسئله به این سراسازی نیست و شرایط فعلی ما از همین نوع است. یعنی شرایطی که ضمن نفی شدن سلطه سیاسی امپریالیسم، نظام حاکم نیز از دیدگاه اصول مکتبی یک سازمان انقلابی نمی تواند یکپارچه مورد تأیید آن سازمان قرار گیرد. در این شرایط مسئله رابطه این سازمان انقلابی با سیستم حاکم از پیچیدگی های خاصی برخوردار است. سازمان ما پس از پیروزی انقلاب ضد دیکتاتوری به رهبری امام خمینی به همین پیچیدگی توجه داشت و با اتکا به اصول مکتبی خود و تجارب سیاسی - تشکیلاتی ۱۴ ساله اش می دانست که باید در این زمینه با هوشیاری و با توجه به شرایط خاص عمل کند. ما از همان ابتدا ضمن اینکه مواضع اصولی - انتقادی خود را حفظ کرده، مصلحت گرایانه آنها را فدا نکردیم، در عین حال در هر فرصتی ضمن تأیید عملی و سیاسی کلیه اقدامات ترقی خواهانه با تمام قوا در این زمینه ها به یاری سیستم حاکم شتافتیم و تمام امکانات مادی و معنوی ناچیز خود را در این راه بسیج کردیم و یادآور شدیم که در خطوط اصلی ضدامپریالیستی امام، خود را سربازان ناچیز جان برکفی می دانیم که تا آخرین قطره خون در این راه به پیکار ادامه خواهیم داد... سازمان با سیستم حاکم سر جنگ ندارد.^۱

در طول این توجیهات عجیب و غریب حتی یک بار هم عنوان «جمهوری اسلامی» به کار نرفته است. نشریه مجاهد سپس با ذکر اینکه سازمان به جمهوری اسلامی رأی مثبت داده و در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی شرکت کرده است، چنین می نویسد: در مورد رفتارندوم قانون اساسی، اصول ارایه شده را به دلیل نارسایی های اصولی که به لحاظ ایدئولوژیکی در آن دیدیم نتوانستیم به خاطر ضرورت های سیاسی به آن رأی مثبت دهیم و در این مورد نیز بارها و بارها چه با تلگراف به پیشگاه امام، شورای انقلاب و یا مجلس خبرگان نقطه نظرهای خود را که می بایست در قانون گنجانده می شد یادآور شدیم...

۱. مجاهد، سال اول، ش ۱۹، ۲۵/۱۰/۱۳۵۸، ص ۶.

حمایت بنی صدر در موضع رئیس‌جمهور از سازمان مجاهدین، از بین رفتن اسناد همکاری منافقین با کودتاجیان توسط عوامل نفوذی سازمان در ستاد ضد کودتا و آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دو ماه بعد از کشف و خنثی سازی کودتا، شرایط توقف پیگیری نقش سازمان مجاهدین را در کودتا فراهم کرد و فضای مناسبی برای تجدید فعالیت و رویارویی نظامی و شورش مسلحانه آنان پدید آورد

ما با نظامی روبه‌رو هستیم که به دلیل پایگاه مردمی و موضع‌گیری‌های ضدامپریالیستی‌اش هرگز [با آن] سر قهر و ستیز نداریم. بنابراین در مورد انتخابات ریاست‌جمهوری شیوه اصولی برخورد ما بر این مبنا استوار است که ضمن حفظ مواضع انتقادی‌مان از کوچک‌ترین شرایط دموکراتیک برای پیش بردن اهداف ضدامپریالیستی انقلاب و نیز آگاه کردن توده‌ها در همین رابطه استفاده کنیم. حسن این نوع موضع‌گیری این است که اولاً دچار سکتاریسم^۱ و جدایی از توده‌های مردم نمی‌شود، ثانیاً با پافشاری بر مواضع اصولی‌اش یا خطوط انقلاب را تصحیح می‌کند و یا با افشاگری، آگاهی توده‌های مردم را در مورد نواقص اقدامات

مسئولین ارتقا می‌دهد و به این ترتیب باعث افزایش پتانسیل و توان انقلابی توده‌ها می‌شود.

با تکیه به همین شیوه ما در عین اینکه به لحاظ اصولی موضع انتقادی خود را با رأی مثبت ندادن به قانون اساسی حفظ کردیم و نارسایی‌های آن را ذکر کردیم ولی هرگز از شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری سر باز نزدیم. کاندیدای مجاهدین خلق ضمن پذیرش چارچوب قانون اساسی در صورت انتخاب شدن تلاش خواهد کرد اولاً نقطه‌نظرهای انقلابی خود را بتواند از کانال برخی اصول همین قانون اساسی اعمال کند، ثانیاً از فرصت‌های قانونی که همین قانون اساسی برای به تصویب رسانیدن مواد متمم باقی گذاشته به بهترین وجهی سود خواهد برد.^۲

خوانندگان این توجیه عجیب و غریب سازمان، خود را با این سؤال‌های مهم روبه‌رو می‌دیدند و البته جواب‌های قانع‌کننده‌ای دریافت نمی‌کردند:

۱. چگونه کاندیدایی که به قانون اساسی رأی نداده و آن را ناقص می‌داند، بر طبق اصل

۱. واژه «سکتاریسم» (SECTARISME) را بیشتر چپی‌ها و کمونیست‌ها به کار می‌برند؛ از دید آنها سکتاریسم یعنی بریدن از توده‌ها و تبدیل شدن به یک دسته جدا از خلق.

۲. همان.

- ۱۲۱ قانون اساسی قسم خواهد خورد که پاسدار آن قانون باشد؟
۲. این شخص چگونه و با کدام راه‌ها طبق اصل ۱۲۲ در حدود اختیارات قانون اساسی فعالیت خواهد کرد؟
۳. چنین فردی چگونه بر طبق اصل ۱۱۳ مسئولیت اجرای قانون اساسی را بر عهده خواهد گرفت؟

شخصی که قانون اساسی را ناقص می‌دانست و آن را نپذیرفته بود به یقین در مقام ریاست جمهوری با بهانه‌های مختلف آن را اجرا نمی‌کرد. در این صورت تکلیف کشور و مردم چه می‌شد؟ مسعود رجوی که به شدت دچار جنون قدرت و کیش شخصیت شده بود، در صورت رسیدن به ریاست جمهوری با تکیه بر همان سازمان انقلابی متشکل از جوانان نترس و شریار! تمام معترضان و مخالفان خود را قلع و قمع می‌کرد و با تعظیم و کرنش به ارباب شرقی‌اش که حکومت خونین «پرولتاریا» (حاکمیت خشن طبقه کارگر) را تشکیل داده بود او نیز حکومت خشن و خونین «مجاهدتاریا» را برقرار می‌ساخت! در این زمان نیز معمار بزرگ انقلاب، امام کبیر، خمینی عزیز در برابر این خطر سهمگین، ناجی ملت زجر کشیده ایران شد.

بر کناری رجوی از رقابت‌های انتخاباتی و توجیهات سازمان

در روز شنبه ۲۹ دی ۱۳۵۸ از محضر امام خمینی (س) که طبق قانون اساسی صلاحیت داوطلبان دوره اول باید به تأیید ایشان می‌رسید، درباره صلاحیت کسانی که به قانون اساسی رأی نداده اما نامزد انتخابات ریاست جمهوری شده بودند کسب تکلیف گردید. ایشان در جواب مرقوم فرمودند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. کسانی که به قانون اساسی رأی مثبت نداده‌اند صلاحیت ندارند رئیس‌جمهور ایران شوند.»^۱

به این ترتیب مسعود رجوی از نامزدی ریاست جمهوری کنار گذاشته شد و با هوشیاری و درایت امام خمینی خطر عظیمی که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را تهدید می‌کرد مرتفع گردید. بنی‌صدر، کاندیدای مشهور ریاست جمهوری، بعد از کنار گذاشته شدن رجوی اعلام کرد که مسعود رجوی دارای پایگاه مردمی بوده و با کنار گذاردن او مخالف بوده است.^۲ وی به این ترتیب سعی کرد حمایت سازمان مجاهدین و آرای

۱. اطلاعات، ۳۰/۱۰/۱۳۵۸، ص ۱۰.

۲. کیهان، ۱۱/۲/۱۳۵۸، ص ۱ و ۱۱/۳/۱۳۵۸، ص ۲.

هواداران آن را به خود جلب کند.

سازمان مجاهدین بعد از انتشار نظر امام و برکناری رجوی از انتخابات در اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۴ دی ۱۳۵۸ چنین نوشت:

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران متعاقب فرمایش امام خمینی مبنی بر نفی نامزدی کسانی که به قانون اساسی رأی مثبت نداده‌اند، کناره‌گیری نامزد انتخاباتی خود برادر مسعود رجوی را به اطلاع عموم می‌رساند. سازمان از پیش تمام مراحل و تحقیقات و مشورت‌های لازم را در سطوح بالای مملکتی در رابطه با امکان کاندیدایی برادر مجاهدان طی نموده و به این نتیجه رسیده بود که نامزدی فردی که با اعتقاد کامل به جمهوری اسلامی و دادن رأی مثبت به آن در فراندوم قانون اساسی شرکت نکرده و اکنون آماده است تا در چارچوب همان قوانین مصوب به کار بیردازد از هر حیث بلامانع است. مطلبی که اکنون با ابراز نظر اخیر امام دیگر موضوعیت ندارد...^۱

در بخشی از این اطلاعیه اشاره شده «فتوکپی شناسنامه مسعود رجوی بدون مهر شرکت در فراندوم قانون اساسی در هنگام ثبت نام برای انتخابات ریاست جمهوری به وزارت کشور تحویل داده شده است»؛^۲ با این وجود وزارت کشور نام وی را جزء کاندیداهای مورد قبول اعلام کرد. البته مسئول جوابگوی به این امر، مقامات وزارت کشور دولت موقت هستند که چگونه نامزدی فردی که آشکارا به قانون اساسی رأی نداده و لذا مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی نبود را جهت مقام مهم و خطیر ریاست جمهوری پذیرفتند؟!^۳

سازمان مجاهدین به دلیل رد صلاحیت مسعود رجوی برای ریاست جمهوری، شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را تحریم کرد. این امر آشکار ساخت که هدف اصلی سازمان، رسیدن کاندیدای خود به مقام ریاست جمهوری بود و سایر قضایا و شعارهای طرفداری از مردم و حمایت و دفاع از حقوق اساسی آنها بیش از ظاهرسازی و فریبکاری نبوده است. این سازمان در روز یکشنبه ۳۰ دی ۱۳۵۸ اعلام داشت: «به دلیل کناره‌گیری [در واقع رد صلاحیت] مسعود رجوی، سازمان در انتخابات ریاست جمهوری شرکت نخواهد کرد».^۴

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۰/۳۰، ص ۱۰. مجاهد، ش ۲۰، ۱۳۵۸/۱۱/۲، ص ۵۱ و ۵.

۲. اطلاعات، همان، ص ۱۰. مجاهد، همان، ص ۸.

۳. اطلاعات، همان، ص ۱۰. مجاهد، همان، ص ۱.

مسعود رجوی نیز همان روز در پیامی به ملت ایران چنین نوشت:

کاندیدایی من، چنانچه از پیش روشن بود، مفهومی تاریخی به خود می‌گیرد و درست در همین نقطه است که بایستی خاضعانه به شما بگویم که اگر این مبارزه انتخاباتی، بازنده‌ای داشته باشد، من نیستم. گرچه می‌دانم هیچ‌یک از شما نیز با دیدگاه بردو باخت و اول و دوم شدن به مسئله نمی‌نگرید. اما منظورم از بازنده نبودن، اتکا به جوششی خلقی و چشمگیر از جانب بخش‌های بسیار وسیعی از مردمان است که با آرمان‌ها و حتی اعتراضات ما هم عقیده و هم گام‌اند. به همین دلیل از فرد فرد شما تمنای حداکثر بردباری و خویشتنداری انقلابی را در این شرایط حساس دارم. امر انقلاب بیش از پیش نیازمند صبری است. مسئولیتی بس عظیم در قبال خدا و سرنوشت خلق فارغ از هر تمایل هرج و مرج طلبانه که تا وقتی به مسدود ناشدن طرق معقول و قانونی امید می‌رود با حداکثر متانت و مسالمت همراه است... اکنون بیش از هر چیز به سرنوشت انقلابی می‌اندیشیم که یکی از بزرگ‌ترین مسئولیت‌های خطیر و تاریخی خود را بر دوش من و سایر خواهران و برادرانم گذاشته است... ما اعتراض می‌کنیم که چرا هنوز کلیه روابط و قراردادهای امپریالیستی افشا و الغا نشده است؟ چرا حقوق همه ملیت‌ها محقق نشده مانده؟ چرا شوراهای واقعی تشکیل نمی‌شود؟... من در رفتارندوم قانون اساسی شرکت نکرده بودم. این هم چیز پوشیده‌ای نبود. اما نه از موضعی انحرافی بلکه به دلیل هر چه بیشتر و انقلابی‌تر و اسلامی‌تر خواستن.^۱

با این توجیه رجوی، هیچ قانونی مورد پذیرش هیچ شخصی قرار نمی‌گرفت؛ زیرا همه، قانونی برتر و بهتر می‌خواستند و به یقین هیچ قانونی کامل، مطلق و عاری از نقص نبود؛ پس به هیچ قانونی نباید رأی مثبت داد! از طرف دیگر، ملاک تشخیص ضعف قانون اساسی و درخواست قانونی انقلابی‌تر و اسلامی‌تر کدام شخص و منبع می‌توانست باشد؟ آیا سازمان مجاهدین با نفاق آشکار، هرج و مرج طلبی و با اسلام التقاطی‌شان، ملاک و منبع این تشخیص بودند؟ کدام اصل دموکراسی و حقوق بشری می‌پذیرد که رأی منفی یک یا چند گروه حداکثر چند هزار نفره در برابر آرای مثبت ۱۵ میلیونی ملتی قدر و قیمت داشته و باعث ابطال قانون اساسی گردد؟ اگر نپذیرفتن قانون توسط گروهی باعث ابطال آن گردد و بار دوم قانونی دیگر به انتخاب گذاشته شود و این بار گروه مخالف بپذیرد و

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۱، ص ۲. مجاهد، همان، ص ۳.

گروه‌ها و قشرهای دیگر ملت نپذیرند آیا باید قانونی دیگر و انتخاباتی دیگر برگزار کرد؟ این دور باطل در کجا خواهد ایستاد؟ کدام نظام و کشوری این گونه برخورد کرده و اداره شده است؟ آیا تاریخ تکرار می‌شود؟ در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز سران فتنه براساس همان برهان پوسیده و منافقانه مجاهدین خلق یعنی «هر چه بیشتر و انقلابی تر و اسلامی تر خواستن»! انتخابات را نپذیرفتند؛ گویی هر کس یا سازمان و گروهی در انتخابات پیروز نگردد باید به دنبال انتخاباتی دوباره و چندباره باشد تا شاید در یکی از آنها برنده شود و آن گاه نتیجه انتخابات را بپذیرد...

برگزاری انتخابات و پیروزی بنی صدر

انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸ برگزار گردید و روز سه شنبه ۹ بهمن، ستاد انتخابات وزارت کشور نتایج قطعی شمارش آرا در سراسر کشور و خارج کشور را به این شرح اعلام داشت:

کل آرای اخذشده در داخل و خارج کشور / ۱۴۱۴۶۶۲۲ رأی

ابوالحسن بنی صدر / ۱۰۷۰۹۳۳۰ رأی

سیداحمد مدنی / ۲۲۲۴۵۵۴ رأی

حسن حبیبی / ۶۷۴۸۵۹ رأی

داریوش فروهر / ۱۳۳۴۷۸ رأی

صادق طباطبایی / ۱۱۴۷۷۶ رأی

کاظم سامی / ۸۹۲۲۰ رأی

صادق قطب زاده / ۴۸۵۴۷ رأی

بقیه کاندیداها / ۲۱۱۰ رأی^۱

به این ترتیب ابوالحسن بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور ایران برگزیده شد. بنی صدر نیز مانند رجوی در باطن و ظاهر نفاق داشت و با این نفاق، مردم را به سوی خود جذب و جلب کرد. امام خمینی در ایام تبلیغات و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری به دلیل ناراحتی قلبی در بیمارستان قلب تهران بستری بودند و همین امر شانس بنی صدر را افزایش داد. وی خود در خاطراتش که فایل صوتی و تصویری آن نیز موجود است، مخالفت امام با ریاست جمهوری اش را بیان داشته است؛ وی می گوید:

در قم با آقای خمینی راجع به نامزدی ام در انتخابات ریاست جمهوری

۱. اطلاعات، ۹/۱/۱۳۵۸، ص ۲.

صحبت کردم. ایشان گفت: «شما به سه دلیل نمی‌شود رئیس‌جمهور شوی، یکی اینکه مخالف ولایت فقیه هستی، دوم اینکه مخالف مالکیت خصوصی هستی و سوم اینکه مخالف این هستی که روحانیت در دولت باشد و اگر شما بیایی روی کار، این آخوندها را می‌خواهی دست و پایشان را جمع کنی و از ادارات بیرون کنی... حالا شانسی که ما آوردیم این بود که این آقا رفت به بیمارستان. نمی‌دانم اگر به بیمارستان نمی‌رفت [با شرکت من در انتخابات] مخالفت می‌کرد یا نمی‌کرد؟ شب انتخابات ریاست‌جمهوری آقای رفسنجانی آمد به جلسه شورای انقلاب و گفت: احمد خمینی گفت که امام می‌گوید بنی‌صدر به سود [دکتر حسن] حبیبی کنار برود، مدرسین [حوزه علمیه] قم به امام گفته‌اند بنی‌صدر به نفع حبیبی کنار برود بعد بشود نخست‌وزیر که اختیارش هم بیشتره! گفتم حبیبی ۴ درصد رأی هم نمی‌آورد... مردم ۷۶ درصد به من رأی دادند...^۱

طرح کودتای مجاهدین در زمستان ۱۳۵۸

در واکنش به برکناری مسعود رجوی از انتخابات ریاست‌جمهوری، سران سازمان نفاق طرح کودتایی تنظیم کردند که تا انقلاب تثبیت نشده و بازوهای اجرایی و نظامی آن قوام نگرفته‌اند و کشور نیز در التهاب و نگرانی از سلامتی امام و آینده رهبری به سر می‌برد، قدرت را با اقدام‌های خشن و خونین به دست گیرند. این طرح با عنوان «عملیات بزرگ» مبتنی بر اشغال مراکز مهمی چون رادیو و تلویزیون، نخست‌وزیری، زندان اوین، بیمارستان قلب تهران و... توسط نیروهای سازمان مجاهدین بود و به این ترتیب آنها کودتای خود را به مرحله اجرا در می‌آوردند. این طرح که به صورت نامه و سندی درون گروهی بود و توسط شهید آیت‌الله قدوسی^۲ دادستان کل انقلاب در مصاحبه مطبوعاتی چهارشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۵۸ افشا گردید، چنین بود:

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

عملیات بزرگ هر لحظه که بچه‌ها آمادگی و بسیج لازم را داشته باشند [شروع خواهد شد]، درنگ جایز نیست. رادیو و تلویزیون و نخست‌وزیری

۱. خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، به کوشش حمید احمدی، برلین، انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴-۱۰۳.

۲. آیت‌الله قدوسی در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ با بمب‌گذاری عضو نفوذی سازمان منافقین به نام محمود فخارزاده کرمانی در دادستانی انقلاب اسلامی به شهادت رسید.



و زندان اوین^۱ باید به طور همزمان به تسخیر نیروهای انقلابی مسلمان در بیاید. بیمارستان مهدی رضایی [قلب تهران] نیز به منظور جلوگیری از هر گونه صدمه احتمالی به [امام] خمینی باید به محاصره کامل نیروهای انقلابی در آید. در لحظه شروع عملیات، واحد تسخیر کننده نخست وزیری، مراهم همراه خودش بر دارد (اصطلاح رمزی)، همین امروز چطور است؟ ستاد ارتش باید به وسیله نظامیان انقلابی تسخیر شود.^۲ شهید آیت الله قدوسی به دلیل حساسیت مسئله و لزوم پیگیری آن، از قرائت تمام سند مذکور خودداری کرد.^۳

اما در بیان اینکه چه عللی باعث شد تا این کودتا و دیگر طرح های خشن و نظامی مجاهدین خلق در دو سال ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ (تا فتنه خونین ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و ترورهای متعاقب آن) عقیم بماند، می توان موارد زیر را مورد توجه قرار داد:

۱. کشف طرح مذکور و در نتیجه سوخته شدن آن و هوشیاری مسئولان نظام جهت آمادگی در برابر کودتاها و احتمالی گروه های مسلح؛

۲. نداشتن فرصت لازم جهت مسلح ساختن اعضا و هواداران سازمان در سطح وسیع برای حرکت نظامی گسترده مانند آنچه در خرداد ۱۳۶۰ رخ داد؛

۳. امید داشتن به مهره بالارزشی چون بنی صدر که بر ریاست جمهوری تکیه زده بود و تعامل نزدیک با او جهت رسیدن به اهداف مشترک (کودتا و تقسیم قدرت).

وقتی در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ بنی صدر با حکم امام از فرماندهی کل قوا عزل و عدم کفایت سیاسی اش در مجلس به تصویب رسید، در واقع این مهره سوخت لذا منافقین حرکت نظامی خود علیه انقلاب را شروع کردند. اقدام مجاهدین جهت مخفی کردن بنی صدر و سپس خارج ساختن پنهانی او از کشور به همراه مسعود رجوی، تعامل نزدیک بنی صدر با سازمان مجاهدین را به خوبی نشان می دهد؛

۴. اتخاذ سیاست صبر جهت از دور خارج شدن گروه های مسلح دیگر در درگیری با نظام و خالی شدن میدان از شریکان و مدعیان احتمالی تقسیم قدرت در صورت پیروزی.

باید در نظر داشت که اگر خدای نکرده طرح کودتای مجاهدین در سال ۱۳۵۸ به نتیجه می رسید، آنان قادر بودند در تصرف بیمارستان قلب با عملیات پزشکی مخصوص! امام

۱. گویا زندان اوین از این لحاظ اهمیت داشت که بخشی از نیروهای مورد نیاز کودتا در آن زندان در حبس بودند.

۲. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۲/۹، ص ۲.

۳. همان.

خمینی (س) را به شهادت برسانند و خود با عنوان واهی «فرزندان مجاهد امام» پرچم خونخواهی را به دست گیرند و آنچه می خواهند انجام دهند!

شرکت رجوی در انتخابات مجلس

بعد از رد صلاحیت رجوی در انتخابات ریاست جمهوری، او و سازمان تحت امرش با شروع فعالیت های انتخاباتی اولین دوره مجلس شورای اسلامی^۱ بیشترین تلاششان را وقف راه یافتن خود و سایر نامزدهای سازمان به مجلس نمودند. نشریه مجاهد در شماره ۲۲ در مطلبی با عنوان «شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی با تمام قوا، عزم جزم در احقاق حقوق خلق» با حمایت آشکار از بنی صدر چنین نوشت:

نیروهای اصیل انقلابی همچنان که از روز اول انقلاب نیز می گفتند اعلام آمادگی می کنند تا در چارچوب برنامه انقلابی و حق طلبانه شان از آقای بنی صدر استقبال کنند. آنها آرزومندند که آقای بنی صدر فاصله های نظری را که تاکنون بین خود و قطب راست نشان داده قاطعانه در عمل نیز تاقله امحای کامل ستم های امپریالیستی به بروز و اثبات برساند... مهم ترین هدف کنونی که همه نیروها اکنون به جانب آن خیز برداشته اند انتخابات مجلس شورای ملی است... خیز ما یک خیز انقلابی ضد امپریالیستی است. البته اختیارات نمایندگی بسیار بسیار محدود است. حتی نمایندگان به خلاف قانون اساسی قبلی از مصونیت نیز برخوردار نیستند. ولی با این همه ما از عسری از اعشار حقوق خلقمان نیز نمی گذریم. با عزمی جزم در احقاق حقوق خلق در هر شرایطی می کوشیم. یک زمان با سلاح و خون و حالا باروش های اساساً سیاسی و طرز عمل دموکراتیک. بگذار این آزمایش هم تحقق پذیرد. از دو حال خارج نیست، یا باز در نیمه راه کنارمان می زنند که خیلی چیزها روشن می شود و یا تا به آخر می رویم. در این صورت هر کرسی مجلس را به سنگری تبدیل خواهیم کرد برای تک تک مواد برنامه انقلابی رهایی بخش و اگر هم نگذاشتند برای افشاگری...^۲

با توجه به اینکه هنوز انتخاباتی شروع نشده و مجلسی تأسیس نگردیده بود، مجاهدین خلق بر طبل ایجاد تشنج، درگیری و خشونت در مجلس می کوبیدند و این امور از دید

۱. عنوان مجلس در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ «مجلس شورای ملی» بود. براساس دستور امام خمینی به شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۵۸، نام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی تغییر یافت.
۲. مجاهد، سال اول، ش ۲۲، ۱۳۵۸/۱۱/۱۶، ص ۱-۲.

مردم مسلمان ایران پنهان نبود. سازمان برخی از اعضای بلندپایه خود مانند مسعود رجوی، محمد سیدی کاشانی، پرویز یعقوبی، منوچهر هزارخانی، عذرا علوی طالقانی، محمد ملکی، یزدان حاج حمزه، مهدی ابریشم‌چی، عباس داوری، اشرف ربیعی (همسر مسعود رجوی)، ماه‌منیر (فاطمه) رضایی، حاج محمد شانه‌چی، مریم قجر عضدانلو (همسر فعلی رجوی)، عبدالکریم لاهیجی، غلامرضا آذرش و عباس آگاه را از تهران برای نمایندگی مجلس معرفی کرد.^۱ همچنین این سازمان جمعی از اعضای خود مانند رحیم آقاپور بناب از بناب (آذربایجان شرقی)، جعفر صمدی تکالو و خلیل عزیزی ثالث از ارومیه را به عنوان کاندیدای مجلس از شهرستان‌ها، تعیین، معرفی و تبلیغ نمود.^۲

با انجام انتخابات مجلس در نیمه دوم اسفند ۱۳۵۸، سازمان مجاهدین شکست سختی خورد و به آرزوی خود برای حضور در مجلس و ایجاد تشنج و خشونت در آن نرسید. در دور اول انتخابات مجلس، رجوی تنها کاندیدای سازمان مجاهدین بود که به دور دوم انتخابات راه یافت. اما در دور دوم، امام خمینی پیام روشنگرانه‌ای را خطاب به ملت ایران بیان کرد که در آن آمده بود:

... کسانی را انتخاب کنند که صددرصد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و مخالف با مکتب‌های انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند... باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود رأی ندهند.^۳

لذا مردم ولایت‌مدار ایران در عمل به فرمایش و هشدار امام خمینی، به رجوی رأی ندادند و وی اکثریت آرا برای نمایندگی مجلس را به دست نیاورد. این سومین شکست معنی‌دار رجوی و سازمانش در انتخابات همگانی بوده است. بر طبق اصل ۶۷ قانون اساسی نمایندگان مجلس در نخستین جلسه باید قسم‌نامه‌ای را قرائت و امضا کنند که در آن آمده است:

من در برابر قرآن مجید به خداوند قادر متعال سوگند یاد می‌کنم که ... امانت و تقوا را رعایت نمایم و همواره به استقلال و اعتلای کشور و حفظ حقوق ملت... پایبند باشم، از قانون اساسی دفاع کنم و در گفته‌ها و نوشته‌ها و اظهار نظرها، استقلال کشور و آزادی مردم و تأمین مصالح آنها را مدنظر داشته باشم.

با توجه به اینکه مجموعه سازمان مجاهدین به قانون اساسی رأی ندادند و آن را ناقص

۱. همان، ش ۲۶، ۱۳۵۸/۱۲/۱۴، ص ۵.

۲. همان، ش ۲۵، ۱۳۵۸/۱۲/۷، ص ۱۲.

۳. کیهان، ۱۳۵۹/۲/۱۸، ص ۱.

و غیر قابل قبول می‌دانستند، در صورت ورود برخی از نامزدهای سازمان به مجلس چگونه متن سوگندنامه را قرائت و امضا می‌کردند و به چه سان از آن دفاع می‌نمودند؟ اگر هم قسم‌نامه را قرائت و امضا می‌کردند، نشان دیگری از نفاق آشکار و پنهان خود را بروز می‌دادند.

با عدم موفقیت سازمان نفاق در به دست آوردن رأی ملت ایران و ورود کاندیداهایشان به مجلس، سازمان بر طبل تقلب در انتخابات کوبید و سخنگوی سازمان راجع به تقلب‌های گسترده در انتخابات، چنین استدلال آورد:

۱. پاره کردن ورقه‌های رأیی که به اسم کاندیداهای سازمان نوشته می‌شد؛

۲. پر کردن لیست برای بی‌سوادان توسط مأموران مشخص کمیته‌ها^۱؛
انقلاب اسلامی؛

۳. اعلام این مطلب که این حوزه مخصوص اسلامی‌ها است و نام کاندیدای مجاهدین خلق را نمی‌نویسیم؛

۴. دخالت و بعضاً اداره حوزه‌ها توسط افراد کمیته‌ها؛

۵. جابه‌جایی صندوق‌ها؛

۶. رأی‌گیری بدون حضور نماینده فرماندار؛

و...^۱

سازمان نفاق از این دسیسه خود نیز نتیجه‌ای به دست نیاورد.

رجوی و کودتای نوژه

در تیرماه ۱۳۵۹ تعدادی از افسران نیروهای نظامی و به ویژه نیروی هوایی با هدایت و حمایت امریکا و شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر رژیم پهلوی، مقدمات کودتایی را با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی و بازگشت بختیار به حکومت فراهم آوردند. در صورت پیروزی کودتا، بختیار و امریکا بار دیگر بر ایران حاکم می‌گردیدند. اما در صورت شکست کودتا، با ضربه‌هایی که نیروهای نظامی شرکت‌کننده در کودتا به ویژه نیروی هوایی از مردم و نیروهای وفادار به انقلاب می‌خوردند قدرت دفاعی و نظامی ایران در آستانه حمله نیروهای عراقی در شهر یور ۱۳۵۹ به شدت ضعیف می‌گشت. طرح اول امریکا برای حاکمیت دوباره بر ایران همان انجام کودتا بود و در صورت شکست کودتا طرح دوم که حمله نظامی عراق بود انجام می‌گرفت. در هر دو طرح، ورود بختیار و اعلام

۱. مجاهد، ش ۲۸، ۲۹/۱۲/۱۳۵۸، ص ۵.

«ایران آزاد» در مناطق اشغالی گنجانده شده بود. مرکز ثقل کودتا استفاده از نیروی هوایی برای بمباران و کوبیدن مراکز حساس پایتخت و از جمله جماران، محل اقامت امام خمینی، بود.

افسران هوایی شرکت کننده در کودتا برای انجام عملیات به پایگاهی هوایی نیاز داشتند که دارای هواپیماهای جنگی بمبافکن و نزدیک تهران باشد؛ لذا پایگاه هوایی شهید نوژه همدان^۱ مناسب تشخیص داده شد. نیروهای اطلاعاتی کشور از دو ماه قبل اخباری حاکی از شکل گیری کودتا دریافت داشته بودند. در ۱۸ تیر یکی از خلبانان از همراهی با کودتاچیان پشتیبان شد و به منزل حضرت آیت الله خامنه‌ای مراجعه کرد و جریان را اطلاع داد. با دستور سریع مقام‌های مسئول، مرکز تجمع کودتاگران برای عزیمت به همدان در پارک لاله تهران محاصره و جمعی از آنان قبل از هر گونه تحرکی بازداشت شدند. نیروهای کمیتة، سپاه و پایگاه شهید نوژه نیز به حالت آماده‌باش درآمدند و جمع دیگری از کودتاگران را دستگیر کردند. شامگاه ۱۳۵۹/۴/۱۹ خبر کشف و شکست کودتای نوژه از رسانه‌ها به اطلاع مردم رسید.^۲

آنچه در این میان حایز اهمیت است، شرکت مسعود رجوی و به تبع او سازمان مجاهدین در کودتای نوژه می‌باشد. ستوان ناصر رکنی، افسر فنی نیروی هوایی و رابط میان هواداران شاپور بختیار و عناصر نیروی هوایی با شبکه کودتا که اطلاعات زیادی از نیروها، اهداف و نحوه اجرای کودتا داشت^۳، در بازجویی‌های خود می‌نویسد:

سرهنک بنی عامری [رئیس شاخه نظامی کودتا] به من اظهار می‌داشت که در روز کودتا تعدادی از سران گروه‌های مختلف که بیم آن می‌رود در مقابل کودتا بایستند دستگیر خواهند شد، حتی صریحاً اسم آقای مسعود رجوی و موسی خیابانی را نیز ذکر کرد و اظهار داشت که تیم مخصوص این کار نیز تعیین شده و محل آنها شناسایی شده و می‌بایست دستگیر شوند. حدود یک ماه قبل از تاریخ کودتا از خانم پروین شیبانی [عضو شاخه سیاسی کودتا]

۱. پایگاه سوم نیروی هوایی تا قبل از انقلاب، پایگاه شاه‌رخ نامیده می‌شد. پس از پیروزی انقلاب به پایگاه حر تغییر نام یافت. به دنبال واقعه پاهو (نفوذ ضدانقلاب کردستان به شهر پاهو) در مرداد ۱۳۵۸ و صدور فرمان امام خمینی مبنی بر پاکسازی سریع کردستان، یکی از خلبانان مؤمن و انقلابی پایگاه حر، به نام نوژه به یاری شهید دکتر چمران شتافت و در سقوط هواپیمای جنگی‌اش به همراه کمک‌خلبان به شهادت رسید. از آن تاریخ با هدف بزرگداشت او پایگاه حر به پایگاه شهید نوژه تغییر نام یافت.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به کودتای نوژه رک: کودتای نوژه، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۶۸؛ محمد محمدی ری‌شهری، خاطره‌ها، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ج ۱.

۳. محمد محمدی ری‌شهری، خاطره‌ها، همان، ج ۱، ص ۱۴۷.

شنیدم که تماس‌هایی با سازمان مجاهدین خلق و فداییان خلق برقرار شده تا موضع آنها را نسبت به انجام کودتا بفهمیم و مشخص شود که آیا امکان توافق هست یا نه؟ در یکی از جلسات شورای نظامی کودتا، سرهنگ بنی‌عامری گفت که خوشبختانه... هم‌اکنون مذاکرات خیلی مهمی با سازمان مجاهدین خلق و فداییان خلق در حال انجام دادن است... توضیحی که مهندس قادسی [رئیس شاخه سیاسی کودتا] به تیمسار مهدیون و تیمسار محقق [دو تن از سران نظامی کودتا] می‌داد به این ترتیب بود که ما با هر دو گروه در حال مذاکره هستیم اما با فداییان خلق زیاد تمایلی [برای همکاری] نداریم... اما با مجاهدین صحبت کرده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که در آن روز به نفع ما وارد کار نشوند. همین قدر کفایت می‌کند که احتمالاً اگر فتوایی [علیه کودتا] صادر شد اینها اسلحه به دست نگیرند و علیه ما وارد کار نشوند تا کار ما را سنگین نکنند، همین برای ما کفایت می‌کند. می‌گفت که این قبول را از مجاهدین خلق گرفته‌ایم که آن روز بی‌طرف بمانند. در عوض بهشان قول داده‌ایم که آزادی فعالیت سیاسی داشته باشند و هر نوع فعالیت سیاسی که بخواهند در نهایت آزادی انجام بدهند.^۱

آقای ری‌شهری رئیس دادگاه محاکمه‌کننده کودتاگران، در ۱۵ مرداد ۱۳۵۹ طی مصاحبه‌ای به ارتباط سازمان مجاهدین با عاملان کودتا اشاره کرد و اظهار داشت:

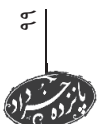
... در تحقیقات، همکاری گروه‌هایی امثال پان ایرانیست‌ها، جبهه ملی، سازمان چریک‌های فدایی و سازمان مجاهدین خلق آشکار شد... محققى اعتراف کرد [در جلسه‌ای با حضور گردانندگان کودتا] برآورد کرده‌اند قدرت رزمی سازمان مجاهدین در تهران ۸۰۰ نفر و سازمان چریک‌های فدایی خلق ۳۰۰ نفر است... در جلسه، مطرح شد که با سازمان مجاهدین وارد مذاکره شده بودیم و از آنها قول گرفته بودیم نه به نفع ما کاری کنند و نه علیه ما وارد عمل شوند، آن وقت بعد از پیروزی یک امتیازاتی در اختیار آنها بگذاریم.^۲

ستوان ناصر رکنی نیز در اعترافی مشابه، همان ارقام و تعداد اعضای مسلح دو گروه مجاهدین و فداییان را ذکر کرده است.^۳ البته در هماهنگی کودتاگران با سازمان

۱. کودتای نوژه، همان، ص ۱۲۷-۱۲۶.

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۵/۱۶، ص ۳.

۳. محمد محمدی ری‌شهری، همان، ص ۳۹۳.



مجاهدین موافقت شده بود که در مقابل عدم موضع گیری سازمان، پستی به مسعود رجوی واگذار گردد.^۱ به یقین این پست تا عضویت در هیئت دولت کودتا را شامل می شد و به این ترتیب رجوی و سازمان تحت ریاستش به مراحل مهمی از حاکمیت چنگ می انداختند و راه خود را در رسیدن به حاکمیت مطلق هموار می ساختند. تجربه به خوبی ثابت کرده است که سازمان نفاق و بت واره آن یعنی شخص مسعود رجوی قابلیت عجیبی در اسکی قدرت و حرکت های زیگزاگی آن دارند و به نظرشان همیشه هدف وسیله را توجیه می کند! سرهنگ بنی عامری رئیس شاخه نظامی کودتا حتی امکان دریافت سلاح و مهمات از سازمان مجاهدین را در صورت کمبود سلاح در روز کودتا بررسی کرده بود.^۲

ستوان ناصر رکنی در مصاحبه تلویزیونی نیز پرده از همکاری سازمان مجاهدین با کودتاگران برداشت. این امر چنان رجوی را برافروخت که دستور داد نشریه مجاهد در شهریور ۱۳۵۹ شماره فوق العاده ای منتشر سازد و همکاری سازمان با شبکه کودتا را تکذیب کند. در بخشی از نشریه مذکور آمده بود:

... تعجب آورتر اینکه افسر ضدانقلابی [ناصر رکنی] از ریز تمام قضایای کودتا و حتی میزان پولی که برای ایلات یا درجه داران در اقصی نقاط کشور پرداخت شده خبر داشت، به مجاهدین که رسید نگفت که کی و کجا و با چه کسی از آنان ارتباط برقرار شده و وعده و قرار گذاشته اند و الحق که باید به تنظیم کنندگان مصاحبه احسنت گفت که اینچنین به سادگی می توانند ظرف مدت کوتاهی ضدانقلابیون را به خط درست بازگردانیده و آنها را اسلام پناه و راستگو و... سازند. منتها باید دید که به اصطلاح دم خروس ضدیت با مجاهدین را چه کسی در قبای ضدانقلاب می گذارد.^۳

ناصر رکنی در پاسخ به ادعاهای سازمان مجاهدین در انکار همکاری با کودتا چنین نوشت:

... هیچ تعجیبی ندارد و اگر جز این بود باید تعجب کرد. اگر من دروغ گفته بودم و اگر مصاحبه [تلویزیونی من] از پیش تنظیم شده بود، آیا امکان

۱. کودتای نوژه، همان، ص ۳۸.

۲. محمد محمدی ری شهری، همان.

۳. مجاهد، شماره فوق العاده شهریور ۱۳۵۹، ص ۲-۱.

نداشت که بگویم در فلان تاریخ و در فلان خانه مربوط به سازمان نقاب^۱ فلان کس از نقاب با فلان کس از مجاهدین خلق مذاکره کرده و یا بگویم خودم یک طرف این مذاکره بوده‌ام. این خیلی ساده بود که چنین مطلبی را بگویم حتی اگر با تکذیب مجاهدین خلق روبه‌رو می‌شدم، چون به هر حال هر چه می‌گفتم با تکذیب روبه‌رو می‌شد و فراموش نکنید گفته گوبلس^۲ بزرگ‌ترین تبلیغاتچی جهان در عصر معاصر که گفته است: «دروغ هر چه بزرگ‌تر باشد باور کردنش آسان‌تر است». ولی چنین نکردم چون اولاً مصاحبه من از پیش ساخته نبود، ثانیاً منظور، گفتن حقایق بود نه دروغ، ثالثاً در چنین صورتی در اینجا نمی‌توانستم خداوند را شاهد صدق گفتار خودم بگیرم.

مطلب دیگر در همین رابطه این است که بله من از همه چیز خبر داشتم، از ریز عملیات نظامی آگاه بودم ولی این دلیل نشد که از جزییات مذاکره مجاهدین خلق با سازمان نقاب نیز آگاه باشم، زیرا این مذاکره توسط شاخه سیاسی سازمان نقاب صورت می‌گرفت در حالی که من عضو شاخه نظامی بودم و بالطبع از جزییات این مذاکرات نیز نمی‌بایستی مطلع باشم. فقط رئیس مطالب و نتایج به‌دست آمده به اطلاع ما می‌رسید. آن هم به خاطر اینکه این پیشرفت‌ها را با عملیات خودمان هماهنگ کنیم و از نیروهای موجود و در اختیارمان حداکثر استفاده را بکنیم. کما اینکه شاخه سیاسی نیز از جزییات نقشه‌ها و عملیات نظامی اطلاعی نداشتند و فقط صورت کلی مسائل نظامی را می‌دانستند آن هم نه همه افراد شاخه سیاسی بلکه مهم‌ترین افراد آن.

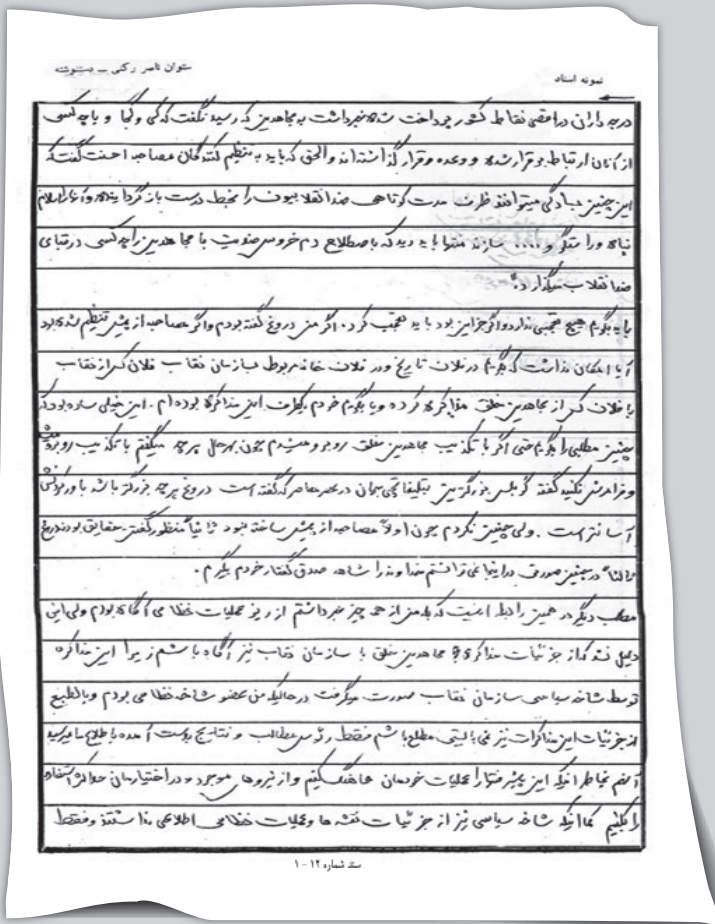
اما در پاسخ به اینکه هیچ سندی در مورد همکاری مجاهدین با شبکه کودتا وجود ندارد ستوان ناصر رکنی می‌نویسد:

در تمام مراحل تنظیم و پیشرفت و برنامه‌ریزی کودتا هیچ مدرکی و

۱. «نقاب» نامی رمزی و برگرفته از «سازمان قیام ایران بزرگ» است. این سازمان در ظاهر، تشکیلات هوادار دکتر بختیار و در واقع سازمان کودتای نظامی امریکا علیه انقلاب اسلامی ایران بود. سازمان نقاب شامل یک ستاد در پاریس به ریاست بختیار و یک ستاد در ایران بود که به دو شاخه سیاسی و نظامی تقسیم می‌شد. محمد محمدی ری‌شهری، همان، ص ۱۱۱-۱۱۲. برای کسب اطلاع بیشتر راجع به سازمان نقاب رک: کودتای نوژه، همان، ص ۱۴۵-۱۴۳.

۲. پاول یوزف گوبلز (۱۸۹۷-۱۹۴۵) سیاستمدار نازیونال سوسیالیست آلمانی است که از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ به مدت ۱۲ سال وزیر تبلیغات حکومت آلمان بود.

نوشته‌ای بر جای نمی‌ماند و همه چیز به استثنای اعلامیه‌هایی که قرار بود از طریق رادیو و تلویزیون قرائت شود شفاهی بود. بنابراین ادعای اینکه در مورد سازش مجاهدین خلق با کودتا مدرک ارایه بدهید درخواست لغو و بیهوده‌ای است منتها دلائل و شواهد وجود دارد.



[illegible]

عجیب است سازمانی که ادعا می‌کند از مدت‌ها قبل در جریان توطئه کودتا بوده و حتی تاریخ انجام آن را نیز می‌داند [و ادعا کرده که چند روز قبل از انجام کودتا آن را به اطلاع مقام‌های کشور رسانیده است] و اطلاع دارد که

در تاریخ ۴/۱۹/۱۳۵۹] چندین نقطه از تهران قرار است بمباران شود، در همان روز درخواست راهپیمایی می‌کند، چرا؟ آیا دلشان می‌خواست که اعضای سازمان مجاهدین خلق نیز در زیر بمباران از بین بروند؟ نه، چنین نیست. این درخواست راهپیمایی فقط به دو منظور صورت گرفته است:

۱. به منظور بسیج اعضا و هواخواهان در زیر پوشش راهپیمایی، اما در حقیقت به منظور همگامی و همکاری و داشتن آمادگی کامل در رابطه با کودتا ۲. به منظور داشتن همان جای پا و اینکه در صورت کشف کودتا بتوان [بتوانند] گفت [بگویند] کدام فرد یا سازمان عاقلی که می‌داند در فلان روز بمباران صورت خواهد گرفت راهپیمایی می‌کند؟ پس همین دلیل بر عدم اطلاع ما [از کودتا] است. در حقیقت درخواست این راهپیمایی برای فریب‌های بعدی به کار گرفته می‌شد.^۱

در ستاد ضد کودتا نیز عوامل نفوذی سازمان مجاهدین از جمله مسعود کشمیری (عامل انفجار ساختمان نخست‌وزیری در شهریور ۱۳۶۰) و جواد قدیری (عامل انفجار مسجد ابوذر در ۶ تیر ۱۳۶۰ و مجروح شدن حضرت آیت‌الله خامنه‌ای) حضور داشتند و معدود اسناد کتبی و شفاهی مانند نوار گفت‌وگوهای سران سازمان با کودتاچیان را از بین بردند یا سرقت کردند. همکاری برخی اعضای دفتر ریاست جمهوری بنی‌صدر با کودتاچیان نیز مدتی بعد افشا شد.^۲

آقای ری شهری طی مصاحبه‌ای راجع به نقش بنی‌صدر در آزادی افراد دستگیر شده در جریان کودتا اعلام داشت: «متأسفانه باید عرض کنم ۵۱ نفر که در این رابطه [کودتای نوژه] دستگیر شده بودند، بدون مجوز قانونی به دستور آقای بنی‌صدر آزاد شدند.»^۳

حمایت بنی‌صدر در موضع رئیس‌جمهور از سازمان مجاهدین، از بین رفتن اسناد همکاری منافقین با کودتاچیان توسط عوامل نفوذی سازمان در ستاد ضد کودتا و آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دو ماه بعد از کشف و خنثی‌سازی کودتا، شرایط توقف پیگیری نقش سازمان مجاهدین را در کودتا فراهم کرد و فضای مناسبی برای تجدید فعالیت و رویارویی نظامی و شورش مسلحانه آنان پدید آورد. ابعاد این شورش، مقابله با آن، گریختن رجوی و بنی‌صدر از کشور و پیگیری کردارهای ضدانقلابی توسط آن دو در خارج کشور، در مقاله‌ای دیگر بررسی خواهد شد.

۱. سند ش ۱۲.

۲. فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، سال پنجم، ش ۱۶، تابستان ۱۳۸۷، ص ۳۰۳.

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۹/۳، ص ۱۲.



استاد شهریار و انقلاب اسلامی ایران

محمد طاهری خسروشاهی^۱

استاد سید محمد حسین شهریار، یکی از کهن سرایان نامی و پر آوازه شعر معاصر ایران است که چندین دهه پس از افول درخشش غزل فارسی، جانی دوباره به کالبد شعر ایران دمید؛ کسی که نفس گیرای حافظ شیرازی را از ورای قرن‌ها در کلمات جادویی خود زنده کرد و نه تنها در این راستا قلمروهای کشف نشده زبان شکرین فارسی را به تسخیر قلم در آورد، بلکه با اعجاز زبان مادری در منظومه حیدربابا، شگفتی‌ها و شیرینی‌های از یادرفته را بر کام و جان هم‌زبانان خویش ریخت. شهریار، «این ترک پارسی گوی»^۲ همانند بسیاری از شاعران، در عمر خود ناهمواری‌ها را طی کرد و شعرش نیز بنا به تحول و تغییر حادثه‌های زندگانی‌اش، ادوار مختلفی را تجربه کرد.

آنچه در یک نگاه از تورق دیوان شهریار در دل و جان خواننده به دست می‌آید، غزل‌واره‌های سهل و ممتنع اما زلال و روان شاعر است که حاصل عشقی سرکش و ناکام می‌باشد که از اوان جوانی دام‌گیر روح خام عاشقی دلشکسته می‌شود و رفته رفته، دم شعرهایش را آتشین‌تر می‌کند. با این همه شگفت اینجاست که امواج سرکش این عشق به وصال نرسیده، نه تنها شهریار را به ورطه نومیدی و دل‌شستن از زندگانی نمی‌کشاند،

۱. محقق و پژوهشگر حوزه ادبیات انقلاب اسلامی، دانشگاه تبریز
۲. نام کتابی از مرحوم حسین منزوی درباره بررسی و تحلیل شعر شهریار.

بلکه از صورت به معنا می‌رود و در واقع از رهگذر این عشق، گوهرهای نابی در جان او تالگو می‌یابد و روزنی از نور و معرفت برای وصال حضرت ابدی بر رویش گشوده می‌شود؛ شاعر خام و دلشکسته به پختگی می‌رسد و روحش صیقل می‌خورد. این دوران آغاز گشایش روزنه تازه‌ای در برابر شهریار است. در این مرحله، آنچه شاعر در می‌یابد، طریقه رسیدن به معرفت و حقیقتی است که به واسطه ذوق و اشراق و شهود و نه تعقل و فکر عارضش می‌گردد. خود در این زمینه می‌گوید: «اگر چه یاد آن عشق [مجازی] با من بود، اما دیگر آن عشق نبود چیز دیگری شده بود؛ عشق الهی. شاعر عرفانی می‌بایست الهام داشته باشد و الهام تشعشعی از نور الهی است چیزی مثل وحی.»^۱ جذبه این نور الهی جان و تن شهریار را می‌لرزاند و به شوق مراد آسمانی‌اش سر به سجاده معرفت و عرفان خدایی می‌زند، تا آنجا که از ارواح مقدس مدد می‌یابد.

نویسندگان و محققان تاکنون در شرح احوال این شاعر شیدا کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته‌اند اما آنچه نگارنده را بر آن داشت تا قلم در وادی شعر شهریار بگرداند، وجود گوهر گران و دُر پنهان شده نایابی است که تماشاگران شهر شعر شهریار، کمتر در ارزش و خاصیت گرانبگی آن قلم زده‌اند. این گنجینه پر بها، وقف هنرمندانه واژگان جادویی شهریار به انقلاب اسلامی و آرمان‌های جاودانه و میراث عظیم امام خمینی (س) است. گوهر تابنده انقلاب اسلامی که از خون‌های پاک جوانان وطن به ثمر رسیده بود، در دهه پایانی عمر شهریار، روح تازه‌ای به اشعار این پیر تجربه‌دیده روزهای تلخ و گزنده در دوران پهلوی بخشید و باعث شد آخرین سلطان غزل فارسی خود و هنرش را در خدمت انقلاب بگذارد و به مردمی که جان در گرو این خیزش عظیم نهاده بودند، پاسخ مثبت بدهد. اگر در این راستا با تأمل و نیک‌بینی نگاهی دوباره به اشعار انقلابی این «پیر پس از قبیله مانده»^۲ داشته باشیم، باید گفت شهریار در دوران نوپایی نهال نورسته انقلاب، بسان باغبانی وفادار نقشی مؤثر در نگهداری از این درخت تازه به ثمر رسیده ایفا کرد. شهریار اگر چه قبل از انقلاب به لحاظ قوت بیان و روانی شعر، محبوبیت خاصی در بین مردم داشت، اما محبوبیت اصلی و مقبولیت او در اذهان مردم ایران، مدیون همین همراهی‌های خالصانه و بی‌شائبه او با انقلاب اسلامی است که به روشنگری و ظرفیت در اشعارش نمود یافته است.

شهریار در برهه‌ای از آغازین روزهای انقلاب اسلامی زبان به مدح و ستایش آرمان‌های

۱. جمشید علی‌زاده، گفت‌وگو با شهریار، تهران، نگاه، ۱۳۷۷، ص ۱۷۷.

۲. عنوان کتابی از شهریار شناس معاصر؛ استاد جمشید علیزاده.



اسلامی مردم و رهبر عظیم‌الشان انقلاب گشود که هنوز نمایه‌های نقاق و نامردی از سوی هواداران گروهک‌های ضدانقلاب در گوشه و کنار وطن دیده می‌شد و غرض‌ورزان درون‌وطنی و برون‌وطنی در پی ملعبه‌سازی و بدنامی شهriاران وطن نقشه‌ها داشتند تا از آب گل‌آلود آن روزهای خون و آتش، طعمه‌هایی سازگار با مذاق خود و اربابان‌شان صید کنند تا شاید به خیال ابلهانه، دریای شگفت ادبیات نوپای انقلاب و مقاومت را که در حال فواره زدن بود، بخشکانند و به سراب نشستن آرمان‌هایش را به تماشا بنشینند.

در این میان شهريار به لحاظ مقبولیت و محبوبیت زیادی که در بین مردم و به‌ویژه خواص هنرمندان داشت، بیشتر مورد توجه بدخواهان انقلاب بود، به گونه‌ای که از هر راهی برای شکستن عقاید دینی و انقلابی او بهره می‌بردند، اما به هیچ حال نمی‌توانستند از نزول واژگان روحانی و انقلابی بر جان و دل شهريار جلوگیری کنند.^۱ شهريار اگر چه از هجمه تند و گزنده این گروه، تلخی‌ها دید و شنید اما دم بر نیاورد و بدنامی در محضر عده‌ای قلیل تنگ‌نظر را به خوشنامی در مقابل جمعیت کثیر انقلابی ترجیح داد و بر ایشان تأسف خورد و گفت:

انقلاب ملت، اسلامی است اما خائنین سد راهش با اراجیف و رجز خوانی هنوز
 مقام معظم رهبری در خصوص این فراز از حیات ادبی شهريار که وی آماج اتهام بود
 می‌گویند:

در همان اوقاتی که شهريار برای انقلاب می‌سرود، یک عده از روشنفکرهای
 وابسته به رژیم گذشته که با شهريار سابقه دوستی داشتند، مرتب روی
 او فشار می‌آوردند، برایش کاغذ می‌نوشتند، در هجوش شعر می‌گفتند،
 حتی می‌رفتند و او را ملامت می‌کردند که تو چرا برای انقلاب این‌طور دل
 می‌سوزانی؟ البته او مثل کوه ایستاده بود. من حقیقتاً تعجب می‌کردم.
 بعضی از کسانی که بر او فشار می‌آوردند من خودم از نزدیک می‌شناختم.
 بعضی‌شان وابسته به رژیم شاه بودند، بعضی‌شان توده‌ای بودند... شهريار هم
 محکم و قرص ایستاده بود.^۲

اگر چه ایستادگی و مقاومت شهريار در واپسین روزهای سلامت و نشاط شاعر بر سر
 آرمان‌های انقلابی مردم ایران، برای همه شگفت و زیبا بود اما مغرضان به‌ظاهر رفیق
 شهريار، از بارش مکرر شعرهای انقلابی او واهمه داشتند چون به چشم و گوش خود

۱. درباره تلاش‌های این گروه از شاعران و هنرمندان چپگرا رک: مقاله نگارنده با عنوان «شاعری در هجوم چپگرایان»، نشریه آذرپیام، (چاپ تبریز).

۲. گزیده بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با برگزار کنندگان کنگره بزرگداشت شهريار، ۱۳۷۱/۹/۱۱.

می‌دیدند و می‌شنیدند که چگونه پیشکسوتان شعر و ادب و خیل شاعران جوان به استقبال این شاعر بزرگ ادبیات پایداری و جهاد انقلابی رفته‌اند و با تأسی به تحول اندیشه‌ها و الهامات معنوی او شعر می‌سرایند. در واقع شهریار در پیوند شاعران جوان با جریان انقلاب نقش مهمی ایفا کرده است.

البته از خالق شعر نغز «علی ای همای رحمت» جز این نمی‌توان انتظار داشت، چه او از دوران کودکی با قرآن مأنوس بوده^۱ و مراتب محبت و تواضع خود را به ائمه معصومین که خود نمونه روشن صبح شهادت و پایداری‌اند، اظهار کرده است.^۲ در واقع برخوردار بودن از روحیه دینی باعث می‌شود که او بعدها با وقوع انقلاب اسلامی هیچ گاه از جهاد قلمی باز نماند و حتی در جهاد مالی نیز در حد توان شرکت کند.

باید گفت بارش درونی شعرهای انقلابی شهریار زاینده فطرتی نورانی و الهی بود. شهریار جز رضای حق انتظاری نداشت، چراکه شاعری چون او که در اوج محبوبیت و شهریار ملک سخن ایران بود، دغدغه شهرت و نام نداشت تا با این بهانه به خود جلوه‌ای نو بدهد. در آشفته‌بازار آن روزها، آن قدر دل‌های چرکین و واخورده از انقلاب وجود داشت که حاضر بودند با صرف همه مال و منال، امثال شهریار را از حمایت از انقلاب منصرف کنند اما شهریار نخواست، یعنی فطرت درونی و نور ایمانی که از کودکی با جانش آمیخته بود، نگذاشت تا خود را گم کند و هنرش بی نصیب از جلوه‌های متعالی انقلاب بماند.

نمی‌رسد هنر منحرف به الهامی که ادعا بکنی حق انقلاب اداست

خالق زمزمه‌های باصفای حیدر بابا، از آغازین روزهای پیروزی انقلاب تا واپسین لحظات عمر در سال ۱۳۶۷، بارها عشق و شادمانی خویش را از پیروزی انقلاب اسلامی با سرودن شعرهای تر و باطراوت ابراز کرد و انقلاب را نوروزی مبارک برای خود می‌خواند تا آنجا که گفته است: «من ده سال آخر عمرم زنده شدم».^۳ شهریار در اولین قصیده‌ای که برای انقلاب سروده است چنین می‌گوید:

نوروز انقلاب^۴

مژده‌ای دل که تو را یار خریدار آمد دل به دلخواه تو و بخت تو را یار آمد
غرفه حسن چراغان کن و نازی بفروش کز تو هم مشتری عشق به بازار آمد
کار گل، زار نخواهد شدن از زاغ که دوش بلبل آهنگ غزل کرد و به گلزار آمد

۱. احمد کاویان‌پور، زندگانی ادبی و اجتماعی شهریار، تهران، اقبال، ۱۳۸۷، ص ۲۳.

۲. حسین منزوی، این ترک پارسی گوی، تهران، برگ، ۱۳۷۲، ص ۱۹۳.

۳. اصغر فردی، شهریار و انقلاب اسلامی، تهران، الهدی، ۱۳۷۲، مقدمه.

۴. محمدحسین شهریار، دیوان اشعار، تهران، زرین/نگاه، ۱۳۷۸، ص ۴۷۸.

ماردوشان دی آسیمه‌سر و پا به فرار پرچم کاوه نوروز پدیدار آمد
رفت ضحاک عداوت به کنار از سر کار تا فریدون عدالت به سر کار آمد
دور خودخواهی و خونخواری اغیار گذشت نوبت یاری و غمخواری احرا آمد
استاد شهریار با طلوع فجر انقلاب سبکبار تر از همیشه و با روحی متعالی تر، شعر
می‌گفت و این بار نه تنها واژگانش مرهم دل هجران کشیده‌های زمینی بود، بلکه
آرامش بخش جان مادران هجران کشیده از فراق فرزند شهید بود و این موهبت را خود
شهریار نیک می‌دانست و می‌گفت: «حضرت حق با اتصال زندگی من به انقلاب اسلامی
حرمان یک عمر مرا جبران کرد.»^۱

شهریار و ارادت به بنیانگذار جمهوری اسلامی

استاد شهریار به معنای واقعی کلمه دلداده بنیانگذار انقلاب، حضرت امام خمینی (س) بود. بازتاب این عشق و ارادت از همان نخستین ساعات ورود امام به خاک میهن در ۱۲ بهمن ۵۷ در سروده‌های شاعر هویدا بود. استاد در غزلی که به مناسبت بازگشت امام به وطن سروده نشان می‌دهد که دلش سرشار از عشق به امام و انقلاب است:

باز گشت امام خمینی از تبعید...^۲

دلی دارم چو برگ گل که از آهی به درد آید	ولیکن درد عشقش هم همه با آه سرد آید
فضای آفرینش با تو دریایی است بی پایان	تو دریادل نهنگی باش گو دریا نورد آید
چه نیکو سستی تجلیل جمهوری اسلامی	که چون نوروز هر سالش نو آیین سالگرد آید
خدا پس داده در روزی چنین با ما امام ما	که شمع جمع ما و رهبر هر فرد فرد آید
بهاری سبز داری چون جوانی قدر اگر دانی	که پیری هست و از در چون خزان زار و زرد آید
جهان از ناجوانمردان نگهدارد همه جانب	کجا نامرد را دیدی که جانبدار مرد آید

شهریار در غزل «دهه فجر» که در بهمن ۱۳۶۵ سروده شده است با اشاره به ورود امام به ایران، با انتخاب ردیف «باز می‌گردد» همین معانی بکر انقلابی را با تعبیر لطیف و دلکش ادبی پیوند می‌زند و با به کارگیری بن‌مایه‌های اساطیری در قالب غزل، شعرش را دلنشین تر می‌نماید:

۱. اصغر فردی، همان، ص ۵.

۲. محمدحسین شهریار، همان، ص ۵۲۳.

دهه فجر^۱

دمید فجر که خورشید باز می گردد
 درفش فتح و ظفر با سپاهیان خداست
 نگین ملک سلیمان ستانده ایم از دیو
 نگین گمشده اینک حکومت اسلام
 بلی امام خمینی کنون توانی گفت
 در استقامت راه خدا مکن تردید
 دگر حکومت شیطان نمی شود تأیید
 سر سیاه زمستان تو شهریار ببین
 در شعرهای انقلابی شهریار نام و یاد حضرت امام جلوه ای پررنگ دارد؛ گویی شهریار
 پیروزی انقلاب را هم ردیف با نام حضرت امام و ایشان را جزء لاینفک نهضت و وارث
 ولایت حضرت بقیه الله می داند. شهریار در غزلی با اشاره به پیروزی انقلاب می سراید:
 خمینی بت شکن...^۲

آبی که کشور مادر میان گرفت
 بنشان غبار فتنه که این کوهسار عشق
 با شهسوار توسن خورشید، همر کاب
 این رهبر کبیر، خمینی بت شکن
 سر پنجه ولی ست کزین آستین برون
 مردم به صحنه محکم و بیهوده خار و خس
 روز خدا که پنجه مستضعفان به قهر
 شهریار در غزل «خط امام»، رهبر فقید انقلاب را محور نهضت مردم و ایشان را
 برپادارنده نخل اسلام می داند:

خط امام^۳

دل که خط امام دلبر اوست
 چه امامی که مؤمن و کافر
 آری آفاق را به پشت دوتا
 چرخ هر انقلاب اسلامی
 تاج هر افتخار بر سر اوست
 سر فروداشته به محضر اوست
 سر تعظیم در برابر اوست
 از امام و امام محور اوست

۱. همان، ص ۵۰۳.

۲. همان، ص ۴۸۴.

۳. همان، ص ۴۷۱.

نخل اسلام از اوست شیرین کام	کز رطب‌های تازه و تر اوست
نور چشمان او یتیمان اند	صدفش چشم و اشک، گوهر اوست
او به یک چشم بیند انسان‌ها	همه کس خواهر و برادر اوست
چه امامی که پرچم اسلام	بر سر لشکر و مدور اوست
چه امامی که نعره تکبیر	برق شمشیر و کوس لشکر اوست
خطبه‌های نماز جمعه او	غرش توپ و تانک و اژدر اوست
هر کجا سنگری است مسجد او	هر کجا مسجدی است سنگر اوست
گر بخواهد جهان به یک فرمان	لشکر خود کند میسر اوست

شاعر بزرگ معاصر در شعری که به نام «هفته دولت» در دیوان او منتشر شده است، امام خمینی را برپادارنده عدالت و احیاگر حکومت حضرت محمد(ص) می‌خواند. او معتقد است که کلید نجات مستضعفان به دست امام امت است:

هفته دولت^۱

کنون که رحمت اسلام و رهبری است کبیر	عطارد است و حقایق به نوک کلک دبیر
چه رهبر و چه جمال نبوتی باوی	که خواب حضرت یوسف ز نو شود تعبیر
به دست اوست کلید نجات مستضعف	که بشکند در زندان و بگسلد زنجیر
حکومتی که الهی و مردمی باشد	کجابه کید شیاطین بود شکست‌پذیر
حضور ملت ایران به صحنه خود، سری است	که با زبان و قلم نیست قدرت تقریر
خدا صفوف ملائک فرستد و خواهد	که رعب با دل کافر کند گریبانگیر
تمام ملت ایران سپاه اسلام‌اند	سپاه سینه سپر کرده با تهاجم تیر
حکومتی است همه مردمی و با خود خلق	نه احتیاج به زور و نه حاجت تزویر
ارادت و شیفتگی شهریار به برپاکننده حکومت اسلامی در دوران معاصر حضرت امام	
خمینی (س)، زبانی صیقل خورده و روان به اشعار انقلابی او بخشیده است. این حس	
همواره متعالی به بهترین واژگان در شعر «مقام رهبری» نمود یافته است:	

مقام رهبری^۲

تو آن سروی که چون سر بر کنی سرها بیارایی	و گر سرور شدی آیین سرورها بیارایی
به نقاش ازل مانی که با نقش جهان آرا	چمن‌ها با گل و سرو و صنوبرها بیارایی
نه هر کو کاروان راند رموز رهبری داند	تو روح‌الله رهی داری که سرها را بیارایی
بدین سوق شهادت‌ها چه بیم از لشکر کافر	که هر آنی تو آن دانی که شکرها بیارایی

۱. همان، ص ۵۱۲.

۲. همان، ص ۵۳۴.

به فرمان تو پاکان با لقاء الله پیوستند چه رنگین حجله‌ها کز سنگ و سنگرها بیارایی
 به روزن‌های چشم و دل همه نور جمال توست به هر روزن تو منظوری و منظرها بیارایی
 تو بودی «آفتاب از مغرب» آن کو در حدیث آمد به کشورها گذر کردی که کشورها بیارایی
 اگر خاور به خورشیدی درخشان می‌کند آفاق تو آن خورشید رخشانی که خاورها بیارایی
 تو هم خود شهریارا گوهر آرای و گوهر سنج به هر گنجت گذار افتاد، گوهرها بیارایی
 «انتخابات خبرگان» یکی از غزلیات خوش ترکیب در میان اشعار انقلابی شهریار است.
 استاد در این غزل با اشاره به مشارکت مردم ایران در انتخابات مجلس خبرگان رهبری،
 به ضرورت انتخاب افراد اصلح تأکید می‌نماید و اصرار دارد کسانی که ملتزم واقعی به
 دین اسلام و ولایت فقیه هستند باید انتخاب شوند. وی در این غزل نتیجه می‌گیرد که
 در جمهوری اسلامی، حتی انتخاب رهبر نیز با رأی مردم انجام می‌پذیرد.

انتخابات خبرگان^۱

شکر نعمت کن که مردم شکر نعمت می‌کنند اکثریت در امور خیر همت می‌کنند
 عالمی صالح در آمد عالمی اصلاح کرد فاسدان دارند کم کم رفع زحمت می‌کنند
 نوجوانانی که بودند از ره دین منحرف با حریم دین خود احساس حرمت می‌کنند
 امت اسلامی و امر ولایت با فقیه انتخاب رهبری را نیز امت می‌کنند
 شهریار! از مذمت در گذر بانادمین کز ندامت نفس خود را، خود مذمت می‌کنند
 شهریار در شعر دیگری نیز در تشریح اندیشه ولایت فقیه، تشریف ولایت را بر بالای
 رهبر کبیر انقلاب زینده می‌بیند و می‌گوید:

غیر ولایت چه جانشین ولایت تالی والشمس بین که والقمر آید^۲
 در همین معنی ولایت فقیه، در شعر «سرود اسلام» که یکی از قطعات پراهمیت در
 دیوان شهریار است می‌خوانیم:

سرود اسلام^۳

صلای انقلاب و دادخواهی است خراش سینه از مستضعفان است
 خروش از حلق و حلقوم شهیدان نوای نای دل‌های شکسته است
 بیا سوت ده‌لان گرد هم آییم
 مده دامن روحانیت از دست چو طوفانی خروشان در هم آییم
 بنای ظلم و استکبار عالم خدا از بیخ و بن خواهد برافکند

۱. اصغر فردی، همان، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۹.

۳. محمدحسین شهریار، همان، ص ۵۲۷.



که میراث زمین باصالحان است

نبوت با امامت نور واحد
 رسالت بی ولایت ناتمام است
 ولایت هم به فرمان الهی
 در این ایام غیبت با فقیه است
 فقیهان وارثان انبیایند

بیوک نیکاندیش مؤلف کتاب مهم در خلوت شهریار که روایتگر زوایای نهان حیات شخصی و ادبی شهریار است می نویسد:

روزی که انقلاب پیروز شد... استاد چنان به شور و شوق و شغف در آمدند که اگر بگویم در همه مدت دوستی ام، ایشان را چنان خوشحال ندیده بودم خطا نرفته ام... زمانی که جمهوری اسلامی پایه هایش را استوار کرد از طرف صداوسیما برای مصاحبه با شهریار آمدند. درست یادم هست که اولین کلام ایشان این بود: زودتر از این می آمدید، من خیلی وقت است که انتظار شما را می کشم.^۱

استاد نیکاندیش چنین ادامه می دهد:

ایشان (شهریار) واقعاً امام خمینی را ناجی این ملت می دانست و بسیار خوشحال بود که بالاخره این ملت روی رستگاری و آزادی را خواهد دید. با اینکه پیر و ضعیف شده بود اما به عشق این انقلاب در اتاق را می بست و هیچ کس را به اتاق راه نمی داد و با حالتی عجیب که در چهره اش نمایان بود به سرودن شعر می پرداخت.^۲

مراودات عاطفی و ادبی شهریار و مقام معظم رهبری

شهریار افزون بر اظهار محبت و ارادت به بنیانگذار کبیر انقلاب حضرت امام (س) به دیگر بزرگان صاحب نام و چهره های شاخص و برجسته انقلاب نیز عشق می ورزید. در این میان ارادت و دلدادگی شهریار به مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای که در آن زمان ریاست جمهوری نظام را بر عهده داشتند، جایگاه ویژه و برجسته ای دارد. نکته مهم در این دلدادگی و عشق، دوسویه بودن آن است؛ مقام معظم رهبری نیز دارای چنان ارادت به شهریار ملک سخن هستند که در اغلب محافل شعری از او یاد می کنند و نامش را بلند می دارند. ارادت دیرین مقام معظم رهبری به استاد شهریار از واژگان جانانه معظم له در پیام تسلیت به مناسبت هفتمین روز درگذشت شاعر که در تاریخ ۶۷/۷/۳

۱. بیوک نیکاندیش، در خلوت شهریار، تبریز، آذران، ۱۳۷۷، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۳۱۰.

صادر و توسط دکتر حداد عادل قرائت شد، به خوبی هویداست:

این مرد بزرگ و این شاعر کهن با دلی جوان و لبالب از شوق و احساس و با درک وظیفه بزرگ شاعر دوران انقلاب، همه سرمایه عظیم ذوق و هنر خود را در خدمت هدف و راهی گذاشت که کشور او و مردم او برگزیده و برای آن تن به فداکاری داده بودند. او انقلاب را و جهاد و شهادت را در شعر روان و روشن خود سرود و برترین مضمون دوران عمر با برکت خود را در بخش پایانی شعر ماندگار خویش گنجانید... او عاشق قرآن بود و قرآن مجسم و زنده را در انقلاب اسلامی و نظام اسلامی مشاهده می کرد، از آن رو خود را در خدمت انقلاب خواست و گذاشت و به مردمی که جان در گرو آن نهاده بودند پاسخ مثبت داد... در خشان ترین هنر شهریار آن است که وظیفه تاریخی خود را شناخت و با همه و جد و به کمال خلوص به آن عمل کرد... تجلیل شایسته مردم از او تجلیل از هنر آمیخته به ایمان و اخلاص است و این برای هر هنرمند مردمی، پاداشی بزرگ است و پاداش خدا بسی بزرگ تر و پایدارتر است.^۱

شهریار نیز تا بود از نوازش ها و دیدارهای صمیمانه با حضرت آیت الله خامنه ای خوش بود و دل به صدای هنرمندنواز ایشان داشت و بارها در اشتیاق گفت و گو با ایشان بود و شب مصاحبت را غنیمت می دانست و می گفت: «اگر ملاحظه حال آن لطیف نبود، دل به معاشقه و مشاعره با وی پر می زد که صحبت به صبح کشیم.»^۲

حضرت آیت الله خامنه ای شهریار را بلبل داستانسرای غزل فارسی می دانست و می فرمود: «شاعر متواضعی بود و دنبال نام و نشان نبود و برای خدا و برای وظیفه کار می کرد.»^۳ شهریار به اذعان رهبر معظم انقلاب که خود گنج شناس شعرهای ناب می باشند، آن قدر روحیه دینی و شیفتگی خاصی به طلوع فجر انقلاب داشت که «همه جزییات را تعقیب و در همه مواقع حساس انقلاب، نقش مؤثری ایفا می کرد.»^۴

مقام معظم رهبری در کنگره بزرگداشت شهریار (آذرماه ۱۳۷۱) با اشاره به تحول فکری در حیات ادبی و معنوی شهریار می فرمایند:

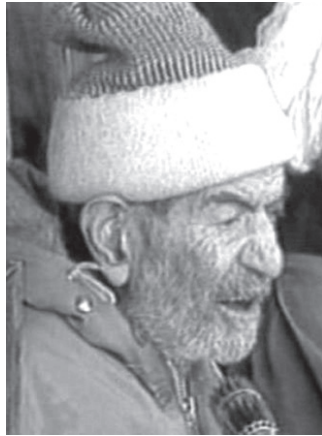
شهریار در یک دوران مهمی از زندگی اش در حدود شاید سی سال آخر

۱. اصغر فردی، همان، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. همان، ص ۱۳.

۴. گزیده بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با برگزارکنندگان کنگره بزرگداشت شهریار، ۱۳۷۱/۹/۱۱.



زندگی اش یک دوران عرفانی و معنوی بسیار زیبایی را گذراند... تا وقتی که انقلاب پیروز شد او با همان روحیه دینی و ذهنیت صاف و روشن خودش از انقلاب استقبال بسیار خوبی کرد. شاید در آن یکی، دوساله اول انقلاب، کسی از ماها به یاد شهریار نبودیم. گرفتاری ها به قدری زیاد بود که انسان به یاد شهریار نمی افتاد. یک وقت دیدیم که صدای شهریار از تبریز بلند شد؛ در ستایش انقلاب.^۱

از جمله تصویرهای مخیل و زیبا در بیان ارادت شهریار به سید ادیب و فرزانه انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای تمثیل هنرمندانه شاعر از نماز ایشان است:

رکوع خامنه ای...^۲

انقلاب من از تو اسلامی است	که حریفی به چند و چون دلم
چشم امید و چراغ نوید	هم شکوهی و هم شگون دلم
در رکوع و سجود خامنه ای	من هم از دور سرنگون دلم
خاصه وقت قنوت او کز غیب	دست هامی شود ستون دلم
او به یک دست و من هزاران دست	باوی افشانم از بطون دلم
عرشیان می کشند صف به نماز	از درون دل و بیرون دلم
من برونی نیم خدا دانند	کاین صلاحی ز دا ز درون دلم
شهریارم لسان هاتف غیب	شعر هم شانی از شئون دلم

شهریار در غزل «شهید زنده» که آن را در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۶۳ تقدیم مقام معظم رهبری کرده است، شعری سرشار از لطایف ادبی و تعبیرات شاعرانه و پراحساس می سراید و در آن اوج ارادت خود را به حضرت آیت الله خامنه ای نشان می دهد:

شهید زنده^۳

جهاد عشق تو پیروزی است پایانش	که سایه پرور سیمرغ پرور دستانش
تهمتنی چو تو از هفت خوان نیندیشد	نهنگ عشق چه بیم از نهیب طوفانش
شهادت تو به قانون شمع و پروانه است	که بالمشاهده جان می رسد به دامانش

۱. محمد تقی سبکدل، هویت ملی در شعر شهریار، تبریز، ندای شمس، ۱۳۸۸، مقدمه.

۲. محمد حسین شهریار، همان، ص ۴۸۶.

۳. همان، ص ۵۰۲.



مقام نخل شهادت به سدره و طوباست سعادت است که دستی رسد به دامانش
شهید زنده ما خود رئیس جمهوری است که دست داده به قرآن که جان به قربانش
تو شهریار همه ناتوان مبین خود را که ناتوانی ما هم خداست تلاوانش
شهریار در غزل هفته دولت پس از تجلیل از مقام شامخ بنیانگذار جمهوری اسلامی
در قالبی دیگر ارادت خود به شهید زنده انقلاب را که آن زمان ردای ریاست جمهوری بر
تن داشت، نشان می‌دهد:

حکومت مردمی^۱

شهید زنده ما خود رئیس جمهوری است که چون وصی رسولش بود جمال غدیر
به قد اوست قبای ریاست جمهور که خلعتی است الهی و نیستش تغییر
حکومتی است همه مردمی و از خود خلق نه احتیاج به زور و نه حاجت تزویر
استاد شهریار به تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۶۶ (در هشتاد سالگی) یک نسخه از منظومه کم‌نظیر
حیدر بابا را تقدیم حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌نماید. استاد در دیباچه این کتاب که
دستخط آن ضمیمه مقاله است، چنین می‌سراید:

خامنه‌ای؛ عیان هنر...^۲

رشگم آید که تو حیدر بابا بوسی آن دست که خود دست خداست
راستان دست چپ از وی بوسند که خدا بوسد از او دست راست
در امامت به نماز جمعه صد هزارش به خدا دست دعاست
من بیان هنرم یک دل و بس او عیان هنر از سر تا پاست
او شب و روز برای اسلام پشای پویا و زبان گویاست
او چه بازوی قوی و محکم با امامی که ره و رهبر ماست
شهریار! سری افراز به عرش کاو نگاهیش به حیدر باباست
سخن در باب مراداد ادبی شهریار و مقام معظم رهبری را با نقل فرازهایی از خاطرات
مؤلف کتاب در خلوت شهریار به پایان می‌بریم:

زمانی که (با استاد شهریار) در خصوص حضرت آیت‌الله خامنه‌ای سخن به
میان می‌آمد، اولین حرف ایشان این بود که معظم‌له هم سخن‌شناس و هم
سخنور می‌باشند و کاملاً به زبان عربی و ادبیات احاطه دارند... زمانی که
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به تبریز تشریف فرما شدند (۱۳۶۶/۴/۲۹) اولین

۱. همان، ص ۵۱۲.

۲. «شهریار از نگاه رهبر»، بولتن اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی، ۱۳۷۲.



ملاقاتشان با استاد شهریار بود. من در آن ملاقات بودم. سیمای هر دو بزرگوار نشان می‌داد که علاقه زیادی به هم دارند.^۱

این رابطه دوستانه تا پایان حیات استاد ادامه داشت. مؤلف کتاب در خلوت شهریار با نقل خاطراتی از آخرین روزهای عمر استاد می‌گوید:

هنگام بستری شدن استاد در بیمارستان امام خمینی تبریز، ایشان (مقام معظم رهبری) سه بار تلفن کردند- که بنده گوشی را برداشتم- جویای حال استاد بودند. معلوم بود که سخت نگران حال استاد می‌باشند... وقتی حال استاد به وخامت گرایید ایشان دستور دادند که با هواپیما شهریار را به تهران منتقل کنند... آیت‌الله خامنه‌ای دوبار به عیادت استاد تشریف آوردند... بعد از وفات آخرین سلطان شعر ایران، معظم‌له تافروگاه پیکر استاد را با احترامی فراموش ناشدنی بدرقه فرمودند.^۲

شهریار و رویدادهای انقلاب اسلامی

شهریار به جزیی ترین حوادث و رویدادهای انقلاب اشاره دارد. دیوان وی سرشار از تحلیل حوادث و رویدادهایی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کشور رخ می‌دهد. وقتی دانشجویان غیور و انقلابی، لانه جاسوسی امریکا را کشف می‌کنند، شهریار نیز همراه با مردم ابراز شادمانی می‌کند و ضمن اینکه دانشجویان فاتح را «اصحاب کهف انقلاب» می‌خواند فریاد برمی‌آورد که:

لانه جاسوسی^۳

یک جهان وسوسه در لانه جاسوسی کشف وه چه دجال عجیبی که جهان‌خوار آمد
 گویی از خواب قرون باز هم اصحاب الکهف دیده شد بازش و بادولت بیدار آمد
 دور خودخواهی و خونخواهی اغیار گذشت نوبت یاری و غم‌خواری اغیار آمد
 وقتی حضرت امام (س) دستور تشکیل کمیته انقلاب اسلامی را صادر می‌کنند، شهریار شادمانی خود را در یک شعر بلند به نام «کمیته انقلاب اسلامی» ابراز می‌کند:

۱. بیوک نیک‌اندیش، همان، ص ۳۱۳.

۲. همان، ص ۳۱۴.

۳. محمدحسین شهریار، همان، ص ۴۷۸.

کمیتۀ انقلاب اسلامی^۱

چه آفتابی است این کمیتۀ انقلاب کافت هر مفسده است کوره این آفتاب
مبارزه با فساد وظیفه هر کسی است کاین همه ایفا کند، کمیتۀ انقلاب
کمیتۀ می چرخد و نخاله های فساد سبوس خواهد شدن به چرخ این آسیاب
ریشه قاچاق را برآرد از بیخ و بن کمیتۀ با تیشۀ ای ریشه کن و ریشه یاب
از این کمیتۀ بسی بسیجی و پاسدار شهید گلگون کفن به خون خود شد خضاب
خطابه خوان شهریار از انقلاب و جهاد که خطبه هایش بود آیت فصل الخطاب

یکی از ویژگی های بارز شعرهای انقلابی شهریار، نگاه همه جانبه او به مسائل جاری در جامعه است که برای مردم حایز اهمیت است. از جمله این موارد مسئله منافقین است که در لباس انقلابیون وفادار شعار اسلام خواهی و عزت برای ایران سر می دادند، اما از پشت به انقلاب خنجر می زدند. شهریار در برهه ای از روزگار که هنوز چهره واقعی و نفاق انگیز آنها برای همه مردم مشخص نشده است، نقشه آنها را برملا می کند و در زبان کنایه، بنی صدر را که هنوز رئیس جمهور بود همپای منافقان می داند و می نویسد:

روی سپاه بنی صدر^۲

شعار دادن تنها دلیل ایمان نیست که بعضاً اسلحه دشمنان دوست نماست
منافقین همه اول شعار می دادند فتاده پرده و دیدی که شاهشان چه گداست
زبان و قلب یکی کن که رو سپید شوی و گرنه روی بنی صدرها همیشه سیاست
کنون که قائد اسلام نایب مهدی ست منافق است که چرخیده چهره اش به قفاست
در این جهاد نه تنها دعای ماست بلند بلند از همه کائنات دست دعاست

شهریار در همین شعر، فتنه منافقان را ناکام می خواند و در امیدواری به آینده انقلاب و پیوند آن با قیام حضرت صاحب الزمان (عج) می گوید:

سپاه امام زمان (عج)^۳

خدا حکومت دین وعده داده بود و کنون مسلم است که موعد رسید و عهد وفاست
شما عشیره سلمان فارسی هستید که با قیام شما حشر صالحان بریاست
سپاه مهدی صاحب زمان شما هستید شما که نعره تکبیرتان دم عیساست
چنانچه از پس ابر آفتاب می تابد ظهور مهدی دین هم همین حالا ست
از دیگر عناصر زنده و تأثیرگذار بر شعر شهریار و از مؤلفه های اصلی شعر او تأکید بر

۱. همان، ص ۴۹۰.

۲. همان، ص ۴۷۸.

۳. همان.

حفظ وحدت و همدلی میان امت اسلامی است. شاعر ملی ایران، وحدت امت اسلام را چنین پاس می‌دارد:

وحدت مردم ایران^۱

هفته وحدت است و می‌باید
نعره اتحاد سر دادن
پیر ما آن فقیه عالی‌قدر
خواهد این پند مختصر دادن
انقلاب نمی‌رسد به ثمر
جز به تشخیص خیر و شر دادن
باید امروز در مقابل کفر
دادی از همت و هنر دادن
آب وحدت اگر به سروستان
سرو هم خواهدت ثمر دادن
اختلاف تو شد حکومت کفر
چند از این بی‌ش در دسر دادن
چیست دانی کلید پیروزی؟
دست در دست یک‌دگر دادن
شهریار دروغ‌پرازی بنگاه‌های سخن‌پراکنی (رسانه‌های بیگانه) را بر نمی‌تابد و با
هوشیاری، مردم را از این فتنه‌ها آگاه می‌کند و می‌نویسد:

اراجیف رادیوی بیگانه^۲

رادیوها پر از اخبار دروغ است و شلوغ
دنگ و فنگی که سر خلق جهان منگ کنند
سامری‌ها که مبارز طلب‌اند از موسی
سحر خواهند که با معجزه همسنگ کنند
این شیاطین که نهان در دهن ماران‌اند
همه جا جنت ما دوزخ دل‌تنگ کنند
استاد در شعر دیگری با عنوان «جمعه خونین» به برائت‌کنندگان بی‌گناهی که در حرم
امن کعبه به دست آل سعود به شهادت رسیدند، اشاره می‌کند و اقدام ناشایست سعودیان
را لکه ننگ برای بشریت می‌خواند:

جمعه خونین

کعبه شستند به خون، تا همه خلق خدا
دامن خودبری از لکه این ننگ کنند
زایران حرم آیات برائت‌خوانان
جان سپردند و جبین‌ها که پر آژنگ کنند
پس از این صید غزالان حرم، آل سعود
کی توانند دگر تکیه به اورنگ کنند
این چنین فاجعه در وهم‌نگنجد هرگز
مگر این وهم به پای چپق و بنگ کنند
شهریار! خط اسلام به فرهنگ خداست
تا جوانان هدف از این خط و فرهنگ کنند
از دیگر تصاویر تحسین‌برانگیز شعر شهریار، سروده‌های انقلابی او در حمایت از
انقلابیون فلسطینی و آزدسازی قدس شریف است که با قلمی ماهر ضمن تجلیل از

۱. همان، ص ۵۰۶.

۲. همان، ص ۴۹۵.



سربازان خمینی کبیر، می گوید:

فلسطین و حزب الله^۱

سرزمین قدس لبنان و فلسطین بارها قتل عام و خانه های خلق ویران کرده اند
رهبری قدسی کنون فرمانده کل قواست کش جهانی گوش جان و دل به فرمان کرده اند
آرزومند لقاء الله حزب اللهیان جان و موجودی نثار پای جانان کرده اند
صادر است این انقلاب مادر آفاق جهان کز خدا گسترده خوان و خلق مهمان کرده اند

شهریار و دفاع مقدس

از زیباترین و رساترین شعرهای شهریار در دهه پایانی عمر، مربوط به رزمندگان و شهدای هشت سال جنگ تحمیل شده عراق بر ایران است. شاعر در شیواترین واژگان حوادث دوران جنگ را به تصویر کشیده است. به تعبیر رهبر فرزانه انقلاب:

تعداد شعرهایی که شهریار برای جنگ گفته، حضوری که او در مراکز مربوط به جنگ مثل کنگره های شعر جنگ پیدا کرده و مدحی که او از بسیج عمومی یا از سپاه و یا از ارتش کرده، به قدری زیاد است که اگر انسان نمی دید و نمی شنید و خودش لمس نمی کرد، به دشواری می توانست این را باور کند که مردی در حدود هشتاد سال، در مجامع شعری حضور پیدا کند و برای هر مراسم، خودش شعری بلکه شعرهایی بگوید. در حالی که از مثل او چنین توقعی هم نبود. این نشان دهنده نهایت اخلاص، صفا و بزرگواری این مرد بود.^۲

شهریار با خطاب قرار دادن رزمندگان اسلام، به آنها سلامی عاشقانه می دهد و آنها را صخره هایی صف کشیده در مقابل تانک های دشمنان می داند که با جنگجویان صدر اسلام همطراز شده اند:

شهادت؛ معراج عشق^۳

سلام ای جنگجویان دلاور نهنگانی به خاک و خون شناور
سلام ای صخره های صف کشیده به پیش تانک های کوه پیکر
صف جنگ و جهاد صدر اسلام صف عمار یاسر، مالک اشتر
شهادت برترین معراج عشق است گهش پروازی از جبریل برتر

۱. همان، ص ۵۱۰.

۲. «شهریار از نگاه رهبر»، همان، ص ۱۲.

۳. محمدحسین شهریار، همان، ص ۴۷۲.



ولی الله اعظم با شماهاست
 به قرآن وصف او (بنیان مرصوص)
 سلام ای کربلای خون هویزه
 هنیالک، که در یک طرفه العین
 سلام ای پیرمردان مجاهد
 نماز جمعه دشمن شکن را
 ملائک در رکابش یار و یاور
 صف مولا علی، سردار صفدر
 حسینت بود با یاران دیگر
 به طوبامی چمی و حوض کوثر
 دل از جان کنده همپای پیمبر
 به پادارید در اقطار کشور...

بی شک اگر کهولت و فرسودگی جسمانی شهریار نبود، او همپای جوانان رشید کشور در جهاد بزرگ الهی شرکت می کرد. استاد شهید یار اگر چه نتوانست خود به میدان جهاد بشتابد، اما با جهاد قلمی، همواره جهادگران توفیق یافته را ستایش می کند و می نویسد:

جهاد در راه دین^۱

جهاد، دولت دنیا و عزت عقباست
 اگر جهاد نکردی نمی رسی به یقین
 خدا حکومت دین وعده داده بود و کنون
 در این جهاد نه تنها دعای ماست بلند
 جهاد کن که از پس جنگ با جهانخواران
 مقدر است که پیروزمند باز آیی
 به تأملی اندک در گزیده ابیات انقلابی شهریار، می توان به عمق وفاداری او به انقلاب اسلامی پی برد و قطرات اشکی را که در بدرقه کاروان جهاد از چشمانش جاری می شود دید:

قافله جبهه^۲

به فتح قله قدس و قصاص خونخواهی
 چو شمع صبحم و اشکی که چون ستاره صبح
 سهیل تافته بر کان گوهرم، لیکن
 بدین بلندی خرگاه جشن عاشق را
 صبور باش به کار جهاد و وقت شناس
 به راستی شهریار این ترک پارسی گوی ایران، غیرت و بلندهمتی را از کوه های سترگ
 رسی به قله قاف بقیه اللهی
 به پشت قافله جبهه می کنم راهی
 به قهر صاعقه یاقوت کوهیم کاهی
 کجا رسد به تو فریاد معدلت خواهی
 فریب هم مخور از شایعات افواهی
 به راستی شهریار این ترک پارسی گوی ایران، غیرت و بلندهمتی را از کوه های سترگ

۱. همان، ص ۴۸۷.

۲. همان، ص ۵۰۵.

آذربایجان آموخته بود که با همه بدعهدی‌های روزگار، «نصف حقوق بازنشستگی خود را ماهیانه به جبهه‌ها تقدیم می‌کند و حتی آن قدر بلندطبع است که چک اهدایی ریاست جمهوری را نیز برای عشق به انقلاب و امام به نام جبهه‌ها پشت‌نویسی می‌کند تا علاوه بر قلم خود با مال و جان خویش نیز در صحنه انقلاب حاضر باشد.»^۱

از دیگر شعرهای تحسین برانگیز شهريار که باعث برانگیخته شدن شوق و اشتیاق جوانان وطن شده، شعرهایی است که او در رابطه با بسیج و بسیجی نوشته و در اکثر اوقات در رادیو و تلویزیون قرائت کرده که با استقبال عمومی مواجه گردیده است:

بسیج^۲

یاعلی باز از خدادستی به همراه بسیج جاودان کن در جهان این جلوه و جاه بسیج
یاعلی خون حسینت کی رود از یادها گو ببیند زینب این غوغای خونخواه بسیج
تا علمدارش گشاید بال شاهین علم می‌دهد فرمان حسینت کو بود شاه بسیج
کور دل بودند اهل کوفه و بیعت شکن قوم سلمان است این قوم دل آگاه بسیج
رهبر از نصر من الله داد فرمان جهاد تا رسد فتح قریب از نصرت الله بسیج
این سفر با فتح پایان باز می‌گردد سپاه می‌دهد پایان به فتح گاه و بی‌گاه بسیج
سربه در گاه خدامی ساید این جهد و جهاد شهريار! تاب‌سایي سربه در گاه بسیج

شاید در نگاه اول، شعرهای انقلابی شهريار از نظر گاه مضمون و محتوا، همپای شعرهای انقلابی بسیاری از شاعران متعهد کشور باشد که برای خدمت به اسلام و آرمان‌های انقلاب نوشته شده است اما تفاوت اساسی اشعار شهريار با اشعار سایر شعرا در محبوبیت و مقبولیت ویژه این شاعر بزرگ در میان مردم ایران نهفته است؛ مردمی که همراهی استادی چون او را با انقلاب مایه خوشدلی و امیدواری می‌دانستند؛ کما اینکه رهبر فرزانه انقلاب در کنگره بزرگداشت شهريار به این وجهه مردمی شهريار اشاره می‌کنند و می‌گویند:

امروز شهريار در کشور ما یک چهره بسیار نورانی است. چند شب پیش تلویزیون به مناسبت هفته بسیج مراسمی را نشان می‌داد که شهريار در آن مراسم و در جمع بسیجیان شعر می‌خواند. من مطمئنم آن بخش از برنامه را هر کسی که متوجه شد تماشا کرد. من خود تصمیم داشتم بخوابم، ولی وقتی صدای شهريار را شنیدم بلند شدم رفتم و تماشا کردم، دیدم فرزندان من هم ایستاده‌اند و تماشا می‌کنند. این محبوبیت عجیبی که شهريار پیدا

۱. جمشید علیزاده، همان، ص ۱۳۲.

۲. محمدحسین شهريار، همان، ص ۵۱۵.

کرده است، به خاطر خدمات و کاری است که او برای خدا انجام داده است. شهریار قطعاً ماندنی است. او از آن دسته شعرائی است که در دوران های بعد معروف تر و بزرگ تر از دوران خود شده اند.^۱

شهریار از هر فرصت و هر واژه ای برای به تصویر کشیدن و بهره گرفتن از نعمت های انقلاب اسلامی استفاده کرده و بهترین سرود اسلام و انقلاب را تقدیم ملت ایران نموده است؛ سرودی که تا همیشه نمودار وفاداری شهریار به آرمان های انقلاب و خدمت به مردم مجاهد ایران است:

نه شرقی نه غربی...^۲

خدا این پرچم از ایران برافراشت	سپاه پرچم اسلام با ماست
شعار ما نه شرقی و نه غربی	مده دامان روحانیت از دست
که قرآنش کتاب آسمانی است	جهاندار آفرین قانونش اسلام
به دوش اوست تشریف نیابت	به دوش مرجع اعلا خمینی است
نوید مهدی موعود با اوست	همان فجری که موعود کتاب است

استاد شهریار این شاعر شگفت ادبیات ایران، در دهه پایانی عمر خویش که مقارن با پیروزی انقلاب اسلامی بود، عالی ترین مضامین انسانی و عرفانی را تقدیم انقلاب کرد و واژگان دیوانش را معطر از نام و یاد رشادت های انقلاب و امام نمود. او بحق در عرصه شهادت و جهاد، ستایش بسیج و جوانان رشید اسلام و ارتش، جانبازان و نماز شهیدان محراب، وحدت کلمه و عشق به رهبر و برپا شدن حکومت عدل حضرت مهدی (عج) و وفاداری به اسلام، قلم به میدان مبارزه چرخاند و به بهترین نحو پیروزمند قافیه های هنر شد. امروز اگر چه شهریار به خداوند پیوسته است، اما تکریم نام و یادش نه تنها در خاطر بزرگان و ادب پروران بلکه در یاد و جان همه مردمانی که زمزمه صدایشان به صلاهی جهاد بنیانگذار انقلاب پاسخ مثبت دادند، مانده است. یاد شهریار در خاطر آن نورسانی که با تکرار مکرر اشعار انقلابی او، ایمان و امیدشان به این انقلاب بیشتر می شد و افتخار می کردند که همانند شهریار وفادار به آرمان های انقلاب هستند، جاودانه خواهد ماند. شهریار اگر چه خود شهره همه دل هاست، اما شایسته است زوایای پنهان مانده این شاعر پر بهای ایران را همه مردمان کشور مان به شایستگی بسنجند و به گرانسنگی این استاد برجسته پی ببرند، چرا که به اذعان ادیب عالی قدر انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای: «حضور

۱. گزیده بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با برگزار کنندگان کنگره بزرگداشت شهریار، ۱۳۷۱/۹/۱۱.

۲. محمدحسین شهریار، همان، ص ۵۲۷.





شهریار در هر کشوری و در میان هر ملتی حضور مبارک و مفیدی است.^۱ هر کس که یک بار سری به گلستان پربار این ترک پارسی گوی بی نظیر بزند، به راستی محو رایحه دلکش اشعار جاودانه او خواهد شد. به راستی که خداوند شهریار را می خواست که به او توفیق داد تا هنرش متعالی شود و از برکت انقلاب اسلامی ایران، اشعار انقلابی و آسمانی اش متبرک به تحسین برانگیزترین حس وطن دوستی و اسلام خواهی باشد.

۱. گزیده بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با برگزار کنندگان کنگره بزرگداشت شهریار، ۱۳۷۱/۹/۱۱.

دین کبکچہ، ناخبر، بیدار، بزرگ، بزرگ
 بوسید، هیچ، سیر، سیر، دوچی (با ناخبر)
 محض، فحش، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 راست، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 و سرور، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 با کمال، فحش، درشت، دلاگری، فحش، فحش

تبریز - ۶۳/۲/۴
 سید محمد بن میرزا محمد

بوسید، فحش، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار

براستی، دلا، راست، فحش، بیدار، بیدار، بیدار
 دلا، فحش، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 و درشت، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار

بوسید، فحش، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 راست، دلا، راست، فحش، بیدار، بیدار
 درشت، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 دلا، فحش، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 دلا، فحش، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار

تبریز - دلا، فحش، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار
 بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار، بیدار



ترک که آفرید

(ترک اولاد فیت و خیر)

آفرید سلطان و لایک بزی آفران
نیایشی گوئی . چشمه در فرس . و لوسون
X
نور افغانی بزرگان . ناپسان قران
نور جادو آبخ جنت جادو

کای دیری آفران سلطان و قرین ملک تارون
آفران شهر سنجی . ناپکی شاه و له
X
ترکوی غیره ترکیده . قطعه را گرگ .
که جادو جسدی جدید دود ویران

X
عاکفون (شمشیر) رخ . گور نر و خیمه بزرگ
بزرگ بهر دق قانیده و کون . آل برود و خ

X
گور . گور و خیمه . چای بندک بهر
کوبار و پ قانیده . جنگله جادو و نه بزرگ

X
کاه و بزم خیمه . شمشیر خیمه
نارک . ترک و خیمه . ناپکی سلطان ویر
هرکیم آفران . حیوان قانیده

نور و بزم . بزم و خیمه . شمشیر و خیمه
نور و خیمه . شمشیر و خیمه
نور و خیمه . شمشیر و خیمه
نور و خیمه . شمشیر و خیمه

درس گفتارهای ولایت فقیه امام خمینی (س) در سال ۱۳۴۸
و سند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۴
دکتر مظفر نامدار

فصلنامه ۱۵ خرداد به سهم خود از مورخ دردمند و سازش‌ناپذیر تاریخ انقلاب اسلامی جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای سید حمید روحانی که باریزبینی‌ها و دقت متعهدانه تاریخی که دارد این سند را از میان صدها برگ سند منتشر نشده و مهجور در باره تاریخ این ملت بیرون کشید و گرد و غبار تحریف تاریخی را از آن دور کرد و کریمانه آن را در اختیار فصلنامه قرار داد تا بخشی از پیشینه تاریخ با شکوه انقلاب کبیر اسلامی شناخته شود، سپاسگزاری می‌کند. از خداوند بزرگ مسئلت داریم که این فرصت را در اختیار ایشان قرار دهد تا متن کامل این سند را با گزارش‌های ساواک و اسناد پیرامون آن در جلد چهارم نهضت امام خمینی (س) که در دست انتشار است، به جامعه پژوهشگران، تحلیل‌گران و مورخان تاریخ ایران و تفکر اجتماعی اسلامی عرضه دارد.



پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ در ایران و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، آغاز عصر تازه‌ای را در حوزه تفکرات اجتماعی، دگرگونی‌های سیاسی و تغییرات فرهنگی رقم زد که با هیچ دوره دیگری در تاریخ، قابل مقایسه نیست. انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی نخستین دوره‌ای است که برخلاف تحولات دوران معاصر و همچنین دگرگونی‌های گذشته، حقانیت، مرجعیت و مشروعیت خود را نه از تفکرات غربی و نه از اندیشه‌های اجتماعی و تاریخی، بلکه از اسلام می‌گیرد و نسبت به تمامی ایدئولوژی‌های بشری که اراده معطوف به قدرت دارند، اراده معطوف به آزادی، عدالت، معنویت و عقلانیت برای بشر دارد. فکر اجتماعی اسلامی که امام خمینی (س) آن را در شرایط عصر حاضر حیات دوباره‌ای بخشید، آن گونه که در سراسر تاریخ خود نشان داده است، بیش از هر چیز، تولیدات فکری و فرهنگی خود را بر سه بعد اصلی زندگی اجتماعی متمرکز ساخته بود:

۱. اخلاقی، عقلی و شرعی کردن سیاست و قدرت سیاسی

۲. اخلاقی و اسلامی کردن نهادها و روابط اجتماعی

۳. پرداختن به الگوهای گوناگون تحقق عدالت اجتماعی در فرهنگ اسلامی

مناسبات اجتماعی و اقتصادی، نظریه‌هایی که از رهگذر آنها صورت‌بندی‌های قدرت سیاسی تعیین می‌شود و الگوهای گوناگون تغییرات اجتماعی و ثبات سیاسی که متفکران برجسته‌ای چون فارابی، ابن سینا، عامری، بیرونی، غزالی، ماوردی، ابن خلدون، ملاصدرا، میرزای شیرازی و دیگر بزرگان فکر اجتماعی در تاریخ اسلامی به آن پرداخته‌اند، عموماً به دنبال این بودند که رابطه متقابل این سه بعد اصلی زندگی اجتماعی را در تکوین یک جهان انسانی، آزاد، عاقلانه، عادلانه، اخلاقی و در یک کلام، یک جهان توحیدی، دریابند. چنین دریافتی برای هر کسی که در پی مطالعه و فهم اندیشه‌های اجتماعی در تاریخ اسلامی است و دغدغه درک عظمت نهضت امام خمینی (س) را در جهان کنونی دارد، یک ضرورت می‌نماید.

اندیشه‌های اجتماعی اسلامی، برخلاف اندیشه‌های اجتماعی غربی که عمدتاً بر صورت‌بندی‌های مناسبات اقتصادی، ایدئولوژی‌هایی که بر اساس این مناسبات شکل می‌گیرد و از رهگذر آنها شکل‌های قدرت و جایگاه خدایگان و بندگان در آن توجیه می‌شود و الگوهای گوناگون سلطه سیاسی در زیر سیطره توجیهات این ایدئولوژی‌ها متمرکز است، به جای تمرکز در ساختار قدرت و مناسبات اقتصادی و ایدئولوژیک آن، بر تعادل قوانین دستگاه قدرت و توده‌ها در تحقق عدالت متمرکز است.

با تفصیل مذکور فرآیند تحول فکر اجتماعی در تاریخ اسلامی در رسیدن به یک الگوی بدیل با صورت‌بندی‌های کاملاً بومی که در آن این سه بعد اصلی زندگی اجتماعی مورد توجه باشد، هیچ‌گاه محقق نشد و اشتیاق تحقق یک جامعه توحیدی در میان مسلمانان همیشه به صورت آرمانی تاریخی به دوران جدید رسیده است.

معمار بزرگ انقلاب اسلامی امام خمینی (س) یگانه متفکری است که فعالانه درگیر سیاست زمانه خود شد و در مقام حکیمی انقلابی کوشید وحدت نظریه و عمل را که از لحاظ فقهی و فلسفی به دفاع از آن برخاسته بود، محقق سازد. امام متفکری سترگ بود که در سرخوردگی‌های عالمان دینی از سیاست‌های دوران خود، سر بر آورد و زمانی از جهان اجتماعی سخن گفت که هیچ‌گونه شیوه عینی برای اثبات اینکه می‌توان با دین و باورهای مذهبی جنبش‌های اجتماعی را رهبری و نظام اجتماعی جدیدی بنا کرد، وجود نداشت. وقتی امام در سال ۱۳۴۱ فارغ از گفتمان‌های رسمی حوزه سیاست به دنیای سیاسی قدم گذاشت هیچ‌کس باور نمی‌کرد که در کمتر از یک دهه نظریه‌ای را در حوزه فکر اجتماعی تولید کند که این نظریه تمامی صورت‌بندی‌های فکر سیاسی و اجتماعی را با تمامی متفکران بزرگش به چالش کشد و با عبور از فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌های رنگارنگ سیاسی و اجتماعی، به تأسیس نظامی مبتنی بر فقه سیاسی شیعه نایل آید.

وقتی از بدیع بودن فکر اجتماعی امام سخن می‌گوییم مقصود این نیست که ادعا کرده باشیم هیچ‌گونه شیوه عینی برای اثبات تداوم تاریخی این فکر در طول تاریخ اسلامی وجود نداشته است؛ اتفاقاً دغدغه اصلی این مقاله توجه به پیش‌زمینه‌های مغفول نظریه ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی در مکتب امام خمینی (س) و شارحان و ناقدان آن است.

شاید بارها این مطلب را شنیده‌ایم که عده‌ای مدعی هستند فکر تأسیس جمهوری اسلامی در ایران فاقد پیش‌زمینه‌های تاریخی و صرفاً محصول یک اتفاق ناخواسته بوده است. حتی ارادتمندان آرمان‌های امام خمینی (س) نیز این خطای تاریخی را مرتکب می‌شوند و ناخواسته در مطالب خود می‌نویسند که امام جمهوری اسلامی نمی‌خواست بلکه حکومت اسلامی طلب می‌کرد و جمهوری اسلامی یک نظریه‌گذار از نظام شاهنشاهی به حکومت اسلامی است که روشنفکران دینی وابسته به جبهه ملی و نهضت آزادی که به‌ویژه در فرانسه در کنار امام قرار گرفتند، به ایشان القا کردند. ما در این نوشته می‌خواهیم به این نکته اشاره کنیم که هر چند رویکرد امام به سیاست، بی‌گمان عامل ارزشمندی در شناسایی کوشش‌هایی است که در یک‌صد سال گذشته در تشخیص برخی از موضوع‌های بی‌زمان

و مکان در اندیشه اجتماعی اسلامی بوده است، اما در سال ۱۳۴۸ وقتی نظریه ولایت فقیه به عنوان شکلی از حکومت اسلامی در مقابل نظام‌های سیاسی موجود تدریس و منتشر شد کسی باور نمی‌کرد در کمتر از پنج سال به نوشته‌ها و نظریه‌هایی منجر شود که در آن زمزمه تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی آن مطرح گردد.

اهمیت این بحث وقتی آشکار خواهد شد که در یابیم ما از سال ۱۳۵۶ یا ۱۳۵۷ که جنبش اجتماعی یک‌صدساله ملت مسلمان ایران پیش‌زمینه‌های انقلاب اسلامی شد و مردم در آن از نظامی به نام جمهوری اسلامی نام بردند، سخن نمی‌گوییم بلکه از سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ سخن می‌گوییم که ناگهان سندی در میان ملت ایران منتشر گردید که در این سند سخن از «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۴!!

در این سال پرنیان‌فر، رئیس ساواک تهران در نامه‌ای خطاب به مدیر کل اداره سوم ساواک می‌نویسد: پیرو شماره ۱۲۲۰/۲۷۱۰۱ مورخ ۵۴/۴/۱۱ بدینوسیله یک نسخه (در هفت برگ) اعلامیه تحت عنوان به اصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به همراه یک طغری پاکت مربوطه که توسط پست به دست گیرنده رسیده جهت استحضار به پیوست تقدیم می‌گردد... مضافاً اینکه احتمال دارد این اعلامیه برای سایر طبقات مختلف مردم نیز ارسال گردد.

شاید در آن سال مأموران و تحلیل‌گران ساواک که عموماً زیر نظر سازمان سیا، موساد و اینتلیجنت سرویس تعلیم دیده بودند، مانند اغلب فیلسوفان سیاسی غرب و غربگرایان داخلی به این سند و امثال این سند خندیده باشند و آن را ناشی از توهم ارتجاعی نیروهای مذهبی تلقی کرده و بهایی برای آن در دستگاه‌های به ظاهر علمی روش‌شناسی خود قایل نشدند؛ اما چهار سال بعد در ایران، انقلاب اسلامی با سه شعار بنیادین به پیروزی رسید: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. دو واژه استقلال و آزادی در فرهنگ سیاسی-اجتماعی ایران و فلسفه سیاسی شناخته شده بود اما برای بسیاری از مردم و جریان‌های فکری و سیاسی و حتی فیلسوفان سیاست، مفهوم «جمهوری اسلامی» مفهومی غریب بود. همین مسئله نشان می‌داد که انقلاب اسلامی از یک منطق منحصر به فرد و غریب پیروی می‌کند که برای تمام فیلسوفان سیاسی، نظریه پردازان، تحلیل‌گران و ناظران خارجی و داخلی ناشناخته است.

میشل فوکو به درستی دریافته بود که «نظام حقیقت انقلاب اسلامی با نظام حقیقت



حاکم بر غرب یکی نیست.»^۱

وقتی مفهوم جمهوری اسلامی وارد حوزه سیاست شد عده‌ای گفتند: «ایران گرچه سرپا اسلامی شده اما با آمیختن حقوق اسلامی و اروپایی به شیوه‌ای بی‌همتایک جمهوری مدرن به وجود آورده است.»^۲

آنچه در تمامی این گزارش‌ها و اظهارنظرها به چشم می‌خورد این است که جمهوری اسلامی ایران به شکل یک نظام سیاسی، فاقد سابقه تاریخی حتی در مفهوم اصطلاحی آن است. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ می‌نویسد:

یکی از بحث‌های عمده ما در قبل و بعد از پیروزی انقلاب، شکل حکومت و نظام بود... در زندان راجع به این موضوع بحث‌های مفصلی می‌کردیم. نظام‌های سلطنتی و جمهوری و انواع حکومت‌هایی که در آن زمان در دنیا بود مورد صحبت قرار می‌گرفت... برای ما آن زمان شکل حکومتی ولایت فقیه مسجل نبود.^۳ عجیب‌ترین نکته این است که هیچ‌کس در گزارش‌ها و خاطرات و نوشته‌های خود نسبت به وجود متنی تحت عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ سخنی به میان نیاورد. با وجودی که ساواک در گزارش‌های خود نسبت به این متن عنوان می‌کند احتمال دارد این متن برای سایر قشرهای ملت نیز ارسال شده باشد اما حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و مطرح شدن نظام جمهوری اسلامی در ایران نویسنده یا نویسندگان این متن ادعایی نسبت به نگارش چنین پیش‌نویسی در سال‌های گذشته نداشتند.

مورخ انقلاب اسلامی حجت‌الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی معتقدند که پس از درس گفتارهای امام خمینی (س) در خصوص ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸ و انتشار این درس گفتارها در قالب‌های متفاوت و شکل‌گیری جریان‌های مبارزه با ادعای برپایی حکومت اسلامی، از سال ۱۳۵۰ به بعد به‌ویژه در میان جوانان دانشگاهی زمزمه نگارش چنین متنی توسط آیت‌الله ربانی شیرازی در میان نیروهای سیاسی-مذهبی مطرح بود. اما اینکه چرا پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی در بحبوحه مباحث مربوط به تهیه پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نه خود آیت‌الله ربانی شیرازی و نه سایر

۱. میشل فوکو و دیگران، ایران: روح یک جهان بی‌روح، ترجمه نیکوسر خوش و افشین جهان‌دیده، نی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۶۶.

۲. رابین رایت، آخرین انقلاب بزرگ: انقلاب و تحول در ایران، ترجمه احمد تدین و شهین احمدی، رسا، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۲.

۳. عباس بشیری (به کوشش)، انقلاب و پیروزی (کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ هاشمی رفسنجانی)، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۵۶-۳۵۵.

مبارزان انقلاب از وجود چنین متنی خبر نداشتند، در حاله‌ای از ابهام باقی مانده است. آنچه بر ما مسلم است این است که متن «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» در سال ۱۳۵۴ توسط هیچ‌یک از جریان‌های مدعی مبارزه به نگارش در نیامده است و نویسندگان نویسندگان این متن بی‌تردید از معتقدان به نهضت امام خمینی (س) و آرمان‌های حکومت اسلامی بودند. نویسنده یا نویسندگان این متن معتقدند که راه جمهوری اسلامی ایران راه ملت است. آنهایی که دستی در تاریخ ایران دارند، می‌دانند که این باور، باور شاگردان مکتب امام خمینی (س) بود. هیچ جریانی جز جریان معتقد به آرمان‌های امام به اندیشه حکومت اسلامی به عنوان تنها راه آزادی و استقلال ملت ایران نمی‌اندیشید.

آنچه در متن این قانون جلب توجه می‌کند آن است که نویسنده یا نویسندگان آن به موفقیت نظام جمهوری اسلامی ایران در کوتاه‌ترین زمان ممکن ایمان داشتند. در انتهای این قانون می‌خوانیم: «جمهوری اسلامی ایران در راهی که پیش گرفته است به حقانیت و اصالت آن نهایت اعتماد و اطمینان دارد و در عین حال نسبت به این واقعیت هم کمال ایمان و اطمینان را دارد که موفقیت را به زودی به دست خواهد آورد.»

انتشار متنی تحت عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۴ نشان می‌دهد که پس از طرح نظریه ولایت فقیه به عنوان یکی از اشکال تأسیس حکومت اسلامی، بخشی از شاگردان مکتب امام خمینی (س) در این فکر بودند که این نظریه را می‌توان در قالب کدام یک از مدل‌های نظام سیاسی تحقق بخشید که هم نمایانگر محتوای اسلامی نظام سیاسی باشد و هم با «زبان زمان» به‌ویژه زبان جوانان تحصیل کرده این مرز و بوم سازگاری داشته باشد. بی‌تردید الگوی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ تحت تأثیر چنین پرسش‌هایی بود.

وقتی درس گفتارهای ولایت فقیه از سال ۱۳۴۸ منتشر شد بخش قابل توجهی از جوانان دردمند، مسلمان و مبارز این مرز و بوم مخصوصاً در دانشگاه سرآسیمه در پی آن بودند تا خود را با نهضت امام خمینی (س) و مکتب آن همراه سازند. جوانان پر شور مذهبی می‌خواستند به نحوی خود را از سیطره فلسفه سیاسی غرب که بر جنبش‌های اجتماعی و الگوی نظام سیاسی در ایران و جهان حاکم بود و امتحان خود را پس داده بود، رها ساخته و به الگویی که امام در سال ۱۳۴۸ در قالب درس گفتارهای حکومت اسلامی و ولایت فقیه در نجف ارایه کرده بود، متصل سازند. شکل‌گیری جنبش‌های دانشجویی با آرمان‌های تشکیل حکومت اسلامی در فاصله سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۷ در ایران بی‌نظیر است. «جبهه اسلامی خوزستان» به رهبری شهید عبدالحسین سبحانی، «گروه حزب الله»

خرمشهر، «گروه ارتش انقلابی خلق مسلمان ایران»، «گروه دختران عصمتیه» خرمشهر، «گروه شهید حمیدرضا فاطمی»، «گروه ابوذر» و گروه‌های دیگر، آرمان‌های خود را تشکیل حکومت اسلامی معرفی کردند. تمامی این گروه‌ها بر این باور بودند که ارزشمندترین موضوع در دوران جدید جنبش‌های اجتماعی در ایران آن است که چگونه نیروهای مبارز می‌توانند به فضای جدیدی که با طرح نظریه ولایت فقیه در حال شکل‌گیری بود، دسترسی پیدا کنند؛ از همین رو است که ابهاماتی هم‌چون شکل نظام سیاسی آینده ایران و اینکه آیا انقلاب اسلامی در عرصه تولید نظریه و نظام با توجه به گسترش فزاینده فعالیت‌های سیاسی جریان‌های غرب‌گرای چپ و راست، استعداد کافی دارد و می‌تواند از آسیب‌های فردی و اجتماعی خاص که عمدتاً محتوا و شکل جنبش‌های اجتماعی مذهبی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، در امان باشد یا نه، وجود داشت. در چنین اوضاع و احوالی این سؤال مطرح می‌شد که شکل نظام حکومتی برای نظریه ولایت فقیه امام چه شکلی از نظام‌های موجود است؟ آیا نظریه ولایت فقیه در قالب نظام جمهوری، مشروطه و سایر اشکال نظام‌های به‌ظاهر مدرن ارایه خواهد شد یا در شکل سنتی خود در جهان اسلام که عموماً در قالب خلافت، امامت یا حتی شیخوخیت مطرح شد، خواهد بود؟

امام در تبیین ماهیت و محتوا و شکل نظام سیاسی آینده ایران به اغلب جوانان تحصیل کرده کشور فهمانده بود که این انقلابی که از راه می‌رسد بی‌تردید تحت سیطره گفتمان‌های رسمی غرب در حوزه سیاست نخواهد بود. اما سؤال اساسی این بود که چگونه باید به بینش اجتماعی عمیقی نسبت به نظریه حکومت اسلامی که بر پایه سرعت نور تحولات ایران را تحت تأثیر خود قرار می‌داد و در حال تبدیل شدن به بدیل نیرومندی برای جریان‌های فکری و سیاسی حاکم بود، دست یافت؟ در چنین حال و هوایی تغییرات فکر سیاسی در ایران، وجود جوانان پرشور مبارز را لبریز از شادی و سرور می‌کرد اما به‌ندرت کسی تمایل به پشت سر گذاشتن افکار و اندیشه‌هایی داشت که در طول یک قرن بدان خو کرده بود.

مردم ایران در چشم‌انداز نهضت مقدس امام خمینی (س) آینده درخشانی برای خود ترسیم می‌کردند و امید به این که همه‌چیز در سایه رهاورد‌های شکل جدید جنبش‌های اجتماعی - که امام خمینی (س) از آن تحت عنوان حکومت اسلامی یاد کرده بود - دگرگون خواهد شد، روز به روز در جامعه بیشتر قوت می‌گرفت.

دوران قاجاریه و پهلوی برای ملت ایران دوران مصیبت‌بار و قرنی بیمار و ناامیدکننده به شمار می‌رفت. جهانی که غرب‌گرایان و اصلاح‌طلبان عصر قاجاری و پهلوی به ملت ایران

و عده داده بودند، جهانی تقلیدی، بی انگیزه، استعماری، وابسته به بیگانگان، استبدادی، ضد عقلی و به کلی انتزاعی و توهمی بود.

وابستگی در این دوران بیش از استقلال، واپس گرایی بیش از پیشرفت و تقلید بیش از تجدد جلوه گری می کرد. پس از آن همه هیاهویی که پدیده تجدد و ترقی در ایران به راه انداخت، سیطره مرگبار دیوانسالاری استبداد سیاه و به ظاهر مدرن پهلوی در پوشش قانون اساسی مشروطه بر ایران حکم فرمایی می کرد. جار و جنجال های ناشی از فرنگی مآبی خاموشی گرفت و نسیم رمانتیک تجدد و ترقی جای خود را به اخگرهای سوزان کوره های استقلال سوزی، فرهنگ گریزی، دین ستیزی و فرصت سوزی روشنفکری حامی استبداد و استعمار داد.

استبداد ستبر و سنگین با فرآورده های سبک و حقیر، جایگزین آرمان های بلند نهضت عدالت خانه و جنبش ملی شدن صنعت نفت شد. دین به لاغری، فرهنگ به سبک سری و سیاست به توجیه دیکتاتوری و روشنفکری به مجیز گویی اصحاب سلطه گرایید. هیچ چیز یا هیچ وضعیتی میل به شفافیت نداشت. در چنین فضای تاریکی چه کسی باور می کرد پیرمردی کوچک با عقلی بزرگ، در فرسنگ ها دور از مردم سرزمین خود، با تبیین ایده هایی در حوزه حکومت اسلامی آن هم در عصری که می گفتند نه از دین اثری خواهد بود و نه از دین داران، پایه ریز یک جنبش بزرگ اجتماعی و مؤسس یک نظام بی بدیل اسلامی در مقابل تمامی نظام های ستبر و سنگین غربی باشد؟!

بنابر این سخت است که واقعیت انقلاب اسلامی را که تا این اندازه غیر محسوس نشان می دادند، پذیرفت و با آغوش باز به استقبال ایده ها و آرمان های آن رفت و باور کرد که شکل نظام سیاسی این انقلاب که به نام جمهوری اسلامی ایران شهرت جهانی پیدا کرد، برخلاف تصورات و توهمات جریان های عادی ساز تاریخ نگار دوران معاصر، نه در یک تصادف تاریخی و شرایط ناخواسته و تحت تأثیر القائنات منور الفکری سکولار که با شامه قوی خود نقطه عزیمت دگرگونی های آینده را در کنار امام دیده بودند و در همه جا تلاش می کردند دوربین های تلویزیونی و تصویربرداری، آنها را کنار امام ثبت و ضبط کند، پیداشد و نه فی البداهه به ذهن کسی رسید.

ورود به شرایط جدید اصولاً برای تمامی جریان هایی که در نهضت مبارزاتی خود از فلسفه سیاسی غرب و اشکال متفاوت نظام های آن استفاده می کردند غیر قابل قبول و با یک مانع بزرگ روبه رو بود و آن امتناع این جریان ها از پذیرش نقش دین در تحولات اجتماعی و رفتن به سوی نظام کاملاً دینی بود. موضوع حکومت اسلامی و ولایت فقیه اصولاً در



جریان‌های سیاسی شناخته شده آن دوران مثل جبهه ملی، نهضت آزادی، جریان‌های چپ و جریان‌های به ظاهر مذهبی مثل سوسیالیست‌های خداپرست، سازمان مجاهدین خلق و غیره - حتی اگر حضور و تأثیرگذاری آنها را در جنبش‌های اجتماعی باور کنیم - نه تنها با کم‌اقبال‌ی بلکه با تمسخر و نفی مطلق روبه‌رو بود. در سال‌های دهه ۴۰ و دهه ۵۰ هنوز دید مثبت و خوشبینانه‌ای نسبت به مفهوم حکومت اسلامی و ولایت فقیه در میان جریان‌های مبارز وجود نداشت چه برسد به اینکه بحث از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی آن باشد. تمامی ایدئولوژی‌های به ظاهر بزرگ و نیرومند در ایجاد جنبش‌های اجتماعی و سیاسی جلوی استبداد و غریب‌گرایی صحنه را ترک کرده بودند. صحنه‌ای که رو به سوی دکترین زدایی فلسفه سیاسی در ایران داشت و تمامی شکوه مبارزات سیاسی را در مخالفت‌های نمایشی پارلمانی مجلس شاهنشاهی یا اجازه تشکیل میتینگ‌های کم‌مایه محفلی یک جریان سیاسی در خانه‌های تیمی و در نهایت شوق مباحثه سیاسی در پس دود سیگارهای وینستون کافه نادری^۱ و ... خلاصه کرده بودند.

پیش‌بینی درباره چگونگی آینده جنبش اجتماعی در قالب نظریه حکومت اسلامی امام خمینی (س) در چنین فضایی نتیجه‌ای جز صرف انرژی کلان برای بسیج عواطف و احساسات ناپایدار یک ملت رنج کشیده تلقی نمی‌شد و آرمان‌گرایی آن هم در برهه‌ای از سرخوردگی‌های سیاسی و ناکامی‌های فکری و مبارزات چریکی و ترورهای کور سیاسی بحث بسیار کودکانه‌ای نشان می‌داد.

شاید به همین اعتبار بود که جریان‌های عادی ساز تاریخ‌نویس ایران و نیروهای انحصارطلب مدعی مبارزه سیاسی، گوش شنوایی برای شنیدن فریادهای جوانان مسلمان دانشجویی که تحت تأثیر اندیشه حکومت اسلامی به سیاه‌چال‌های زندان نظام شاهنشاهی گرفتار آمده بودند، نداشتند و چشم دیدن اسناد آشکاری چون قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ را از دست دادند.

آیا می‌توان باور کرد که اسنادی از این دست و جریان‌های مبارزی در این قامت فکری که گریزی از دام‌های مرئی و نامرئی شکارچیان سازمان اطلاعات و امنیت نظام مشروطه سلطنتی نداشتند، از دید جریان‌های مدعی روشنفکری و روشن‌بینی و روشنگری پنهان مانده باشند؟!

۱. کافه‌ای در تهران در خیابان جمهوری اسلامی (نادری سابق) که در سال ۱۳۱۷ در دوره رضاخان توسط فردی یهودی تأسیس گردید و نزدیک به جنگ جهانی دوم خانواده‌ای ارمنی، اداره آن را به عهده گرفت. این کافه به تقلید از کافه‌های روشنفکری اروپا پاتوق جریان‌های شبه‌روشنفکر سکولار ایران بود و تمام مبارزه سیاسی را در جمع شدن در این کافه و مست کردن و قهوه خوردن و سیگار کشیدن و توهمات ذهنی خود را به نام ادبیات مدرن انقلابی بخورد جوانان دادن، خلاصه کرده بودند.

«قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» که در اوایل سال ۱۳۵۴ منتشر گردید نشان می‌دهد که نام مبارک «جمهوری اسلامی» نه محصول یک اضطرار تاریخی از یک شرایط پیش‌بینی نشده در سال ۱۳۵۷ بود، نه محصول القائنات غرب‌گرایی چپ و راست که واژه‌ها و مفاهیم خوبی چون جمهوری، مشروعیت، مقبولیت، سیاست، اصلاحات، تجدد، ترقی، رشد و غیره را که تمام آنها محصول ادبیات اسلامی است، محصول انحصاری تفکر مدرن القامی‌کنند و خود را رازدان آن می‌دانند و نه یک مفهوم اضطراری برای یک دوره گذار از جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی است.

جمهوری اسلامی محصول یک پیش‌بینیه تاریخی در سنت مبارزاتی مکتب امام خمینی^(س) است؛ مکتبی که پایه‌گذار و نظریه‌پرداز آن درک دقیقی از «زبان زمان» داشته و قدرت این را داشت که تمامی دستاوردهای فکری و سیاسی یک مذهب را در قالب این زبان باز تولید کند.

پیش‌بینی یا پیش‌گویی درباره چگونگی برخورد نیروهای سیاسی چپ و راست و مذهبی و غیرمذهبی با این سند تاریخی که تحت عنوان «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» در سال ۱۳۵۴ در جامعه منتشر گردیده بود نتیجه‌ای جز صرف انرژی کلان برای پیدا کردن مقصر یا مقصران ندارد اما به ما

می‌آموزد که جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و مدعی تکنولوژی خودکار دیجیتال است به شدت غیرقابل اعتماد می‌باشد؛ زیرا سایه ترسناک ایدئولوژی‌های حاکم بر این جهان که دست در دست اصحاب زر و زور و تزویر دارد، می‌تواند افتخار آمیزترین اسناد تاریخی هویت یک جنبش اصیل اجتماعی و تاریخی ملتی را حتی از چشم و حافظه تولیدکنندگان این اسناد نیز پنهان دارد.

با این تفاسیل «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» که در اوایل سال ۱۳۵۴ منتشر گردید نشان می‌دهد که نام مبارک «جمهوری اسلامی» نه محصول یک اضطرار تاریخی از یک شرایط پیش‌بینی نشده در سال ۱۳۵۷ بود، نه محصول القائنات غرب‌گرایی چپ و راست که واژه‌ها و مفاهیم خوبی چون جمهوری، مشروعیت، مقبولیت، سیاست، اصلاحات، تجدد، ترقی، رشد و غیره را که تمام آنها محصول ادبیات اسلامی است، محصول انحصاری تفکر مدرن القامی‌کنند و خود را رازدان آن می‌دانند و نه یک مفهوم اضطراری برای یک دوره گذار از جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی است.

جمهوری اسلامی محصول یک پیش‌بینیه تاریخی در سنت مبارزاتی مکتب امام خمینی^(س) است؛ مکتبی که پایه‌گذار و نظریه‌پرداز آن درک دقیقی از «زبان زمان» داشته و قدرت این را داشت که تمامی دستاوردهای فکری و سیاسی یک مذهب را در قالب این زبان باز تولید کند.

از زمانی که امام خمینی (س) معمار بزرگ بیداری اسلامی در دهه‌های پایانی قرن بیستم نظریه پر ماجرا و عجیب ولایت فقیه، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را در مقابل جهان نظریه‌های ستر و پراز فیلسوف و فلسفه و رسانه و سیاستمدار غرب مطرح کرد کسی تصور نمی‌کرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نقطه تلاقی با گذشته و آینده تقابل حق و باطل به شمار آید

امام خمینی (س) به ملت‌ها فهماند که اگر چه جهان غرب مملو از وسیله‌ها و فرآورده‌هاست اما به شدت با کمبود اهداف و آرمان‌های انسانی روبه‌روست؛ با وجود آنکه همه‌جا تلفن‌های سلولی، کامپیوترها، برنامه‌های الکترونیک، تجهیزات کامل شرکت‌ها به امکانات انفورماتیک و انبوه وسایل ارتباطی به چشم می‌خورد اما تمامی آنها در خدمت اهداف استعماری و سلطه‌گری قرار دارند و وظیفه‌ای جز تحریف کردن ندارند.^۱ تاریخ دو بیست‌ساله تحقیر کشورهای اسلامی نشان داده است که آنچه در خصوص پیشرفت، تجدد، ترقی، اصلاحات، حقوق بشر، قانون‌گرایی و دموکراسی می‌گفتند صورت واقعی ندارد و چنین فضایی را آینده ملت‌های جهان به‌ویژه کشورهای اسلامی نمی‌دانند و با تمام قوا از اقتدار و عزت

مسلمانان جلوگیری خواهند کرد. آینده کشورهای اسلامی در زیر سیطره ایدئولوژی مدرن غرب آینده‌ای کور، گنگ و تاریک به نظر می‌رسد. در چنین فضایی باز آفرینی آرمان‌ها و سنت‌های اصیل تفکر اسلامی در ایجاد جامعه‌ای توحیدی تلاش جهت پیشگیری از آینده‌ای است که می‌خواهند آن را از پیش نابود کنند.

آیا بیداری اسلامی آخرین مرحله از پایان تاریخی است که غرب در دو قرن گذشته بر جهان اسلامی و جهان انسانی تحمیل کرد؟ جهانی که در آن مجاز بر واقعیت، واقعیت بر حقیقت، پول نامرئی بر پول فلزی، زندگی مصنوعی بر زندگی حقیقی، افسانه‌ها و اسطوره‌های رسانه‌ای بر سرگذشت‌های واقعی زندگی، طنز و ایدئولوژی بر جهان‌بینی و فلسفه‌ها و فیلسوفان مجازی بر حکمت برتری داشتند؟

از زمانی که امام خمینی (س) معمار بزرگ بیداری اسلامی در دهه‌های پایانی قرن بیستم نظریه پر ماجرا و عجیب ولایت فقیه، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را در مقابل جهان نظریه‌های ستر و پراز فیلسوف و فلسفه و رسانه و سیاستمدار غرب مطرح کرد کسی تصور نمی‌کرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نقطه تلاقی با گذشته و آینده تقابل حق و باطل به شمار آید. نقطه‌ای که از آن پس تمامی جریان‌هایی که اراده معطوف به سیطره و قدرت در طول تاریخ داشته‌اند در شعاع خطابات این نظریه خواهند بود. جهانی که از سه قرن

۱. نقل به مضمون از مقاله «از تحول واقعی تا تحول مجازی»، ویچنته وردو، سیاحت غرب، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، سال اول، ش ۱۲، خرداد ۱۳۸۳، ص ۱۸.

امام خمینی (س) صدای خدا را
در جهان سیاست زنده کرد
و قوت بخشید. صف آرای
مخالفان انقلاب اسلامی در
مقابل آرمان‌های امام خمینی (س)،
صف آرای شیطان بزرگ
با اصحابش در مقابل صدای
خداست

گذشته به دست فیلسوفان و سیاستمداران ساخته شده و به جهان مدرن و پست مدرن شهرت دارد، جز کوله‌باری از بیم‌ها و نگرانی‌ها، خطر سلاح‌های هسته‌ای، بیکاری و فقر، دستکاری‌های ژنتیکی و تولید جنون، فساد سیاسی، مافیاء، مهاجرت‌های اجباری، فاجعه‌های زیست‌محیطی، تروریسم، استبداد و دیکتاتوری، استعمار و استکبار، فحشا و فساد اجتماعی، بیمارهای غیرقابل علاج و نژادپرستی و نسل‌کشی و تولید سلاح‌های کشتار جمعی، به همراه نداشته

است و اکنون از انگیزه پیشرفت نیز بی‌بهره است؛ زیرا این پیشرفت‌های سترگ در حوزه علوم و فنون، سعادت، فضیلت، امنیت، عقلانیت، معنویت و عدالت برای بشر به ارمغان نیاورده است.

اکنون ترس و بی‌نظمی و تجاوز، جهان انسانی را به ستوه آورده است. می‌گفتند اگر دین و اخلاق را از حوزه اجتماعی زندگی بشر خارج کنیم دیگر دستاویزی برای جنگ‌های عقیدتی در جهان وجود نخواهد داشت و انسان با عقلانیت خود بهشت را در همین جهان و به روی همین زمین ایجاد خواهد کرد. اما فلسفه و عقل انسانی اکنون جهنمی در زمین بر پا داشته است که پر از اسلحه و توپ و سلاح‌های وحشت‌بار شیمیایی، میکروبی و اتمی است. هیچ انسانی بدون یک اسلحه آتشین مدرن جرئت زندگی کردن در این جهنم را ندارد.

سیاستمداران، سربازان و تاجران با ایدئولوژی‌های ساخته ذهن فیلسوفان اکنون اداره چنین جهانی را به عهده دارند. نیچه به انسان‌ها وعده داده بود که اگر خدا بمیرد ابرانسان معنای زمین خواهد شد و به زمین وفادار خواهد ماند اما دیری نپایید که با مرگ خدا، شیطان بزرگ بر زمین سیطره هژمونیک خود را حاکمیت بخشید.

امام خمینی (س) صدای خدا را در جهان سیاست زنده کرد و قوت بخشید. صف آرای مخالفان انقلاب اسلامی در مقابل آرمان‌های امام خمینی (س)، صف آرای شیطان بزرگ با اصحابش در مقابل صدای خداست؛ مهم نیست که مخالفان انقلاب اسلامی مستقیماً از امریکا یا صهیونیسم و یا دیگران دستور بگیرند یا برای مخالفت با انقلاب اسلامی جیره و مواجب دریافت کنند. آنچه اهمیت دارد این است که مخالفت با امام و انقلاب خواسته و ناخواسته مخالفین را در جرگه اصحاب شیطان بزرگ قرار خواهد داد.

تفاوت ویژه‌ای که بین رویکرد امام به سیاست با رویکردهای دیگر وجود داشت نشان داد که اغلب رویکردهای سیاسی ایران قبل از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بر بازسازی جریان

تفاوت ویژه‌ای که بین رویکرد امام به سیاست با رویکردهای دیگر وجود داشت نشان داد که اغلب رویکردهای سیاسی ایران قبل از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بر بازسازی جریان سیاسی خاص بر اساس پس زمینه‌های گرایش‌های چپ و راست و اسلوب‌های مشترک آنها در مقابل رژیم پادشاهی قرار داشت، در حالی که اندیشه امام از بنیاداً این اسلوب‌ها مخالف بود

سیاسی خاص بر اساس پس زمینه‌های گرایش‌های چپ و راست و اسلوب‌های مشترک آنها در مقابل رژیم پادشاهی قرار داشت، در حالی که اندیشه امام از بنیاداً این اسلوب‌ها مخالف بود.

امام اولین متفکر دوران معاصر اندیشه اسلامی است که فرآیند تحولات اجتماعی، فکر سیاسی و اندیشه اجتماعی را از غرب و غربگرایی خارج ساخت و حکمت اجتماعی اسلامی را به سطح اندیشه فراگیر و حرکت آفرین ارتقا بخشید. دگرگون ساختن مفهوم جمهوری از سوی امام آن گونه که بعدها در انقلاب اسلامی دریافت شد نمودار رویکرد اجتماعی حکمت سیاسی جدیدی بود که نباید نقطه عزیمت آن را در شعارهای دوران انقلاب اسلامی جست و جو کرد بلکه باید عقبه آن را در مبارزات فکری امام در دوران رضاخان دید.

شرح امام از سیاست و فقه سیاسی نمونه‌ای به دست می‌دهد که این نمونه نشان‌دهنده آن است که چگونه عقل به مدد شرع به کار جهان دخیل است. دو عاملی که به ظاهر غربگرایان ایران در یک قرن گذشته آنها را یک‌سر مخالف هم می‌دیدند و شرع را مخالف توسعه در ایران معرفی می‌کردند.

کشمکش‌هایی که نظریه ولایت فقیه امام بر سر نقش دین در دنیا و حکومت اسلامی در انداخت، نشانه تغییر جهتی بزرگ در فرهنگ سیاسی ایران و جنبش‌های اجتماعی بود. آن شکل‌هایی از عقلانیت ابزاری غربی به ویژه شکل‌هایی که با مفهوم تجدد و پیشرفت پیوند داشتند و جریان غربگرایی در یکصد سال گذشته آنها را نیرویی رهایی‌بخش می‌شمرد، با جنبش ۱۵ خرداد در سال ۴۲ و نظریه ولایت فقیه در سال ۴۸ در معرض شبهه‌انگیزی گسترده‌ای قرار گرفت. توانایی غرب و روشنفکری غرب زده و همه جریانات سیاسی وابسته به آن از چپ و راست به ویژه شرحی که از شیوه دگرگونی در ایران می‌گفتند، سخت مورد مناقشه قرار گرفت.

نگرانی‌هایی که قیام ۱۵ خرداد به جنبش‌های بی‌خاصیت چپ و راست در ایران وارد کرد از سال ۱۳۴۲ رفته رفته بقای جریان‌ها و احزاب سیاسی و رژیم سلطنتی را تهدید می‌کرد. نظریه ولایت فقیه امام که در سال ۱۳۴۸ به صورت منظم در قالب درس گفتارهای فقهی در نجف اشرف ارایه گردید نمودار تغییر بی‌نسل گذشته ایران



و جهان اسلام از سر گذرانده بود. اساس گسترده در هم ریختگی ای که بر اثر این نظریه در تحولات دوران معاصر پدید آمد نیرومندترین جلوه‌های یک انقلاب فکری بود که تقریباً میان سال‌های ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۵۷ روی داد.

نظریه ولایت فقیه نمودار عینی بافت‌های انقلابی اندیشه سیاسی شیعه بود که اغلب جوانان مبارز مسلمان را حتی در مراکز دانشگاهی به خود جذب کرد. آنها فهمیدند می‌توانند نظریه ولایت فقیه را به عنوان شکلی از حکومت اسلامی در قالب نظام جمهوری اسلامی تئوریزه کنند و به تمام تحلیل‌های کلیشه‌ای جریان‌های چپ و راست پشت پا زنند.

نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۴ به درستی دریافته بودند که راه جمهوری اسلامی ایران راه ملت است.^۱ آنها می‌دانستند که «جمهوری اسلامی ایران ظلم و زور را محکوم و مغلوب خواهد کرد.»^۲ آنها می‌دانستند «جمهوری اسلامی ایران از راهی که پیش گرفته است به حقانیت و اصالت آن نهایت اعتماد و اطمینان دارد و در عین حال نسبت به این واقعیت هم کمال ایمان و اطمینان را دارد که موفقیت را به زودی به دست خواهد آورد.»^۳

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بخش پایانی.

۲. همان.

۳. همان.

به تیمسار و ریاست ساواک



شماره ۱۳۵۲۷۱۴۴

تاریخ ۱۷/۴/۵۴

موضوع

مد بريت كل اداره سوم ۳۶۴

از ساواک تهران - خیرالان غلامحسین شاد بیوست بد اورد

در باره ... اعلامیه ...

بدینوسیله یک نسخه (در هفت پرگه) اعلامیه تحت عنوان

باصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به همراه

یک طغری پاکت مربوط که توسط پستبدست گیرنده رسید هجرت

استحضار پیوست تقدیم میگردد.

رئیس ساواک تهران - پرنیان فر

گیرنده. مد بريت كل اداره سوم ۳۵۴ جهت استحضار و انجام هرگونه

اقدام مقتضی مشافاً اینکه احتمال دارد این اعلامیه برای سایر

طبقات مخطف تردد ارسال گردد.

در ساعت ۱۱ روز ۱۱ خرداد ۵۴
۳۱۲۲ واحد گردید

آقای روشنی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
أجمعين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
أجمعين

فصلنامه علمی پژوهشی

درجه فوریت

نسخه شماره یک از ... از ... نسخه ۷ - منبع ۱-۱-۹۰

۱- به ۲۰۰۱-۲۵۰۰ ... ۸- منشأ پست

۲- از ۳۰۰-۳۰۰ هـ ... ۹- تاریخ وقوع اخیراً

۳- شماره گزارش ۱۷/۱۳۰۰/۲۰۰ هـ ... ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع اخیراً

۴- تاریخ گزارش ۲۷/۳/۵۴ ... ۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر مبر عملیات

۵- پیوست ... محل ۲۷/۳/۵۴-۱۳

۶- گیرندگان خبر ۱۲/۲۴۸۷۷ ... ملاحظات حفاظتی

۴، ۲، ۱

عطف

موضوع

پیرو

اخیراً یک طغری پاکت حاوی یک برگ اعلامیه ماشین شده تحت عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی به آدرس - هاشم آباد فرمانده گروهان ژاندارمری ارسال گردیده است.

نظریه شنبه - نظری ندارد.

نظریه یکشنبه - ضمن تأیید گزارش شنبه یکم برگ اعلامیه

مورد نظریه پیوست تقدیم میگردد. برادر

نظریه سه شنبه - نظریه یکشنبه مورد تأیید است بر

نظریه چهارم - نظریه سه شنبه تأیید میگردد. برادر

۱۲-۲۵۰۰

نقدی بر کتاب خاطرات فرح دیبا

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

کتاب کهن دیارا خاطرات فرح دیبا (یا آن گونه که وی می‌پسندد «فرح دیبا پهلوی») است. خانم فرح دیبا بعد از سال‌ها سکوت، خاطرات خود را در سال ۲۰۰۴ در پاریس به زبان فرانسه منتشر ساخته است. البته ترجمه فارسی این کتاب نیز بدون مشخص شدن نام مترجم و مقدمه‌ای که چگونگی روند انتشار آن را به فارسی مشخص سازد، به چاپ رسیده و در خارج از کشور عرضه شده است. در شناسنامه کتاب، محل انتشار آن مشخص نیست و انتشاراتی که مسئولیت نشر را به عهده داشته است عنوان «فرزاد» را دارد. در شناسنامه کتاب نام نویسنده Farah Diba Pahlavi (فرح دیبا پهلوی) آمده است. کهن دیارا از پنج بخش تشکیل شده که هر قسمت به دوره‌ای از زندگی آخرین ملکه دربار پهلوی اختصاص یافته است؛ دوران کودکی تا ازدواج، دوران آغاز فعالیت‌هایی که پس از ورود به دربار به وی واگذار می‌شود، دوران بیماری محمدرضا تا فرار از کشور، دوران آوارگی تا مرگ شاه و در نهایت دوران پس از شاه.

خاطرات رمان گونه خانم فرح دیبا به دلیل بهره‌گیری از توان حرفه‌ای عناصر برجسته تبلیغاتی دوران پهلوی دوم، هر چند به لحاظ نشر و نوع تنظیم از قوت‌هایی برخوردار شده است، اما همین مسئله آن را به طور کلی از چارچوب و قواعد خاطره‌نویسی به ویژه پس از دورانی که این خانم بر سر راه محمدرضا پهلوی قرار می‌گیرد، خارج ساخته است. این

به این جمله محمدرضا پهلوی که توسط مشاور خانم دیبا نقل شده است دقت کنیم: «با این تظاهر کنندگانی که از مرگ هراسی ندارند چه کاری می‌توان کرد؟ حتی انگار، گلوله آنها را جذب می‌کند». آیا این حالات می‌تواند مربوط به یک ملت رفاه‌زده و محترم شمرده شده، باشد؟

رویکرد، به علاوه بیان خاطرات به زبان فرانسه، آن را به یک اثر هنرمندانه! با ریتم عاطفی برای تأثیرگذاری بر مخاطب غیرایرانی نزدیک کرده است. اما تنظیم کنندگان خاطرات ظاهراً به این مسئله چندان توجه نداشته‌اند که در نهایت، زمانی (بعد از برگردان خاطرات به فارسی) ایرانیان ولو به صورت مخاطب دست دوم، از خوانندگان این اثر خواهند بود و در این صورت این سؤال به ذهن خواننده ایرانی کتاب خطور خواهد کرد که چرا خانم دیبا بعد از سال‌ها سکوت در این زمینه و پاسخ ندادن به بحث‌هایی که از سوی خانواده

همسرش و برخی درباریان در مورد وی مطرح شده است، اکنون که لب به سخن گشوده و بنا را ولو به ظاهر بر بازگو کردن حقایق و واقعیت‌های تاریخی و آنچه بر ملت ایران در دوران پهلوی‌ها گذشته، نهاده، به زبان فرانسه و برای مخاطب غیرایرانی سخن گفته است؟ دیگر اینکه خانم فرح دیبا برای تبرئه خود و به تبع آن پهلوی‌ها نزد خارجی‌ان، حاضر به پرداخت چه هزینه‌ای و از چه محلی شده است؟ هر چند تولید یک اثر تبلیغی پیرامون تاریخ ایران برای خارجی‌ان به نظر سهل می‌رسد، اما همین سهل‌انگاری مشاوران تبلیغاتی همسر سوم محمدرضا موجب بروز تناقضات فراوانی شده که یکی از اهداف آن، ارایه تصویری بسیار غیرواقعی از فهم و درک سیاسی و اجتماعی ملت ایران است. در حالی که برای مخاطب ایرانی اثر، این سؤال مطرح می‌شود که چرا خانم دیبا برای تبرئه خود، ملت ایران را (البته زمانی که این ملت از سلطنت و پهلوی‌ها روی می‌گرداند) به عنوان جماعتی معرفی می‌کند که حتی قدرت تمیز بد و خوب را در ساده‌ترین اشکال آن هم ندارد؟ زیرا ایرانیان در اواخر دودمان پهلوی به گونه‌ای ترسیم می‌شوند که گویا به لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تفاوت بین عملکرد امیرکبیرها و شاهان خودکامه را درک نمی‌کنند و اصولاً تفاوت بین خادم و خائن را نمی‌دانند؛ آیا دادن چنین نسبت‌هایی به یک ملت، بهای ناچیزی است که خانم دیبا برای تطهیر گذشته خود و دربار پهلوی پرداخته است؟ اگر دوران پهلوی‌ها آن گونه بوده است که خانم دیبا برای مخاطب فرانسوی خود ترسیم می‌کند، از چه رو ملت ایران یکپارچه در یک قیام سراسری و پرهزینه به حاکمیت آنان پایان داد؟ آیا سرمستی و از خود بی خود شدن ناشی از رفاه، آسایش، آزادی و عزت بیش از حد، پیر و جوان، زن و مرد، روشنفکر و عامی، کارگر و بازاری و خلاصه همه و همه را به خیابان‌ها کشانید و در برابر نیروهای تاندان



مسلح و به‌ویژه گارد شاهنشاهی خشن و سرکوبگر قرار داد؟ آیا جان به لب شدن همه قشرهای ملت ناشی از عملکرد خادمانه پهلوی‌ها بود؟ به این جمله محمدرضا پهلوی که توسط مشاور خانم دیبا نقل شده است دقت کنیم: «با این تظاهر کنندگانی که از مرگ هراسی ندارند چه کار می‌توان کرد؟ حتی انگار، گلوله آنها را جذب می‌کند».^۱ آیا این حالات می‌تواند مربوط به یک ملت رفاه‌زده و محترم شمرده‌شده، باشد؟ ملتی دیگر از مرگ نمی‌هراسد که به تعبیر عامیانه کارد به استخوانش رسیده باشد، نه اینکه در آستانه رسیدن به تمدنی بزرگ قرار داشته باشد؛ آن گونه که خانم فرح دیبا ترسیم می‌کند.

برای نمونه خانم دیبا خود و خانواده پهلوی را آنچنان ساده‌زیست معرفی می‌کند که گویا مردم ایران می‌بایست جن‌زده شده باشند که از چنین حکمرانان فرهیخته‌ای رویگردان شده‌اند. این عبارت مشاور خانم فرح شاید گویای بخشی از واقعیت باشد:

این تغییر نام ناگهانی بیمارستان «مادر» عمیقاً شاه را جریحه‌دار کرده بود و اگرچه جملاتی نسبتاً آرام‌بخش به او گفتم، اما بر این باور بودم که جدایی شاه و ملت ایران برای همیشه صورت گرفته است، زیرا تغییر رفتار ناگهانی کارکنان بیمارستانی که به وسیله دربار و دفتر مادر شاه اداره می‌شده و او آنها را استخدام کرده بود، نه به یک حزب سیاسی بستگی داشت و نه به توطئه بین‌المللی؛ این به آن معنی بود که همه چیز از درون در هم می‌ریزد و این تمام کشور است که از سلطنت روی گردانیده و به طور آشتی‌ناپذیری رابطه‌هایش را با آن گسسته است.^۲

علت شکل‌گیری چنین شرایطی در ایران آن روز، ریشه در تجزیه و تحلیل چندین ساله ملت ایران به‌ویژه بعد از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد داشت که در ادامه بحث به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. اما آن گونه که به نام خانم فرح دیبا در این کتاب عنوان شده است محل سکونت محمدرضا پهلوی از هیچ‌گونه وسیله خنک‌کننده‌ای برخوردار نبوده است و خانواده ایشان همانند طبقات محروم در تابستان‌ها در سختی به سر می‌برده‌اند. آنها در تخت‌خواب‌های کوچک و محقری استراحت می‌کرده‌اند که هر آن خوف آن وجود داشته که با کمترین تکانی به پایین پرتاب شوند و... البته شاید خواننده خارجی و بی‌اطلاع از زندگی بسیار اشرافی و حتی افراطی پهلوی‌ها (از نوع تازه به دوران رسیده‌ها) این ادعاها را بپذیرد که تا حدودی می‌توان گفت بعید به نظر می‌رسد، اما برای مخاطب ایرانی که دستکم از

۱. احسان نراقی، از کاخ شاه تازندگان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران، رسا، ۱۳۸۵، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۲۴۱.

کاخ‌های پهلوی‌ها که اکنون به صورت موزه درآمده بازدید کرده و مسائل این چینی را (که در مقایسه با کل عملکرد پهلوی‌ها از اهمیت چندانی برخوردار نیست) از نزدیک دیده است، این ادعاها چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ خوشبختانه پهلوی‌ها که میلیاردها دلار پول و جواهرات و اشیای قیمتی را از ایران خارج ساختند، نتوانسته‌اند کاخ‌ها و تجهیزات سنگین و حجیم داخلی آنها را با خود ببرند و بنابراین اینک زمینه قضای مستند برای ایرانی‌ها به سهولت فراهم است. به این ترتیب باید گفت مشکل خانم دیبا از آنجا آغاز می‌شود که خارجی‌ها را مخاطب خاطرات خود قرار داده است، و گر نه اگر خاطراتی به رشته تحریر درمی‌آمد که نگارنده طی آن برای ایرانی‌ها ارزش قائل می‌شد و آنان مخاطب اصلی قرار می‌گرفتند بدون شک چنین تناقضاتی کمتر بروز می‌کرد؛ زیرا در این صورت مشاوران ناگزیر می‌شدند برای نزدیک‌تر کردن خاطرات به مسلمات و محکمت تاریخی تلاش بیشتری داشته باشند. همچنین در این صورت اولویت‌ها در بیان مسائل در هم نمی‌آمیخت، موضوعات عمدتاً حاشیه‌ای، در کانون توجه قرار نمی‌گرفت و مسائل کلان و اساسی کشور آن گونه که خوانندگان ایرانی انتظار آن را داشته‌اند عرضه می‌شد.

خانم فرح دیبا بعد از فراری شدن دو ملکه قبلی، سال‌های مدیدی در دربار پرمزورازی زیسته که کانون بسیاری از فتنه‌ها از قبیل مشارکت با بیگانگان در کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت قانونی دکتر مصدق و زدوبندهای سیاسی و اقتصادی و... بوده است. همچنین عوامل خارجی مانند «ارنست پرون»‌ها نیز از یک سو و «علم»‌ها از سوی دیگر به عنوان عناصر بومی وابسته به سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا در پناه دربار، شبکه در هم تنیده‌ای را در کشور به وجود آورده بودند که انجام هر اقدامی را برایشان ممکن می‌ساخت. اتصال شبکه اصلی توزیع مواد مخدر به دربار، ایفای نقش محوری در خارج ساختن اشیای عتیقه و دفینه‌های فرهنگی و قاچاق این آثار گرانبهای تاریخی به خارج، دریافت رشوه‌های کلان در قبال قراردادهایی که به نفع جامعه ایران نبود، همه و همه صرفاً در یک جمله و آن هم با ایما و اشاره در این خاطرات آمده است:

پیدا کردن جایی که در میان برادرشوهرها و خواهرشوهرها به من تعلق می‌گرفت، دشوار بود. خصوصاً که هر یک از آنها سخت پایبند مقامات و امتیازات خود بودند. در این زمان بود که به معنای نگرانی‌های مادرم پی بردم. دخترش که هنوز موجودی ساده بود، چگونه می‌توانست درباری که جولانگاه متملقان و محل تحركات گوناگون بود، زندگی کند؟^۱

۱. فرح دیبا، کهن دیوار، فرزاد، ۲۰۰۴، ص ۹۶.



خانم فرح دیبا حتی یک نمونه از این تحركات گوناگون را در طول خاطرات خود بازگو نمی‌کند در حالی که حتی خواننده معمولی نیز برای قضاوت در این زمینه‌ها منابع خاطراتی فراوانی پیش رو دارد که دستکم برخی از آنها برای تطهیر ایشان و درباره نگارش درآمده‌اند. برخلاف رویه در پیش گرفته‌شده در این خاطرات یعنی رویه صرفاً تبلیغاتی، در دیگر خاطرات شمه‌ای از مسائل درباره بیان شده است؛ برای نمونه آقای عباس میلانی در این زمینه به نقل از هویدا می‌نویسد:

به نظر هویدا، درباره تشکیلاتی سخت نامنظم داشت و در چنبره سنت‌های خشک و پوسیده از یک سو و دارودسته‌های سودجوی خودمحور از سوی دیگر گرفتار بود. به یکی از دوستانش در همان زمان گفته بود دستگاه دولت فقط فاسد بود، حال آنکه درباره یک لانه افعی واقعی است.^۱

براساس همین منابع تلاش خانم دیبا برای سرپوش گذاردن بر مسائل پهلوی‌هایی اثر می‌شود و این مجموعه خاطرات نمی‌تواند در رقابت با دیگر آثار موجود، جایگاه مؤثری بیابد. ورود بسیار دیر هنگام همسر سوم محمدرضا به عرصه خاطره‌نگاری گرچه یک امتیاز برای وی به حساب می‌آید (زیرا بعد از گذشت بیش از ربع قرن از سقوط دودمان پهلوی اکنون با تکیه بر عامل نسیان و فراموشی، زمینه برای وارونه‌گویی و جعل حقایق به زعم ایشان فراهم شده است)، اما همان‌طور که اشاره شد طی این مدت خاطرات زیادی از زبان دیگر صحنه‌گردانان به چاپ رسیده است که هر یک، گوشه‌هایی از واقعیت‌های دوران اقتدار این خانم و همسرش را روشن می‌سازد و تعارض آشکار ادعاهای خانم دیبا با مطالب مطرح‌شده از سوی درباریان و حتی مشاور شخصی وی، محک ارزشمندی برای اهل دقت و نظر، خواهد بود. البته ناگفته نماند که برخی معتقدند انگیزه این‌گونه جعل واقعیت‌ها، نگاه به آینده است، زیرا با وجود گذشت سه دهه، هنوز دو نسل در جامعه در قید حیات‌اند که شاهد ماجراهای آن دوران بوده‌اند و وارونه‌سازی حقایق تاریخی برای آنان کاری صعب و ناممکن می‌نماید. از این رو به نظر می‌رسد قضاوت امروز این دو نسل برای طراحان این‌گونه خاطرات در درجه اول اهمیت قرار ندارد، بلکه مهم، ذهنیت‌سازی‌های مجعول برای آیندگان است. دقیقاً بر همین اساس است که تمامی ضعف‌هایی که منجر به سقوط رژیم پهلوی شد احصا شده و تمام اهتمام‌ها بر تطهیر آنها گذاشته شده است. هر چند خاطرات بازگوشده از جانب خانم فرح دیبا موضوعات دارای اولویتی برای محققان و تاریخ‌پژوهان در بر ندارد و صرفاً تلاشی برای جعل موضوعاتی

۱. عباس میلانی، معمای هویدا، تهران، آتیه، ۱۳۸۰، ص ۳۷۹.



است که به دلیل وفور اسناد و مدرک، به سهولت قابل کتمان و تحریف نخواهد بود، اما از آنجا که شاید برخی از نسل سومی‌ها به دلیل عدم عادت به مطالعه، با سایر منابع مواجه نشده باشند، ادعاهای مطرح‌شده در این کتاب را با پاره‌ای از اظهارات دیگر صاحب‌منصبان گذشته حول چند محور محک می‌زنیم:

۱. **ساده‌زیستی؛** خانم فرح دیبا در این کتاب ادعای غریبی را در مورد ساده‌زیستی در دربار پهلوی و اینکه وی و همسرش در زمان فرار از ایران به جز چند جفت کفش کهنه، پوستر ستار، دیگ‌های مسی و... چیز دیگری خارج نکرده‌اند مطرح می‌سازد. البته شاید پرداختن به این موضوع برای کسانی که از حرص و ولع سیری‌ناپذیر پهلوی‌ها در ثروت‌اندوزی مطلع‌اند تا حدودی کسالت‌آور باشد، اما برای اطلاع مخاطبان جوان - که این نوع خاطرات، آنها را هدف قرار می‌دهد - ارایه توضیحاتی خالی از لطف نخواهد بود:

با خودم فکر می‌کردم که دیگر چه چیزی را باید برد. به یاد دارم که ناگهان همه حواسم متوجه پوتینی شد که همواره در راهپیمایی‌ها به پا داشتم...
 خدای من چگونه به این فکر نیفتاده بودم که چنین کفشی را می‌توان در هر کجای دنیا یافت...^۱

همچنین مکالمه تلفنی خانم فرح دیبا با یکی از فرزنداناش که مدت‌ها پیش از ایشان به امریکا اعزام شده بود این گونه انعکاس می‌یابد:

ناناز جون (فرحناز) چی دلت می‌خواد یادگاری از اتاقت بیاورم؟ به من بگو!
 با تعجب در پاسخ شنیدم که پوستر کنسرت ستار خواننده محبوب ایرانی را که در جایی مناسب بر دیوار اتاقش نصب کرده بود می‌خواهد و دیگر هیچ.
 درست همان‌طور که درباره پوتین یادآور شدم، وعده بردن این پوستر به او اطمینان می‌داد...^۲

بالاخره آشپزخانه نیز به این جمع اضافه شد. او که پیش‌بینی می‌کرد به این زودی‌ها به ایران باز نخواهد گشت و نخواهد توانست عادات غذایی خود را حفظ نماید، مجموعه‌ای از دیگ‌های مسی و کیسه‌های محتوی حبوبات و برنج را با خود آورده بود.^۳

ایشان همچنین در مورد وضع زندگی خود و همسرش در دوران سلطنت بر ایران مطالب خواندنی! دیگری را مطرح می‌سازد:

۱. فرح دیبا، همان، ص ۱۶-۱۵.

۲. همان، ص ۱۷.

۳. همان، ص ۲۱.



در حالی که خانواده پهلوی دوم بخش اعظم ایام سال را در کاخ‌های خود در اقصی نقاط خوش آب و هوای جهان می‌گذراندند (از جمله کاخی که در انگلیس به نام فرح خریداری شده بود) خانم فرح دیبا بدون توجه به اینکه دستکم مشاور وی به این واقعیت اعتراف دارد که علاوه بر شاه، درباریان نیز در تبعیت از پهلوی‌ها به گونه‌ای عمل کرده‌اند که در غارت ملت ایران و خارج نمودن اموال از کشور زبانزد ادعایی را در زمینه مخالفت با خرید املاک و کاخ‌ها در خارج از کشور مطرح می‌سازد که نمی‌توان به آن، عنوانی جز «یک عوام‌فریبی ناشیانه» داد

سکونتگاه تابستانی ما خانه‌ای بود محقر و بدون وسایل آسایش لازم. حتی تخت‌خواب شخصی من طوری بود که می‌بایست مواظب باشم از روی تخت به زمین نیفتم. اما علی‌رغم همه این اشکالات، ما از زندگی دوفری و بودن با هم لذت می‌بردیم.^۱ خانم فرح دیبا درباره ساختن کاخی جدید به رغم وجود چندین کاخ برای تک تک افراد خانواده صرفاً در تهران می‌افزاید:

همواره نگران بالا رفتن هزینه‌های شخصی بودم و به همین جهت با ایجاد تأسیسات تهویه مطبوع در این کاخ مخالفت کردم به خصوص که تابستان‌ها معمولاً به کاخ سعدآباد که خنک‌تر بود می‌رفتیم. مخالفت من کار درستی نبود

و مهندس معمار نیز این موضوع را به من گوشزد کرد هر چند من در نهان از این سرسختی خود در مقابل تجمل راضی و خوشنود بودم، اما چون دیوارهای کاخ در مقابل حرارت عایق‌بندی نشده بودند، ما در تابستان‌ها از گرما رنج می‌بردیم.^۲

من با هر گونه مالکیت در خارج از مرزهای ایران مخالف بودم؛ همین‌طور با گذراندن تعطیلات در خارج از مملکت.^۳

اما اینک ببینیم دیگر نزدیکان به دربار و خانواده پهلوی در این زمینه چه می‌گویند؛ احسان نراقی که مدت بیست سال مشاور خانم فرح و از خویشاوندانش بوده و هر هفته وی را به طور خصوصی ملاقات می‌کرده است در کتاب خاطرات خود درباره املاک زیادی که در غرب توسط محمدرضا خریداری شده بود می‌گوید:

کارشناسان معتقدند هیچ جمعیت خارجی و مهاجری همانند ۳۰۰ هزار ایرانی [ای] که در کالیفرنیا مستقر شده‌اند یک چنین ثروت و اندوخته‌ای را

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. همان، ص ۱۶۰-۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۸۴.



احساس حقارت در برابر خارجی‌ها و تلاش برای تظاهر به داشتن عاداتی همانند عادات و سلاطین غربی‌ها منحصراً به خانم فرح دیبا نبود، هر چند ایشان در این راه افراط بسیار کرد که اوج آن در نحوه پذیرایی از میهمانان جشن‌های دوهزار و پانصدساله بروز نمود. در این جشن‌ها هرگز از غذای ایرانی نشانی نبود و همه غذاها همراه با آشپزها و گارسون‌ها از فرانسه به ایران انتقال یافته بودند

به امریکا نیاورده‌اند؛ مگر خود شاه و خانواده‌اش که از زمان بازگشت به ایران در سال ۱۳۳۲، املاک زیادی در غرب خریدند و مدتی از هر سال را در آنجاها می‌گذرانیدند، آیا آنها الگویی برای سایرین نشده‌اند؟^۱

در حالی که خانواده پهلوی دوم بخش اعظم ایام سال را در کاخ‌های خود در اقصی نقاط خوش آب‌وهوای جهان می‌گذراندند (از جمله کاخی که در انگلیس به نام فرح خریداری شده بود) خانم فرح دیبا بدون توجه به اینکه دستکم مشاور وی به این واقعیت اعتراف دارد که علاوه بر شاه، درباریان نیز در تبعیت از پهلوی‌ها به گونه‌ای عمل کرده‌اند که در غارت ملت ایران و خارج نمودن اموال از کشور زبانزد ادعایی را در زمینه مخالفت با خرید املاک و کاخ‌ها در خارج از کشور مطرح می‌سازد که نمی‌توان به آن، عنوانی جز «یک عوام‌فریبی ناشیانه» داد.

البته در این زمینه دیگران، از جمله آقای علی شهبازی، محافظ مخصوص شاه، با صراحت بیشتری سخن گفته‌اند. وی در خاطرات خود در مورد سومین ملکه رسمی دربار می‌گوید:

همین که فرح، علیاحضرت کشور شد هر کدام از اعضای خانواده به جایی رسیدند که قلم از نوشتن غارتگری‌ها و بی‌عفتی‌های آنها عاجز است. از بودجه مملکت برای هر کدام از فامیل فرح، یک کاخ مجلل ساختند و تحویل دادند و برای هر کدام دو دستگاه ماشین آخرین مدل خریدند و تحویل دادند...^۲

شهبازی برای نمونه به یکی از اعمال غیرانسانی و سودجویانه خانواده فرح در قبال ملت ایران اشاره می‌کند که طی آن چندین هزار تن گوشت یخ‌زده تاریخ مصرف گذشته، که چندین سال در انبار ذخیره گوشتی استرالیا مانده بود، به عنوان گوشت تازه یخی وارد کشور شد:

وزیر کشاورزی استرالیا به محمدعلی قطبی که خود را نماینده علیاحضرت

۱. احسان نراقی، همان، ص ۱۱۱.

۲. علی شهبازی، محافظ شاه، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲.



معرفی می کرد، اظهار کرده بود که ما میلیون ها تن گوشت یخ زده داریم که طبق نظر متخصصین، دیگر خواص غذایی خود را از دست داده اند. به دنبال کسی یا کشوری هستیم که اینها را بخرند و برای کود استفاده کنند... قرار می شود که با استرالیایی ها وارد گفت و گو شوند و تمام آن گوشت های یخ زده فاسد را خریداری کنند و وارد ایران کرده و به خورد مردم نجیب ایران بدهند...^۱

اما حس انسان دوستی! خانم فرح که در حرکت های نمایشی آن ایام بسیار ظهور و بروز می یافت، موجب نشد که از توزیع این گوشت های فاسد و غیر قابل مصرف که مبالغ کلانی را به جیب خویشاوندانش سرازیر می کرد، جلوگیری به عمل آید. آقای شهبازی همچنین در مورد ساده زیستی خانم فرح روایت دیگران را در مورد عادت غذایی وی تأیید می کند و می گوید: «فرح از همان روز اول که وارد دستگاه دربار شد حتی صبحانه اش از فرانسه وارد می شد. از غذاها و نوشابه های ایرانی تنفر داشت.»^۲ البته احساس حقارت در برابر خارجی ها و تلاش برای تظاهر به داشتن عاداتی همانند عادات و سلاقی غربی ها منحصر به خانم فرح دیبا نبود، هر چند ایشان در این راه افراط بسیار کرد که اوج آن در نحوه پذیرایی از میهمانان جشن های دوهزار و پانصدساله بروز نمود. در این جشن ها هرگز از غذای ایرانی نشانی نبود و همه غذاها همراه با آشپزها و گارسون ها از فرانسه به ایران انتقال یافته بودند. این جشن ها که به ریاست عالییه خانم فرح دیبا برگزار شد ظاهراً قرار بود فرهنگ و هنر این سرزمین را به میهمانان عرضه کند، در حالی که گرایش های این خانم ساده زیست و دوستدار فرهنگ ایران! موجب شده بود که هیچ نشانی از ایران و ایرانی در آن نباشد. ویلیام شوکراس در این زمینه می نویسد:

غذاهای ضیافت تخت جمشید را اصولاً رستوران ماکسیم تهیه کرد... تنها غذای ایرانی [ای] که در صورت غذا وجود داشت خاویار بود، مابقی را تقریباً یکسره از فرانسه آورده بودند.^۳

همان طور که اشاره شد این خودباختگی، منحصر به خانم فرح دیبا نبود، بلکه بسیاری از وزراء، نخست وزیر و سایر درباریان نیز به همین منوال عمل می کردند یعنی یا آشپز خارجی استخدام می کردند یا آشپزهایشان را برای آموزش طبخ غذاهای فرانسوی به

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۹۰.

۳. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ چهارم، ص ۴۰.



این کشور گسیل می داشتند.^۱
 آقای علی شهبازی در مورد خارج ساختن جواهرات و پول از کشور توسط شاه می گوید:

در سال ۵۶ با شروع اولین تظاهراتها، محمدرضا پهلوی اقدام به خروج پول و دارایی هایی از ایران کرد. در سه مرحله از این خروج دارایی ها من دخالت داشتم و جعفر بهبهانیان هم بود. هر مرحله دو کیف دستی بزرگ را که از محتویات آنها بی اطلاع بودم به سوییس منتقل می کردیم.^۲
 احمدعلی مسعود انصاری، یکی از خویشاوندان فرح نیز در کتاب خاطرات خود تحت عنوان پس از سقوط به مسئله خروج جواهرات در چهار جعبه بزرگ، که هر یک به اندازه نیم قد انسان بوده اشاره می کند^۳ بنابراین سعی خانم فرح دیبا برای ارایه چهره ای زاهدانه از خود و اینکه آنها با خود از ایران ثروتی را خارج نساخته اند نافر جام می ماند زیرا دستکم همه واقف اند که طی ۲۵ سال گذشته خانواده پهلوی زندگی اشرافی خود را در خارج از کشور ادامه داده است بدون اینکه هیچ یک از اعضای خانواده برای این زندگی، فعالیت حرفه ای داشته باشند. طبعاً ادامه این زندگی پرهزینه کاخ نشینی در خارج از کشور و داشتن دفاتر مختلف در فرانسه و امریکا (همان گونه که در خاطرات آمده است) و همچنین داشتن پیشخدمتان و محافظان متعدد، علی القاعده نشان از ثروت کلانی دارد که پهلوی ها از ایران خارج ساخته اند، چرا که قطعاً با چند جفت کفش کهنه، پوستر ستار و چند عدد دیگ مسی، راه اندازی بساط چنین اشرافی گری ای در خارج از کشور ممکن نبوده است. آیا مشاوران تبلیغاتی خانم فرح دیبا، مخاطب خارجی حتی بی اطلاع از واقعیت های دوران پهلوی را فاقد فهم و شعور فرض کرده اند که محتوای محموله هایی را که با هواپیمای شاه از کشور خارج شده است کیسه های حبوبات، دیگ های مسی و... عنوان می کنند؟! جالب اینکه در اواخر دوران حاکمیت پهلوی دوم بر اثر سیاست تخریب عامدانه کشاورزی کشور، حبوبات عمدتاً از خارج وارد می شد، مگر آنکه تصور کنیم دیگ هایی که خارج شده اند، دیگ های مسی نبودند بلکه طلایی بوده اند و حبوبات بارگیری شده در دربار نیز دستکم آب طلاکاری شده بودند تا انتقال آنها به خارج از کشور منطقی به نظر آید!

۱. عباس میلانی، همان، ص ۲۷۰.

۲. علی شهبازی، همان، ص ۲۹۹.

۳. احمدعلی مسعود انصاری، پس از سقوط، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ص ۳۰۱.



۲. ماجرای انتخاب فرح به همسری محمدرضا؛ در این خاطرات، ماجرای آشنایی خانم دیبا با شاه «بسیار اتفاقی» توصیف می‌شود. گویی همانند رمان‌های تخیلی به یکباره پرنده اقبال بر شانه‌های یک دختر فقیر می‌نشیند و او بلافاصله به عنوان ملکه کشوری که یکی از پایگاه‌های مهم و استراتژیک امریکا است تعیین می‌شود! دستکم براساس آنچه در این خاطرات عنوان شده است اردشیر زاهدی (فردی با سابقه ارتباط با سیا) واسطه این امر بوده است؛ بنابراین آیا می‌توان پذیرفت چنین عنصر پیچیده و وابسته‌ای به بیگانه با یک بار ملاقات با خانم دیبا آن هم به عنوان مراجعه‌کننده برای حل یک مشکل کاری! سریعاً وی را در سر راه شاه قرار دهد؟ هر چند تنظیم‌کنندگان این خاطرات تلاش کرده‌اند به سرعت از این گونه مسائل مهم، عبور کنند تا ناگزیر از ارایه اطلاعات نباشند، اما با وجود این همان حجم مطالب بیان شده نیز در تناقض با یکدیگرند. در این خاطرات شرح اولین دیدار عادی! با محمدرضا پهلوی این گونه آمده است:

دانشجویان آن چنان اطراف او را گرفته بودند که من با پاشنه‌های هفت‌سانتی به زحمت او را می‌دیدم. در این موقع آقای تفضلی وابسته فرهنگی دست مرا گرفت و گفت خواهش می‌کنم جلوتر بیایید... چند دقیقه بعد با او دست دادم و گفتم فرح دیبا، مدرسه معماری و ایشان پرسیدند چند وقت است که در این شهر هستید و من در پاسخ گفتم دو سال. تفضلی فوراً اضافه کرد این دختر خانم خیلی درسخوان است و شاگرد اول کلاس خود شده و زبان فرانسه را هم خوب صحبت می‌کند.^۱

خانم دیبا در این بخش هیچ گونه اشاره‌ای به اردشیر زاهدی که علی‌القاعده در این سفر همراه شاه بوده است ندارد و نیز مشخص نمی‌سازد که چرا در بین آن همه دانشجوی، آقای تفضلی دست این دانشجوی پاشنه هفت‌سانتی! را گرفته و به جلو می‌آورد تا امکان سخن گفتن وی را با شاه فراهم کند. از این مهم‌تر چرا وابسته فرهنگی سفارت ایران در پاریس در مورد خانم فرح دیبا به شاه دروغ می‌گوید؟ این دختر خانم که به دلیل پرداختن به برخی سرگرمی‌ها، در سال اول تحصیل خود مردود شده بود از چه رو به عنوان شاگرد اول معرفی می‌شود؟ «آن سال تحصیلی، با همه کوششی که از خود نشان دادم، به خصوص در زمینه طراحی، پایان درخشانی نداشت و من مجبور شدم سال اول را تجدید کنم.»^۲

۱. فرح دیبا، همان، ص ۷۳-۷۲.

۲. همان، ص ۷۰.



لازم به یادآوری است که آقای احمدعلی مسعود انصاری که به دلیل داشتن نسبت خانوادگی نزدیک با فرح از برخی مطالب، بی اطلاع نیست در کتاب پس از سقوط این گونه روایت می کند که زاهدی در سفر شاه به فرانسه فرح را در سر راه وی قرار می دهد؛ لذا معلوم نیست چرا باید خانم دیبا مسائل فرانسه را کاملاً نادیده بگیرد و مبدأ آشنایی با اردشیر زاهدی و بلافاصله با شاه را ایران اعلام کند. بدون شک، سخن گفتن از نحوه آشنایی با زاهدی در فرانسه که در نهایت منجر به صحنه پردازی های مختلف برای آشنایی فرح دیبا با شاه می شود چندان برای این خانم خوشایند نیست، اما شاید بتوان گفت آقای ویلیام شوکراس در یک جمله پرده از بسیاری از مسائل برداشته است، آنجا که می گوید: «اما فرح یک جنبه دیگر هم داشت که شاید برای شاه مشکوک تر بوده؛ او نماینده یک جریان قوی و نفوذ غرب به شمار می رفت.»^۲

بنابراین با توجه به اینکه خانم دیبا از ویژگی های مثبتی که وی را از دیگران متمایز سازد برخوردار نبوده آیا می توان پذیرفت که دستکم به لحاظ سیاسی، قرار گرفتن وی در سر راه شاه یک اتفاق ساده بوده است؟ خانم فرح متعلق به خانواده اسم و رسم داری نبود و حتی آن طور که در روایت های مختلف به ثبت رسیده است به لحاظ مالی موقعیت ویژه ای نداشت، به طوری که خانم فریده دیبا بعد از فوت پدر فرح ظاهراً برای گذران زندگی ناچار به خیاطی برای خانواده های اشرافی بوده است. از طرفی، خانم فرح به لحاظ درسی نیز بنا به اعتراف خودش دارای موقعیتی نبوده که برای خانواده سلطنتی به مثابه یک انتخاب محسوب شود. بنابراین به طور قطع باید دلایل دیگری وجود داشته باشد که عوامل سفارت بسیج می شوند تا با توسل به هر دروغ و حيله ای، وی را به شاه نزدیک کنند و صد البته به طور قطع خانم فرح دیبا در مقام بازگو ساختن این دلایل برخواهد آمد. اما ایشان نیز نباید انتظار داشته باشد که این مسئله به این سهولت پذیرفته شود که ایشان، انتخابی طبیعی برای شاه بوده است.

۳. استحکام مبانی خانواده در دربار؛ زندگی خانم فرح در دربار در این خاطرات به گونه ای ترسیم شده است که گویا با عشقی عمیق آغاز می شود و حتی بعد از مرگ محمدرضا پهلوی نیز به صورتی کاملاً رمانتیک ادامه می یابد. این ادعا نیز مانند سایر ادعاهای ایشان، از جمله مواردی است که تمامی آگاهان از تاریخ، به خلاف واقع بودن آن اذعان دارند. صرف نظر از این واقعیت که همسران رسمی قبل از خانم فرح دیبا به

۱. همان، ص ۴۳.

۲. ویلیام شوکراس، همان، ص ۱۱۴.



دلیل بی‌بندوباری‌های غیر قابل تصور محمدرضا و عدم پایبندی او به مبانی خانواده و حتی جزئی‌ترین اصول اخلاقی آن، از دربار فراری شدند، آنچه در مورد دوران بعد از ازدواج سوم نیز به ثبت رسیده است حکایت از آن دارد که اصولاً شاه با مقولات عاطفی و معنوی‌ای چون عشق کاملاً بیگانه بوده است؛ برای نمونه، خانم فوزیه به عنوان کسی که به برخی اصول خانوادگی اعتقاد داشت و دارای اصالت‌هایی بود، لجام‌گسیختگی محمدرضا را در زمینه اخلاقیات تاب‌نیامد و بدون آنکه از وی طلاق بگیرد از دربار و ایران فراری شد و سپس با فشارهای دیپلماتیک وارده از سوی خانواده‌اش، جدایی قانونی صورت گرفت. حال با چنین کارنامه‌ای، خانم فرح دیبا در خاطرات خود درباره عاشق‌پیشه شدن یکباره محمدرضا مدعی است:

این عشقی که موجب گذر من از اتاقی کوچک در کوی دانشگاه به کاخ‌های سلطنتی ایران شد، روحیه رمانتیک فرانسوی‌ها را برانگیخته، سبب شده بود به من علاقه‌مند شوند. پادشاه با یک شاهزاده ازدواج نمی‌کرد. او از آیین برنامهریزی شده میان خانواده سلطنتی پیروی نمی‌نمود، بلکه عاشق یک دختر جوان ایرانی شده بود و همان‌طور که در داستان‌ها آمده، به دنبال عشق رفته بود...^۱

خانم فرح برای اینکه ثابت کند محمدرضا با وجود داشتن نگاهی بسیار منحنط به زن، در جریان این آشنایی با عشق هم آشنا شده است به ذکر شاهی می‌پردازد:

پادشاه هر شب به من تلفن می‌کرد... در صدای او نیز هیجان احساس می‌شد. او بعدها مرا مطمئن ساخت که جمله دوست دارم را فقط به سه زن گفته است و بعد اضافه کرد که یکی از آن سه زن تو هستی.^۲

قبل از روشن ساختن میزان عشق! محمدرضا به خانم فرح توجه به این نکته ضروری است که باور سخنان دروغ از اطرافیان و تملق‌پذیری در سومین ملکه پهلوی دوم کمتر از دیگر درباریان نیست. هر چند وی در این خاطرات تلاش دارد خود را از این خصلت شوم، بری نشان دهد، اما ذکر یک مثال و برخی مطالب دیگر رنج بردن خانم فرح را از این بیماری مزمن آشکار می‌سازد: «بارداری من هنوز رسماً اعلام نشده بود ولی ایرانیان و حتی مردم کشورهای دیگر در انتظار این خبر بی‌تابی می‌کردند.»^۳ پذیرش این گونه

۱. فرح دیبا، همان، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۴.

۳. همان، ص ۱۰۷.

تملق‌گویی‌های اطرافیان که جهانیان بی‌تاب شنیدن خبر بارداری ایشان بوده‌اند، عمق فاجعه‌آمیز این بیماری را مشخص می‌کند. جالب است که لذت باور دروغ‌گویی‌های اطرافیان بعد از سه دهه همچنان بر کام ایشان شیرین می‌آید، لذا به بازگو کردن چنین بافته‌های مضحک متملقان در خاطرات خود می‌پردازد. اما در عشق محمدرضا به خانم فرح همین بس که چند سال موضوع بیماری همسرش از وی مخفی نگهداشته می‌شود، در حالی که افرادی چون اسدالله علم و چند تن دیگر از خواص از آن اطلاع داشتند و عاقبت نیز پزشکان فرانسوی خانم فرح را از موضوع آگاه می‌سازند. علاوه بر آن ماجراهایی چون داستان خانم «طلا» که طی آن جسارت شاهنشاه عاشق پیشه به جایی رسید که حتی کاسه صبر فرد بی‌توجهی به اخلاقیات، چون خانم فرح نیز لبریز شد و سیلی محکمی به این رقیب وارد آورد، بیانگر میزان علاقه‌مندی محمدرضا به همسرش است. برخی روایات دیگر نیز سطحی بودن این ادعا را مشخص می‌سازد؛ برای نمونه ویلیام شوکراس نویسنده انگلیسی، در کتاب خود درباره ایران در دوران پهلوی دوم می‌گوید:

شاه با بی‌پروایی در بی‌وفایی‌هایش ملکه را ناراحت می‌ساخت. هر وقت با هم به سن‌موریتس می‌رفتند، ملکه به ویلای سوور تا متعلق به خودشان می‌رفت و شاه برای عیاشی در هتل سوور تا اقامت می‌کرد. جولیا آندره‌ئوتی نخست‌وزیر سابق ایتالیا به خاطر می‌آورد که یک‌بار شاه برای شرکت در فستیوال ونیز رفته بود؛ فرماندار شهر را با تقاضای خود درباره زنی برای آن شب مبهوت ساخت. فرماندار پاسخ داد: «این کار مربوط به رئیس پلیس است.» آندره‌ئوتی این تقاضا را عاری از «نشانه نجیب‌زادگی» دانسته است.^۱

در حالی که حتی فاسدترین شخصیت‌های سیاسی جهان چنین رفتاری از خود بروز نمی‌دهند، محمدرضا پهلوی به عنوان پادشاه ایران با طرح چنین خواسته‌های زبوانه‌ای و یا بهره‌گیری از سرویس‌های مؤسسات دختران تلفنی مانند مادام کلود، ایران و ایرانی را نزد مطلعان، حقیر و ذلیل می‌ساخت زیرا هر آدم بی‌بندوباری در غرب از این گونه سرویس‌ها استفاده می‌کند:

دختران تلفنی مؤسسه مادام کلود در پاریس و سایر مؤسسات مشابه، یکی از این موارد بود. برای شاه و مقامات دربار صدها دختر به تهران می‌آوردند؛ همه

۱. ویلیام شوکراس، همان، ص ۴۴۴.

جالب است که خانم فرح دیبا در خاطرات خود نه تنها انتقادی را متوجه افرادی چون اشرف پهلوی نمی‌سازد، بلکه از وی به دلیل خدماتش! به زنان جامعه تجلیل نیز به عمل می‌آورد. به طور قطع دلیل آن را باید صرفاً در همگونی وی با وضعیت اسفبار درباری‌ها جست‌وجو کرد

اینه‌عادی می‌نمود و بخشی از سبک زندگی پهلوی‌ها به‌شمار می‌رفت...^۱
آقای شوکراس در کتاب تحقیقی خود در مورد حادثه ناپدید شدن محمدرضا در پاناما و نگرانی سفیر امریکا از امکان ربوده شدن وی در این کشور می‌نویسد:
اگر ام‌لر ماس در سفارت امریکا در تهران خدمت کرده بود از گریز شاه شگفت‌زده نمی‌شد. از دربار ایران بوی تعفن سکس بلند بود. همه دائماً در این خصوص

گفت‌وگو می‌کردند که آخرین معشوقه سوگلی شاه کیست... دل‌الی محبت یکی از اشکال پیشرفته هنر در محافل تهران به‌شمار می‌رفت. یکی از درباریان جوان و پشتکاردار که در حال حاضر در محله بلگریویای لندن زندگی می‌کند، می‌گوید برای پیشرفت می‌بایست پاندازی کرد.^۲
محافظ مخصوص شاه نیز در این زمینه روایات فراوانی دارد که با توجه به آنها جز این نمی‌توان گفت که پهلوی‌ها به دلیل نداشتن اصالت خانوادگی و رنج بردن از فقر اقتصادی و فرهنگی قبل از به سلطنت رسیدن، بعد از دستیابی به قدرت، رفتاری از خود بروز دادند که از نظر روانشناسی در مورد اشخاص بی‌هویتی صادق است که یکبار به از هیچ به همه چیز می‌رسند:

اگر بخواهیم فقط اسامی تمام خانم‌ها را که این عده کثیف برای بالا بردن موقعیت خود از راه به در کردند یا باعث شدند از شوهرانشان طلاق بگیرند و خانواده‌هایشان از هم پاشیده شده بنویسم یک کتاب قطور خواهد شد. گاهی هم والا حضرت اشرف برای شاه خانم‌هایی را می‌فرستاد.^۳

بی‌پروایی غیر قابل توصیف خانواده پهلوی در زیر پا نهادن ارزش‌ها و اصالت‌های خانوادگی، در خاطرات دیگر درباریان نیز آمده است که به دلیل پرهیز از اطاله کلام از اشاره به آنها در می‌گذریم. به این ترتیب مشخص می‌شود که خواهران شاه نه تنها وقیحانه بی‌بندوباری‌های محمدرضا را رسمیت می‌بخشیدند بلکه خود نیز آشکارا به جرگه تأمین‌کنندگان ابزار سقوط بیشتر شاه ایران پیوسته بودند. جالب است که خانم

۱. همان، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۴۴۳.

۳. علی‌شهبازی، همان، ص ۸۵.



روایت‌هایی از این دست فراوان است که نشان می‌دهد علت ماندگاری و دوام وصلت خانم فرح دیبا با محمدرضا، نه عشق، بلکه هم‌سنخ بودن آنها در عدم پایبندی به حتی ابتدایی‌ترین اصول اخلاقی بوده است. شاید در این زمینه شناختن خانم دیبا از زبان خود ایشان نیز خالی از لطف نباشد!

فرح دیبا با علم به این امور، در این خاطرات نه تنها انتقادی را متوجه افرادی چون اشرف پهلوی نمی‌سازد، بلکه از وی به دلیل خدماتش! به زنان جامعه تجلیل نیز به عمل می‌آورد. به طور قطع دلیل آن را باید صرفاً در همگونی وی با وضعیت اسفبار درباری‌ها جست‌وجو کرد؛ این در حالی است که سایر همسران محمدرضا به دلیل پایبندی به برخی از اصول خانوادگی نتوانستند چنین شرایطی را تحمل کنند... آقای شهبازی در مورد خصوصیات و تشابهات خانم فرح با درباریان می‌گوید: «علت صمیمیت فرح با پنجه‌شیر (مأمور اسکورت فرح) هم این بود که پنجه‌شیر یک‌بار فرح را در حال معاشقه با مربی سوییسی‌اش که یک نجار بود دیده و به روی خودش نیآورده بود.»^۱ وی در مورد دوران نوجوانی خانم دیبا نیز می‌گوید:

فرح دختر یک سروان ژاندارمری بود که به مرض سل در گذشته بود. بازماندگان او (یعنی فرح و مادرش فریده دیبا) زندگی رقت‌باری داشتند و با راه انداختن خانه فساد و قمار، زندگی خود را سروسامان دادند.^۲

آقای احمدعلی مسعود انصاری از اعضای حلقه خواص دربار و خویشاوند خانم فرح دیبا (پسر خاله وی) در مورد خصوصیات آخرین ملکه دربار مسائلی را مطرح می‌سازد که تشابه فرح با محمدرضا در عدم پایبندی به اصول اخلاقی را تا حدودی مشخص می‌سازد. وی می‌گوید:

در فرصتی که در این سفر پیش آمد مسئله روابط غیرعادی فرح با جوادی را با خانم دیبا در میان گذاشتم و این را بیشتر یک مسئله فامیلی می‌دانستم که صلاح را در آن دانستم که آن را با خاله‌ام در میان بگذارم. خانم دیبا حقاً ناراحت شد و ظاهراً بعد از سفر، با عتاب و خطاب مسئله را با فرح در میان گذاشته بود.^۳

آقای انصاری در این زمینه می‌افزاید:

مسئله مهم دیگری که هنگام اقامت در مکزیک پیش آمد و فوق‌العاده موجب تکدر و افسردگی بیش از پیش ایشان شد ماجرای روابط فرح و

۱. همان، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۲۲۲.

۳. احمدعلی مسعود انصاری، همان، ص ۷۴.



جوادى بود که از پرده بیرون افتاد و به گوش شاه رسید.^۱

البته شاید محمدرضا از این رو افسرده شده که در اوج وخامت بیماری وی، همسرش به دنبال چنین مسائلى بوده است و الا شاه ایران همان فرد بی قیدی است که همسر اولش یعنی خانم فوزیه را به دلیل نرقصیدن با میهمانان و رؤسای دیگر کشورها شدیداً مورد انتقاد قرار می داد.

روایت‌هایی از این دست فراوان است که نشان می دهد علت ماندگاری و دوام وصلت خانم فرح دیبا با محمدرضا، نه عشق، بلکه هم سنخ بودن آنها در عدم پایبندی به حتی ابتدایی ترین اصول اخلاقی بوده است. شاید در این زمینه شناختن خانم دیبا از زبان خود ایشان نیز خالی از لطف نباشد.

مدرسه (دبیرستان) رازی مختلط بود و نامنویسی من در این مدرسه نشان از روشن بینی مادرم... من به رفت و آمد با پسران همسال خود عادت داشتم... مادرم که در میان تربیت سنتی و گشایش ذهن من به روی دنیا در تردید بود، بر من سخت نمی گرفت و گهگاه اجازه می داد تا نیمه شب در خارج خانه بمانم.^۲ و لنگاری‌های خانم فرح دیبا در ایران در حدی بود که وقتی برای تحصیل به پاریس رفت، قوانین موجود در محیط‌های دانشگاهی بر ایشان سخت آمد:

پس از آن توانستم در «خانه هلند» در کوی دانشگاه پاریس نزدیک پارک مون سورى Montsouris اطلاق بگیرم. این خانه مقررات سختی داشت و رفت و آمد پسران به آن ممنوع بود... محیط تحصیلی در پاریس با آنچه من در مدرسه ژاندارک و رازی تجربه کرده بودم، بسیار متفاوت بود. سال‌ها ما را به داشتن روحیه جمعی (!) تشویق کرده بودند و حالا می بایست درست بر خلاف آن رفتار کرد. فردگرایی و نخبه گرایی از جمله ارزش‌های مورد توجه رفقای تحصیلی من بود.^۳

ظاهراً مقررات دانشگاه برای ایجاد جو تحصیل و کسب علم و کمالات موجب نمی شود که خانم فرح دیبا به همان روال ایران خود عمل ننماید و در همان سال اول دانشگاه مردود نشود: «من مجبور شدم سال اول را تجدید کنم».^۴ بنابراین با خصوصیتی که دستکم خانم فرح دیبا از خود ترسیم می کند علت سازگاری اش

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. فرح دیبا، همان، ص ۶۳-۶۲.

۳. همان، ص ۶۶-۶۵.

۴. همان، ص ۷۰.

را با محمدرضا به خوبی مشخص می‌سازد. زیرا وی نیز به دلیل بی‌بندوباری‌های مفرط نتوانست دوران دبیرستان را در سوییس طی کند و اصولاً وی هیچ‌گاه درس نخواند. خانم فرح نیز آنچنان که خود معترف است به دنبال کسب علم نرفته بود. از طرفی هر دو نیز از اصالت خانوادگی برخوردار نبودند و به همین دلیل قیدوبندی در مورد اصول خانوادگی و عشق و محبت بدون قید نداشتند. برای نمونه زمانی که لیلا، دختر کوچک خانم فرح به بیماری افسردگی شدید مبتلا می‌شود و بیش از هر زمانی به محبت‌ها و مراقبت‌های مادرانه نیاز دارد، وی را در انگلیس رها می‌کنند و هیچ‌یک از اعضای خانواده پهلوی در صدد مراقبت از این بیمار بر نمی‌آید، حتی مادر وی یعنی خانم فرح دیبا! در نتیجه، مشغولیت به تفریحات و خوشگذرانی‌های پرآوازه پهلوی‌ها در خارج از کشور موجب می‌شود که لیلا تک و تنها در یک هتل مجلل! در لندن به زندگی خود پایان بخشد.

چگونگی مرگ ملکه مادر یعنی خانم تاج‌الملوک نیز، فقدان عواطف انسانی را در این خانواده آشکارا به نمایش گذاشت؛ موضوعی که خانم فرح دیبا در این خاطرات آن را مسکوت گذاشته و ترجیح داده تا وارد جزئیات مسئله نشود زیرا در صورت پرداختن به جزئیات، علاوه بر روشن شدن این واقعیت، خلاف‌گویی فرزند ارشدش رضا نیز برملا می‌شد. اطلاعاتی که از سوی مدعی کنونی تاج و تخت! در این زمینه منتشر شد در کتاب تاج‌الملوک که عمدتاً با هدف پوشاندن ضعف‌های خانواده پهلوی تدوین شده این‌گونه انعکاس یافته است:

ملکه مرده بود. خیلی‌ها از انتظار و رنج در آمدند. یکی، دو نفر دلشان برای غریبی و بی‌حرمتی آخرین روزهای زندگی این زن سوخته بود. جنازه وقتی به مکزیک منتقل شد مأموران امنیتی و گارد مخصوص نیویورک کی نفسی به راحت کشیدند. این دردسر هم تمام شد و چند روز بعد خبر مرگ ملکه مادر را در روزنامه‌های فارسی‌زبان همه ایالات که روزنامه داشتند چاپ کردند؛ پس از به‌دست آوردن این آگهی: با قلبی آکنده از تأسف و تأثر در گذشت شادروان علیاحضرت تاج‌الملوک ملکه پهلوی، مادر بزرگ خود و مادر گرامی اعلیحضرت محمدرضا پهلوی شاهنشاه فقید ایران را، در نتیجه یک دوره کسالت ممتد، در کشور مکزیک به اطلاع هموطنان عزیز می‌رساند. نظر به مقتضیات کنونی و اوضاع فوق‌العاده حاکم بر کشور عزیزمان ایران، جنازه آن فقید سعید در محلی به ودیعه گذارده خواهد شد. رضا پهلوی^۱

۱. جمشیدی لاریجانی، تاج‌الملوک، تهران، زریاب، ۱۳۸۰، ص ۳۲.



این در حالی است که خانم فرح در خاطرات خود صرفاً اشاره‌وار چنین می‌گوید که ملکه مادر در نیویورک دفن شده و فرزندش رضا برای پوشاندن واقعیت‌ها خبر از به ودیعه سپردن جنازه در جایی در مکزیک می‌دهد. اما احمدعلی مسعود انصاری در مورد چگونگی رفتار پهلوی‌ها با مادرشان می‌گوید:

وقتی ملکه مادر در نیویورک فوت کرده بود برای کفن و دفن او احتیاج به دوازده هزار دلار پول نقد بود که هیچ‌کس از افراد خانواده حاضر به پرداخت آن نبود و هر کس به دیگری حواله می‌داد. کار افتضاح چنان بالا گرفت که آرماتو از یاران راکفلر و دوست خانوادگی پهلوی‌ها از نیویورک با من تماس گرفت و بالاخره من پول لازم را حواله کردم.^۱

آن‌طور که در روایت‌های مختلف آمده است پول حواله‌شده، توسط غلامرضا برای مخارج اعتیاد حادش صرف می‌شود و عاقبت جنازه تاج‌الملوک که کسی متقبل هزینه‌های بیمارستان و کفن و دفنش نمی‌شود به همراه جنازه‌های معتادان و افراد بی‌هویت در یک گور دسته‌جمعی دفن می‌شود. بنابراین پر پیداست که چرا خانم فرح چنین واقعیتی را پنهان می‌سازد؛ واقعیتی که حتی برای کسانی که پهلوی‌ها را نمی‌شناسند، پیام روشنی دارد.

۴. **خدمت‌رسانی به مردم؛** طراحان این خاطرات در فرازهای بسیاری این‌گونه وانمود کرده‌اند که گویا خانم دیبا و خانواده پهلوی، زندگی خود را وقف مردم کرده بودند، اما ملت، قدردان این زحمات نبود و با قیامش مانع از رسیدن ایران به تمدنی بزرگ شد! برای روشن شدن این واقعیت که پهلوی اول و دوم به چه میزان در راستای منافع خود گام برداشتند و به چه میزان برای جامعه ایران منشأ خدمت بودند مناسب خواهد بود. ابتدا وضعیت تهران را در آن دوران به عنوان مرکز و به اصطلاح پایتخت کشور مورد بررسی قرار دهیم.

الف. به لحاظ آموزشی؛ بسیاری از دبیرستان‌های تهران حتی در نیمه دوم دهه پنجاه، چهارشیفته کار می‌کردند. یک حساب سرانگشتی روشن می‌سازد که با چهارشیفته بودن دبیرستان‌ها، یک دانش‌آموز به چه میزان در محیط آموزشی فرصت کسب دانش می‌یافت. عبدالمجید مجیدی، رئیس سازمان برنامه و بودجه آن ایام، در کتاب خاطرات خود در پاسخ به سؤال مسئول طرح تاریخ شفاهی هاروارد در این زمینه توضیحی می‌دهد که قابل توجه است:

۱. احمدعلی مسعود انصاری، همان، ص ۱۷۴.



تهران در دوران پهلوی از لوله‌کشی گاز، شبکه فاضلاب، قطار زیرزمینی، قطار برقی، اتوبوس برقی، بزرگراه‌های شمالی-جنوبی و شرقی-غربی و کمربندی و... محروم بود. مردم برای استفاده از سیستم گرمایشی به دو دسته تقسیم می‌شدند: طبقه مرفه از سیستم شوفاژ بهره‌مند بودند و طبقات متوسط و محروم، ساعت‌ها وقت صرف می‌کردند تا برای بخاری‌های خود نفت تهیه کنند. این وضعیت پایتخت کشوری بود که رتبه اول را در زمینه ذخایر گاز در جهان داشت!

حل - یک مثالی که مطرح شده این است: در شرایطی که امکانات مالی داشتیم دلیلی نداشت که در آن سال‌های آخر بعضی از دبیرستان‌های تهران دونوبته یا سه‌نوبته کار نکنند... ع:م: والله مسئله به نظر من این طور مطرح می‌شود که اگر ما توسعه اقتصادی خیلی آهسته‌تر و آرام‌تری را دنبال می‌کردیم طبعاً در بعضی زمینه‌ها خیلی نمی‌توانستیم سریع پیش برویم...^۱

مسئول سازمان برنامه و بودجه سال‌های پایانی رژیم پهلوی هرگز نفی نمی‌کند که دبیرستان‌ها - آن هم در تهران - چندشیفته بوده است. البته به دلیل تنگناهای اقتصادی مردم، قشر قابل توجهی از جمعیت دانش‌آموزی آن دوران اصولاً امکان ادامه تحصیل را نمی‌یافتند، مابقی نیز تا سه ساعت! در روز می‌خواستند دروس دبیرستانی را بخوانند؛ با چنین وضعیتی چگونه سخن از توسعه اقتصادی به میان می‌آید؟ این معمایی است که به سهولت قابل حل نخواهد بود. آیا اصولاً چنین جوانانی می‌توانستند نیروی انسانی توسعه اقتصادی را تشکیل دهند؟ البته اهل دقت و نظر هر چند اگر آن دوران را درک نکرده باشند می‌توانند حدس بزنند زمانی که وضعیت آموزش در تهران چنین اسفبار بود، استعداد‌های ملت ایران در شهرستان‌ها و نقاط دور دست کشور با چه شرایطی مواجه بود.

ب. توسعه اقتصادی؛ در حالی که افرادی چون آقای عبدالمجید مجیدی در خاطرات خود سخن از سرعت زیاد در توسعه اقتصادی به میان می‌آورند و مشکلات رفاهی و آموزشی مردم را در آن زمان ناشی از این سرعت! اعلام می‌کنند، در تهران دهه پنجاه، روزانه متناوباً در تابستان‌ها بین سه تا هشت ساعت با قطع انرژی برق مواجه بودیم. اگر بپذیریم یکی از پایه‌ها و ارکان توسعه اقتصادی هر کشور تأمین انرژی لازم برای به حرکت درآوردن چرخ صنعت است، اینان چگونه می‌توانند ادعا کنند که به لحاظ اقتصادی در دوران پهلوی دوم گام‌های بلندی برداشته شده بود، طوری که انگار از دروازه‌های «تمدن بزرگ»! فاصله چندانی نداریم. لابد ملت، این همه دستاوردها به دلیل فرو رفتن در خاموشی‌های مکرر نمی‌دید! جالب است که تنها زمینه‌ای که خانم فرح دیبا در آن به

۱. عبدالمجید مجیدی، خاطرات عبدالمجید مجیدی، تهران، گام نو، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴.



ارایه اعداد و ارقام می‌پردازد و به آن می‌بالد مسئله افزایش تولید نفت خام است:

می‌توانستیم به آنچه که در طول نیم‌قرن به دست دو سازنده بزرگ، یعنی رضاشاه و همسرش که با قدردانی شاهد پیروزی او بودم، در ایران انجام گرفته بود، ببالیم، بدون آنکه از بیماری همسرش اطلاعی داشته باشیم. هیچ‌گاه وضع مملکت به اندازه ۱۳۵۳ امیدبخش نبود. تولید خام نفت ما از ۷۳ میلیون تن در سال ۱۳۴۲ به ۳۰۲ میلیون تن در سال ۱۳۵۳ رسیده بود و به این ترتیب ایران پس از آمریکا، روسیه و عربستان سعودی، چهارمین کشور تولیدکننده نفت به‌شمار می‌رفت.^۱

البته خانم فرح و مشاورانشان به دلیل بی‌اطلاعی از مسائل، متوجه این نکته نبوده‌اند که آمار ارایه‌شده نه تنها اثبات‌کننده هیچ‌گونه خدمتی به مردم و کشور نیست، بلکه این افزایش سرسام‌آور تولید در آستانه جنگ اعراب و اسرائیل و تحریم نفتی حامیان صهیونیست‌ها از سوی اعراب، هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی خیانتی به ملت ایران محسوب می‌شد. به لحاظ اقتصادی و منافع ملی، افزایش تولید بدون کشف مخازن و منابع نفتی جدید، اقدامی زیانبار و کاهش‌دهنده ذخایر مخازن زیرزمینی است؛ به عبارت دیگر خدمت‌رسانی شاه به رژیم نژادپرست صهیونیستی اقدامی نه تنها در جهت پیشرفت کشور نبود، بلکه تخریب‌کننده چاه‌های نفتی دایر به‌شمار می‌آمد؛ هر چند در کوتاه‌مدت عایدات نفتی را بالا می‌برد و زمینه زدوبندهای مالی را در کشور افزایش می‌داد.

ج. رفاه عمومی؛ تهران در دوران پهلوی از لوله‌کشی گاز، شبکه فاضلاب، قطار زیرزمینی، قطار برقی، اتوبوس برقی، بزرگراه‌های شمالی - جنوبی و شرقی - غربی و کمربندی و... محروم بود. مردم برای استفاده از سیستم گرمایشی به دو دسته تقسیم می‌شدند؛ طبقه مرفه از سیستم شوفاژ بهره‌مند بودند و طبقات متوسط و محروم، ساعت‌ها وقت صرف می‌کردند تا برای بخاری‌های خود نفت تهیه کنند. این وضعیت پایتخت کشوری بود که رتبه اول را در زمینه ذخایر گاز در جهان داشت. در چنین پایتختی فاضلاب بعد از پرشدن چاه‌خانه‌ها به وسیله لوله‌های برزنتی به مخزن یک تانکر از رده خارج‌شده انتقال می‌یافت و سپس به خارج از شهر برده می‌شد. قطعاً می‌توانیم تصور کنیم در محل بارگیری فاضلاب چه وضعیتی به لحاظ بهداشتی به‌وجود می‌آمد. همچنین در طول مسیر حرکت این تانکرهای فرسوده تا محل تخلیه، هر تکان

۱. فرح دیبا، همان، ص ۲۴۲.

شدید ماشین یا دست انداز خیابان، صحنه رقت باری را در پیش روی عابران قرار می داد. علی القاعده این نحوه تخلیه فاضلاب علاوه بر اینکه چهره زشتی به شهر می بخشید، موجب شیوع بیماری های گوناگون نیز می شد.

از سوی دیگر، تهران فاقد مترو، اتوبوس برقی و... بود و حمل و نقل عمومی عمدتاً توسط اتوبوس های دوطبقه فرسوده ای صورت می گرفت که بعد از سال ۱۳۲۰ برای آزاد کردن ۱۴ میلیون لیره سپرده رضاخان از بانک های انگلیس، خریداری شده بود. این اتوبوس ها علاوه بر فرسوده بودن، اصولاً برای شهر تهران که در کوهپایه واقع شده است، مناسب نبودند. اما محمدرضا پهلوی برای تصاحب سریع این سپرده پدر، به تنها موضوعی که نمی اندیشید همین بود.

باقر پیرنیا در کتاب خاطرات خویش در این زمینه می نویسد:

شاه پس از برگشت، نخستین تصمیم خود را که آزاد کردن ۱۴ میلیون لیره بود گرفت. رایزنان دولت به ویژه وزارت کشور، برنامه ایجاد شرکت واحد اتوبوسرانی را پیشنهاد کردند. از این محل بود که پول اتوبوس های دوطبقه در تهران پرداخته شد و در نتیجه از ارزهای دیگر که دولت در اختیار داشت، ۱۴ میلیون لیره آزاد شد، ولی همان گونه که آگاهیم متأسفانه این شرکت - شرکت واحد - سرشته ای اقتصادی نداشت و جز زیان برای شهرداری تهران و مردم چیزی نساخت.^۱

د. وضعیت مسکن؛ علاوه بر بحرانی بودن مسئله مسکن به ویژه برای طبقات کارمند و قشرهای کم درآمد در پایتخت کشور، روستاییان آواره شده - بر اثر سیاست های عامدانه و طراحی شده به منظور تخریب کشاورزی - که به تهران پناه آورده بودند در وضعیت اسفباری زندگی می کردند؛ به طوری که بشر امروز حتی در مورد حیوانات نیز زندگی در چنین زیستگاه هایی را روا نمی دارد. به وجود آمدن و رشد سریع حلبی آبادها و گودنشینی ها در اطراف تهران، یکی از نشانه های تمدن مورد اشاره خانم فرح دیبا در دهه پنجاه است. البته شاید لازم باشد افرادی چون خانم شهرنوش پارسسی پور (از روشنفکران وابسته به دربار) نقش آفرینی گذشته خود را همچنان حفظ کنند تا حتی ادعای این چنینی نیز مدافع داشته باشد؛ ایشان در تجلیل نامه ای که بر کتاب خانم فرح دیبا نوشته، راجع به گودهای تهران آورده است:

... این چند شخصیت روشنفکر مرا به دیدار گودهای جنوب شهر بردند.

۱. باقر پیرنیا، گذر عمر، با مقدمه عبدالله شهبازی، تهران، کویر، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱.



شرایط زندگی در این گودها آنچنان ترسناک بود که من یخ کردم. دره‌ای به عمق شاید پنجاه متر یا بیشتر، و مردم در این دره‌وار سوراخ‌هایی کنده بودند و در این سوراخ‌ها زندگی می‌کردند... بگذریم از اینکه سال‌ها بعد من کتابی درباره تاریخچه شهر تهران خواندم و روشن شد که اهالی این شهر از زمان‌های قدیم عادت داشتند برای مقابله با هجوم قبایل، که بارها و بارها از این منطقه عبور می‌کردند، سوراخ‌هایی در زمین بکنند و تمام روز را در این سوراخ‌ها به سر برند و شب از سوراخ بیرون بیایند. هر کس این را باور نمی‌کند می‌تواند به تاریخ یورش قبایل ترک و تاتار و مغول به ایران رجوع کند و این واقعیت را باور کند... البته دوست روشنفکر دوم که زندانی سابق بود این گودها را به عنوان سند خیانت سلسله پهلوی قلمداد می‌کرد. من امروز جداً باور دارم که این گودها مربوط به همان سابقه تاریخی زندگی مردم هستند... البته در کتاب جعفر شهری به نام تهران در قرن چهاردهم هیچ اشاره‌ای به این مسئله نیست. اما من شک ندارم که تهران و گودهایش به یک سابقه تاریخی بسیار دور بازگشت می‌کنند.^۱

با این فرض که بپذیریم شهر تهران در عصر حمله قبایل ترک و تاتار و مغول، وجود خارجی داشته است و آقای جعفر شهری و دیگر محققان در مقام نگارش تاریخ این شهر دچار غفلت شده‌اند، سؤال این است که مگر در سال‌های پنجاه همچنان خوف حمله چنین قبایلی مطرح بود که مردم از سر ترس (و نه به دلیل فقر و فلاکت) در سوراخ‌های تاریک و نمور زندگی کنند؟ در واقع باید گفت تنها هجومی که در این ایام همیشه مردم را نگران و مضطرب می‌داشت خوف از حملات خفاش گونه تیم‌های تجسس پلیس مخفی شاه (ساواک) بود که البته چنین سوراخ‌هایی نیز نمی‌توانست برای آنها ایجاد مصونیت کند.

خانم شهرنوش پارسی‌پور که هم به لحاظ سلاقی و باورها و هم به لحاظ سطح درک سیاسی و تاریخی مشابهت فراوانی با خانم فرح دیبا دارد نمونه روشنی از قشری است که در دوران پهلوی دوم بر ملت ایران حاکمیت یافته بودند.

آنچه به طور اختصار بیان شد، در مورد وضعیت تهران بود. اختلاف وضعیت تهران با سایر استان‌ها، استان‌ها با شهرستان‌ها و شهرستان‌ها با روستاها نیز بسیار عمیق بود. برای ترسیم شمای دقیقی از وضعیت شهرستان‌ها توجه محققان را به گزارش آقای

۱. سایت شهروند، ۱۳۸۳/۷/۳.

عبدالمجید مجیدی از سفری که در سال ۱۳۵۵ به شهر کاشان داشته است، جلب می‌کنیم:

... ببینم تقاضای مردم چیست. به طرف این تقاضاها بیشتر برویم و جواب اینها را بدهیم. اینها بیشتر تقاضاهایشان در حد ساخت و ایجاد یک قبرستان، ایجاد یک درمانگاه، ایجاد یک فرض کنید... فاضلاب، مدرسه و این قبیل چیزها بود در حالی که [پاسخگویی به] این احتیاجات، منابع مملکت را بیشتر به طرف چیزهایی می‌کشید که بازده اقتصادی در میان مدت یا کوتاه مدت نمی‌داشت... اما می‌گوییم احتیاجات مردم، تمام [از این] صحبت‌ها بود. از همه مهم‌تر، گفتند تمام اینها هم به کنار. ما آب مشروب را حاضریم تحمل بکنیم، برق هم این نوساناتش را - شما قول بدهید که درست می‌شود - ما قبول می‌کنیم، اما چیزی که در کاشان می‌خواهیم یک قبرستان خوب است... ض ص: چه سالی بود این، آقای دکتر حدوداً؟ ع م: ۱۳۵۵ یعنی ۱۹۷۶. از این داستان که گفتم نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که ما رفتیم در شهر کاشان... از یک طرف با این خانم‌هایی که دبیر بودند و آموزگار بودند، همه چادر سیاه و صورت بسته و این حرف‌ها [موافق شدیم] از طرف دیگر تقاضای قبرستان...^۱

آیا چنین ملت مظلوم و کم‌توقعی شایسته این همه توهین از جانب خانم فرح است؟ آیا قیام چنین ملتی که بعد از ۵۵ سال سلطه پهلوی‌ها حتی در سال ۱۳۵۵ یک قبرستان در شهر بزرگی چون کاشان نداشت از سر شکم‌سیری بوده است؟ آیا مردمی که به صراحت می‌گویند حاضرند مشکل نداشتن آب بهداشتی، قطع شدن‌های مکرر برق تا هشت ساعت در روز، نداشتن مدرسه، درمانگاه و... را تحمل کنند اما دستکم جایی داشته باشند که بتوانند اموات خود را به صورت بهداشتی غسل و کفن کنند، درخواست فوق‌العاده‌ای است که مسئول سازمان برنامه و بودجه وقت با وقاحت می‌گوید: «پاسخ گفتن به چنین تقاضاهایی ما را از برنامه توسعه اقتصادی مان باز می‌داشت»؟!^۲

وضعیت روستاهای کشور را هر چند می‌توانیم بعد از شناخت شرایط شهرهایی چون کاشان حدس بزنیم، اما بی‌مناسبت نیست که بی‌توجهی مطلق پهلوی‌ها به روستاها را از زبان استاندار فارس و خراسان در آن ایام بشنویم:

روستاهای دورافتاده فارس فاقد همه چیز بود. عشیره‌های فارس با هر کوچ،

۱. عبدالمجید مجیدی، همان، ص ۵۱-۴۹.



وسایله‌ها و نیازمندی‌های خود را به صورت ایلی و در حال حرکت فراهم می‌کردند. عشیره‌ها به علت خشکسالی در مضیقه قرار می‌گرفتند، وضع بهداشتی آنان در حد صفر بود و از نظر خوراکی دچار کمبود می‌شدند.^۱

چنین شرایطی مربوط به روستاهای استانی است که هم به لحاظ آب‌وهوایی نسبت به بسیاری از مناطق کشور بهتر است و هم به لحاظ سیاسی مورد توجه قرار داشت. آقای باقر پیرنیا همچنین در شرح سفر خود به روستاهای هم‌مرز با اتحاد جماهیر شوروی در استان خراسان که رژیم پهلوی به لحاظ سیاسی بنا داشت به آنها رسیدگی کند واقعیت‌های تلخی را یادآور می‌شود که علی‌القاعده باید آموزنده باشد:

به سالمندان و پیشوایان ده پس از اظهار خوشوقتی از این سفر، گفتم اعتباری را که در اختیار دارم محدود است و چون به هر دهی که می‌رفتم چهار مسئله آب آشامیدنی، گرمابه، برق و مدرسه مورد توجه اصلی قرار داشت، گفتم هر کدام از این چهار برنامه را که مورد علاقه شماست بگوئید تا آن را پس از آمادگی اعتبار انجام دهیم. همه بی‌کمترین اختلافی اظهار کردند که ما تنها برق می‌خواهیم! من در پاسخ گفتم آب آشامیدنی و حمام می‌اندیشم بر برق مقدم باشد. آنان مسیری را نشان دادند که ده سرسبز و آبادی بود در خاک شوروی که ضمناً برق هم داشت. اهالی رباط گفتند برای ما مایه شرمساری است که شب در تاریکی بمانیم و آنان از روشنایی سود جویند. از این رو برای حفظ غرور خود میل داریم برق داشته باشیم.^۲

حتی روستاییان به‌ظاهر کم‌سواد ایرانی به مقوله‌ای به نام «غرور ملی» می‌اندیشند و ملت‌مانه از مسئولان آن هم در آغاز دهه ۵۰ می‌خواهند آنان را از شرمساری بیرون آورند، در حالی که آنها جاده نداشتند (آن‌گونه که خود آقای استاندار معترف است)، وضعیت درمانشان نیز صفر بود و حتی از حمام که با رقم ناچیزی قابل ایجاد و تأسیس بود محروم بودند، اما همچنان به حفظ آبروی ایران می‌اندیشیدند. البته چنین کمبودهایی برای کسانی که به‌طور روزانه برای زیبایی خود از وان شیر استفاده می‌کردند و بخش عمده‌ای از سال را در نقاط خوش آب‌وهوای جهان به عیش و عشرت می‌پرداختند قطعاً قابل فهم نیست، این مسائل برای کسانی که در یک شب میلیون‌ها دلار را در کازینوها می‌باختند چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟! مشاور خانم فرح دیبا در این باره می‌نویسد:

۱. باقر پیرنیا، همان، ص ۱۸۹.

۲. همان، ص ۳۵۸.



او (اشرف) که املاکی در پاریس، سواحل جنوب فرانسه و نیویورک داشت، بخش عمده وقت خود را در خارج از کشور سپری می ساخت، علاوه بر این، علاقه وافرش به قماربازی و خوشگذرانی های پر سروصدا، او را به شدت پرخرج نموده بود. یک روز که به طور خصوصی با هویدا، نهار می خوردیم، تلفن اتاق نهارخوری زنگ زد. اشرف بود از جنوب فرانسه تلفن می کرد... فوراً متوجه شدم که قضیه پول است و دل به دریا زدم و پرسیدم یک باخت بزرگ در کازینو؟ رئیس دولت، از جای دررفت و گویی منفجر شده باشد گفت خانم مبلغ زیادی از من طلب می کنند آن هم قبل از اینکه شب شود.^۱

نکته قابل توجه در خاطرات فرح دیبا این است که وی نه تنها در صدد تطهیر خود برآمده، بلکه حتی سعی در کتمان فساد فردی دارد که بی پروا و آشکارا مبادرت به کارهایی می کرد که دیگر درباریان با احتیاط انجام می دادند. مبلغی که اشرف پهلوی در یک شب می باخت و هویدای بی اراده را وادار می ساخت تا از پول متعلق به ملت ایران هزینه خوشگذرانی های شبانه ایشان به فوریت تأمین شود آیا پول هزاران حمام و درمانگاه روستاییان این سرزمین نبود؟ همچنین آقای ابوالحسن ابتهاج در خاطرات خود می نویسد: «روز بعد شاه را دیدم، گفت می دانید اشرف تا قرضش را نپردازد نمی تواند از هند خارج شود؟ آیا امکان ندارد این پول را به او رسانید؟»^۲ بدون شک چنین قروضی در حد چند هزار دلار نبود که مقامات هندی خواهر شاه ایران را به خاطر آن ممنوع الخروج کنند. در چنین شرایطی که پول های کلانی توسط خانواده پهلوی خرج خوشگذرانی هایشان می شد، احداث یک حمام برای یک روستا، چنان هنر بزرگی می نماید که خانم فرح دیبا در بیان تاریخ خدمتگزاری پهلوی ها به مردم، به آن اشاره دارد:

یک روز صبح استاندار یکی از ولایات به من تلفن کرد؛ - علیاحضرت، ساکنین یکی از دهکده های ما می خواهند حمام عمومی کوچکی را افتتاح کنند و مایل اند نام پادشاه را بر آن نهند. به نظر من این کار درستی نیست... چند هفته بعد گزارشی به دفتر همسرم رسید که در آن ساواک سوءظن خود را نسبت به استانداری که مانع از گذاشتن نام پادشاه بر یک حمام عمومی شده بود، ابراز کرده بود. استاندار بیچاره گرفتاری هایی پیدا کرده بود.^۳

۱. احسان نراقی، همان، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۲. ابوالحسن ابتهاج، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، لندن، ۱۹۹۱، ص ۱۰۲.

۳. فرح دیبا، همان، ص ۲۲۹.



در نبود خدمت‌رسانی به مردم، ساختن یک حمام کوچک می‌تواند چنین جایگاهی بیابد و همه مسئولان وقت را درگیر خود کند؛ والا اگر روند خدمات‌رسانی منطقی بود چنین بحث‌هایی معنا نمی‌یافت.

۵. نقش پهلوی‌ها در تاریخ ایران؛ خانم فرح دیبا در این بخش دچار تناقض‌گویی‌های بیشتری می‌شود. او ابتدا به تجلیل از رضاخان و خدمات وی می‌پردازد و ضمن آن می‌گوید: «از نظر فردوسی عظمت ایران پیوندی نزدیک با استمرار سلطنت دارد»^۱ در حالی که همگان بر این واقعیت واقف‌اند که رضاخان از یک‌سو سوگند مکتوب خود را مبنی بر وفاداری به سلطنت احمدشاه زیر پا گذاشت و از سوی دیگر با طرح شعار جمهوریت برای کنار زدن سلطنت قاجار، ثابت کرد صرفاً به قدرت می‌اندیشد و هرگز به نوع خاصی از آن تعلق خاطر ندارد. خانم فرح همچنین به‌رغم تجلیل فراوان از خدمات رضاخان، سخن از انقلاب توسط همسرش به میان می‌آورد:

پادشاه گمان می‌برد که به زودی خواهد توانست انقلاب آرامی را که مملکت را از عقب‌ماندگی خارج کند، آغاز نماید. او از زمان تحصیل در سوییس به فکر این انقلاب بود. نخستین مرحله این انقلاب طبیعتاً اصلاحات ارضی بود که موانع بی‌شماری در راه حصول به آن وجود داشت.^۲

اگر رضاخان در مسیر درست گام برمی‌داشت چرا در زمان حکومت وی، فرزندان محمدرضا نیز باید در فکر انقلاب باشد؟ انقلاب یعنی ایجاد تحول اساسی و بنیادی در وضعیت موجود و به عبارت دیگر، زیرورو کردن شرایط. طرح چنین شعاری از سوی محمدرضا اعتراف آشکار به نامطلوب بودن وضعیت در زمان حاکمیت پدرش است. اما در مرحله بعد همین پسر، فرزندش را دعوت می‌کند که به راه دیگری جز آنچه او رفته برود:

پادشاه که از کوتاهی عمر خود آگاهی داشت، درصدد آماده کردن مملکت برای سلطنت ولیعهد بود. او بارها گفته بود که پسرش نباید مانند خود او سلطنت کند. هدف رضا که وارث مملکتی روبه توسعه می‌شد، می‌بایست ایجاد دموکراسی در ایران باشد.^۳

این مطلب گرچه از یک‌سو وعده سرخرمنی است برای فراهم کردن زمینه به قدرت رسیدن فرزندان، اما از سوی دیگر اعتراف صریحی به حاکمیت ۵۷ ساله دیکتاتوری در ایران

۱. همان، ص ۴۵.

۲. همان، ص ۱۱۳.

۳. همان، ص ۲۶۱.

و به انحراف کشیدن جامعه از سوی رژیم پهلوی است. طمعکاری خانواده پهلوی برای تجدید دوران طلایی گذشته خود موجب این اعتراف می‌شود که ملت ایران در دوران پهلوی اول و دوم، استبداد را تجربه کرده است اما اگر مردم پهلوی سوم را از غربت و انزوا خارج سازند وی به راه پدر و پدربزرگ خود نخواهد رفت و دموکراسی را برای آنها به ارمغان خواهد آورد!

اما آیا پهلوی‌ها در سایه دیکتاتوری، جامعه را به توسعه اقتصادی رساندند یا با سرکوب و ارباب در صدد ارضای حرص و ولع خود به اندوختن ثروت برآمدند؟ نگاهی به برخی آمار نقل شده از سوی مشاوران و درباریان رژیم پهلوی، گویای بسیاری از واقعیت‌ها در این زمینه است. نراقی مشاور خانم فرح می‌گوید:

این بنیاد (پهلوی) در سال ۱۳۳۷ تأسیس شد و سپس املاک خصوصی شاه در اختیار آن قرار گرفت. این املاک که عبارت از ۸۳۰ دهکده با مساحتی برابر با دو میلیون و نیم هکتار بودند به عنوان ارث پدر، از رضاشاه به محمدرضاشاه رسیده بود. رضاشاه، در طول سال‌های آخر حکومتش یعنی تا ۱۳۲۰، به گونه‌ای مستبدانه، بهترین زمین‌های کشاورزی ایران را غصب کرد که بخش اعظم این زمین‌ها در مناطق حاصلخیز سواحل دریای خزر واقع شده بودند.^۱

اظهارات آقای باقر پیرنیا استاندار دو استان مهم فارس و خراسان در دوران پهلوی دوم نیز گویای مسائل بسیاری است:

پس از اینکه رضاشاه کنار رفت، موضوع دارایی ایشان در گردهمایی‌های سیاست‌پیشگان داخلی و خارجی مطرح شد و بزرگان قوم به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از هر گونه سوء تفاهمی، در آغاز ملک‌ها و نقدینه و غیره که متعلق به ایشان بود، به محمدرضا ولیعهد منتقل شود... در ضمن کسانی دادخواست‌هایی درباره زمین‌ها و دارایی‌شان که از سوی رضاشاه گرفته شده و یا خریداری شده به دادگاه تسلیم کردند. جمع رقبه‌هایی که به مالکیت رضاشاه درآمده بود نزدیک پنج هزار و ششصد فقره بالغ می‌شد. دادگاه اختصاصی املاک و اگذاری به تدریج به این مسئله رسیدگی کرد و به کسانی که دارای سند معتبر بودند دارایی‌شان را باز گرداند ولی زمین‌های بایر و موات و جنگل‌های ویران و همچنین جنگل‌های آباد به مالکیت بنیاد

۱. احسان نراقی، همان، ص ۹۵-۹۴.

پهلوی ماند.^۱

رضاخان در طول حکومت شانزده ساله خود دستکم بنابر آنچه آقای پیرنیا به آن اذعان دارد پنج هزار و ششصد فقره از املاک وسیع و ارزشمند کشور را از آن خود می سازد. یک ضرب و تقسیم ساده نشان می دهد که با احتساب روزهای تعطیل، رضاخان به طور متوسط در هر ۱/۲ روز، یعنی نزدیک به هر روز ملکی را با قلدری به تصرف خود درمی آورده است. این تصرفات غیرقانونی که گستره آنها را آقای احسان نراقی در خطه شمال و سایر مناطق خوش آب و هوا مشخص می سازد، سند بارزی است که رضاخان انرژی و توان خود را در چه مسیری مصرف می داشته است. البته علاوه بر این املاک، رضاخان کارخانه هایی را نیز به تملک خود درآورد؛ برای نمونه ابوالحسن ابتهاج در خاطرات خود در این زمینه می نویسد:

رضاشاه آن روز بیاناتی کرد که من فقط قسمتی از آن را به خاطر دارم. گفت... می گویند من کارخانه (نساجی) شاهی را برای استفاده شخصی دایر کرده ام در صورتی که این طور نیست. من این کار را انجام دادم چون کسی حاضر نبود دست به این کار بزند و گر نه من که نباید کارخانه درست کنم.^۲

این توجیه رضاخان به عذر بدتر از گناه می ماند، زیرا دستکم آورندگان رضاخان بر اریکه قدرت این گونه تبلیغ می کنند که وی مدیر مقتدری بوده است. اگر چنین مدیری نمی توانست کارخانه ای را در چارچوب مالکیت دولت اداره کند و باید همه چیز را به مالکیت خود درمی آورد تا انگیزه لازم برای اداره آن داشته باشد، پس نمود این همه تبلیغات را باید در کجا دید؟ شکل دهی یک ارتش قوی که بتواند در برابر بیگانگان ایستادگی کند؟ به گواه تاریخ متأسفانه در این زمینه نیز رضاخان کارنامه روشنی از خود ارایه نکرده است. رضاخان اگر قرار بود در کنار دیکتاتوری و چپاول اموال مردم، در جایی قابلیت خود را به منصه ظهور برساند علی القاعده آنجا جز ارتش نمی توانست باشد، زیرا از رده قزاقی ساده تارده سردار سپه را (البته با مساعدت آبرون ساید) طی کرده بود و می بایست تبحری در امور ارتش کسب کرده باشد. اما زمانی که هنوز ارتش شوروی از قزوین به طرف تهران راه نیفتاده بود، وی به عنوان فرمانده کل ارتش به اصفهان گریخت. آقای جعفر شریف امامی در خاطرات خود در این زمینه می نویسد:

روزی موقع خروج دیدم که سرگرد لئالی، معاون پلیس راه آهن، در ایستگاه

۱. باقر پیرنیا، همان، ص ۲۸۵ - ۲۸۴.

۲. ابوالحسن ابتهاج، همان، ص ۳۰۳.



اعمال نظر امریکایی‌ها در مسائل کشور بعد از کودتای آنها در ۲۸ مرداد صرفاً محدود به ارتش، ساواک، سازمان برنامه و بودجه و مسائل کلان دیگر نبود، بلکه در مسائل جزئی همچون تعیین ریاست دانشگاه‌ها دخالت مستقیم داشتند

راه‌آهن یک گوشی تلفن دیگر را به دست چپ گرفته و مطالبی را (که) از یک طرف می‌شنید به طرف دیگر بازگو می‌کند. چند دقیقه ایستادم. دیدم می‌گویند که روس‌ها از قزوین به سمت تهران حرکت کرده‌اند و ایستگاه بعد نیز مطلب را تأیید کرده و بدون (تحقیق) موضوع را به رئیس شهربانی با تلفن اطلاع می‌دهد و او موضوع را به هیئت وزیران و از آنجا به دربار و به اعلیحضرت خبر می‌دهند که روس‌ها به سمت تهران سرازیر شده‌اند. ایشان (رضاشاه) دستور می‌دهند که فوراً تو میبیل‌ها را آماده کنند که به طرف اصفهان حرکت کنند... زودتر رفته به منزل. ولی از آنجا به راه‌آهن تلفن کرده و خط قزوین را گرفتم. پس از بررسی و پرسش از ایستگاه‌ها، معلوم شد چند کامیون عمده که بیل‌های خود را در دست داشتند به طرف تهران می‌آمده‌اند و چون هوا تاریک بود، نمی‌شد درست تشخیص دهند...^۱

دکتر محمدعلی مجتهدی ریاست دبیرستان البرز و مؤسس دانشگاه آریامهر (شریف) درباره آنچه رضاخان در تهران از خود به نمایش گذاشت می‌گوید:

با همسرم رفتیم به اهواز و آنجا با یک مرد شریفی به اسم تیمسار شاه‌بختی - (افسری) وطن‌پرست (بود) منتها معلوماتی نداشت. ولی فوق‌العاده وطن‌پرست، با ایمان (بود) - تماس پیدا کردم. فرمانده لشکر بود... سوم شهر یور شاه‌بختی اصلاً سربازان و افسران وظیفه را مرخص نکرد - و مثل تهران خیانت به مملکت نکرد - تا بتواند در مقابل سربازان خارجی کمی مقاومت کند و تا آخرین دقایق جنگید تا از تهران دستور متارکه رسید.^۲

دکتر مجتهدی ضمن اشاره صریح به خیانت رضاخان در تهران که هیچ‌گونه مقاومتی در برابر اشغالگران نکرد و فرار را بر قرار ترجیح داد، در یک تحلیل کلی از پهلوی اول و دوم بسیار محتاطانه واقعیت‌هایی را مطرح می‌سازد؛ هر چند همین فردی را که حاضر نمی‌شود لحظه‌ای در برابر بیگانگان ایستادگی کند وطن‌پرست می‌خواند و می‌گوید:

محمد رضاشاه، عزیز در دانه رضاشاه بود؛ رضاشاه ببخشید، مرد بی‌سواد، وطن‌پرست، علاقه‌مند به مملکت. [او با] تجربه چهل ساله توی محیطی بود

۱. جعفر شریف‌امامی، خاطرات جعفر شریف‌امامی، تهران، سخن، ۱۳۸۰، ص ۵۳-۵۲.

۲. محمدعلی مجتهدی، خاطرات محمدعلی مجتهدی، تهران، کتاب نادر، ۱۳۸۵، ص ۲۸.



که همه دزدها، بی شرف‌ها، نوکرهای خارجی نمی گذاشتند این مملکت تکان بخورد. درست است. درست است. روز اول رضاشاه را خارجی‌ها آوردند، ولی چنان لگدی به خارجی‌ها زد در ساختمان مملکت - این عقیده من (است) ... انگلیس‌ها هم می خواستند از شر بختیاری‌ها و قشقایی‌ها و کسانی دیگر که نمی گذاشتند نفت ببرند از دست آنها خلاص بشوند. از دست (شیخ) خزل خلاص بشوند. لازم بود کسی را داشته باشند. ولی آیا رضاشاه به مملکت خدمت نکرد؟ بله؟ یک شخص بی سواد، یک شخصی که مهتر بود، مغزش درست کار می کرد. محمدرضاشاه، نه. این مهتر نبود. این عزیزدانه پدر و مادر بود، مغزش درست کار نمی کرد. در درجه اول علم جاسوس را وزیر دربار و همه کاره خود کرده بود.^۱

دکتر مجتهدی به عنوان یک شخصیت علمی و بسیار محتاط در مسائل سیاسی ضمن تجلیلی سطحی از رضاخان، واقعیت‌های تحقیرکننده ملت ایران را در دوران حکومت پهلوی‌ها بر این مرز و بوم لیست می کند؛ اینکه انگلیسی‌ها مهتر سفارت خود یعنی کارگر نظافتچی اصطبل خود را به عنوان پادشاه بر این کشور می گمارند، اینکه این مهتر به هیچ وجه سواد نداشته است، اینکه چنین عاملی با قلدری و خشونت یک حکومت دیکتاتوری متمرکز ایجاد می کند تا انگلیسی‌ها بتوانند به سهولت به چپاول نفت ایران بپردازند و اینکه رضاخان بعد از خود فرزندش را (البته با تأیید همان بیگانگان) بر ایران مسلط ساخت که همان خصوصیات مثبت پدر را هم نداشت و یک عزیزدانه بی سواد بود و ... آقای دکتر مجتهدی در مورد دخالت امریکایی‌ها در همه شئون کشور در زمان محمدرضا پهلوی، به تحمیل «پروفسور رضا» به عنوان ریاست دانشگاه آریامهر اشاره می کند و می گوید:

... بعد از بازدید اعضای سفارت امریکا - و به طور یقین به دستور آنها (شاه) رضا را رئیس دانشگاه آریامهر کرد ... چنین کسی را که این خصایل را دارد - خصایل که چه عرض کنم این معایب را دارد - به عنوان دبیر استخدام نکردند و ایشان رفت به امریکا. یک موقعی کارمند جنرال موتورز بود و بعد هم اسمش را گذاشت «پروفسور» ... آیا همان امریکایی‌هایی که آمدند (برای بازدید از دانشگاه) دستور دادند و او امر امریکایی را اعلیحضرت انجام می داد؟

۱. همان، ص ۱۹۰.

شاه ضعیف‌النفس بود... از این (جهت) که خودش تحصیلاتی نداشت...^۱ بنابراین اعمال نظر امریکایی‌ها در مسائل کشور بعد از کودتای آنها در ۲۸ مرداد صرفاً محدود به ارتش، ساواک، سازمان برنامه و بودجه و مسائل کلان دیگر نبود، بلکه در مسائل جزئی همچون تعیین ریاست دانشگاه‌ها دخالت مستقیم داشتند. لذا آقای دکتر محمدعلی مجتهدی که به لحاظ مراتب علمی خود حاضر نبود همراهی‌های مورد نظر امریکایی‌ها را داشته باشد با وجود اینکه لیاقت خود را در راه‌اندازی یکساله یک دانشگاه به اثبات رسانده بود، کنار گذاردند و فرد بی‌سواد و البته حرف‌شنویی را که برای دبیری قبول نشده بود جایگزین وی کردند. اما برای روشن شدن میزان وطن‌پرستی رضاخان در برابر بیگانگان، تجدید معاهده ویلیام داریسی را توسط وی یادآور می‌شویم. قاجارها همواره در تاریخ به عنوان پادشاهانی بی‌لیاقت که قراردادهای ننگین و ذلت‌آوری چون قرارداد داریسی را امضا کرده‌اند مورد سرزنش قرار می‌گیرند. اما باید دید انتخاب مهتر سفارت انگلیس در تهران به عنوان پادشاه، شرایط کشور را از دوران قاجار بهتر ساخت یا بدتر، منوط به آنکه برخی سرویس‌دهی‌ها به بیگانگان چون ایجاد دولت مرکزی که خواسته مستقیم دولت انگلیس بود یا ایجاد راه‌آهن سراسری که آلمان‌ها و انگلیسی‌ها در ایجاد آن نقش محوری داشتند، موجب نشود که در واقعیت‌های تاریخ عمیق‌تر نشویم... آقای ابوالحسن ابتهاج در مورد تجدید قرارداد داریسی توسط رضاخان می‌نویسد:

رضاشاه در سال ۱۳۱۲ ناگهان تصمیم گرفت قرارداد امتیاز نفت را که در سال ۱۹۰۱ بین دولت ناصرالدین شاه قاجار و ویلیام داریسی انگلیسی بسته شده بود، فسخ کند... سپس به دستور رضاشاه، تقی‌زاده قرارداد جدیدی با شرکت نفت انگلیس امضا کرد و به موجب آن همان امتیاز برای مدت ۳۲ سال دیگر تجدید شد و این قرارداد به تصویب مجلس هم رسید، در صورتی که قرارداد سابق به تصویب مجلس نرسیده بود. گذشته از این طبق قرارداد سابق، در انقضای مدت امتیازنامه، تمام دستگاه‌های حفر چاه بلاعوض به مالکیت ایران درمی‌آمد و حال آنکه در قرارداد جدید این ماده حذف شد.^۲

بنابراین به سهولت می‌توان به یک مقایسه نسبی بین عملکرد قاجار و پهلوی پرداخت. در ضمن، پهلوی اول در تجدید این قرارداد ضمن آنکه امتیازات بیشتری به انگلیسی‌ها اعطا می‌کند آن را به تصویب مجلس نیز می‌رساند که ملت ایران به راحتی نتواند از زیر

۱. همان، ص ۱۵۳-۱۵۲.

۲. ابوالحسن ابتهاج، همان، ص ۲۳۴.



بار این قیود استعمارگرانه رهایی یابد! این نمونه‌ای از خدمات مهتر سفارت انگلیس به دولت فخمه البته به کمک عناصر فراماسونی چون تقی‌زاده است.

چنانچه در تاریخ مضبوط است خدمات محمدرضا پهلوی به امریکایی‌ها به هیچ‌وجه با آنچه پدرش برای انگلیسی‌ها انجام داد قابل مقایسه نیست، زیرا رضاخان به دلیل محرومیت کشیدن و قلداری، در برخی امور جزئی دستکم ایستادگی‌هایی داشت، اما فرزند دردانه‌اش هرگز به موردی جز تسلیم محض بودن نمی‌اندیشید؛ برای نمونه در اجرای طرح یا دکتین نیکسون بعد از رویارویی امریکا با مشکلات در ویتنام، محمدرضا بخش اعظم درآمدهای نفتی ایران را به منظور توفیق این دکتین مصروف داشت. براساس این دکتین دیگر امریکا نمی‌بایست در کانون‌های استراتژیک جهان به طور مستقیم حضور پیدا کند، بلکه کشورهایی در این نقاط تعیین می‌شدند تا به صورت حافظ منافع امریکا عمل کنند. براساس این طرح قاعدتاً می‌بایست سلاح‌های لازم برای مقابله با تهدیداتی که متوجه منافع امریکا می‌شد در این کشورها انباشت (دپو) شود. محمدرضا نه تنها تمامی هزینه چنین سلاح‌هایی را پرداخت می‌کرد، بلکه مبالغ هنگفتی برای کارشناسان امریکایی نگاهدارنده این تجهیزات نیز می‌پرداخت و این همه در حالی بود که تجهیزاتی چون دستگاه‌های پیچیده استراق سمع و ثبت تحرکات اصولاً برای ایرانیان نه قابل بهره‌برداری بود و نه مورد نیاز.

شاه همواره بودجه عمرانی کشور را قربانی زیاده‌خواهی امریکایی‌ها می‌ساخت. علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد دهه ۴۰ پهلوی دوم در این ارتباط می‌گوید:

هر چند یک‌بار، همه را غافلگیر می‌کردند و طرح‌های تازه برای ارتش می‌آوردند که هیچ با برنامه‌ریزی درازمدت مورد ادعا جور در نمی‌آمد. در این مورد هم یکباره دولت خودش را مواجه با وضعی دید که می‌بایست از طرح‌های مفید و مهم کشور صرف‌نظر نماید تا بودجه اضافی ارتش را تأمین کند.^۱

وی همچنین می‌گوید که شاه مرتب از بودجه عمرانی کشور که نسبت به بودجه نظامی بسیار اندک بود می‌کاست تا امریکایی‌ها بتوانند سلاح‌های مورد نظر خود را به ایران ارسال دارند؛ عالیخانی می‌افزاید:

از یک طرف برای من باعث تعجب بود که هر دفعه گرفتاری مالی پیش می‌آمد، بیشترش به خاطر برنامه‌های شاه و مرتب توپ زدن به بودجه‌های

۱. علینقی عالیخانی، خاطرات علینقی عالیخانی، تهران، آبی، ۱۳۸۵، ص ۲۱۲.



عمرانی بود، هویدا هم هیچ مقاومتی نشان نمی داد و زود تسلیم می شد...^۱ اسدالله علم نیز در خاطراتش می گوید: «محمدرضا می گفت من بودجه نظامی مملکت را تأمین می کنم حتی اگر به قیمت گرسنگی مردم باشد.»^۲ جالب این است که زمانی که محمدرضا بر اثر فشار زیاد بر مردم با قیام سراسری آنها مواجه می شود به گونه ای متفاوت از خانم فرح دیبا سخن می گوید. در واقع سیاست کاستن از بودجه عمرانی موجب فقر و فلاکت به ویژه در روستاها شده بود، لذا شاه در آستانه فرار از کشور چنین اعتراف می کند:

شاه به ناگهان فکری را ابراز کرد که حاکی از ابراز یأس و نسبت به خارجی ها و خصوصاً امریکاییان بود: متأسفانه باید بگویم، خارجی ها، در عمل بعضاً طرح هایی را تحمیل کردند که منافع ما، اصلاً در آنها منظور نشده بود.^۳

البته در این زمینه هم شاه به ریاکاری متوسل می شود، زیرا وی در قبال خریدهای نظامی، پورسانت های کلانی می گرفت و به همین دلیل نیز به این خیانت تن در می داد. اینکه شاه اصولاً خریدهای نظامی را از تشکیلات ارتش جدا ساخت و فرد مورد نظر خود یعنی ارتشبد طوفانیان را مستقل از ارتش به این کار گمارد، جز به این دلیل نبود که پورسانت خرید سالانه ده میلیارد دلار تسلیحات را که دستکم نزدیک به یک میلیارد دلار در سال می شد کاملاً در اختیار گیرد. اما با وجود چنین سوابقی خانم فرح دیبا مدعی می شود:

من و همسر من نسبت به مادیات بی اعتنا بودیم و هر گاه که پادشاه از اختلاس و تقلب، خصوصاً در معاملات آگاه می شد، برای اجرای عدالت به شدت با آن مبارزه می کرد. ما معتقد بودیم که دربار باید در زمینه درستی و درستکاری در همه موارد سرمشق دیگران باشد.^۴

شاید مطالعه کتاب آقای نراقی توسط فرح دیبا موجب می شد تا این حد مردم - حتی سایر ملت ها - ناآگاه تصور نشوند:

آن روز هم، هنوز کاملاً در جایمان قرار نگرفته بودیم که فهرست کذایی شرکت های وابسته به بنیاد پهلوی را بیرون آوردیم. آن را در برابر او، روی میز

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. امیر اسدالله علم، گفت و گوهایی من با شاه، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۱۴.

۳. احسان نراقی، همان، ص ۲۱۴.

۴. فرح دیبا، همان، ص ۲۵۲.

قرار دادم و گفتم همین الان، از ملاقات با اعلیحضرت می‌آیم. مدتی طولانی راجع به فعالیت‌های مالی افراد خانواده سلطنتی با ایشان صحبت کردم. او از من خواست که راه‌حل‌های مناسب را به کمک شما بیابم. شاید بتوان کمیسیون تشکیلات داد که بتواند این ماجرای دردآور را، خاتمه بخشد... شهبانو با عصبانیت تمام، سیگاری را که تازه روشن کرده بود له کرد و با حالتی که گویی عاصی شده است گفت:

کمیسیون چه فایده‌ای دارد؟ ما به جای اول باز می‌گردیم. این مسلم است که باید تصمیمی گرفته شود، اما چنین تصمیمی نه به عهده من است، نه به عهده شما و نه به عهده کمیسیون، بلکه بستگی به خود اعلیحضرت دارد. چه بخواهد چه نخواهد.^۱

واکنش فرح به فساد مالی دیگر درباریان - و نه خود و اطرافیانش در خارج از دربار - به نوعی است که به هیچ‌وجه مایل نیست وارد این مقولات شود؛ کما اینکه شاه نیز به شدت از آن پرهیز دارد. جواب چرایی این مطلب کاملاً روشن است، زیرا به عنوان مثال اگر فرح معترض فساد اشرف و فرزندانش می‌شد بلافاصله وی نیز فساد فرح و فامیل وی را برملا می‌ساخت. موضع شاه در مورد فساد دربار مشخص است؛ او به دلیل دخیل بودن در پورسانت‌گیری‌ها هرگز تا آخرین لحظه سقوط سلطنتش حاضر نشد معترض مفسدان اقتصادی دربار شود. نراقی در این مورد می‌نویسد:

قبل از ترک دفتر، فکر کردم لازم است اشاره‌ای به حیف و میل‌های بیش از حد خانواده سلطنتی در کارهای اقتصادی بکنم، او که گویی یک‌ه خورد بود، گفت: چه می‌خواهید بگویید؟ یعنی خانواده من حق ندارد مانند سایر شهروندان به فعالیت تجاری بپردازد؟^۲ ارتشبد طوفانیان بعضاً اشارات صریحی به معرفی برخی افراد توسط شاه به منظور سود بردن از خریده‌های تسلیحاتی دارد:

اما بعدها خبردار شدم که همین آقای ابوالفتح محوی رفته یک شرکت باز کرده در نیویورک و به نام employee آن حق‌العمل را گرفته است... شاه از او پشتیبانی می‌کرد... آخر سر گفت: این یک مرد خوبی است.^۳ طوفانیان در مورد اطلاع فراگیر جامعه از فساد اقتصادی دربار می‌افزاید:

۱. احسان نراقی، همان، ص ۱۱۳-۱۱۲.

۲. همان، ص ۵۰.

۳. حسن طوفانیان، خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، تهران، زیبا، ص ۱۰۰.

این به نفع اعلیحضرت بوده صد در صد، برای خاطر اینکه در همه جا در افواه است که خانواده سلطنتی Corrupt (فاسد) است این حرفی که من می‌زنم به نفع اعلیحضرت است. فوری قانع شد، فوراً بدون معطلی قانع شد.^۱

آقای دکتر عباس میلانی نیز در کتاب خود در مورد فعالیت‌های غیرقانونی و فساد اقتصادی شاه و دربار می‌نویسد:

شهرام، پسر ارشد شاهدخت اشرف، در آن روزها به عنوان دلال و کارچاق کن، شهره شهر بود... بی‌پروا ترین عمل او فروش آثار ملی و عتیقه‌های مملکت بود... اعضای خاندان سلطنت، شاه را متقاعد کرده بودند که برای گذران امور خود هم که شده، باید در فعالیت‌های اقتصادی مملکت شرکت کنند و حق دلالی بگیرند... حتی پرویز ثابتی هم تجربه‌ای مشابه رئیس بانک داشت. گزارشی درباره فعالیت‌های غیرمجاز برخی از اعضای خاندان سلطنت تدارک کرد و گزارش نه تنها مفید فایده‌ای نشد، بلکه خشم شاه را نیز برانگیخت... در گزارش دیگری، سازمان سیا «یادی» را، کانال اصلی فعالیت‌های اقتصادی شاه می‌داند.^۲

نویسنده همین کتاب در بخش دیگری با اشاره به تیرگی روابط ایران و فرانسه به دلیل درگیر شدن سفارت ایران در پاریس در مسائل غیرقانونی چون تجارت مواد مخدر و قاچاق ارز و طلا می‌افزاید:

حتی پیش از تلاش دولت فرانسه برای تغییر سفیر ایران، تنش دیپلماتیک دیگری میان ایران و فرانسه، رخ نموده بود. در ۲۹ تیرماه ۱۳۲۴، یکی از مجلات فرانسوی به نام نوبی اژور (Nuit Et Jour) در مقاله‌ای مدعی شد که هر ساله دوازده میلیون دلار از درآمد نفت ایران مستقیماً به حساب خصوصی شاه و اقوامش واریز می‌شود.^۳

البته بعد از کشف اسناد خانه سدان (رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس) در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت مشخص شد که همه درباریان و مسئولان وقت مقرری‌های متفاوتی از انگلیسی‌ها داشته‌اند و همین امر نیز موجب می‌شد که چپاول نفت ایران توسط انگلیسی‌ها با سکوت دست‌اندرکاران وقت امور کشوری مواجه شود. متأسفانه این اسناد به دست مظفر بقایی، عنصر مرموز وابسته به امریکا افتاد و صرفاً بخش ناچیزی

۱. همان، ص ۱۱۵.

۲. عباس میلانی، همان، ص ۳۴۹-۳۴۷.

۳. همان، ص ۱۲۴.

جنگال‌های جشن هنر وقتی به اوج خود رسید که در سال ۱۹۷۷ یک گروه هنرپیشه، دکانی را در یکی از خیابان‌های اصلی شیراز در نزدیکی مسجد گرفت و در درون دکان و در پیاده‌روی جلوی آن نمایشی اجرا کرد که شامل یک هتک ناموس تمام عیار و اعمال شهوت‌انگیز بین هنرپیشگان زن و مرد بود. چنین نمایشی در خیابان‌های هر شهرک انگلیسی یا امریکایی جنگال برپا می‌کرد و منجر به بازداشت هنرپیشگان می‌شد

از آن در جریان دادگاه لاهه علیه انگلیس استفاده شد. هر چند روایت‌ها و اسناد بسیاری در این زمینه وجود دارد، اما به دلیل پرهیز از مطول شدن این بحث به نظر می‌رسد در این حد نیز بی‌اساس بودن ادعای خانم فرح در مورد حساسیت دربار به فساد روشن شده باشد.

۶. فرح دیبا و پایان رژیم پهلوی؛ هر چند برخی از درباریان و وابستگان به آنها عملکرد خانم فرح دیبا را عامل اصلی ساقط شدن رژیم پهلوی می‌خوانند، اما نباید فراموش شود که ورود وی به دربار بعد از کودتای ۲۸ مرداد، که عملاً مشروعیت سلطنت نزد افکار عمومی زیر سؤال رفته و نام دربار تجسم‌بخش چماق‌داران و چاقو‌کشانی چون شعبان جعفری (شعبان بی‌مخ) بود، نقش مؤثری در ترمیم چهره دربار داشت. عناصر

تبلیغاتی دربار از چهره این زن جوان و ناشناخته بیشترین بهره را برای جلب نظر مردم به سلطنت بردند. حرکت نمایشی زایمان فرح در یک بیمارستان جنوب شهر تهران، حضور ملکه در میان مردم، تشکیل انجمن‌های خیریه و... از جمله برنامه‌هایی بود که با محوریت وی صورت می‌گرفت، در حالی که اعضای خانواده پهلوی به شدت منفور بودند و هنگام حضور در اجتماعات مردمی به شدت با واکنش منفی مردم مواجه می‌شدند. استفاده از چهره گمنام فرح دارای منافع زیادی برای حامیان رژیم پهلوی بود.

چنانچه اشاره شد، چه در جریان کودتای امریکا علیه دکتر مصدق و چه قبل از آن، یکی از بازوهای دربار برای ایجاد اختناق، استفاده از چهره‌های منفوری چون شعبان جعفری بود. وی در این باره در خاطراتش می‌گوید:

خلاصه اون روز دیدم از طرف اداره آگاهی یه سرگردی در زداومد خونه پیش ما و گفت نمی‌خواهی چند روز بری اینور اونور؟... آره گفت کار خوبی کردین. خلاصه، دستگاه خوشش آمده از این کارتون، اینا داشتن نمایش «مردم» میدادن علیه شاه. توفیق یه چند وقتی خودتون نشون نده و بیا برو... خلاصه پونصد تومن به ما دادن -اون وقت پونصد تومن خیلی پول بود! - ما گفتیم برادر! پونصد تومن خرج چار روز کله پاچه مام نمیشه. خلاصه کردنش دو هزار تومن.^۱

۱. هماسرشار، خاطرات شعبان جعفری، تهران، آبی، ۱۳۸۱، ص ۵۹.



همچنین شعبان جعفری اعتراف دارد که وی به همراه زنان بدنام در کودتای ۲۸ مرداد نقش اساسی داشته است:

بله... یه [رقیه آزادپور معروف به] پروین آژدان قزی بود، می بخشین معذرت می خوام، این فا... بود، اینم آورده بودن قاطی ما؛ یکی، دو تای دیگرم آورده بودن که مثلاً می خواستن به مردم بفهمونن که طرفداران شاه یه مشت چاقوکش و فا... هستن!... همه کاره بود خانم. خونه اش پشت انبار نفت بود. همه کاری ام می کرد.^۱

اما ایشان بلافاصله فراموش می کند که از خانم آژدان قزی تبری جسته است و در ادامه همچنان به دخالت این گونه مدافعان سلطنت که با پول امریکایی ها به خیابان ها ریخته اند، اعتراف می کند:

- دارودسته ها به دستور شما راه افتاده بودند؟ یعنی آن نامه یا پیغامی که به خانم پروین آژدان قزی دادید اثر کرد؟ - نامه نه، پیغوم دادم... - پیغوم دادید گفتید بچه ها بیان بیرون؟ درسته؟ ... - بله...^۲

آقای ابوالحسن ابتهاج نیز در خاطرات خود به نقش شعبان جعفری در تحکیم موقعیت شاه و دربار اشاره می کند و می نویسد:

پس از چندی یک روز علوی مقدم، رئیس شهربانی، بدون اطلاع قبلی به دیدن من آمد و گفت از دفترتان بیرون نروید، آمده اند شما را بکشند. پرسیدم کی آمده مرا بکشد؟ گفت شعبان جعفری (معروف به شعبان بی مخ) با عده ای از چاقوکش هایش آمده اند جلوی ساختمان برنامه، عکس های شاه و عبدالرضا را آورده اند که در دفتر مدیرعامل نصب کنند و می گویند هر کس بخواهد مانع شود او را می زنند.^۳

بنابر این بازگردانیدن شاه از خارج کشور به کمک کودتای امریکایی و به مجری گری افرادی چون شعبان جعفری و آژدان قزی، دربار را کاملاً از مردم منزوی ساخته بود. عبدالمجید مجیدی در این باره می گوید:

جریان ۲۸ مرداد واقعاً یک تغییر و تحولی بود که هنوز [که هنوز] است برای من [این مسئله] حل نشده که چرا چنین جریانی باید اتفاق می افتاد که پایه های سیستم

۱. همان، ص ۱۵۸.

۲. همان، ص ۱۷۰.

۳. ابوالحسن ابتهاج، همان، ص ۳۴۳.



سیاسی- اجتماعی مملکت این طور لق بشود و زیرش خالی بشود.^۱

انتخاب فرح در این دوران و فعال ساختن وی به عنوان تابلوی جدید دربار و به جای آژدان قزی‌ها، دقیقاً بر اساس یک نیاز ضروری صورت گرفت و باید اعتراف کرد که تأثیر زیادی نیز در فراموشی تابلوی قدیمی داشت. در این زمینه آقای نراقی، مشاور خانم فرح، معتقد است:

اما فرح به محض اینکه جهت حمایت سیاسی از شوهرش اقدام کرد و از نقش یک پشتیبان هنر و یک نیکوکار در قبال محرومان (از قبیل جذامیان) خارج شد، به سرعت به دامن سیاستمداران تشنه قدرتی افتاد که در جهت اهداف خاص خودشان از او استفاده کردند.^۲

هر چند آقای نراقی خانم فرح را در بخشی از زندگی‌اش بازیچه دست سیاستمداران عنوان می‌کند، اما همان طور که شوکراس می‌نویسد خانم فرح حتی قبل از ورود به دربار در خدمت سرویس‌های اطلاعاتی غرب درمی‌آید و در کنار ترمیم چهره پهلوی‌ها در سال‌های اولیه ورودش به دربار، نقش گسترده‌ای در تخریب اخلاق جامعه نیز ایفا می‌نماید؛ برای نمونه ویلیام شوکراس در کتاب خود می‌نویسد:

ملکه، ریاست عالی‌ه جشن هنر شیراز را نیز برعهده داشت. در اواسط سال‌های ۷۰ جشن مزبور یکی از پر جنجال‌ترین رویدادهای فرهنگی کشور به شمار می‌رفت. جنجال‌های جشن هنر وقتی به اوج خود رسید که در سال ۱۹۷۷ یک گروه هنرپیشه، دکانی را در یکی از خیابان‌های اصلی شیراز در نزدیکی مسجد گرفت و در درون دکان و در پیاده‌روی جلوی آن نمایشی اجرا کرد که شامل یک هتک ناموس تمام‌عیار و اعمال شهوت‌انگیز بین هنرپیشگان زن و مرد بود. چنین نمایشی در خیابان‌های هر شهرک انگلیسی یا امریکایی جنجال برپا می‌کرد (و منجر به بازداشت هنرپیشگان می‌شد).^۳

بی‌تردید شرح چگونگی ترویج هنر و فرهنگ توسط خانم فرح بحث مبسوطی را می‌طلبد؛ به‌ویژه فعالیت‌های وی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که در چارچوب آن بسیاری از روشنفکران چپ‌گرا با دربار پیوند خوردند، حدیث مفصلی است. شاید فرح به عنوان تنها کسی که در دربار پهلوی پایش به دانشگاه باز شده بود و

۱. عبدالمجید مجیدی، همان، ص ۴۲.

۲. احسان نراقی، همان، ص ۱۲۸.

۳. ویلیام شوکراس، همان، ص ۱۱۵.

یک کلاس درس خوانده بود از نظر امریکایی‌ها می‌توانست نظر چپ‌گرایان ضد دین را به یک فعالیت مشترک با خود باختگان در برابر فرهنگ غرب برای تضعیف اعتقادات جامعه جلب کند. البته باید اذعان داشت خانم فرح در این زمینه نیز توفیقانی کسب کرد و توانست برخی عناصر تحصیلکرده لاییک و چپ‌گرای معاند با دین را دور خود جمع کند.

نکته دیگری که در خاطرات خانم فرح دیبا جلب توجه می‌کند تلاش وی برای تطهیر پهلوی دوم از جنایاتی است که قبل از سقوط برای منصرف ساختن مردم از تحول خواهی و ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه مرتکب شد. به آتش کشیدن سینما رکس آبادان از جمله این جنایات است. منصور رفیع‌زاده، نماینده ساواک در امریکا، در خاطرات خود در این زمینه می‌نویسد:

در این هنگام تیمسار (نصیری) صورت خود را با دستانش پوشاند. سپس دستانش را برداشت و با صدایی که انگار از ته چاه در می‌آید ادامه داد می‌دانی هفته گذشته چند تا مرسدس بنز را درب و داغان کردیم؟ چند تا آتش‌سوزی در منطقه تجاری شهر راه انداختیم؟ چه تعداد آدم در جا کشته شدند؟ و هنوز کافی نیست! او (شاه) امروز به من می‌گفت این کافی نیست.^۱

وی همچنین در زمینه تحریک ارتش برای کشتار مردم در حالی که راهپیمایان سعی می‌کردند در آرامش کامل به تظاهرات بپردازند و از هر نوع درگیری اجتناب ورزند، می‌افزاید:

چند هفته بعد در ملاقات روزانه با شاه، اعلیحضرت که به وضوح نگران و برآشفته بود به او ایسی گفت وقت آن است که به این بی‌نظمی، پایان داده شود. باید جلوی آن را گرفت. ایسی که خود نیز در هچل افتاده بود جواب داد سربازان من در زره پوش‌های خود در خیابان‌ها مستقر شده‌اند مردم به طرف آنها می‌روند، با آنها دست می‌دهند و گل می‌خک قرمز به آنها می‌دهند. آنان سربازان را برادر خطاب می‌کنند! سربازان من دیگر بر روی آنها آتش نمی‌گشایند... شاه مدتی به فکر فرو رفت سرانجام گفت اگر طبق یک نقشه، کماندوها به سربازان شما در خیابان حمله کنند و عده‌ای را بکشند چه؟ به این ترتیب بقیه برآشفته می‌شوند و به سمت جمعیت شلیک می‌کنند. نظرت

۱. منصور رفیع‌زاده، خاطرات منصور رفیع‌زاده، ترجمه اصغر گرشاسبی، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۶، ص ۳۲۰.

در این مورد چیست؟^۱

عبدالمجید مجیدی نیز به صراحت به نقش ساواک در انفجارها و تخریب برای تطهیر خود اشاره دارد؛ البته این اعتراف نقش جناح پیشروی حزب رستاخیز را در این گونه جنایات کمرنگ نمی‌سازد. وی در پاسخ به سؤال مجری طرح تاریخ شفاهی، گوشه‌ای از حقایق را بیان می‌کند:

ح ل: خلاصه، چند نفر گفته‌اند کمیته‌ای که زیر نظر مجیدی بود داخل خانه عده‌ای بمب گذاشته است. برای روشن شدن تاریخ، این سؤال را مطرح می‌کنم... ع م: من آن موقع در دولت نبودم ولی هماهنگ کننده جناح پیشرو در حزب رستاخیز بودم. گفتم که جناح پیشرو حاضر است پشت سر شما بیاید و هر نوع کمکی لازم است به شما بدهد و بین شما و دستگاه‌های انتظامی و شهری ارتباطات لازم را برقرار بکند و کمک بکند. این را من رسماً اعلام کردم. این را گویا، خوب، بعضی‌ها نپسندیدند. موقعی بود که ساواک دیگر آن نقش قبلیش را عوض کرده بود و نقش دیگری بازی می‌کرد- برای اینکه سابوتاژ بکند [در] این حرفی که من زدم. چون استقبال خیلی خوب از آن شده بود. اما یک روزی شنیدم که بمب گذاشتند و بمب منفجر شد پشت در خانه بازرگان، پشت در خانه رحمت مقدم و پشت در خانه هدایت متین‌دفتری و ... بعداً مقداری تراکت بخش کرده بودند که من [مجیدی] بودم که دستور داده‌ام این بمب را بگذارند که مسلماً به نظر من کار خود ساواک بود...^۲

در آخرین فراز از این مقال، اشاره به اغلاط متعدد و فاحش تاریخی (از جمله ملاقات با محمدرضا در بهار ۱۳۳۹،^۳ اعلام بی‌طرفی ارتش در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷،^۴ ورود به مراکش در ۲ دی ۱۳۵۸ و...) و اشتباهات فراوان در موضوعات طرح شده ضروری می‌نماید. این خطاها از جمله موضوعاتی چون حمله چریک‌های فدایی خلق به سفارت امریکا و تصرف آن برای چند ساعت در روزهای اولیه پیروزی انقلاب که در این خاطرات به نام پاسداران انقلاب اسلامی به ثبت رسیده است، بعضاً می‌تواند ناشی از ضعف اطلاعاتی باشد. اما

۱. همان، ص ۳۶۷.

۲. عبدالمجید مجیدی، همان، ص ۱۷۹.

۳. فرح دیبا، همان، ص ۷۲.

۴. همان، ص ۲۹۸.

۵. همان، ص ۲۹۶.



برخی خطاها نیز می‌تواند عامدانه باشد همچون نسبت دادن جمله «بی‌بی سی صدای من است.»^۱ به رهبر انقلاب اسلامی و یا طرح ادعای بی‌پایه و مدرک اعلام آمادگی رضا پهلوی برای حضور در جنگ تحمیلی به عنوان یک خلبان^۲ که یک خلاف واقع‌نگاری آشکار است. همچنین لحن گفتاری صفحات پایانی این کتاب را بسیار متفاوت از دیگر بخش‌های آن می‌یابیم؛ در اختتامیه کتاب بیشتر شاهد نوعی تشابه لحن گفتار با تبلیغات توپخانه‌ای سازمان مجاهدین خلق هستیم به‌ویژه اینکه بعضاً از ادعاهای تبلیغاتی و دروغ‌سازی‌های خاص آنها در مورد حکم اعدام دختران از دواج‌نکرده بهره گرفته شده که کاملاً بی‌اساس است.

اما صرف‌نظر از خطاهای فراوان و جابه‌جایی‌های زمانی در این خاطرات باید اذعان داشت نگارش این خاطرات به نام خانم فرح دیبا برای خوانندگان و اهل دقت و نظر، یک‌بار دیگر فریبکاری کودکانه و دغلکاری ناشیانه درباریان و عناصر وابسته تبلیغاتی آنان را به نمایش می‌گذارد و این نکته را به اثبات می‌رساند که وقایع و تحولات ربع قرن گذشته هیچ‌گونه تأثیری در این جماعت نداشته است چراکه به دلیل غوطه‌وری در رفاه و اشرافی‌گری غیر قابل تصور در خارج کشور، هرگز فرصت تجدیدنظر در آنچه بر ملت ایران روا داشته‌اند را به‌دست نیاورده‌اند. آنها بدون کمترین اعترافی به خطاهای گذشته و با طلبکاری از ملت ایران که گویا قدر و منزلت حضرات را نشناخته‌اند! هر نوع توهین و تحقیر را نسبت به قیام سراسری آحاد این مرز و بوم که به دیکتاتوری و خودکامگی رژیم پهلوی پایان داد، روا می‌دارند. به این ترتیب ظاهراً این جماعت هنوز هم در رؤیای تجدید دوران حاکمیت خویش به‌سر می‌برند؛ دورانی که مردم و به‌ویژه قشرهای غیرشهری در فقر مطلق و درباریان و وابستگان به آنان در اوج لذت‌جویی‌های حیوانی سیر می‌کردند. درست در اوج چنین غفلتی از خشم و غضب ستم‌دیدگان بود که سیلی محکم و سنگین ملت ایران بر گونه‌های پهن دودمان هزارفامیل نواخته شد و آنان را از اریکه به زیر انداخت.

۱. همان، ص ۲۷۹.

۲. همان، ص ۳۸۸.



جایگاه فلسطین و مسئله صهیونیسم در اندیشه و مبارزات آیت الله طالقانی

بیژن تقی زاده

اشاره

بنیان های فکری و اعتقادی آیت الله طالقانی در مورد قوم یهود و مسئله فلسطین را می توان در دو حوزه مورد بررسی قرار داد؛ حوزه اول تفاسیری است که ایشان از قرآن به خصوص سوره بقره داشتند و حوزه دوم اقدامات و سخنرانی های ایشان درباره رژیم صهیونیستی و فلسطین می باشد.

ایشان با توجه به سیر تاریخی و نص صریح قرآن و همچنین حمایت های استعمارگران از این قوم به این نتیجه دست یافتند که عمل نمودن به دستورات قرآن از جمله بحث جهاد و شهادت، علاج این بحران بزرگ در جهان اسلام می باشد.

از آنجا که اقدامات و بنیان های فکری آیت الله طالقانی نسبت به مسئله یهودیت و صهیونیسم مهجور واقع شده است، این تحقیق با دو رویکرد تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی به بررسی آن می پردازد؛ ضمن اینکه در مقاله پیش رو به مباحث جهاد و شهادت از دیدگاه ایشان و همچنین به عوامل فتنه داخلی و خارجی و طرق دفع فتنه ها با تأکید بر صهیونیسم، پرداخته می شود.



آیت‌الله طالقانی در طول
 مبارزات سیاسی خود، با
 سه گروه مستبدان داخلی،
 استعمارگران خارجی و
 روحانیون درباری مبارزه
 می‌کرد و در این میان گروه آخر
 اهمیت خاصی داشت

مقدمه

سید محمود طالقانی در چهارم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۹
 هجری قمری مطابق با پانزدهم اسفند سال ۱۲۹۰ هجری
 شمسی و مارس سال ۱۹۱۱ میلادی در گلیرد طالقان در
 خانواده‌ای روحانی چشم به جهان گشود. پدر وی آیت‌الله
 سید ابوالحسن از جمله پیروان و منادیان مکتب نجف و
 مجاهد طرفدار مشروطه مشروعه، به همراه شهید مدرس

از شاگردان آیت‌الله میرزای شیرازی بودند.

آیت‌الله طالقانی که تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و دروس حوزوی را در محضر اساتیدی
 همچون آیت‌الله خوانساری، حجت، مرعشی، محمدتقی یزدی و ادیب‌تهرانی فراگرفت، در
 نزد علما و مراجع بزرگ معاصرش مقام و منزلت خاصی داشت و با اکثر آنها در ارتباط بود؛
 به طوری که در جهان‌بینی اسلامی و مسائل علمی و فقهی و اداره حوزه‌ها او را صاحب‌نظر
 می‌دانستند. از نبوغ ذاتی ایشان آن بود که در سنین ۳۰-۲۵ سالگی از محضر آیت‌الله
 اصفهانی و آیت‌الله حائری اجازه‌نامه اجتهاد و از آیت‌الله قمی و آیت‌الله مرعشی اجازه‌نامه
 حدیث و از طرف وزارت معارف هم تصدیق مدرسی فقه و اصول دریافت داشتند. نمایندگی
 مرحوم آیت‌الله بروجردی در برخی از کنفرانس‌های خارج از کشور و یا نمایندگی آیت‌الله
 کاشانی در کنفرانس کراچی، نمونه‌هایی از اعتماد زعمای روحانی به ایشان بود.^۱

آیت‌الله طالقانی از مفسران عالی‌قدر قرآن بود. از ویژگی‌های تفسیر ایشان، بحث‌های
 تطبیقی با عهدین است. آیت‌الله طالقانی در مواردی و بیشتر در موضوع داستان‌های
 پیامبران به عهدین استشهد و یا از آن انتقاد می‌کند.

به لحاظ نزدیکی آیت‌الله طالقانی با علما و روحانیان بارز ایران اسلامی این موضوع
 کفایت می‌کند که وی در عصر زعامت آیت‌الله حائری از نزدیکان بیت ایشان و در
 زمان مرجعیت آیت‌الله بروجردی از نمایندگان خاص ایشان و در دوران نهضت امام
 خمینی (س) تا پیروزی انقلاب اسلامی و بعد از آن، از یاران صدیق حضرت امام و به کلام
 ایشان، ابوذر زمان بودند.

آیت‌الله طالقانی در طول مبارزات سیاسی خود، با سه گروه مستبدان داخلی،
 استعمارگران خارجی و روحانیون درباری مبارزه می‌کرد و در این میان گروه آخر
 اهمیت خاصی داشت. همانگونه که امام خمینی در پیامی خطاب به روحانیان خطر

۱. سید محمد حسین میر ابوالقاسمی، طالقانی؛ فریادی در سکوت، تهران، شرکت سهامی انتشارات، ص ۱۱۹.



روحانیون وابسته به دربار و مقدس نما و تحجر گرایان را گوشزد کرده بود،^۱ آیت الله طالقانی نیز این خطر را احساس کرده و ضربه مشابهی از این قشر خورده بود. وی همواره بیان می کرد آن قدر که از دست علمای درباری و روحانیان حرفه ای در رنج و عذاب هستیم از محمدرضا و دار و دسته اش نیستیم، سهم امام را می گیریم اما کار اسلام را به مصلحت اندیشی می گذرانیم، پس اسلام ما را نگه داشته است نه ما اسلام را.^۲

در چنین فضایی بود که آیت الله طالقانی آگاهانه در صحنه سیاسی و مذهبی ایران حضور داشتند. یکی از موضوعاتی که ایشان همواره آن را دنبال می کرد و دغدغه ایشان شده بود وجود اشغالگران قدس و آوارگی مردم مظلوم فلسطین بود. فریاد ایشان همواره این بود: اگر انسانی جزء اسلام باشد، مظلوم هم باشد و فریاد هم بزند که مسلمانان به داد ما برسید، اگر اجابت نکنیم، مسلمان نخواهیم بود. فریاد فلسطینی ها بلند است و ما باید به داد آنها برسیم.^۳

اگرچه در رابطه با عملکرد و اقدامات آیت الله طالقانی کتب و مقالات بسیاری به رشته تحریر در آمده، اما موضوع فلسطین و اهمیتی که ایشان به این موضوع می دادند کمی مغفول واقع شده است؛^۴ به طوری که کمتر کسی از دغدغه های ایشان در این رابطه سخن رانده است. البته نباید فراموش کرد که در برخی کتب چاپ شده به موضوع فلسطین از دیدگاه ایشان اشاره شده است اما با توجه به اهمیتی که برای خود آیت الله داشت، فصلی مستقل برای آن باز نگردیده است و باز هم جای تأکید دارد که چنانچه از اقدامات ایشان سخنی به میان آمده، به صورت تاریخی و یا به عبارت دیگر تاریخ نقلی می باشد و به تاریخ تحلیلی توجهی نشده است. در این تحقیق، از یک سو به تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی و بنیان های فکری و اعتقادی آیت الله طالقانی در خصوص مسئله فلسطین پرداخته شده و از سوی دیگر از آنجا که وی از مفسران بزرگ قرآن مجید می باشد به تفاسیر ایشان درباره قوم یهود اشاره شده است؛ به عبارت دیگر نگاه ایشان به موضوع یهود و صهیونیسم نگاهی قرآنی و تاریخی - سیاسی می باشد.

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸.

۲. سید محمد حسین میرابوالقاسمی، همان، ص ۱۳۰.

۳. اصغر طاهری بروجنی، همیشه به یاد او و به کار بستن نوشته های او، بی جا، ۱۳۵۸، ص ۳۶.

۴. مصداق این ادعا را می توان در همایشی که مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در سال ۱۳۸۹ برگزار نمود (نیمه دوم سال) ملاحظه کرد. از ۲۴ محور مطرحه هیچ یک مربوط به مسئله فلسطین و یا دیدگاه آیت الله طالقانی نسبت به سیاست خارجی نبوده است.

نگاه قرآن به یهودیت از منظر آیت الله طالقانی

روشی که ایشان در تفسیر قرآن استفاده نموده، آن است که وی ابتدا به ذکر چند آیه می‌پردازد و سپس ریشه‌یابی لغوی می‌نماید و با شرایط روز و سایر کتب معتبر به تفسیر آیه شریفه می‌پردازد. این رویه در مورد سوره بقره که بخش اعظمی از آن به قوم «بنی اسرائیل» اختصاص دارد نیز صادق است؛ به طور مثال هنگامی که ایشان به آیه شریفه «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون» (بقره/۴۰) می‌رسد ابتدا به ریشه‌یابی لغت «بنی اسرائیل» می‌پردازد. سپس به موضوع بنی اسرائیل و یهود اشاره می‌کند. او بیان می‌دارد که خطاب یهود به عنوان بنی اسرائیل برای یادآوری آن پدر عالیقدر برگزیده خدا (یعقوب بن اسحاق) و دیگر پدران بزرگوار ایشان است تا شاید با این یادآوری آن دوستی و وابستگی و توحید و راه و روش را زنده گردانند.^۱

ایشان از یک سو با توجه به نص صریح قرآن به بررسی «برتری بنی اسرائیل» می‌پردازد و از سوی دیگر با نگاهی به سایر آیات این برتری را مشروط می‌نماید. سپس به انتقاداتی که قرآن به قوم یهود وارد ساخته و همچنین رویه‌ای که آنها در پیش گرفتند می‌پردازد. صفات و تعابیری که ایشان برای یهودیت به کار می‌برد بسیار جالب توجه است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

۱. ایشان در تفسیر آیه «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین» بیان داشتند که این آیه خطاب به بنی اسرائیل است و تذکر و توجه به نعماتی دارد که منشأ برتری بنی اسرائیل است. آیات بعد هم تفصیل و بیان نمونه‌های همین برتری و الطاف خداوند و گذشت در مقابل لغزش‌ها و کفران نعمت‌ها و سرپیچی‌های آنان است. خداوند بنی اسرائیل را به نعمت هدایتگری در دنیای گمراهی، توحید در دنیای شرک، نور ایمان در دنیای جهل و تاریکی، قوانین و شرایع در جهان بی‌بندوباری و توحش و پیوستگی در دنیای از هم گسیختگی برتری داد. این خلاصه بعثت و دعوی پیامبران است که بیشتر از میان بنی اسرائیل برخاستند. بنی اسرائیل این برتری را قدردانی نکردند. بنی اسرائیل از توحید به شرک و از ایمان به کفر گرویدند و به جای عمل صالح و اجرای شریعت به تشریفات غرور انگیز سرگرم شدند و آیین عمومی خدا را به صورت امتیازات قومی درآوردند و آن را با اوهام ملل مجاور و معاشر در هم آمیختند و به جای تقوا، به پروراندن آمال و امیدهای بی‌پایه پرداختند تا آنکه عقیده

۱. سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۱۳۸.



عمومی آنها این شد که مردم دنیا هر چه باشند اهل جهنم و عذاب‌اند و ما هر چه باشیم اهل نجات و بهشتیم و پیامبران و بزرگانی که از میان ما برخاستند شافعان و مدافعان ما می‌باشند. این اوهام و عقاید بی پایه همان اوهام مصریان و دیگر ملل آن روز دنیا بود که به صورت دیگری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت.^۱ لذا آیت الله طالقانی اولین انحراف بنی اسرائیل و یهود را عدم توجه به نعمات می‌داند که این امر باعث انحراف یهود شد.

۲. دومین انحراف و صفت نامیمونی که این قوم دارند و آیت الله طالقانی از تفسیر قرآن کشف نمودند، عدم وفای به عهد است که در آیه ۳۱ سوره بقره از آن یاد شده است. ایشان در تفسیر این آیه بیان می‌دارند:

شرط و تعهد، وعد و وعید پس از هبوط، عهد مخصوص خداوند است که در تاریخ بنی اسرائیل تحقق یافت. اینها در دنیای هبوط و انحطاط و کفر عمومی تا آنجا که از هادیان پیروی کردند، راه ترقی و صعود را پیش گرفتند و امنیت یافتند... سپس آیین خدایی را وسیله شهوات و هواها قرار دادند و دسته‌دسته و متفرق شدند... [و] در میان خود دچار دشمنی و ترس گردیدند و قدرت‌های دینی را برای ناتوان کردن یکدیگر به کار بردند، آن‌گاه قهر ملل همسایه به سرشان تاخت و زبونشان ساخت.^۲

بنابراین از نظر آیت الله طالقانی عدم وفای به عهد منجر به حمله همسایگان و زبونی ایشان شد چرا که توحید و پیروی از پیامبران، عهدیست که خداوند در کتاب و بر حسب فطرت و تجربه‌های تاریخی و کرامتی که دارای آیین خدایی است از آنها گرفته و عزت، قدرت و آسایش، عهدیست که وفاکنندگان به عهود خدایی با خدا دارند.^۳

البته فارغ از این صفات نامیمون این قوم، صفت خوبی که آیت الله برای آنها ذکر می‌کند، صفت اتحاد و تعصبات قومی و مذهبی آنها می‌باشد. اگرچه این تعصبات برای سایر ادیان و اقوام ملل مایه عذاب و اذیت است، اما برای خود آنها مایه انسجام و پیشرفت می‌باشد.

۳. سومین انحرافی که یهودیان (علمای یهود) داشتند آن بود که آیین خدایی را وسیله شهوات و هوای نفس خود قرار دادند و آیات خدا را به کمترین بها فروختند؛ به عبارت دیگر آنان آیات را از جهت لفظ و معنا تحریف کردند.^۴ آیت الله طالقانی بیان داشتند آیاتی که مورد معامله قرار می‌گیرد، شریعت، کتاب، معابد و شعائر و لباس دین است که باید

۱. همان، ص ۱۴۸.

۲. همان، ص ۱۴۹.

۳. همان، ص ۱۳۹.

۴. همان، ص ۲۰۳.

خلق را به یاد خالق آورد و همه را در رشته‌های خدایی با هم مربوط گرداند و نفوس را تربیت کند. این آیات است که چون در تصرف مردم دنیا پرست قرار گرفت در برابر مال و هوا فروخته می‌شود. ارزش این آیات را قدر ارزش نفوس آدمی است که از همه چیز ارزنده‌تر است و به دست چنین مردمی چون کالایی بی‌ارزش در رهگذر بازار دنیا پرستان گذارده می‌شود. چون آیین و آیات خداوند وسیله زندگی و به صورت کالا درآمد، اثرش جهل و پراکندگی و ستم می‌گردد و خاصیت اصلی خود را از دست می‌دهد و برای مردم موجب نفرت و رمیدگی می‌شود. در این معامله و در برابر هواها، هم دین و آیین پیامبران دگرگون می‌شود و مردم از آن برمی‌گردند، هم استعدادهای بشری زیان می‌بینند و هم ادراکات و معلومات فطری از میان می‌رود؛ باید هوشیار باشند که در برابر از دست دادن این سرمایه‌های معنوی هر چه به دست آورند، اندک و ناچیز است. آن مردمی که گوهر آیات را در معرض معامله قرار می‌دهند مردم ناتوان و خودباخته در مقابل قدرتمندان و دنیاداران هستند. هر چه هراس از مردم دنیا را بیشتر به دل راه دهند از خدا و مؤاخذه او بیشتر غافل می‌گردند و هر چه اندیشه از مؤاخذه بیشتر باشد ترس و خودباختگی در برابر مظاهر شهوات و قدرت دنیا کمتر می‌شود.^۱

۴. از دیگر انحرافات یهود، مربوط است به سوءاستفاده علمای یهود از عواطف دینی مردم. آیت‌الله طالقانی بیان داشتند که «اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتب افلا تعقلون» خطاب به همه بنی اسرائیل و سرکوفت بر علمای آنهاست که مردم را به نیکی و خیر امر می‌کنند و خود را فراموش می‌نمایند.

۵. دو صفت از صفات ناشایستی که بر قوم یهود وارد است، صفت بت پرستی و فراموشکاری آنها است. آیت‌الله طالقانی پس از بیان داستان عبور از دریا و غرق شدن فرعونیان در دریا و سکنای یهودیان در بیابان، بیان داشتند:

موسی (ع) به دستور الهامی پروردگار، برای فراگرفتن دستور و قانون، خود را آماده و از میان هیاهو و بهانه‌جویی‌ها و تقاضاهای گوناگون بنی اسرائیل برای چندی به بالای کوه در غار می‌رود. بعد از رفتن موسی به کوه، محیط شرک و گاوپرستی مصر اثر ریشه‌داری در نفوس یهود باقی گذارد، چنان که تنها قدرت معنوی موسی بود که آنها را به سوی عزت توحید می‌کشاند. همین که قدرت قاهر موسی از بالای سر آنها چند روزی دور شد و آن آیات فراموش گردید، کشش ارتجاعی اوهام مصر به سراغشان آمد و گوساله را به

۱. همان، ص ۱۴۱.

از عباراتی که آیت‌الله طالقانی در
رابطه با قوم یهود به کار می‌برد
«کپسول‌های دسیسه و خودخواهی
و نفع‌پرستی» است

خدایی گرفتند و در... شرک و تاریکی آن
فرو رفتند.^۱
ایشان به سبب کفر اختیاری، قلوبشان
از حقایق تهی گشت و گوساله جای آن را
گرفت.^۲

۶. از دیگر صفاتی که آیت‌الله طالقانی در تفسیر قرآن نسبت به بنی اسرائیل روا می‌دارد آن است که آنها به انحطاط عقلی و جمود فکری مبتلا شده بودند. استدلال ایشان آن است که قوم بنی اسرائیل با بهانه‌جویی‌های مکرر خود و درخواست‌های عجیب و غریب و همچنین فراموشکاری، همواره درخواست معجزات پی در پی از حضرت موسی داشتند. معجزات و خوارق برای رام کردن مردمی است که از عقل و اندیشه درست بهره‌وافی ندارند و برهان و دلیل در نفوس جامد آنان راه ندارد. پیروی کردن و ایمان آوردنی که از راه دیدن معجزات و محکومیت حواس باشد نه ارزش واقعی دارد و نه پایدار است. ارزش آن همین قدر است که مانع نفوس ناقابل را از سر راه بردارد تا اصول عقلی به نفوس مستعد رسد. معجزات پی در پی موسی دلیل بر انحطاط عقلی و جمود فکری یهود بود که جز از این راه رام نمی‌شدند.^۳

۷. از عباراتی که آیت‌الله طالقانی در رابطه با قوم یهود به کار می‌برد «کپسول‌های دسیسه و خودخواهی و نفع‌پرستی» است. در این خصوص ایشان به بیان گروه‌بندی بنی اسرائیل پس از سلیمان (۹۷۴ ق.م) می‌پردازد و سپس بیان می‌دارد که به محض اینکه معتقدات دینی و قوای اجتماعی آنان ضعیف گردید از هر سو مورد هجوم ملل دیگر واقع شدند و به بندگی بیگانگان درآمدند. چنان که در برابر قدرت نینوا پادشاه اسرائیل به ناچار از فرعون درخواست کمک نمودند. در نتیجه آن، سارگن دوم با سپاهش به فلسطین هجوم آورد و بیت المقدس را ویران ساخت (۸۲۲ ق.م) و ده سبط بنی اسرائیل را با خود به اسارت برد. بخت‌النصر بر اورشلیم یورش برد (۵۶۸ ق.م) و آنجا را خراب کرد و گروه بسیاری را کشت و ۷۰ هزار نفر یهودی را به بابل برد تا کوروش پادشاه ایران پس از ۷۰ سال آنها را آزاد ساخت و این کپسول‌های دسیسه و خودخواهی و نفع‌پرستی را در ایران و بعضی از کشورهای مجاور متفرق نمود.^۴

۱. همان، ص ۱۵۶.
۲. همان، ص ۲۳۴.
۳. همان، ص ۱۵۶.
۴. همان، ص ۲۱۸.



۸. از دیگر صفاتی که آیت الله طالقانی بر قوم یهود بر اساس تفسیر قرآن وارد می‌داند، غرور است. ایشان بیان می‌داشتند که یهود چنان در تنگنای غرور و کوتاهی بینی و حسد گرفتارند که چون به آنان گفته شود به آنچه نازل شده ایمان آورید و ظروف، مکان‌ها و اشخاص را میزان حق قرار ندهید، از روی همین کوتاهی بینی گویند به حق ایمان می‌آوریم که در رنگ اندیشه‌ها و قبیله و قوم ما باشد. لذا از نظر آیت الله طالقانی، منشأ کفر یهود، غرور و عصبیت و پیش از آن هواهای نفس آنهاست که در آیه ۸۷ سوره بقره به آن اشاره شده است؛ و گر نه موسی با آن آیات روشن آنها را از قهر و ذلت فرعونیان رها کند، پس چرا همین که او را در میان خود ندیدند دنباله‌رو گوساله شدند؟^۱

یهود و پذیرش دین اسلام

آیت الله طالقانی پس از بیان صفات و ویژگی‌های بنی اسرائیل و قوم یهود، به رابطه قوم یهود و پذیرش دین خاتم از جانب آنها می‌پردازد. ایشان بیان داشتند که در محیط ظهور رسالت پیامبر اکرم (ص) انتظار می‌رفت که یهودیان با آن سوابق و پیش‌بینی‌ها از نخستین مؤمنان باشند.^۲ این چشمداشت و طمع مسلمانان به ایمان یهود که شاید به دعوت مسلمانان گرایند، بجا بود زیرا در جزیره العرب به خصوص در اطراف یترب مردمی که از کتاب‌های آسمانی پیامبران آگاهی داشتند تنها یهودیان بودند. طوایف یهود در میان مشرکان محصور بودند و با ترس و بیم به انتظار فرج به‌سر می‌بردند و گاه‌گاهی ظهور پیامبر نجات‌دهنده را پیش‌بینی می‌کردند تا آن که پیامبر خدا از میان همین اعراب برخاست و پیامبران بزرگوار بنی اسرائیل و قبیله و کتاب آنها را تصدیق و تثبیت نمود. مسلمانان امید داشتند که اینها به زودی به اسلام بگروند و به مخالفت برنخیزند ولی یهودیان نه گرویدند و نه آنچه از اسرار و اخبار گذشتگان را که در دل‌های خود پنهان می‌داشتند - که دعوت به توحید و هدایت به راه پیامبران گذشته را تأیید می‌کرد - آشکار کردند.^۳ آنان خدا و علم او را محدود می‌دانستند و او را عالم محیط به باطن مظاهر همه موجودات نمی‌شناختند و گمان می‌کردند فقط به آنچه گفته و اظهار شود خداوند آگاه می‌گردد. این مغروران که به خیال خود درهای اسرار دین را تنها به روی خود گشوده می‌دیدند، اظهار این اسرار به مسلمانان را از بی‌خردی و عدم

۱. همان، ص ۲۳۰.

۲. همان، ص ۱۴۰.

۳. همان، ص ۲۰۳.

آیت الله طالقانی چه قبل از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، همواره و به هر شکلی فریاد آزادی خواهی و حق طلبی فلسطینی ها را به گوش مردم ایران رساند. در هر مصاحبه، اعلامیه و خطبه نماز جمعه ای از فلسطین گفت و از آن حمایت کرد

دوراندیشی می پنداشتند.^۱

آیت الله طالقانی دشمنی یهودیان با مسلمانان را در خصوصت با جبریل (فرشته وحی) می دیدند و می گویند چون بعضی از رهبران یهود از پیامبر اکرم شنیدند که جبریل قرآن را نازل می کند بهانه دیگری یافتند و گفتند اگر جز جبریل، کس دیگری قرآن را نازل می کرد ما می پذیرفتیم. چون ما و جبریل با هم

سابقه دشمنی داریم نمی پذیریم. آنها می گفتند خرابی بیت المقدس و آوارگی یهود و چیرگی دشمنان بر ما همه به وسیله جبریل بوده است. گویا پیامبران بزرگ، یهود را از ویرانی ها و آوارگی ها که نتیجه سوء اعمال و اخلاقشان بود پیش از وقوع بیم می دادند و آن را از جانب فرشته وحی که نامش جبریل به زبان عبرانی بود، می خواندند؛ از این رو نام جبریل در ذهن آنها با خاطرات گذشته و مصایب همراه بود و همین را بهانه نپذیرفتن دعوت اسلام می آوردند.^۲

اقدامات تاریخی و سیاسی آیت الله طالقانی در خصوص موضوع فلسطین

دیدگاه های آیت الله طالقانی در خصوص مسئله فلسطین به دو دوره پیش و پس از انقلاب تقسیم می شود. این تقسیم بندی را بدان دلیل بیان نموده ایم که بنابر شرایط زمانی حمایت ایشان از مردم مظلوم فلسطین شکل خاصی به خود گرفته بود. اما در ماهیت موضوع که ایشان صهیونیسم را عامل فساد و تفرقه در جهان اسلام می دانستند، در دو دوره تفاوتی وجود نداشت. ایشان چه قبل از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، همواره و به هر شکلی فریاد آزادی خواهی و حق طلبی فلسطینی ها را به گوش مردم ایران رساند. در هر مصاحبه، اعلامیه و خطبه نماز جمعه ای از فلسطین گفت و از آن حمایت کرد.^۳

اقدامات ضد صهیونیستی آیت الله طالقانی در دوران پیش از انقلاب

اقدامات و فعالیت های آیت الله طالقانی را در یک تقسیم بندی ساده می توان به شکل زیر بیان داشت:

۱. همان، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۲۳۷.

۳. جزوه طالقانی و فلسطین، بی تا، بی جا، ص ۱۰. (این تأکید در حدی بود که خاخام دیدید یا شوفط، رهبر وقت یهو یان ایران بنابر گفته خودش در یک دیدار حضوری از ایشان می خواهد که به هنگام حمله به صهیونیسم و اسراییل از واژه یهود یا یهودیان استفاده نکند چرا که باعث مشکلاتی برای یهودیان ایرانی می شود.)



آیت الله طالقانی با داشتن اندیشه جهان شمول اسلام در مبارزه با استعمار و استبداد تنها به درون مرزهای ایران نمی اندیشید و به فکر ستمدیدگان جهان اسلام نیز بود. از سال ۱۹۴۸م/۱۳۲۷هش که سرزمین یهودی نشین در فلسطین ایجاد شد لحظه ای از مبارزه علیه اشغالگران آرام نگرفت

- رساندن فریاد مظلومیت فلسطین به مردم ایران و جهان؛
- رسوایی دولت و شاه در همکاری با رژیم صهیونیستی و بی توجهی به مردم فلسطین؛
- ملاقات با سران مبارز فلسطین و شرکت در کنفرانس های ضد صهیونیستی؛
- جمع آوری کمک های مالی برای مردم فلسطین.

۱. رساندن فریاد مظلومیت فلسطین به مردم ایران و جهان

هنگامی که فلسطین به اشغال صهیونیست ها درآمد (سال ۱۳۲۷ شمسی)، آیت الله طالقانی حدود سی و هفت سال سن داشتند. با وسعت دیدی که ایشان داشتند، به عمق فاجعه آگاه بودند. این زمان با فعالیت ضد صهیونیستی آیت الله کاشانی و شهید نواب صفوی تقارن پیدا می کند. چنان که در سال ۱۳۳۳ شمسی که نواب به کنفرانس اسلامی بیت المقدس دعوت می شود، پس از بازدید از عراق و بسیج مردم علیه رژیم اشغالگر قدس، هنگام بازگشت به ایران فقط آیت الله طالقانی در فرودگاه مهرآباد از نواب استقبال می نمایند.^۱ ایشان قبل از آن نیز در سال ۱۳۲۷ هنگام جنگ اول اعراب و صهیونیست ها به همراه آیت الله کاشانی و انجمن اسلامی دانشجویان و فداییان اسلام اولین گردهمایی علیه اسراییل و حمایت از اعراب را برپا کردند.^۲

آیت الله طالقانی با داشتن اندیشه جهان شمول اسلام در مبارزه با استعمار و استبداد تنها به درون مرزهای ایران نمی اندیشید و به فکر ستمدیدگان جهان اسلام نیز بود. از سال ۱۹۴۸م/۱۳۲۷هش که سرزمین یهودی نشین در فلسطین ایجاد شد لحظه ای از مبارزه علیه اشغالگران آرام نگرفت. برای شناساندن ماهیت صهیونیست ها به مردم ایران، شناساندن حقوق غصب شده مردم فلسطین و نشان دادن علت این گرفتاری ها و عقب ماندگی ها که همان تفرقه در میان امت اسلام است، به نوشتن و گفتن و اعلامیه دادن و تبلیغ و مسافرت برای شرکت در کنفرانس ها برای دفاع از حق ملت فلسطین^۳ اقدام می کرد به طوری که وی در مبارزه علیه صهیونیسم هرگز نیاسود.^۴

۱. سید محمدحسین میرابوالقاسمی، همان، ص ۲۶۹.

۲. غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سه گزارش پیرامون ملی شدن صنعت نفت، تهران، ۱۳۷۸، ص ۸۹.

۳. علی محمدی، آیت الله طالقانی ابوذر زمان، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۵۶.

۴. سید محمد مهدی جعفری، آیت الله طالقانی و تفسیر پرتوی از قرآن، تهران، خانه کتاب، ۱۳۸۹، ص ۱۲.

هرگونه اقدام آیت‌الله طالقانی به‌خصوص در زمانی که نواب صفوی شهید شده بود و آیت‌الله کاشانی بدروود حیات گفته بود، با فشار بسیاری از سوی رژیم مواجه می‌شد؛ با وجود این از زندان و تهدید و برچسب خوردن نمی‌ترسیدند و همواره اقدام به جمع‌آوری پول برای مردم فلسطین و شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی و سخنرانی‌های ضد صهیونیستی می‌کردند

در فضای خفقان آن دوره که روحانیان بسیار منفعل در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کردند، هرگونه اقدام آیت‌الله طالقانی به‌خصوص در زمانی که نواب صفوی شهید شده بود و آیت‌الله کاشانی بدروود حیات گفته بود، با فشار بسیاری از سوی رژیم مواجه می‌شد؛ با وجود این از زندان و تهدید و برچسب خوردن نمی‌ترسیدند و همواره اقدام به جمع‌آوری پول برای مردم فلسطین و شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی و سخنرانی‌های ضد صهیونیستی می‌کردند.

آیت‌الله طالقانی که وجود صهیونیست‌ها را در فلسطین خنجرى از پشت بر پیکر جهان اسلام می‌دانست، از سال ۱۹۴۸ م/ ۱۳۲۷ ش هم‌زمان با

اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها به مبارزه علیه آنان و شناساندن آن دارودسته فاشیست اشغالگر و تجاوزکار و نیز به معرفی حقوق طبیعی و تاریخی مردم فلسطین به مردم ایران دست زد و تا پایان زندگی پر برکت خود به عنوان مدافع حقوق مردم فلسطین و مخالف حکومت اسرائیل به روشنگری و افشاگری ادامه داد و از این مبارزه و تلاش دست برنداشت.^۱

روزنامه اطلاعات در سال ۱۳۷۰ به نقل از یکی از روحانیان بیان می‌دارد:

در جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷، ارتش اسرائیل صحرای سینا و کرانه غربی رود اردن و بخشی از نوار غزه را تصرف کرد و ارتش مصر، شکست عظیمی را متحمل شد. ابتدا که این جنگ آغاز شد، رادیو صوت‌العرب و رادیو الشرق الاوسط از قاهره پخش می‌شدند، اخبار جنگ را ساعت به ساعت منتشر می‌کردند. من یادم می‌آید در اولین ساعات ژوئن، آقای طالقانی در یکی از اتاقک‌های زندان از رادیو جدا نمی‌شد. ایشان را چند بار دیدم که وقتی مارش نظامی هیجان‌انگیز از رادیو پخش می‌شد، گریه می‌کرد و برای سربازان مسلمان دعا می‌کرد که در جنگ با اسرائیل پیروز شوند.^۲

مسجد هدایت یکی از مهمترین پایگاه‌های آیت‌الله طالقانی بود؛ به عبارت دیگر مبارزات

۱. ابوذر زمان؛ یاران امام به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۰.

۲. تقی ابراهیمی، اطلاعات، ۱۳۷۰/۶/۱۹.



علنی ایشان از طریق مسجد هدایت دنبال می‌شد.^۱ این مرکز فرهنگی-سیاسی چنان با اقبال عمومی روبه‌رو شد که در زمان وفات جمال عبدالناصر، مراسم بزرگداشت وی در سال ۱۳۴۹ بدون فراخوان رسمی از جانب ایشان، در مسجد هدایت برگزار گردید و با استقبال فراوان مردم مواجه شد و در آن مراسم سخنان روشنگرانه‌ای را در مورد جهان عرب و اوضاع فلسطین و حادثه سپتامبر سیاه و واقعه درگیری فلسطینیان به اطلاع مردم رسانید.^۲

ایشان بیان می‌داشتند:

از نزدیک (بعد از شرکت در کنفرانس اسلامی ۱۳۳۳ در بیت المقدس)، افسردگی، ظلم، حق خوردگی مردم فلسطین را می‌دیدیم. چگونه اینها مورد رعایت و مورد اتفاق سازمان ملل و همان کشورهای واقع شده‌اند که اینها را آواره کردند؟ اول از سرزمین‌هایشان راندند و بعد به صورت یک مشت فقیر و بیچاره به اینها کمک می‌کردند. چه بسا در مسیر بین بیت المقدس و خلیل الرحمن می‌دیدم که عده‌ای از این آوارگان در یک سوی سیم‌های خاردار بودند و در سوی دیگر عده‌ای قوم و خویشان بودند، به طوری که از دور با دست با هم اشاره کنند؛ زیر نفوذ و قدرت پاسداران صهیونیسم، این وضع را دیدم.^۳

همواره فریاد ایشان آن بود که حمایت از مظلومان فلسطین، فقط وظیفه مسلمانان نیست بلکه وظیفه‌ای است که بر دوش کلیه پیروان ادیان مختلف اعم از مسیحیت و یهودیت است. در نتیجه از پیروان مذهب یهود صمیمانه درخواست می‌نمود که صهیونیسم را محکوم کنند.^۴

ایشان بیان داشتند مسئله بیت المقدس مسئله‌ای نیست که تنها مربوط به مسلمین و یا مسیحیان باشد. مسئله بیت المقدس مسئله انسان آزاد دنیاست. مسئله همه ادیان الهی است. همه مردم دنیا برای نجات بیت المقدس و حامیان و نگهبانان آن - که فلسطینی‌ها باشند - باید قیام کنند. همه با یک صدا، یک فریاد و یک مشت باید این مرکز توحید را که تبدیل به مرکز شرک شده است پاک کنند... این صهیونیست‌ها...

۱. سلیمان حیدری، آیت‌الله سید محمود طالقانی به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۵۸.

۲. سید محمد مهدی جعفری، همان، ص ۱۲.

۳. اندیشه‌های حضرت آیت‌الله طالقانی (متن سخنرانی آیت‌الله طالقانی در دانشگاه راجع به فلسطین)، جمال، ۱۳۵۹، ص ۱۵۸.

۴. جزوه طالقانی و فلسطین، همان، ص ۱۷.

همواره فریاد آیت الله طالقانی آن بود که حمایت از مظلومان فلسطین، فقط وظیفه مسلمانان نیست بلکه وظیفه‌ای است که بر دوش کلیه پیروان ادیان مختلف اعم از مسیحیت و یهودیت است. در نتیجه از پیروان مذهب یهود صمیمانه درخواست می‌نمود که صهیونیسم را محکوم کنند

خودشان را وارث انبیای می‌دانند؛ ابراهیم خلیل بت شکن و منادی توحید بنی اسرائیل که برای نجات بشر قیام کرده‌اند، اینها چهره آنان را هم خراب می‌کنند. آیت الله طالقانی همواره تأکید داشتند که این صهیونیست‌ها هستند که چهره انبیا را خراب کردند. اینها هستند که توحید خالص را تبدیل به شرک و خودپرستی کردند. بیت المقدس از آن همه ادیان الهی است؛ اسلام، مسیحیت و یهودیت. این مرکز باید از لوٹ صهیونیسم پاک شود و این وظیفه فرد فرد مسلمین است.^۱

در آن دوره زمانی که به قول آیت الله طالقانی، دولت‌های اسلامی تظاهر به حمایت از مردم فلسطین می‌نمودند و دولت ایران نیز اسرائیل را مورد شناسایی قرار داده بود، ایشان بر این باور بودند که مظلومیت فلسطینیان است که روزی تبدیل به بغض می‌گردد و خانه و کاشانه صهیونیست‌ها را ویران می‌کند. با اینکه این مظلومیت خاموش است اما صدایش را همه خواهند شنید. ایشان بیان می‌داشتند:

بران ترین سلاح ما مسلمانان در حال حاضر مظلومیت ماست... تا به حال هر چه موفق بودیم با سلاح مظلومیت بوده است. او (اسرائیل) تیر می‌زد و ما می‌گفتیم الله اکبر، او تیر می‌انداخت و ما می‌گفتیم لا اله الا الله. آن دختری که زیر شکنجه جان داد و لب باز نکرد، بالاخره صدایش به همه رسید.^۲

۲. رسوایی دولت و شاه در همکاری با رژیم صهیونیستی و بی توجهی به مردم فلسطین
آیت الله طالقانی در هر فرصتی اعم از سخنرانی‌ها در اماکن و مساجد یا در کنفرانس‌های بین‌المللی، همواره بیان می‌داشتند که ملت ایران با رژیم صهیونیستی مخالف است و با آن مبارزه می‌کند. از نظر ایشان دولت‌های ایران دست‌نشانده هستند و توان و یارای مخالفت با استعمارگران و صهیونیست‌ها را ندارند. لذا وی در فرصت به دست آمده به جهان اسلام اعلام می‌داشت که ملت ایران با صهیونیسم مخالف است و حساب ملت‌ها از دولت‌های وابسته و دست‌نشانده جدا است.^۳ هنگامی که آیت الله طالقانی برای شرکت در کنفرانس اسلامی به بیت المقدس رفته بودند بیان داشتند:

۱. اندیشه‌های حضرت آیت الله طالقانی، همان، ص ۳۳.

۲. سید محمود طالقانی، تبیین رسالت برای قیام به قسط، بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی، ص ۷۴.

۳. سید محمد مهدی جعفری، همان، ص ۱۲؛ همچنین رک: مالک اشتر دوران: آیت الله طالقانی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲، ج ۳.



آیت الله طالقانی بر این باور بودند که مظلومیت فلسطینیان است که روزی تبدیل به بغض می گردد و خانه و کاشانه صهیونیست ها را ویران می کند

این شد مملکت اسلامی؟! ما در مؤتمر اسلامی سرمان به زیر بود. نمی توانستیم سربلند بکنیم، وقتی که صورت روابط را به ما نشان دادند. آقای وزیر کشاورزی مگر مستشار مسلمان در این مملکت نیست؟ مهندس نداریم؟ اگر نداریم از سوییس بیار! نداریم از هند بیار! نداریم از آلمان بیار! حتماً

باید مستشار املاک فرد یهودی صهیونیست باشد.^۱

البته تاریخ و اسناد تاریخی ادعای آیت الله طالقانی را به اثبات رسانید. ادعا و ایراد دیگر ایشان به روابط پنهانی مسئولان نظام با اسرائیل بود. ایشان بیان می داشتند:

روابط هیئت حاکمه ایران با اسرائیل، روابط عاشقانه است. جزء چند کشوری که حکومت های آن برای نگهداری هوس های ظالمانه و تحمیلی خود در پیمان ها و بندوبست های استعماری وارد شدند ولی از همه خوش رقص تر در این بازی نوین استعماری هیئت حاکمه ایران است. گرچه از ترس شورش عمومی مسلمانان و علمای غیور و فعال، مردم این پایگاه استعماری و جاسوس را به رسمیت نشناخته اند ولی روابط آن چنان که روزنامه های اسرائیل نیز اعتراف دارند، بیش از یک رابطه معمولی است، بلکه با کمال تأسف رابطه هیئت حاکمه ایران با اسرائیل روابط عاشقانه است و ایران اکنون چنان که پایگاه دول استعماری متجاوز آمریکا، انگلیس و فرانسه است، پایگاه جاسوسی اسرائیل گشته است. مهم ترین رشته های اقتصادی و سیاسی مملکت به وسیله شرکت ها و عمال اسرائیل در پست وزارتخانه ها، نظامیان و سازمان های انتظامی به نام مذهب (بهاییون) شکل و اداره می شود. اینها رشته خون اقتصادی مملکت ما را به وسیله بورس های زمینی و شرکت های قلابی و نمایندگی ها از طرف جهودهای امریکایی می میکند.^۲

ایشان در سخنرانی خود تحت عنوان «جهاد و شهادت» با مردم خطاب به دولت بیان داشتند:

کی ها هستند در این مملکت با دشمنان مسلمین دارند همدستی می کنند؟ این قانون اسلام، این فقه اسلامی است، از خودتان اعتراف می خواهیم،

۱. اندیشه های حضرت آیت الله طالقانی، همان، ص ۳۳.

۲. بهرام افراسیابی و سعید دهقان، طالقانی و تاریخ، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۰، ص ۲۰۴.

هنگامی که آیت الله طالقانی برای شرکت در کنفرانس اسلامی به بیت المقدس رفته بودند بیان داشتند: آقای وزیر کشاورزی مگر مستشار مسلمان در این مملکت نیست؟ مهندس نداریم؟ اگر نداریم از سویس بیار! نداریم از هند بیار! نداریم از آلمان بیار! حتماً باید مستشار املاک فرد یهودی صهیونیست باشد

کی‌ها اموال مسلمان‌ها را می‌دزدند و به صهیونیست‌ها و اسراییلی‌های بین‌المللی کمک می‌نمایند؟ کی‌ها زن‌های مسلمان‌ها را از حدود عفت خارج می‌کنند؟ اینها ذمی‌اند یا محارب‌اند؟ حکمش را باید فقیه بدهد. اگر با این حدودی که علمای اسلام و علمای شیعه بیان کردند، اگر دولت و حکومتی هم با اینها بندوبست داشت تکلیف مردم مسلمان با این دولت چیست؟ به حکم فقه اسلامی از یک طرف

مسلمان‌ها را آواره بکنند میان بیابان‌ها و به حدود اسلام تجاوز بکنند و از یک طرف ثروت‌های مسلمان‌ها را به عناوین مختلف نه کارهای اساسی و تولیدی بردند و می‌برند، ترویج فحشا بکنند، اگر دولتی آمد بدون اسم، برای اینها سفارتخانه باز کرد، رؤسا و وزرای کشور اسلامی هم در آنجا رفتند و عیش و نوش کردند، مردم تکلیفشان با چنین حکومتی چیست؟... امروز صهیونیسم پوست دوم استعمار است، استعمار به صورت اولی خود شکست خورده است و به پوست صهیونیسم درآمده است. صهیونیسم به پوست اسراییل باز یک قیافه دیگری در کشور ما گرفته و به صورت بهائیت درآمده و در تمام وزارتخانه‌ها و ارکان این دولت شیعه اسلامی نفوذ کرده است.^۱

بنابر این آیت الله طالقانی همواره دولت وقت ایران را برای موارد یادشده و تحت سلطه درآمدن توسط صهیونیست‌ها ملامت و سرزنش می‌کردند؛ به طوری که به گفته خود وی، در تشکیل پرونده و محاکمه و زندانی نمودن ایشان از سال ۱۳۴۱ به بعد دست موساد که از سال ۱۳۳۹ با ساواک ایران همکاری می‌کرد، آشکارا دیده می‌شد.

آیت الله طالقانی به دولت انتقادات مذکور را گوشزد می‌کرد و دولت نیز سعی داشت تا خود را تبرئه نماید. وی انتقاد دیگری را نیز به دولت وقت وارد می‌دانست و آن عدم اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی مردم در خصوص اقدامات وحشیانه رژیم اشغالگر فلسطین بود. نمونه‌ای از انتقادات وی در رابطه با عدم اطلاع‌رسانی دولت آن بود که ایشان بعد از شرکت در کنفرانس‌های اسلامی از دولت توضیح می‌خواست که چرا خبر چنین مجمعی

۱. اندیشه‌های آیت الله طالقانی، همان، ص ۳۱.



را به گوش مسلمانان ایران نمی‌رساند تا با سرنوشت مردم فلسطین آشنایی بیابند.^۱
 هر کس به هر جایی مسافرت می‌کند، می‌رود و می‌آید... یک کلمه ننوشتند
 این مؤتمر اسلامی قدس چه گفتند و کی‌ها بودند و چه گفت و گو‌ها کردند.
 این دست کیست؟ جز عمال اسراییل؟^۲

۳. ملاقات با سران مبارز فلسطین و شرکت در کنفرانس‌های ضد صهیونیستی
 حضور در کنفرانس‌های بین‌المللی از اقدامات مهم آیت‌الله طالقانی در جهت شناساندن
 و همراهی ایران با جهان اسلام به منظور مبارزه با رژیم اشغالگر قدس بود. ایشان با توجه
 به شناختی که از صهیونیست‌ها و روحیه تجاوزگری آنها داشتند، به اقدام دسته‌جمعی و
 همبستگی جهان اسلام قائل بودند و بر این باور بودند که همان‌گونه که آقای مطهری بیان
 می‌داشتند که اسراییل خطر بزرگ است،^۳ با این خطر بزرگ راهی به غیر از وحدت جهان
 اسلام و اقدام دسته‌جمعی علیه این رژیم وجود ندارد. ایشان با این دیدگاه به کنفرانس‌های
 ضد صهیونیستی و به ملاقات با رهبران مسلمان جهان می‌رفتند. اولین کنفرانسی که
 ایشان شرکت نمودند در سال ۱۳۲۸ بود. ایشان در رابطه با این کنفرانس بیان می‌دارند:
 در سال ۱۳۲۸ اولین سفر به کنفرانس فلسطینی رفتم از نزدیک به آوارگان
 اندیشیدم از کشورهای اسلامی و عربی به کنفرانس آمده بودند ولی بعضی
 فقط حماسه می‌خواندند و تظاهر به طرفداری از این مظلومین و مسجد
 غصب شده داشتند.^۴

اما با وجود این ایشان همواره به نزدیکی مسلمانان جهان و القای این موضوع که مسئله
 فلسطین، مسئله جهان اسلام است اشاره داشت و معتقد بود که می‌بایست برای حل این
 مشکل با یکدیگر همکاری کرد.

حضور دیگر ایشان در کنفرانس سال ۱۳۳۱ به نمایندگی از آیت‌الله کاشانی بود. این
 کنفرانس شعوب‌المسلمین نام داشت و در کراچی برپا شد. آیت‌الله کمره‌ای، سید رضا
 زنجانی و آیت‌الله صدر بلاغی نیز از طرف علمای اعلام مأمور به شرکت در کنگره مذکور
 شدند.

دومین کنفرانس بین‌المللی که علیه رژیم صهیونیستی شرکت داشتند در ۲۷ رجب
 ۱۳۷۹ (۱۳۳۸ هجری شمسی) در مؤتمر اسلامی قدس در شهر بیت المقدس تشکیل

۱. جزوه طالقانی و فلسطین، همان، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. کاظم حسینی، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله مطهری و تبیین جهان، نوید، ۱۳۵۹.

۴. سید محمود طالقانی، از آزادی تا شهادت، تهران، ابودر، ۱۳۵۸، ص ۱۷۰.



گردید؛ در این کنفرانس نیز آیت‌الله طالقانی به همراه آیت‌الله کمره‌ای شرکت جستند. کنفرانس بین‌المللی دیگری که ایشان در آن حضور داشتند در ۲۷ رجب ۱۳۸۱ (دی ۱۳۴۰ شمسی) برپا شد. در این اجلاس که به ریاست آیت‌الله طالقانی تشکیل شد، آقایان شیخ یحیی نوری و مهاجرانی حضور داشتند.^۱

ایشان در این کنفرانس‌ها ضمن مذاکره با رهبران مسلمان کشورهای اسلامی با مسائل و مشکلات مردم فلسطین نیز آشنایی می‌یافتند. ایشان در مصاحبه‌ای که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در این مورد داشتند بیان نمودند:

مردم ایران درباره مسئله فلسطین هرگز بی تفاوت نبوده‌اند. صدای مظلومیت آنها را من خودم و فرزندان ما در ایران و خارج ایران همه جا منعکس می‌کردند. حضور من در کنفرانس‌های اسلامی کراچی، بیت‌المقدس، مکه و قاهره در زمان عبدالناصر اصلاً برای دفاع از حق فلسطینی‌ها بود چون دشمن فلسطینی‌ها فقط دشمن فلسطین نیست و نبوده بلکه دشمن همه عالم است.^۲

۴. جمع‌آوری کمک‌های مالی برای مردم فلسطین

همان‌گونه که بیان گردید مسجد هدایت به عنوان پایگاه مهم آیت‌الله طالقانی جهت نشر افکار اسلامی و مبارزات علیه رژیم استبدادگر پهلوی و همچنین سایر مبارزات همچون مبارزه با رژیم اشغالگر بوده است. در آن دوره خفقان یکی از اصلی‌ترین راه‌های جمع‌آوری کمک‌های مالی، فطریه‌های مردمی بود زیرا منابع مالی دیگری برای کمک به مردم فلسطین وجود نداشت. این در حالی بود که دولت با این‌گونه حرکت‌های اسلامی و اسلام‌دوستانه مخالفت می‌ورزید. لذا فطریه‌های مردم ایران بزرگ‌ترین کمک به مردم فلسطین بود.

در سال ۱۳۴۰ که آیت‌الله طالقانی برای اولین بار اقدام به جمع‌آوری فطریه برای کمک به مردم فلسطین نمود، امامت نماز عید فطر را در دبیرستان کمال (تهران) بر عهده داشت. این اقدام اولین اقدام عمومی و مردمی بود که از طرف ملت ایران نسبت به ملت فلسطین انجام می‌گرفت و آغاز حرکتی شد که در عید سال ۱۳۴۹ به تبعیت از اقدام ایشان توسط استادان شهید مطهری و دکتر شریعتی در مسجد الجواد و حسینیّه ارشاد تداوم یافت. اما دستگاه جبار حاکم که از این اقدام رشادت‌آمیز و جسورانه آیت‌الله

۱. مصاحبه با سیدمهدی علایی فرزند مرحوم طالقانی رک:

<http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx>

۲. همان، ص ۶۸.



طالقانی وحشت زده شده بود در عید فطر سال ۱۳۵۰ خانه ایشان را به محاصره درآورد و مانع ورود ایشان به مسجد شد و یک ماه بعد ایشان را به زابل تبعید کرد.^۱

اقدام مهم دیگر مربوط به جمع آوری کمک‌ها و فطریه‌های مردم در سال ۱۳۴۸ بود. در عید فطر سال ۱۳۴۸ که نماز عید به امامت آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت ترتیب یافت، جمعیت بی‌شماری از دانشگاهی، روحانی، بازاری و... تجمع نمودند... ایشان ابتدا به بیان هدف بعثت انبیا و بعد به اوضاع کشورهای اسلامی و گرفتاری و پراکندگی مسلمین اشاره نمود و رشته سخن را به وضع رقت‌بار آوارگان فلسطینی که در اثر تجاوزات ظالمانه یهودی‌های صهیونیست خانه و کاشانه و سرزمین‌های خود را از دست داده و آواره بیابان‌ها و سرگردان شهرها بودند کشاند... آن‌گاه ضمن مطالب کوتاهی درباره فلسفه فطریه و اهمیت همبستگی و رفع گرفتاری مسلمانان، برای اولین بار مصارف فطریه را از محدوده خانواده، قبیله و شهرها خارج ساخت و با نگرش جهان‌بینی اسلامی ضرورت کمک به برادران مسلمان آواره فلسطینی را تجویز نمود... پس از اتمام سخنرانی قبل از اینکه بنشینند فطریه خانواده خود را از جیب بیرون آورد و در کنار محراب گذاشت و فرمود

۱. نهضت آزادی، طالقانی در آینه گفتار و کردار، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، ص ۲۴.



من فطریه ام را برای کمک به فلسطینی ها می دهم.^۱

همان گونه که بیان گردید این رویه آیت الله طالقانی، تا پایان عمرشان تداوم یافت. مهندس میثمی در خاطراتش بیان می دارد: «یادم می آید که در سال ۱۳۴۹ روز عید فطر پدر طالقانی در مسجد هدایت فطریه ها را برای فلسطین جمع آوری نمود.»^۲ آقای جعفری نیز در خاطرات خود چنین بیان می دارد:

در آن روز ایشان برای مردم و سازمان های فلسطینی کمک مالی جمع آوری کردند. از جمله این سازمان ها الفتح بود. بعد از آنکه این کمک ها جمع آوری شد، آقای شیخ رهنما که رابطه خوبی با فلسطینی ها داشت و بنده، این کمک ها را بردیم به سفارت که تازه در تهران بازگشایی شده بود و تحویل مقامات سفارت مصر در ایران دادیم و از آنها درخواست کردیم که به الفتح بدهند. شهید مطهری از رفت و آمد من به سفارت مصر مطلع شد و روزی مرا خواست و گفت... ما هم در حسینیه ارشاد کمک هایی جمع کردیم. این کمک ها به نام سه نفر است: ابوالفضل زنجانی، دکتر علی آبادی و خود من. از آنان بخواه که ما هم این کمک ها را به آنها بدهیم تا به فلسطینی ها برسانند.^۳

اقدامات ضد صهیونیستی آیت الله طالقانی در دوران بعد از انقلاب

همانگونه که انقلاب اسلامی ایران تحولات عظیمی را در نظام بین الملل ایجاد کرد و کلیه اعتبار فکری مکاتب و اندیشه های غرب را به چالش کشید، در روش مبارزاتی نیروهای مذهبی نیز تحولی ماهوی ایجاد نمود. مبارزات روحانیان و نیروهای مذهبی که ضد فساد، استعمار، صهیونیسم و... بود و بعضاً در خفا و پنهانی بر اساس موازین اسلامی صورت می گرفت، بعد از انقلاب از خفا درآمد و همسو با اصول و اهداف انقلاب اسلامی قرار گرفت. در این راستا صهیونیسم ستیزی نیز با اهداف روحانیان مبارز قبل از انقلاب اسلامی و اصول و اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همسو شد؛ این همسویی باعث شد که ایران با اسرائیل قطع رابطه سیاسی-اقتصادی نماید و از مردم مظلوم فلسطین حمایت کامل کند. ایشان بیان می داشتند:

۱. سید محمد حسین میرابوالقاسمی، همان، ص ۵۶۲.

۲. عباس داودیان فر، ابوذر انقلاب: زندگینامه آیت الله طالقانی، تهران، مرکز پژوهش های اسلامی صداوسیما، ۱۳۸۲.

۳. سید محمد مهدی جعفری، همگام با آزادی؛ خاطرات شفاهی سید محمد مهدی جعفری؛ تدوین سید قاسم حسینی، صحیفه خرد، ص ۵۱.

آیت الله طالقانی بیان داشتند:
 اگر خودمان را نجات دادیم،
 نه تنها از دولت فلسطین بلکه
 از هر دولت مظلوم دیگری
 طبق وظایف اسلامی و انسانی
 حمایت می کنیم. اگر نتوانستیم
 از طریق دولت ها و اگر
 نتوانستیم از طریق ملت ها آنها
 را مورد حمایت قرار می دهیم

در واقع هر انقلاب علیه ظلم، علیه استثمار در هر جای دنیا
 که باشد از نظر ما یک انقلاب اسلامی است چرا که روح اسلام
 و مفاهیم اسلام در جهت رفع ظلم از همه ابنای بشر، همه
 انسان ها، مظلومین و مستضعف است. سرنوشت ما سرنوشت
 کوبا، فلسطین و همه کشورهای اسلامی است. سرنوشت ما
 از یکدیگر جدا نیست.^۱

اسلام رسالت خود را رهایی و آزادی تمامی محرومان و
 زحمتکشان جهان می داند و در نتیجه مسلمانان باید خصلت
 اسلامی خود را حفظ نموده و برای رهایی و آزادی همه ملل
 محروم و مسلمانان استعمارزده جهان تلاش نمایند.^۲

لذا ایشان با توجه به مظلومیت مردم فلسطین، مسئله فلسطین را اصلی ترین مسئله
 جهان اسلام عنوان نمودند و این مسئله را رأس مسئله جهان اسلام می دانستند.^۳ ایشان
 در خصوص چگونگی رابطه با فلسطین بیان داشتند:

اگر خودمان را نجات دادیم، نه تنها از دولت فلسطین بلکه از هر دولت
 مظلوم دیگری طبق وظایف اسلامی و انسانی حمایت می کنیم. اگر نتوانستیم
 از طریق دولت ها و اگر نتوانستیم از طریق ملت ها آنها را مورد حمایت قرار
 می دهیم.^۴

آیت الله طالقانی در مورد مبارزه با اسرائیل بیان می داشتند:

سی سال است در مبارزه با این قوم می گذرد، سی سال است که ملت
 فلسطین در زیر سخت ترین ضربات تبلیغاتی و جنگی به سر می برد و امروز
 سرافراز بیرون می آید و امروز می بینیم ما که در ایران جرئت نداشتیم یک
 جلسه ای برای هماهنگی و هم صدایی و هم ندایی با مردم فلسطین تشکیل
 بدهیم، با آزادی، صدای خودمان را با صدای مردم فلسطین و نماینده
 فلسطین با هم برای پیشبرد هدف های مشترک، بلند می کنیم. ما که در دوره
 استضعاف جرئت نداشتیم درباره فلسطین کلمه ای بگوییم، امروز مسائل
 فلسطین را در مرکز علمی مان در دانشگاهمان مطرح می کنیم. امیدواریم

۱. بهرام افراسیابی و سعید دهقان، همان، ص ۵۱۱.

۲. جزوه طالقانی و فلسطین، همان، ص ۲۳.

۳. سید محمود طالقانی، همان، ص ۲۸۵.

۴. بهرام افراسیابی و سعید دهقان، همان، ص ۴۰۷.

آیت الله طالقانی در سخنرانی‌های بعد از انقلاب بیان می‌داشتند: ماملت ایران، این ملتی که انقلاب کرد، برخاست با تمام قوا برای دستگیری و کمک به هر ملت مظلوم، به خصوص ملت فلسطین و مستضعفین در هر کجای دنیا تا آن قدری که امکان داریم اقدام می‌کنیم

جوان‌های ما بیشتر مسائل فلسطین را بشناسند که یک درس بزرگ تاریخی قرن ماست و بیشتر روابطشان را تحکیم بکنند و هماهنگی خودشان را بنمایانند تا بتوانیم این انقلابی را که در دو نقطه حساس دنیا (ایران و منطقه فلسطین) پدید آمده، به یاری حق و به همت و هم‌رزمی همه ملت‌ها به پایان برسانیم.^۱

در این راستا بسیاری از رهبران یا نمایندگان ملت‌ها،

نهضت‌ها و جنبش‌های کشورهای اسلامی که به طور سری یا علنی به ایران می‌آمدند و همه آنان تشنه دریافت ایدئولوژی و اهداف انقلاب اسلامی ایران بودند، بعد از ملاقات با بنیان‌گذار انقلاب اسلامی به ملاقات آیت الله طالقانی که عملاً تجربه مبارزه داشت و طعم زندان را چشیده بود می‌شتافتند، در محضرش به گفت‌وگو می‌نشستند و از اندیشه‌های اسلامی و دیدگاه‌های انقلابی وی بهره می‌گرفتند. لذا ایشان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، توجه بسیاری به مسئله فلسطین نشان دادند. ایشان در دفتر کارشان با اعضای یک هیئت کویایی که ریاست آن را وزیر صنایع شیمیایی آن کشور برعهده داشت و خود را برای کنفرانس غیر متعهدها آماده می‌کردند، دیدار و ملاقات داشتند. در این جلسه ضمن بیان اینکه در کنفرانس غیر متعهدها در هاوانا می‌باید به دنیای آزاد، دنیای مستضعفان و مظلومان خدمت کرد، در مورد اسراییل خاطر نشان ساختند که انقلاب ما به یاری خداوند پیش خواهد رفت و از این جهت نگرانی نداریم اما نگرانی ما مربوط به عقده‌های چرکینی است که به نام اسراییل و صهیونیسم خوانده می‌شود. امیدواریم که کشورهای غیر متعهد همه سعی خود را به کار ببندند تا این برج‌های مراقبت را که منشأ درگیری‌ها و جنگ‌ها هستند از بین ببرند. ما انتظار داریم که مسئله اسراییل در صدر مسائل کنفرانس قرار گیرد و همه با اتفاق، قرارداد کمپ دیوید را محکوم و از ملت مظلوم و آواره فلسطین پشتیبانی کنند.^۲ در افطاری شب ۲۸ رمضان ۱۳۵۸ ه.ش که در دفتر آیت الله طالقانی برای سفرای کشورهای اسلامی ترتیب داده شد، ایشان از فلسطین به عنوان رأس به درد آمده و شاکی پیکر اسلام سخن گفت و با یادآوری این زخم مزمن در بدنه امت اسلامی، از مسلمانان

۱. ابوذر زمان؛ یاران امام به روایت اسناد ساواک؛ همان، ص ۱۰.

۲. بهرام افراسیابی و سعید دهقان، همان، ص ۱۲۵.



خواست که آزادی قدس را در سرلوحه برنامه خود قرار دهند.^۱ چنان که رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین در تهران به خدمت آیت الله طالقانی رسیدند، مبارزات آنها را برای آزادی سرزمین های خود ستود و صمیمانه قول کمک و حمایت از مقاومت فلسطین را به آنان داد. ایشان ایران را وطن فلسطینیان می دانست و به همین دلیل وقتی که برادران فلسطینی از جمله یاسر عرفات را در ایران ملاقات نمود به آنان گفت: «شما برادران امروز در خانه خودتان هستید» و عرفات یک جلد قرآن نفیس، هدیه مردم ایران را به گرمی پذیرفت و از سفارت نوبنیاد فلسطین دیدن نمود.^۲ آیت الله طالقانی در سخنرانی های بعد از انقلاب بیان می داشتند:

ما ملت ایران، این ملتی که انقلاب کرد، برخاست با تمام قوا برای دستگیری و کمک به هر ملت مظلوم، به خصوص ملت فلسطین و مستضعفین در هر کجای دنیا تا آن قدری که امکان داریم اقدام می کنیم. چون قیام ما برای نجات مستضعفین است. اول مستضعفین ایران بعد مستضعفین ملت های عرب و ملت های مسلمانی که اسیر حکومت هایی هستند که به ناحق و بدون رضای ملت ها بر آنها حاکمیت دارند...^۳

۱. سید محمد مهدی جعفری، همان.

۲. سید محمد حسین میرابوالقاسمی، همان، ص ۵۶۶.

۳. سید محمود طالقانی، همان، ص ۱۷۳.

آیت الله طالقانی: ببینید الان صهیونیسم خونخوار چگونه دندان روی هم می‌فشارد و برای ما نقشه می‌کشد! به خصوص از این ابتکاری که مسلمان‌ها، رهبر ما، دولت ما و ملت ما نشان داد که روز جمعه آخر رمضان در سراسر کشورهای اسلامی را روز قدس نام نهاد

ایشان همواره فراتر از شعارها می‌رفتند و خواهان اقدام عملی در برابر صهیونیست‌ها و استعمارگران بین‌المللی و همچنین وحدت مسلمانان جهان بودند.

باید بیش از این شعارها و اجتماعات به عمل بپردازیم، مجهز شویم. همان‌طور که امام فرمودند اگر یک سطل آب هر کدام از مسلمانان ریخته بودند، سیلی می‌شد که صهیونیسم را از بین می‌برد. همان‌طوری که در «منا» هر کدام هفت ریگ می‌زنید و

برج شیطان و کفر را غرق ریگ می‌کنید. هر کدام یک ریگ، یک سنگ و یک سلاح در دست بگیرید. همه مجهز بشوید.^۱ صهیونیست‌ها دشمن واحد تمامی خلق‌های محروم جهان می‌باشند. لذا برای مقابله با دشمنان ملل محروم به همکاری و روابط فیما بین این ملل، نیاز است.^۲

به خصوص ما مسلمان‌های ایران که دایماً در معرض این فتنه هستیم. ببینید الان صهیونیسم خونخوار چگونه دندان روی هم می‌فشارد و برای ما نقشه می‌کشد! به خصوص از این ابتکاری که مسلمان‌ها، رهبر ما، دولت ما و ملت ما نشان داد که روز جمعه آخر رمضان در سراسر کشورهای اسلامی را روز قدس نام نهاد. ما خطابمان به عموم ملت‌های اسلامی است. بعضی از دولت‌ها هستند که هنوز آگاهانه و ناآگاهانه بازی می‌کنند. ملت‌های مسلمان باید خودشان راه بیفتند. همه مجهز و آماده، روزی برسد که همه حرکت کنیم به طرف بیت المقدس. ما هم باید آماده باشیم. از دبستان، دبیرستان و دانشگاه باید بچه‌های خردسال ما، زن‌ها و مردهای ما، پیر و جوان ما آماده دفاع باشند. دفاع از بیت المقدس. چرا که دفاع از بیت المقدس دفاع از حریم خداست و بر همه واجب است. من پیشنهاد می‌کنم در مدارس، روستاها و کارخانه‌ها، روزهای معینی اشخاص وارد، بچه‌ها و جوانان و زن‌های ما را تمرین نظامی بدهند و در تمام کشورهای اسلامی به این صورت باشد.^۳

ایشان همچنین بیان داشتند:

۱. اصغر طاهری بروجنی، همان، ص ۳۵.

۲. جزوه طالقانی و فلسطین، همان، ص ۱۹.

۳. اصغر طاهری بروجنی، همان، ص ۳۵.

شناخت آیت الله طالقانی از قوم
یهود و تسلط ایشان بر تاریخ
یهود، برگرفته از اشراف وی به
قرآن کریم و تفسیر آن می باشد

از آن روزی که روز قدس اعلام شد، ببینید در خیابان های
تهران چه حوادثی پیش آمده است! یک جا آرام می گیرد،
جای دیگر شلوغ می شود... به یقین بدانید اینها چه بخواهند
چه نخواهند آلت دست صهیونیست ها و استعمار هستند.^۱

از دیگر پیشنهاداتی که ایشان بیان داشتند آن بود که به پاس فداکاری ها و رشادت های
مردم فلسطین، شهردار تهران یکی از خیابان های تهران را به نام قدس نامگذاری نماید.^۲
همچنین پیرو فرمایش حضرت امام خمینی (س) مبنی بر اختصاص یک روز به موضوع
فلسطین به منظور همبستگی تمام جهان اسلام با مسئله فلسطین، آیت الله طالقانی بعد از
سخنرانی نماز جمعه آخر ماه مبارک رمضان (۲۶ مرداد ۱۳۵۸) پیشنهاد دادند که هر سال
در این روز (روز قدس) اجتماعی برگزار و مسائل قدس و فلسطین برای عموم تبیین شود.^۳

نتیجه گیری

شناخت آیت الله طالقانی از قوم یهود و تسلط ایشان بر تاریخ یهود، برگرفته از اشراف وی
به قرآن کریم و تفسیر آن می باشد که این امر خود منجر به شناخت ایشان از صهیونیسم
گردید. چنین شناختی باعث شد که آیت الله طالقانی مسئله فلسطین را مسئله بسیار
بزرگ دنیا بدانند. ایشان بیان می داشتند که وظیفه مسلمانان دنیا است که این جرثومه
فساد را دفع نمایند؛ در غیر این صورت اتحاد مسلمانان نابود می گردد. ایشان تأکید داشتند
که اگر با این جرثومه فساد مقابله نکنیم و گوشه گیری برگزینیم همه نابود می شویم.
ایشان با تأکید بر اینکه دشمنان مردم فلسطین، فقط دشمنان فلسطینی ها نیستند، بیان
می داشتند که صهیونیست ها دشمن واحد تمامی خلق های محروم جهان می باشند و برای
مقابله با دشمنان ملل محروم به همکاری و روابط فیما بین این ملل نیاز است.^۴
وی معتقد بود در حال حاضر صهیونیست ها و استعمارگران همواره در پی ایجاد و شکل
دادن به فتنه هایی هستند که حرکت انقلابی ایران را فلج نمایند. از نظر آیت الله طالقانی
عوامل فتنه چنان برای ما برنامه ریزی کرده اند که تنها راه مقابله با آن هوشیاری و حضور
در صحنه می باشد.^۵

۱. خطبه های نماز (از بیانات مجاهد نستوه حضرت آیت الله طالقانی)، ناس، بی تا، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۳۵؛ همچنین رک: مجموعه خطبه های نماز جمعه ابودر زمان آیت الله طالقانی، تهران، انجمن
اسلامی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت، بی تا.

۳. خطبه های نماز، همان.

۴. جزوه طالقانی و فلسطین، همان.

۵. خطبه های نماز، همان.

قیام فراموش شده

«جستارهایی پیرامون قیام ۱۷ خرداد سال ۱۳۵۴ فیضیه»

دکتر سید حمید روحانی

اوضاع ایران در دهه ۵۰

وقتی طرح حکومت اسلامی امام در سال ۱۳۴۸ در قالب یک نظریه منسجم و بدیل نظام پادشاهی مطرح شد، روحانیان مبارز حوزه‌های اسلامی نیز بیش از گذشته ایده و انگیزه براندازی را جدی گرفتند. حمله به شخص شاه در اعلامیه‌ها و تظاهرات روحانیان و طلاب - به رغم خفقان حاکم - بیش از گذشته مطرح و دنبال شد و این در شرایطی بود که هر گونه نیش و طعنه و گوشه و کنایه به شاه، در حکم انتحار بود و کسانی که در اعلامیه‌ها و نوشته‌های خود شاه را مورد انتقاد و اعتراض قرار می‌دادند، در واقع حکم اعدام خود را امضاء می‌کردند. حماسی‌ترین و توفانی‌ترین خیزش و خروش ملت ایران در نفی نظام پادشاهی در خرداد ۱۳۵۴ در فیضیه قم روی داد. در این قیام خونین که در تاریخ‌نگاری دوران معاصر به کلی فراموش شد، طلاب و روحانیان با شعارهایی انقلابی و بنیان‌افکن از جمله مرگ بر شاه قاتل، مرگ بر شاه مزدور، از پهلوی بیزاریم و... به تظاهرات دست زدند و رژیم شاه را به چالش کشیدند.

حرکت رعدآسای فیضیه در خرداد ۵۴ و متعاقب آن نگارش پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در این سال، از یک سو ریشه در طرح حکومت اسلامی امام داشت که در آن رژیم شاهنشاهی، ناهمگون با اصول اسلامی نشان داده شده بود و از





حماسی‌ترین و توفانی‌ترین خیزش و خروش ملت ایران در نفی نظام پادشاهی در خرداد ۱۳۵۴ در فیضیه قم روی داد. در این قیام خونین که در تاریخ‌نگاری دوران معاصر به کلی فراموش شد، طلاب و روحانیان با شعارهایی انقلابی و بنیان‌افکن از جمله مرگ بر شاه قاتل، مرگ بر شاه مزدور، از پهلوی بیزاریم و... به تظاهرات دست زدند و رژیم شاه را به چالش کشیدند

سوی دیگر این حرکت پیش‌زمینه طرح انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ بود و می‌توان گفت شعارهای انقلابی و ضدشاهی طلاب در مراسم یادبود شهیدان ۱۵ خرداد، جرئت و جسارت مردم را برای دست زدن به این گونه شعارهای ضدشاهی و طرح نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۶ فراهم کرد و این خیزش حماسی را گسترش داد و انقلاب آفرید.

دهه ۵۰ با یک سلسله دگرگونی‌ها، نقشه‌ها و برنامه‌های از پیش تعیین شده همراه بود؛ رژیم شاه از یک سو با به راه انداختن سیرک‌های میان‌تهی، به‌ویژه جشن‌های پرهزینه و خانمانسوز دوهزاروپانصدساله شاهنشاهی و فراخوانی سران فزونخواه و تجاوزگر جهان به این سیرک دل‌آزار،

کوشید تا ناله جانسوز مردم رنج‌دیده، گرسنه، نادار و بیمار را در میان هلهله‌های مستانه نفتخواران جهانی و شادخواران و فزونخواهان بین‌المللی و حرامیان درباری، خاموش سازد و به دنیا چنین بنمایاند که ملت ایران در اوج رفاه و توانگری، جزولنگاری، پایکوبی، دست‌افشانی، چراغانی، عیش و نوش و شادی و... کاری ندارد! و از سوی دیگر با پایان دادن به حزب‌های ساختگی رنگارنگ و ایجاد حزبی به نام رستاخیز کوشید خفقان حاکم بر ایران را استواری بخشد، جو پلیسی را گسترش دهد، نفس را در سینه‌ها خفه سازد، قلم‌ها را بشکند و رخصت نفس کشیدن را از هم‌وطنان ایرانی بگیرد. از این رو، در پی برپایی حزب رستاخیز، جو پلیسی و خفقان در کشور شدت یافت. زندان‌ها از آزادیخواهان آکنده شد، شکنجه‌های توانفرسا، کشتن بی‌گناهان در زیر شکنجه در سلول‌های زندان، سر به نیست کردن برخی از زندانیان، تبعید شماری از عالمان مجاهد روحانی و بازداشتن شماری از گویندگان و سخنوران مبارز از سخنرانی، روز به روز فزونی یافت. طبق گزارش ساواک از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۵۵ یکصد و دوازده تن از روحانیان «ممنوع‌المنبر» شدند. لیکن باید دانست که شمار روحانیان زندانی، هم‌زمان با برپایی حزب رستاخیز و به دنبال تشکیل این حزب کم‌تر از روحانیان ممنوع‌المنبر نبوده است.^۱

دستگاه جاسوسی و امنیتی شاه برای پیاده کردن این سیاست شوم و مرگبار بسان اینکه «سنگ را بسته و سگ را رها کرده» دیرزمانی از برپایی حزب رستاخیز و نیز

۱. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

حرکت رعد آسای فیضیه در
خرداد ۵۴ و متعاقب آن نگارش
پیش نویس قانون اساسی
جمهوری اسلامی ایران در این
سال، از یک سوره ریشه در طرح
حکومت اسلامی امام داشت
که در آن رژیم شاهنشاهی،
ناهمگون با اصول اسلامی
نشان داده شده بود و از سوی
دیگر این حرکت پیش زمینه
طرح انقلاب اسلامی در سال
۱۳۵۶ بود

همزمان و پس از آن، مبارزان روحانی را یا به زندان
و تبعید گسیل داشتند و یا از سخنرانی و منبر رفتن
بازداشتند، قلم ها را شکستند، دهان ها را بستند،
خفقان را بیش از پیش استواری بخشیدند و زندان ها
را از مبارزان روحانی و دیگر آزادی خواهان اسلامی و
نیروهای مردمی آکنده ساختند. نگارنده با پیگیری ها و
بررسی هایی نام شماری از روحانیان زندانی در دهه ۵۰
و در آستانه برپایی حزب رستاخیز و نیز پس از تشکیل
آن حزب را به دست آورده است که در پی می آورد:
سیدعلی خامنه ای - شیخ مهدی شاه آبادی - شیخ

عباس طبسی - هاشمی نژاد - محمد مفتاح - شیخ اکبر

هاشمی رفسنجانی - محمدعلی گرامی - سیدهادی خامنه ای - محمد حکیمی - فاکر
خراسانی - شیخ مهدی ربانی املشی - سید مهدی طباطبایی - علی غفوری - انصاری
قزوینی - زین العابدین حقانی - لاهوتی - موحدی قمی - عرفا شیرازی - حسین طارمی -
جعفری گیلانی - عبدالمجید معادیخواه - محصل یزدی - محمد حجازی - اسدی
خراسانی - کرباسچی - احمد فاضل زاده - مهدی کروب - شیخ جواد نوروزی - سید جلال
طاهری - کلانتر - عباسی - امید نجف آبادی - شجاعی زنجانی - یزدانی اصفهانی - موسوی
زنجانی - الهی تهرانی - اکبر معینی - محسن اسلامی - عبدالرضا حجازی - ایوبی - حسین
هاشمیان - شیخ نصرالله صالحی - کرباسچی - سید اکبر موسوی اصفهانی - شیخ قدرت الله
علیخانی - شیخ جواد نوروزی - سیدهادی هاشمی - جلال گنجه ای - سید کاظم زنجانی -
غلامحسین نادری - شفیعی خلخالی - اسلامی خراسانی - شکری - سلیمان حیدری -
سیف الدین محمدی زنجانی - حسین بهرامی - ابراهیم سلکی - عبدالله غفوری - محمد
محسنی رفسنجانی - حجت الله حاجی پور - کاظم میر صادقی - احمد رحمانی - سیدرضی
حسینی - سید عبدالوهاب موسوی - صدرالدین خلخالی - علی کشانی - شیخ حسن ارمی
خراسانی - رضی الله سعادت - متبحری - صادقی - محقق - شیخ محمد واعظی و...

رژیم شاه در راستای سیاست سرکوب و تشدید خفقان و گسترش هراس و بیم در میان
مردم، شماری از سخنوران روحانی و عالمانی دینی را به شهرهای بد آب و هوا تبعید

کرد. ساواک در لیست خود تنها نام‌های یازده تن از روحانیان تبعیدی را آورده و چنین وانمود کرده است که شمار تبعیدی‌ها در سال ۱۳۵۵ نسبت به سال‌های پیش از آن کاهش داشته است،^۱ لیکن نگارنده در بررسی‌های خود نام بیش از سی تن از روحانیان را به دست آورده است که در سال یادشده در تبعید به سر می‌برده‌اند؛ نام روحانیان تبعیدی در پی می‌آید:

شیخ محمدفاضل قفقازی - شیخ علی مشکینی - سید اسدالله مدنی - شیخ حسینعلی منتظری - شیخ احمد جنتی - شیخ ابوالقاسم خزعلی - شیخ محمد مؤمن قمی - شیخ محمدرضا مهدوی کنی - سید محمدصادق لواسانی - شیخ علی اصغر مروارید - شیخ محمد محفوظی - شیخ محمد یزدی - شیخ محمدصادق تهرانی - شیخ مهدی ربانی املشی - راشد یزدی - شیخ صادق خلخالی - سید علی غیوری - شیخ محمد امامی کاشانی - شیخ غلامرضا گلسرخی - صالحی نجف‌آبادی - شیخ حسن صانعی - شیخ مجتبی حاج آخوند - سید محمد صالح طاهری - عندلیب همدانی - احمد منتظری - علی اصغر احمدی - عبایی - مولانا - عبدالعلی کنی - محمد نوری زاده - جهانبخش تعمیرکاری - جعفر گلستانه - رمضان جنتی - احمدی خمینی

این تنها روحانیان مبارز و عالمان مجاهد نبودند که از سوی رژیم شاه به زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها گسیل می‌شدند و زیر فشار قرار می‌گرفتند، بلکه بسیاری از مبارزان دین‌باور و زنان و مردان مسلمان دلاور و جوانان فداکار دانشگاهی، بازاری، کارگر و کشاورز نیز در زندان‌های شاه زیر سخت‌ترین فشارها و شکنجه‌ها قرار داشتند. رژیم شاه برای خاموش کردن صداهای انقلابی و آزادخواهی به هر جنایتی دست می‌زد، دستگیری‌های دسته‌جمعی مانند دستگیری بیش از ۲۰۰ نفر در آبادان، نزدیک ۲۰۰ نفر در نهاوند، ۶۰ نفر در دزفول، شمار زیادی در اصفهان و اهواز، تیرباران ۹ نفر از زندانیان سیاسی در تهران و... از کارنامه‌های رژیم پهلوی در دوران سیاه برپایی حزب رستاخیز بود، تا ایران را به ویرانه‌ای جغدنشین بدل کند و صدای مخالف را برای همیشه خاموش سازد، لیکن به‌رغم این جنایت‌ها و بی‌فرهنگی آن رژیم می‌بینیم که پیروان راستین راه امام و راه عاشورا نه تنها یک گام پس نرفتند، آرام ننشستند از مبارزه باز نماندند، بلکه با استواری، پایداری و سرسختی مبارزه را پی گرفتند و پیش تاختند؛ به‌ویژه اینکه امام در طرح حکومت اسلامی از همگان خواسته بود آرام و بی‌تفاوت نمانند:

... شما که قدرت ندارید جلوی این اعمال را بگیرید و این مفاسد را دفع

۱. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

امام در پی طرح حکومت اسلامی
در بهمن ماه ۱۳۴۸، در بیشتر
اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های خود
شخص شاه و رژیم پادشاهی را
مورد حمله قرار می‌داد و روی
ناهمگونی نظام پادشاهی با اصول
اسلام تأکید می‌کرد

نمایید، اقلاً ساکت ننشینید، تو سر شما
می‌زنند داد کنید، انظلام نکنید. انظلام (تن
به ظلم دادن) از ظلم بدتر است، بگوئید،
انکار کنید، فریاد بزنید. باید در مقابل
دستگاه آنها یک دستگاه هم این طرف
باشد و هر چه به دروغ می‌گویند تکذیب
کند، بگوئید دروغ است، عدالت اسلامی این

نیست که آنها ادعا می‌کنند... برنامه‌های اسلامی غیر از این است که آنها
دارند.^۱

امام در پی طرح حکومت اسلامی در بهمن ماه ۱۳۴۸، در بیشتر اعلامیه‌ها و
سخنرانی‌های خود شخص شاه و رژیم پادشاهی را مورد حمله قرار می‌داد و روی
ناهمگونی نظام پادشاهی با اصول اسلام تأکید می‌کرد. این موضع روشن و قاطع
امام، مردم ایران و مجاهدان روحانی را در مبارزه بر ضد رژیم شاه استوارتر و پابرجاتر
می‌ساخت.

امام در پیام خود به زائران خانه خدا در بهمن ماه ۱۳۴۹ آشکارا و با صراحت اعلام کرد:
... اساساً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است. هر کس سیره رسول خدا
را در وضع حکومت ملاحظه کند می‌فهمد اسلام آمده است این کاخ‌های
ظلم شاهنشاهی را خراب کند. شاهنشاهی از کثیف‌ترین و ننگین‌ترین نمونه
ارتجاع است...^۲

امام در سخنرانی خود بر ضد جشن دوهزار و پانصدساله رژیم پادشاهی در ایران، در
تیرماه ۱۳۵۰ نیز اظهار کرد:

... شاهنشاهی ایران از اولی که زاییده شده است تا حالا روی تاریخ را سیاه
کرده است، جنایات شاه‌های ایران روی تاریخ را سیاه کرده است... مسلمین
عار دارند از این شاهنشاهی...^۳

امام در پیام خود به ملت ایران در تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۵۲ هشدار داد:

... من از این خدمتگزار بی‌چون و چرای امریکا برای جهان اسلام احساس
خطر می‌کنم... اینجانب کراراً خطر اسراییل و عمال آن را که در رأس آنها شاه

۱. حکومت اسلامی یا ولایت فقیه، درس ۱۱، ص ۴۴.

۲. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. همان، ص ۳۶۳.



ایران است، گوشزد کرده‌ام. ملت اسلام تا این جرثومه فساد را از بن نکنند، روی خوش نمی‌بینند و ایران تا گرفتار این دودمان ننگین است روی آزادی نخواهد دید...^۱

در پیام امام بر ضد حزب رستاخیز در تاریخ ۲۱ اسفندماه ۱۳۵۳ آمده است:
... مردم محروم این کشور مجبورند موافقت خود را با نظام شاهنشاهی اعلام کنند، نظام پوسیده‌ای که از نظر اسلام مردود و محکوم به فناست... مردم مسلمان ایران مجبورند در برابر شاهی سر تسلیم فرود آورند که دستش تا مرفق به خون علمای اسلام و مردم مسلمان آغشته است...^۲

این رهنمودها، روشنگری‌ها و هشدارها، در انگیزختن توده‌ها بر ضد رژیم شاه و اوج بخشیدن به مبارزه برای براندازی و شکست جو خفقان نقش بسزایی داشت. پیروان راستین امام، به‌ویژه مبارزان روحانی در راه پیشبرد نهضت اسلامی و رویارویی با رژیم شاهنشاهی و خروش و خیزش در راه برپایی حکومت اسلامی، بیش از پیش به فداکاری، ایثارگری و از خودگذشتگی دست می‌زدند و توطئه رژیم شاه را در استقرار حکومت وحشت و ترور، در هم می‌شکستند و آتش نهضت و مبارزه را فروزان‌تر می‌ساختند. از این رو، می‌بینیم در خردادماه ۱۳۵۴ به‌رغم اینکه صدها تن از مبارزان روحانی در زندان و تبعید به سر می‌بردند و از سخنرانی و منبر رفتن باز داشته شده بودند، بزرگداشت سالگرد ۱۵ خرداد، در قم با ویژگی‌های بی‌مانندی برگزار شد و حماسه تاریخی آفرید.

فریادگران ۱۲ خرداد ۵۴

مبارزان روحانی و محصلین علوم اسلامی که در خردادماه ۱۳۵۴ در مدرسه فیضیه به سوگ شهیدان ۱۵ خرداد ۴۲ نشستند، تنها هدفشان، گرامیداشت آن روز تاریخی نبود؛ نمی‌خواستند - همانند سال‌های پیشین - تظاهراتی برپا کنند و به یاد شهیدان آن روز، شعارهایی سردهند و پراکنده شوند، بلکه بر آن بودند تا با الهام از مکتب امام و به پیروی از رهنمودها، ایده‌ها و اندیشه‌های آن رهبر کبیر جو خفقان باری را که در آسمان ایران پایدار بود، در هم بشکنند. نام و یاد ۱۵ خرداد همیشه سرچشمه خروشان نفرت ملت ایران از شاه و نظام پادشاهی بود.

۱. همان، ج ۳، ص ۷.

۲. همان، ص ۷۲.



شادروان شیخ احمد کروی که یکی از مبارزان پاکبخته و عالم وارسته شهرستان الیگودرز بود، چند روز پیش از فرارسیدن ۱۵ خرداد ۵۴ به قم آمد و در برخی از مجالس خصوصی و نیمه عمومی درباره امام، ۱۵ خرداد و بایستگی برپایی حکومت اسلامی و واژگونی رژیم شاه سخنانی بر زبان آورد و در مدرسه فیضیه، در جمع طلاب و روحانیان نیز پیرامون غیرقانونی بودن نظام پادشاهی و ساختگی بودن حزب رستاخیز و بایستگی تلاش و کوشش در راه برپایی حکومت اسلامی به رهبری امام خمینی سخنرانی کرد و روی هدف استقرار حکومت اسلامی تأکید ورزید. او پس از دستگیری نیز در بازجویی‌ها به برنامه‌های روشنگرانه خود در قم اذعان کرد و آن را مورد تأیید قرار داد. در بولتن ساواک درباره شیخ احمد کروی چنین گزارش شده است:

... متهم یادشده بالا در بازجویی‌های معموله عضویت و فعالیت خود را در احزاب و گروه‌های مذهبی و سازمان‌های وابسته به آن انکار و ضمن تأیید اعمال اقدامات گروه به اصطلاح مجاهدین خلق اظهار میدارد: چون دستگاه فعلی، جبار است و به هیچ وجه عدالت اجتماعی در ایران وجود ندارد بنابراین معتقدم که می‌بایستی حکومت اسلام جایگزین رژیم سلطنتی گردد. البته تنها فردی که بتواند چنین نظریه‌ای را در ایران اجرا نماید روح‌الله خمینی است [و] اضافه می‌نماید چون به این نظریه عقیده راسخ داریم لذا تصمیم

مبارزان روحانی و محصلین علوم اسلامی که در خردادماه ۱۳۵۴ در مدرسه فیضیه به سوگ شهیدان ۱۵ خرداد ۶۲ نشستند، بر آن بودند تا با الهام از مکتب امام و به پیروی از رهنمودها، ایده‌ها و اندیشه‌های آن رهبر کبیر جو خفقان‌باری را که در آسمان ایران پایدار بود، درهم بشکنند

گرفتم مطالبی جهت طلاب و مردم اظهار نمایم تا در نزد خدا مسئول نباشم. بنابراین پس از ورود به قم نزد آیت‌الله گلپایگانی رفتم و پس از تعارفات معموله به ایشان و افرادی که در آنجا بودند گفتم در ۱۵ خرداد ۴۲ به عنوان مختلف از خمینی پشتیبانی نمودید و پس از تبعید او خاموش شدید، نفاق را کنار بگذارید. درباریان به شما خیانت می‌کنند...

وی می‌افزاید یک هفته در قم بودم شب‌ها را در حجرات مدارس می‌گذراندم و روزها در مدرسه فیضیه برای طلاب و مردم مطالبی درباره روز ۱۵ خرداد و عقاید خمینی اظهار می‌کردم، تا اینکه قبل از تظاهرات ۱۵ خردادماه سال ۲۵۳۴

در مدرسه فیضیه سخنرانی جامعی کردم... و اضافه می‌کند در مورد رستاخیز نیز اظهاراتی کردم و سرانجام از آنان خواستم پافشاری نمایند تا عدالت اجتماعی بشری و حکومت اسلامی به وجود بیاورند...^۱

ساواک در گزارش دیگری از ایده و اندیشه شادروان شیخ احمد کربوبی چنین گزارش داده است:

... در ساعت ۱۷:۱۵ مورخه ۳۶/۱۰/۲۶ شیخ احمد کربوبی در منزل خود واقع در الیگودرز اظهار داشت به همه مردم و دستگاه‌های امنیتی ثابت شده که من مردی هستم مؤمن و معتقد به مبانی دین مقدس اسلام و قرآن مجید و مردی هستم مبارز و دوست‌دار مردم، حق‌گو و حق‌پرست و مخالف با زمامداران و سلاطین، مخالف با رژیم فعلی مملکت، دوست دارم حکومت ما حکومت اسلامی باشد. من پیرو دستورات آیت‌الله خمینی که رادمردی است دین‌دار، می‌باشم...^۲

طلاب و روحانیانی که در روز ۱۵ خرداد ۱۳۵۴ به تظاهرات دست زدند افزون بر اینکه از موضع ضد سلطنتی امام و پافشاری او روی برپایی حکومت اسلامی الهام گرفته و با روحیه انقلابی و ضدشاهی به خروش و خیزش برخاسته بودند، از سخنرانی‌های تند و توفنده و انقلابی شادروان شیخ احمد کربوبی نیز تأثیر بسزایی گرفته بودند و با هدف مبارزه با رژیم شاه در راستای برپایی حکومت اسلامی در عصر روز پنج‌شنبه ۱۵ خرداد ۵۴ در مدرسه فیضیه به تظاهرات دست زدند و به یاد شهیدان آن روز تاریخی به سوگ

۱. بولتن ویژه ساواک، ش ۱۸۲۱ - ۳۱۱، ص ۳-۲.

۲. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.



نشستند و اعلام عزا کردند. در این مراسم تنی چند از روحانیان پیرامون کشتار ۱۵ خرداد و پایداری حماسی مردم و پشتیبانی بی دریغ آنان از مقام ولایت و مرجعیت سخن گفتند و به دنبال آن تظاهرات آغاز شد. طلاب مبارز در پشتیبانی از امام و شهیدان و بر ضد شاه و حاکمان طاغوتی شعارهایی سردادند. برخی از شعارها چنین بود:

خمینی، خمینی، خدا نگهدار تو - بمیرد، بمیرد، دشمن خونخوار تو؛
خمینی بت شکن، اسلام تو را می خواهد - مرجع دور از وطن، ملت تو را
می خواهد؛ درود بر خمینی بت شکن - لعنت بر این یزید قانون شکن؛ مرگ
بر شاه مزدور؛ مرگ بر شاه قاتل؛ درود بر شهیدان؛ درود بر خمینی؛ درود بر
سعیدی؛ ملت ما بیدار است - از پهلوی بیزار است.

تظاهرکنندگان کوشیدند که از فیضیه بیرون روند و تظاهرات را به خیابان‌های قم بکشانند، لیکن نیروهای انتظامی که از پیش آماده شده بودند، با یورش خود تظاهرکنندگان را از پیشروی بازداشتند. در این تظاهرات چند تن از طلاب دستگیر شدند. رئیس ساواک قم به نام معینی پیرامون تظاهرات روز ۱۵ خرداد ۵۴ در فیضیه به مدیریت کل اداره سوم چنین گزارش داده است:

... مقارن ساعت ۲۱.. روز جاری قریب ۵۰۰ نفر طلاب مدرسه فیضیه قم به مناسبت ۱۵ خرداد سال ۴۲ با دادن شعارهای توهین آمیز (شعارهایی

علیه مقامات عالیہ مملکتی) به خاندان جلیل سلطنت در جلو درب ورودی مدرسه مذکور اجتماع نموده که پلیس با آب پاش آنها را متفرق و به داخل مدرسه رانده است. در حال حاضر کنترل محوطه خارج مدرسه را پلیس در اختیار داشته ضمناً منطقه ژاندارمری قم نیز به حالت آماده باش درآمده و آماده هر گونه کمک می باشد...

[illegible]



پس از پایان نماز مغرب و عشا در مدرسه فیضیه به امامت آیت الله اراکی در شب جمعه ۱۶ خرداد طلاب مبارز بار دیگر با شعارهای انقلابی به تظاهرات دست زدند. تظاهرکنندگان که شمار آنها بیش از پانصد نفر برآورد می شد به سمت میدان آستانه حرکت کردند لیکن وقتی وارد میدان شدند، بار دیگر مورد یورش پلیس ضدشورش که با ماسک، باتوم، کپسول های گاز اشک آور، سرنیزه و دیگر سلاح های گرم و سرد مجهز بودند، قرار گرفتند. پلیس شاه وقتی با حمله بی رحمانه و با ماشین آب پاش و فشار آب و باتوم و سرنیزه نتوانست تظاهرکنندگان را به عقب نشینی وادارد، از کپسول گاز اشک آور بهره گرفت و دو کپسول گاز میان تظاهرکنندگان افکند و بدین گونه راه را بر روحانیان بست و آنان را به عقب نشینی و بازگشت به صحن فیضیه ناگزیر ساخت.

روحانیان و طلاب که از تظاهرات خیابانی باز داشته شده بودند، بر آن شدند با بلندگو و از راه بام فیضیه و دو پنجره ای که از مدرسه به میدان آستانه باز می شد صدای خود را به گوش مردم قم و هزاران تن از زائرانی که در شب جمعه در قم به سر می بردند برسانند و تظاهرات را اوج بخشند. شماری از طلاب با گردهمایی در بام فیضیه به شعارهایی انقلابی و ضدشاهی دست زدند. شعارهای مرگ بر شاه قاتل، مرگ بر شاه مزدور، ملت ایران بیدار است - از پهلوی بیزار است و... برای مردم و زائرانی که از میدان آستانه و خیابان های پیرامون فیضیه گذر می کردند، گیرایی ویژه ای داشت. چه بسا تا آن روز چنین شعاری هیچ گاه به گوش مردم نخورده بود. بسیاری از رهگذران در کناره ها و پیرامون فیضیه گردآمده بودند و به این شعارها گوش فرامی دادند و گاهی با صلوات تظاهرکنندگان را همراهی می کردند. بایسته یادآوری است که شماری از طلاب که منزل و شاید زن و فرزند داشتند و نیز یک نفر کارمند صنایع هواپیمایی که برای زیارت به قم رفته بود و در تظاهرات فیضیه شرکت داشت از در فرعی فیضیه بیرون رفتند، لیکن در راه توسط مأمورانی که فیضیه را محاصره کرده بودند و زیر کنترل داشتند، دستگیر شدند. نام های ۲۲ نفر آنان در گزارش شهربانی، به این شرح آمده است:

- ۱- عباس حسینی فرزند ابراهیم ۲- سید محمود دریابادی فرزند علی ۳- احمد محدث فرزند حسین ۴- سید محمدهادی ناجی فرزند حسین ۵- سید مصطفی شریفی فرزند سید عبدالحسین ۶- علی اصغر شمس آبادی فرزند محمد رضا ۷- غلامرضا رضایی فرزند محمد ابراهیم ۸- اسلام الدین رستگار فرزند احمد ۹- محمدعلی بخشی فرزند قربانعلی ۱۰- علی محمد حسینی فرزند محمد ۱۱- محمدتقی متقی فرزند حسینعلی ۱۲- نبی الله ابراهیم زاده فرزند محمد رضا ۱۳- سیدعلی میردیلمی فرزند سیدحبیب الله



۱۴- محمود برازنده فرزند علی اکبر ۱۵- احمد عابدی فرزند عباسعلی ۱۶- کمال الدین ادیب فرزند علی اکبر ۱۷- ابوالفضل حسینی فرزند افضل ۱۸- محب علی انصاری فرزند علی ۱۹- جواد حبیبی فرزند فضل الله ۲۰- حسین خدادادی فرزند محمد ۲۱- الله رحم غلامنژاد فرزند غلام عباس ۲۲- صادق ترکمانی فرزند حاج علی (زائر) کارمند شرکت هواپیمایی...^۱

رئیس ساواک قم به نام معینی در گزارشی به تهران از تظاهرات طلاب در غروب روز ۱۵ خرداد، چنین گزارش داده است:

... ساعت ۲۰۰۰ روز جاری حدود ۲۰۰ نفر از طلاب مدرسه فیضیه قم با دادن شعار توهین آمیز به خاندان جلیل سلطنت جلو درب ورودی مدرسه مذکور اجتماع که با دخالت مأمورین شهربانی به داخل مدرسه رانده شدند و هم اکنون از داخل پنجره‌های مدرسه همچنان به دادن شعار و پرتاب سنگ به طرف مأمورین ادامه می‌دهند. ضمناً طلاب مدرسه خان نیز از بالای بام، با دادن شعارهای درود بر خمینی به طرف مأمورین سنگ پرتاب که با استقرار مأمورین روی بام مدرسه مورد بحث، موضوع فیصله یافته است. علیهذا پیش‌بینی می‌شود این تظاهرات در روزهای آینده با شدت بیشتری ادامه یابد. لذا چنانچه دستوری در این مورد از طریق مرکز می‌باشد مراتب را اعلام تا به مورد اجرا گذارده شود. ضمناً تا این ساعت سه نفر از تظاهرکنندگان به شرح زیر دستگیر شدند: ۱- رجبعلی ملکیان فرزند حسین ۲- محمد نادری فرزند نادر علی ۳- سیدصدرالدین موسوی فرزند سید سخاءالدین...^۲

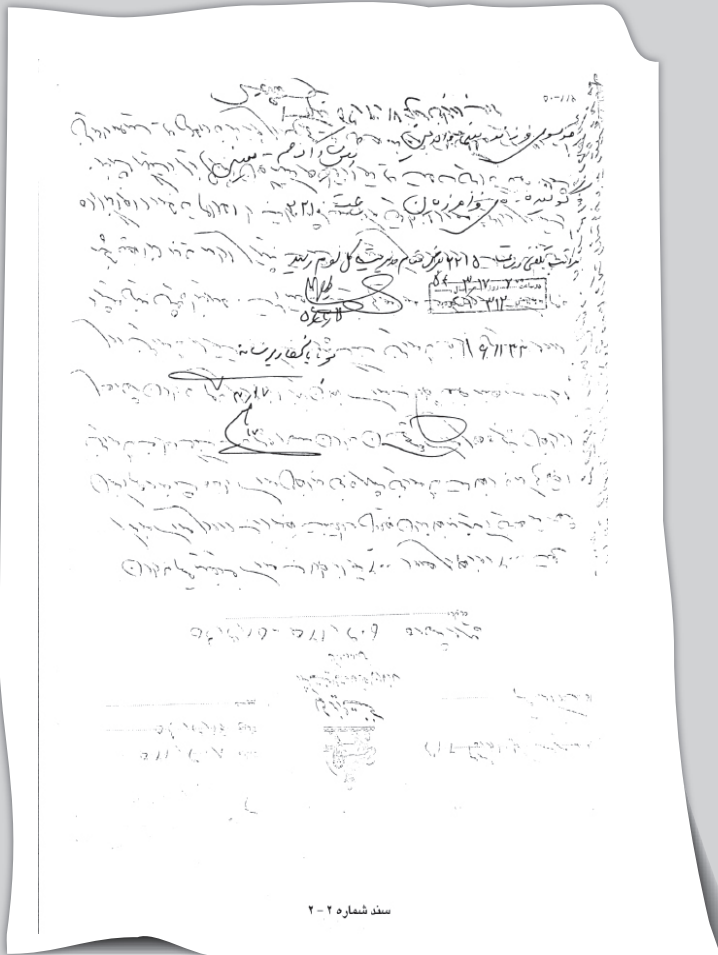
شهربانی قم در گزارش خود شمار دستگیرشدگان در روز ۱۶ خرداد را پنج نفر نوشته و افزون بر سه نفری که نامشان در گزارش ۵۴/۳/۱۶ ساواک آمده است، دو نفر دیگر را سید محمدصادق احمدی فرزند سید مهدی و علیرضا محبتی فرزند ابراهیم نام برده است.^۴ ساعت ۹ صبح روز جمعه ۱۶ خرداد، در مدرسه فیضیه باز شد و رفت و آمد به مدرسه به حال عادی درآمد؛ لیکن پارک ماشین‌های پلیس و آتش‌نشانی در برابر مدرسه فیضیه و صف‌آرایی نیروهای انتظامی و مأموران مجهز به ماسک، سپر، باتوم، مسلسل دستی، کپسول گاز اشک‌آور و... پیرامون فیضیه، میدان آستانه و صحن مطهر حضرت

۱. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

۲. ساواک قم در گزارش دیگری شمار تظاهرکنندگان را «قریب ۵۰۰ نفر» برآورد کرده است.

۳. سند ش ۲.

۴. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.





معصومه (ع) نشان از ناآرامی‌ها می‌داد و دید رهگذران را به خود جلب می‌کرد. درون فیضیه نیز شعارهایی انقلابی به رنگ قرمز و با خط درشت روی دیوارها و پارچه‌های سفیدی که بر دیوار نصب شده بود به چشم می‌خورد. عکس بزرگی نیز از امام بالای در کتابخانه، دیدگان را به خود جلب می‌کرد. روی پارچه بزرگی که بر دیوار فیضیه نصب شده بود این شعار دیده می‌شد: «۱۵ خرداد سالروز قیام امام خمینی را گرمی می‌داریم.» تظاهر کنندگان فیضیه در ساعت‌هایی که رفت و آمد به فیضیه به شکل عادی ادامه داشت، می‌توانستند از این مجال بهره‌گیرند و از صحنه‌بگریزند، لیکن آنان بر آن بودند که صدای اعتراض خویش را در آسمان ایران طنین‌انداز سازند و این رسالت، به پایداری، ایستادگی و جانفشانی نیاز داشت و نمی‌بایست برنامه‌ها را نیمه‌کاره رها کنند؛ افزون بر این ساواک به وسیله عوامل نفوذی و از راه عکسبرداری از گلدسته حرم توانسته بود، روحانیان فعال و پرکار در این تظاهرات را شناسایی کند و آن‌گاه که یکی از آنان از مدرسه بیرون می‌آمد، بی‌درنگ دستگیر می‌شد. چنانکه در صبح این روز (۱۶ خرداد) ۵ نفر از مبارزان روحانی - که به نامشان اشاره شد - به دنبال بیرون آمدن از مدرسه فیضیه دستگیر و به شهربانی گسیل شدند. ساواک بر آن بود تظاهر کنندگان را بدون هجوم به فیضیه یکی پس از دیگری در بیرون از مدرسه شکار کند و به زندان و شکنجه‌گاه بکشاند. مقامات رژیم از هجوم به فیضیه و بازتاب آن در میان مردم، سخت هراسان بودند؛ از این رو، تلاش داشتند تظاهر کنندگان را با حيله و نیرنگ و تهدید و نوید از مدرسه فیضیه



بیرون بیاورند و به تحصن آنان بی سروصدا پایان دهند و در بیرون مدرسه به حسابشان برسند. روحانیان تظاهر کننده که به این نقشه و نیرنگ به درستی پی برده بودند، با سرسختی و هوشیاری در برابر آن ایستادند و به بر نامه‌های انقلابی خود ادامه دادند. در ظهر روز ۱۶ خرداد بار دیگر شعارهای انقلابی از بلندگوی فیضیه در آسمان قم طنین افکند. شعارهای الله اکبر، درود بر خمینی، مرگ بر شاه مزدور، مرگ بر شاه قاتل، ملت ما بیدار است - از پهلوی بیزار است، خمینی بت شکن - ملت طرفدار تو، مرگ بر حزب رستخیز و... لرزه بر اندام دژ خیمان و مزدوران رژیم شاه انداخت و مردم قم، رهگذران و زائران را به گردهمایی پیرامون فیضیه کشاند. نیروهای شهربانی و ساواک از گردهمایی‌های مردم نگران شده بودند؛ به‌ویژه اینکه می‌دیدند مردم با فرستادن صلوات با تظاهر کنندگان همراهی می‌کنند. از این رو، از هر سو به مردم یورش بردند و کوشیدند آنان را پراکنده کنند.

تظاهر کنندگان در شب ۱۷ خرداد بار دیگر با یک حرکت ناگهانی از مدرسه بیرون آمدند و با شعارهای مرگ بر شاه و درود بر خمینی تا میدان آستانه پیش رفتند که با یورش پلیس و مأموران ساواک روبه‌رو شدند. تظاهرات توفنده و رعدآسای طلاب از بام فیضیه، مردم قم و زائران و مسافران را سیل آسا به سوی آن صحنه کشانید.

انبوهی از مردم در خیابان‌های آستانه، چهارمردان، ارم، اراک گردآمده و به تماشا ایستاده بودند. فریاد رعدآسای مرگ بر شاه قاتل، برای مردم تازگی داشت و نیز با شنیدن نام «خمینی» یاد آن مرجع تبعیدی در دل آنان زنده می‌شد؛ مردم با شنیدن نام امام بی‌اختیار صلوات می‌فرستادند، سوت و کف می‌زدند و ابراز احساسات می‌کردند. پلیس شاه که از این واکنش مردم، دچار وحشت و دلهره شده بود، وحشیانه به سمت مردم یورش برد و تلاش کرد آنها را پراکنده کند، لیکن مردم از صحنه دور نمی‌شدند و بدین گونه جنگ و گریز میان مردم و پلیس تا نیمه شب ۱۷ خرداد ادامه یافت.

در روز ۱۷ خرداد صدها کماندو و چتر باز از گارد شاه همراه با چند دستگاه بالگرد وارد قم شدند و پیرامون فیضیه پابر جا ایستادند. ساواک قم در این روز، در گزارشی به تهران اعلام کرده است:

...از بامداد روز جاری تعدادی در حدود ۱۰۰ نفر از طلاب در مدرسه فیضیه شروع به دادن شعار علیه مقامات عالیه نموده و از ساعت ۰۹۳۰ حدود ۶۰ نفر طلبه که برخی از آنان با پارچه صورت خود را پوشانیده‌اند بر روی بام مدرسه آمده و مشغول دادن شعار و پرتاب سنگ به طرف مأمورین می‌باشند. ضمناً

دوره سوم ■ سال هشتم ■ شماره ۲۷۵ ■ بهار ۹۰

رقم سند: ۱۸۰۰ / ۱۳۸۵
تاریخ: ۱۸ / ۱۲ / ۱۳۸۵
محل: ...
مهر و امضاء: ...

سند شما، ۳۵

فریادگران حماسه فیضیه با دیدن نیروهای ویژه، کماندوها و چتربازها که از تهران آمده و همراه با چند دستگاه آمبولانس، ماشین‌های پلیس و آتش‌نشانی، در میدان آستانه به صف ایستاده بودند، دریافتند که به زودی فیضیه مورد یورش قرار می‌گیرد؛ از این رو، چند برنامه را به کار بستند:





۱. پرچمی قرمز در بلندترین نقطه بام فیضیه که از دور دست ترین نقطه شهر دیده می‌شد، برافراشتند و با این شگرد به بینندگان آن پرچم، خطر خونینی را که در پیش بود گوشزد کردند و این نکته را نیز با این کار اعلام کردند که راه آنان راه سرخ حسینی است و حماسه‌آفرینان آن روز فیضیه برای شهادت در راه آرمان‌های اسلامی آماده شده‌اند.

۲. تا آنجا که توانستند سنگ و چوب انباشته کردند و برای رویارویی خونین آماده شدند.

۳. از تلفن فیضیه با مراکز گوناگون اسلامی، دینی، سیاسی و علمی مانند بیت علمای قم، علمای برخی از شهرستان‌ها، آقای فلسفی، خبرگزاری‌های خارجی، خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران تماس برقرار کردند و خبر اوضاع وخیم و خونینی را که در پیش بود به آنان رسانیدند.

۴. در صحن فیضیه نشستی برگزار کردند و با یکدیگر به رایزنی پرداختند که در برابر یورش دژخیمان چه راهی در پیش بگیرند.

نزدیک ظهر روز شنبه ۱۷ خرداد، سرهنگ جوادی معاون رئیس شهربانی قم از راه دارالشفاء با تظاهرکنندگان ارتباط برقرار کرد و کوشید با به اصطلاح پند و اندرز آنان را به تسلیم وادارد. روحانیان و طلاب مبارز با سنگ و چوب به او حمله کردند و او را به گریز واداشتند. ساواک قم طی تلگرافی به تیمسار نصیری (ریاست ساواک کشور) از گفت‌وگوی نمایندگان برخی از علمای قم با تظاهرکنندگان و سرسختی و مقاومت طلاب در برابر پیشنهاد آنان برای پایان دادن به تظاهرات و تسلیم شدن چنین گزارش داده است:

... در ساعت ۱۲۳۰ روز جاری نمایندگان آیات، همراه معاون شهربانی و نماینده ساواک از درب مدرسه دارالشفاء داخل و به تظاهرکنندگان پیشنهاد نمودند طلاب و اشخاصی که مایل هستند بدون درگیری با پلیس به محل کار و منازل خود بروند از درب مدرسه خارج شوند لکن تظاهرکنندگان مقاومت نموده و با دادن شعار و شکستن درب و پنجره از خروج مدرسه خودداری نمودند...^۱

۱. سند ش ۴. شکستن در و پنجره از سوی طلاب دروغی بیش نیست. شاید با این دروغ خواسته‌اند جنایت‌های وحشیانه مأموران خود را، در قیام فیضیه پنهان کنند و چنین وانمود نمایند که شکستن در و پنجره حجره‌ها کار خود طلاب بوده است!



صدای عجز و لابه و گریه و ناله و درخواست هرگز به گوش نرسید. شماری از طلاب با سر و دست و کمر شکسته و بدن های خون آلود، نقش زمین شدند. کماندوها، برخی از طلاب دست و پا شکسته و خونین را به حوض مدرسه می انداختند به گونه ای که آب حوض به رنگ ارغوانی در آمده بود. برخی از طلاب توانستند از دست کماندوها و مأموران بگریزند و جان سالم به در ببرند. برخی نیز توانستند در گوشه و کناری پنهان شوند و به چنگ دژخیمان نیفتند.

کماندوهای شاه پس از سرکوب طلاب که در بام و صحن مدرسه بودند، به حجره ها یورش بردند، در و پنجره ها را شکستند، قرآن و کتاب های دینی و علمی را پاره و لگدمال کردند و طلابی را که به درون حجره ها پناه برده بودند بیرون کشیدند و به شدیدترین شیوه زیر مشّت و لگد گرفتند. مأموران ساواک، شهربانی و ژاندارمری قم نیز همراه کماندوها انجام وظیفه! می کردند و به زدن طلاب و غارت حجره ها و پاره کردن کتاب ها مشغول بودند. برخی از طلاب به سبب ضربه هایی که به سرشان وارد آمد آسیب های جبران ناپذیری دیدند، به ضعف بینایی و سردردهای مزمن دچار شدند، برخی از جانب کمر و پا و زانو آسیب های سختی دیدند و ناتوان شدند. مسئولان و کارگردانان سرکوب فیضیه پس از پایان مأموریت خود و دستگیری حدود ۳۰۰ تن از طلاب، صورت جلسه ای تنظیم کرده، در آن آوردند:



کماندوهای شاه پس از سرکوب
طلاب که در بام و صحن مدرسه
بودند، به حجره‌ها یورش بردند،
در و پنجره‌ها را شکستند، قرآن و
کتاب‌های دینی و علمی را پاره
و لگد مال کردند و طلابی را که
به درون حجره‌ها پناه برده بودند
بیرون کشیدند و به شدیدترین
شیوه زیر مشت و لگد گرفتند

صورت مجلس

چون از بعد از ظهر روز پنجشنبه ۵۴/۳/۱۵ عده‌ای
از طلاب ناراحت و اخلاک‌گر در داخل مدارس فیضیه
و دارالشفاء موضع گرفته و با انجام تظاهرات و دادن
شعارهای مضره علیه مقامات عالی‌مقام مملکتی موجبات
اغتشاش و بی‌نظمی منطقه را فراهم نموده بودند و با
نصب یک قطعه پرچم قرمز رنگ بر روی بلندترین نقطه
بام مدرسه فیضیه تظاهر به مقابله با پلیس نموده و چند
قطعه پارچه که روی آن شعارهای مخالف نوشته شده
بود به درب و دیوارهای مدرسه الصاق کرده بودند و با
اینکه از طرف مأمورین پلیس مکرر به آنها تذکر داده شده بود که از مدرسه
خارج و متفرق شوند توجهی ننموده و با نشان دادن چوب‌هایی که در دست
داشتند به شدت تظاهرات خود می‌افزودند. علی‌هذا ساعت ۱۶۳۰ روز
۵۴/۳/۱۷ طبق طرح و برنامه تنظیمی قبلی مأمورین شهربانی و ساواک
قم در معیت اکیپ اعزامی از مرکز به مدارس فیضیه و دارالشفاء وارد که
طلاب داخل مدارس مزبور به محض مشاهده مأمورین شروع به تظاهرات و
دادن شعارهای مخالف نموده و با سنگ و چوب به طرف مأمورین حمله‌ور
گردیدند که مأمورین ناگزیر به مقابله پرداخته و در اثر زد و خورد و پرتاب
سنگ از جانب طلاب ۱۲ نفر از مأمورین شهربانی قم مجروح و تعدادی از
شیشه‌های در و پنجره مدارس مزبور شکسته و سرانجام ۲۴۳ نفر از طلاب
مزبور دستگیر و به شهربانی دلالت گردیدند - این برنامه در ساعت ۱۷:۳۰
خاتمه پذیرفت - ب توضیح اینکه در این جریانات ۲۸ اصله از باتن‌های چوبی
و چهار عدد از کلاه‌های ایمنی مأمورین شکسته است.

رئیس ساواک قم. معینی

رئیس شهربانی قم. سرهنگ شهرستانی

معاون انتظامی شهربانی قم. سرهنگ جوادی

معاون اداری شهربانی قم. هدسرهنگ کامکار

فرمانده اکیپ اعزامی از مرکز. سروان کیا

رئیس دایره پلیس. سرهنگ ۲ پارسا

رئیس دایره زندان. سرگرد مؤمن زاده
رئیس کلانتری بخش ۲. سروان نیکومنش
معاون کلانتری مرکز. ستوانیکم افاضلی
رئیس شعبه اطلاعات. هـ ستوانیکم محمدی

صورت مجلس

چون این بعد از ظهر روز بیستمین به ۵/۳/۵۴ عده ای از طلاب ناراحت و اخلاک در داخل مدرسه تظاهراتی را ترتیب دادند
موضع گرفته و انجام تظاهرات و دادن شعارهای بصره علیه مقامات عالیه سلطنتی موجب انتشار بین نظم شده
را فراهم نموده بودند چنانچه یک قطعه پرچم قرمز رنگ بر روی بلندترین نقطه بام مدرسه تظاهراتی علیه مقامات
با پاییس نموده و چند قطعه پارچه که روی آن شعارهای مخالف نوشته شده بود به درب و دیوارهای مدرسه انداخته
کرده بودند. بنابراین از طرف مأمیرین پلیس مکرر آیهات ذکر داده شده بود که از مدرسه خارج و متفرق شوند توجیهی
نموده و نشان دادن چوب هاشی که در دست داشتند شدت تظاهرات خود می افزودند. علیهذا ساعات
۱۶۳۰ روز ۵/۳/۵۴ طبق شرح برنامه تنظیمی قبلی مأمیرین شهربانی و ساواک قدم در محلیت انجمن اهوانی از مرکز
بعد از تظاهراتی و در آنجا وارد که طلاب داخل مدرسه منبر میخواندند مشاهده مأمیرین شروع تظاهرات و دادن
شعارهای مخالف نموده و با سنگ و چوب بخارف مأمیرین حمله ور گردیدند که مأمیرین ناگزیر بمقابله پرداخته و در
اترزد و بخورد و بر تابلو سنگ از جانب طلاب ۱۴ نفر از مأمیرین شهربانی قم مجروح و تعدادی از شیشه های درو
بنجره مدرسه منبر شکسته و سرانجام ۲۴ نفر از طلاب منبر و سنگ شهربانی و آلات گردیدند. این
برنامه در ساعات ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت و توضیح اینکه در این جریان ۲۴ اصله اینان های چوب و چهار
عدد از کلاه های ایمنی مأمیرین شکسته است.

رئیس شهربانی قم. سرهنگ شهرستانی

رئیس ساواک قم. معین

معاون اداری شهربانی قم. سرهنگ جواد

معاون انتظامی شهربانی قم. سرهنگ جواد

فرمانده انجمن اهوانی از مرکز. سروان کمال

رئیس دایره پلیس. سرهنگ ۲ بار

رئیس کلانتری بخش ۲. سروان نیکومنش

رئیس دایره زندان. سرگرد مؤمن زاده

رئیس شعبه اطلاعات. هـ ستوانیکم محمدی

معاون کلانتری مرکز. ستوانیکم افاضلی

سند شماره ۵

حماسه آفرینان فیضیه در شکنجه گاه پادشاه

در روز ۱۸ خرداد نمایندگانی از علمای تراز اول قم برای دیدار از دستگیرشدگان به زندان شهربانی رفتند. پیش از رسیدن این نمایندگان به شهربانی، مأموران آن دسته از روحانیان و طلابی را که زخم‌های عمیقی داشتند از دیگر دستگیرشدگان جدا کردند و از دید نمایندگان دور داشتند!

در بعد از ظهر روز ۱۸ خرداد دستگیرشدگان را با چند دستگاه اتوبوس به تهران حرکت دادند. در هر اتوبوس ۱۲ تن از مأموران انتظامی و امنیتی مسلسل به دست، گماشته شده بودند و به دستگیرشدگان رخصت جنبیدن نمی‌دادند. دستگیرشدگان را در کف اتوبوس نشانده بودند تا از بیرون دید نداشته باشد.^۱

رئیس ساواک قم (سرهنگ معینی) همزمان با گسیل دستگیرشدگان به تهران و زندان اوین گزارشی برای تیمسار ریاست ساواک کل کشور (سپهبد نصیری) فرستاد؛ در این گزارش آورده بود:

... تاکنون دویست و هفتاد و دو نفر از طلاب که در جریانات اخیر دخالت و یا شرکت داشته‌اند وسیله مأمورین دستگیر که از این عده بیست و دو نفر در روز ۵۴/۳/۱۵ (لیست شماره یک) و شش نفر در روز ۵۴/۳/۱۶ (لیست شماره دو) و دویست و چهل و چهار نفر در روز ۵۴/۳/۱۷ (لیست شماره سه) بازداشت گردیده‌اند که اسامی و مشخصات آنان به پیوست تقدیم می‌گردد. برابر تحقیقات انجام شده و شواهد موجود نوزده نفر از افراد مورد نظر بیش از دیگران در انجام تظاهرات و مقابله در برابر پلیس شرکت نموده بودند که در لیست شماره سه مشخص گردیده‌اند. و یک نفر از آنان (ردیف اول لیست شماره دو) قصد ربودن اسلحه راننده شهربانی را داشته است که کلیه این افراد قرار است وسیله شهربانی به مرکز اعزام گردند...

۱. برخی از زخمی‌ها که خون زیادی از آنها رفته بود، سخت تشنه بودند و آب می‌خواستند لیکن مأموران تا تهران به کسی آب ندادند. یکی از زخمی‌ها که خون زیادی از او رفته بود به سبب شدت تشنگی با صدای بلند گفت: «من آب می‌خوام.» سربازی که بالای سر او ایستاده بود خطاب به فرمانده خود گفت: «جناب سروان! این میگه من آب می‌خوام!» فرمانده با یک لحن مخصوص پاسخ داد: «بهش بده!» سرباز با چماقی که در دست داشت چنان بر سر او کوبید که انگار از هوش رفت.

خیلی محرمانه

شماره ۵۲۱/۳۴۱

تاریخ ۵۴/۳/۱۸

پیوست ندارد

تیمار ریاست سازمان

بدون سرپرست عمل در اداره محترم

مختص ریاست

مادان اطلاعات ثبت شده

تذکره آن قسم

در پیوسته

تأکید بر این است که در صورت لزوم از طریق اب که در جریان است اخیر

در حالت و یا شرکت داشته اند و سید با سرین و سید

از این بده بجهت در دفتر در روز ۵۴/۳/۱۵ (لیت نامه)

نمونه کین) دفتر در روز ۵۴/۳/۱۶ (لیت نامه در)

در لیت و چهار نفر در روز ۵۴/۳/۱۷ (لیت نامه)

ست) باز داشت گردیده اند که و سامی و صفحات آنان

به بجهت تقدیم میگردد. برابر تحقیقات انجام شده و شواهد

موجوده فوراً نفر از افراد مورد نظر پیش از دیگران در انجام

تظاهرات و مطالبه در برابر پلیس شرکت نموده بودند که در

لیت نامه مشخص گردیده اند و سید با سرین و سید (لیت نامه)

۵۲-۱۱۵ اول لیت نامه در پیوسته

خیلی محرمانه

داشته است که طی این از راه قتل است و سید با سرین و سید

انجام گرفته
فیس ساکال قسم - سید





قیام ۱۷ خرداد فیضیه قم در سال ۵۴ یک قیام خودجوش و یادآور قیام خونین سال ۱۳۴۲ و آغاز نهضت امام خمینی بود. برخی از طلاب و روحانیان دستگیر شده در این قیام در بازجویی‌ها با بالندگی و صراحت، اذعان کردند که در راه برپایی حکومت اسلامی تلاش و کوشش می‌کنند و به مبارزه برخاسته‌اند. برخی نیز ریشه اندیشه سیاسی و مبارزاتی خود را در طرح و بحث حکومت اسلامی بیان می‌کردند

رئیس ساواک قم در گزارش دیگری نام چند تن از طلاب پاکستانی و افغانی را که در تظاهرات فیضیه شرکت داشتند چنین اعلام کرده است:

... عده‌ای از طلاب عصر روز ۵۴/۳/۱۵ به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد در مدرسه فیضیه اجتماع و تظاهراتی علیه دولت برپا داشتند و سرانجام با دخالت پلیس، تظاهرکنندگان عصر روز ۵۴/۳/۱۷ که مقاومت نموده بودند دستگیر شدند. ضمناً بیگانگان مشروحه زیر نیز که جزء دستگیرشدگان می‌باشند تاکنون سوابق سیاسی از آنان در این ساواک موجود نمی‌باشد.

۱. سید احمد شاه فرزند سید علی، معروف به موسوی... تبعه پاکستان
۲. محمد عارف فرزند محمد مهدی، معروف به مهاجری... تبعه پاکستان

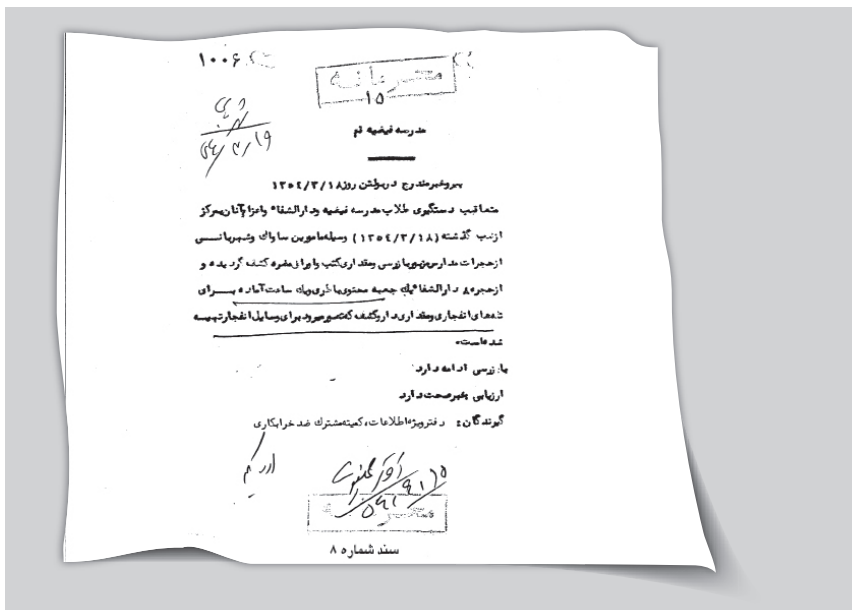
۳. محمد هادی فرزند محمد قادر، معروف به فهیمی... تبعه پاکستان
 ۴. عبدالحسین فرزند نوروز علی، معروف به عاقلی... تبعه پاکستان
 ۵. عباس فرزند قنبر، معروف به مروج زاده... تبعه افغانستان
 ۶. سید کمال فرزند سید حسین، معروف به حسین زاده... تبعه افغانستان...^۱
- دستگیرشدگان در ساعت ۵۰:۲۰ روز ۱۸ خرداد به زندان اوین رسیدند. از ساعت ۲۱ (هنگام ورود به زندان) تا ساعت ۴ پس از نیمه شب دستگیرشدگان را در فضای باز زندان روی موزاییک و سنگ‌ریزه‌ها بدون آب و غذا خوابانند و هرگونه سخن، حرکت، درخواست و یا اعتراضی را به شدیدترین شیوه‌ای با مشت و لگد و باتوم و شلاق پاسخ دادند و حتی به آنان رخصت به جا آوردن نماز ندادند.
- از بامداد روز ۱۹ خرداد، جابه‌جایی دستگیرشدگان و گسیل آنان به درون زندان آغاز شد؛ هر ۲۵ نفر تا ۳۰ نفر را در یک اتاق جا دادند. پس از پایان جابه‌جایی، بازجویی اولیه آغاز شد و تانیمه‌های شب ۲۰ خرداد ادامه یافت.
- قیام ۱۷ خرداد فیضیه قم در سال ۵۴ یک قیام خودجوش و یادآور قیام خونین سال ۱۳۴۲ و آغاز نهضت امام خمینی بود.

... غلامرضا خلف رضایی... در ادامه تحقیقات معموله اظهار داشته هنگام شرکت در جلسات انجمن دانشوران [در شهرستان دزفول] با دو نفر طلبه علوم دینی که طرفدار تشکیل حکومت اسلامی در کشور بودند آشنا و بر

اثر بحث و مذاکره با آنان، به تدریج زمینه فکری لازم جهت مبارزه در او به وجود آمده است...^۱

مأموران ساواک و دستگاه اطلاعاتی رژیم شاه تلاش کردند برای پرونده‌سازی و محکوم کردن بازداشت‌شدگان دستاویزی به دست آورند؛ از این رو، بی‌درنگ به بازرسی حجره‌ها پرداختند و کتاب‌های گوناگونی را که طلاب از مارکسیست‌ها، سوسیالیست‌ها، ملی‌گراها و دیگر گروه‌ها و عناصر منحرف برای پاسخگویی در کتابخانه خود داشتند و نیز رساله «توضیح المسائل»، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام و دیگر عالمان برجسته مبارز که در میان کتاب‌های طلاب موجود بود، به عنوان مدارک جرم گردآوری کرده و دستاویز قرار دادند و طبق آن برای بازداشت‌شدگان پرونده‌سازی کردند. ساواک قم در این مورد چنین گزارش داده است:

... متعاقب دستگیری طلاب مدرسه فیضیه و دارالشفاء و اعزام آنان به مرکز از شب گذشته (۱۳۵۴/۳/۱۸) وسیله مأمورین ساواک و شهربانی از حجرات مدارس مزبور بازرسی و مقداری کتب و اوراق مضرر کشف گردیده و از حجره دارالشفاء یک جعبه محتوی باطری و یک ساعت آماده برای تله‌های انفجاری و مقداری دارو کشف که تصور می‌رود برای وسایل انفجار تهیه شده است...



۱. بولتن ویژه ساواک، ش ۱۱۳، ۱۳۵۴/۴/۲، ص ۳.



مأموران در بازرسی از حجره‌ها، صورت جلسه‌ای نیز که دربردارنده کتاب‌ها، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها، عکس‌ها، نوارها و... می‌باشد، در سه برگ تهیه کرده و به امضای نماینده دادستان قم به نام شب‌افروز، نماینده ساواک قم به نام ترابی و نماینده شهربانی قم به نام‌های احمدی و فلاح رسانیدند.^۱

مأموران در بازجویی‌های خود از دستگیرشدگان که با شکنجه‌های توانفرسا همراه بود، توانستند از طلاب و روحانیانی که در تظاهرات فیضیه نقش داشتند و دستگیر نشده بودند سرنخی به دست آورند و چند تن از آنها را در شهرهای گوناگون دستگیر کنند و مورد بازجویی و شکنجه قرار دهند. در بولتن کمیته مشترک به اصطلاح ضدخوابکاری گزارش شده است:

... در جریان تحقیقات معموله از متهمین دستگیرشده و براساس گزارشات منابع اطلاعاتی ساواک که مشخصات تعدادی از طلاب علوم دینی شرکت‌کننده در تظاهرات و اخلاک‌گری‌های حوادث شهرستان قم را در اختیار قرار داده بودند، اقدامات لازم به منظور شناسایی و دستگیری عناصر مذکور معمول و در نتیجه ۱۲ نفر از آنان به وسیله مأمورین ساواک در شهرستان‌های قم، شیراز، ساری و دزفول دستگیر و به مرکز اعزام و مورد تحقیق قرار گرفتند. متهمین دستگیرشده که در بازرسی از حجره‌هایشان تعدادی کتب مضره مذهبی کشف و ضبط گردیده در جریان بازجویی‌های معموله به فعالیت‌های مضره و اخلاک‌گرانه خویش معترف و تحقیقات از آنان به منظور اخذ کلیه اطلاعات و دستیابی به سایر عناصر مرتبط با آنها ادامه دارد...
در این گزارش نام دستگیرشدگان چنین آمده است:

ردیف	نام	شهرت	شغل
۱	محمد	حسین‌نیا	طلبه علوم دینی در شهرستان قم
۲	محمدیوسف	کیافتوحی	طلبه علوم دینی در شهرستان قم
۳	احمدیوسف	کلانتری	طلبه علوم دینی در شهرستان قم
۴	محمد مهدی	ربانی شیرازی	طلبه علوم دینی در شهرستان قم
۵	قدرت‌الله	علیخانی	طلبه علوم دینی در شهرستان قم

۱. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

۶	ابراهیم	خلوتی	طلبه علوم دینی در شهرستان شیراز
۷	غلامرضا	خلف رضایی زارع	دانش آموز در شهرستان دزفول
۸	رحیم	سعیدفر	دانش آموز در شهرستان دزفول
۹	محمدعلی	امین	دانش آموز در شهرستان دزفول
۱۰	جاوید	مقصودی	دانش آموز در شهرستان ساری
۱۱	احمد	اولاد اعظمی	کشاورز در شهرستان ساری ^۱

چنانکه پیش تر اشاره شد شماری از مردم و دانش آموزان نیز به تظاهر کنندگان فیضیه پیوستند و با آنان همراهی کردند؛ در گزارش کمیته مشترک نیز نام برخی از افراد غیر روحانی و دانش آموزان برخی از شهرستان‌ها را می بینیم که در تظاهرات فیضیه شرکت داشتند و توانسته بودند هنگام یورش مأموران به فیضیه از صحنه بگریزند. پیش تر اشاره شد که ساواک آنان را دستگیر و بازداشت کرده است، لیکن ساواک با این دستگیری‌ها و بازداشت‌ها نیز نتوانست عاملان اصلی جریان فیضیه را بیابد؛ از این رو، ناگزیر شد چنین بنمایند که محرکان و عاملان اصلی را یافته است! لیکن هنوز دستگیر نشده‌اند! ساواک در گزارشی اعلام کرد:

... محرکین اصلی تظاهرات اخلاگران حوزه علمیه قم که دستگیر نشده‌اند به شرح زیر می باشند:

۱- برادران فاضل زاده، جواد، باقر ۲- شیخ قدرت اصفهانی ۳- شیخ خلیل (جوانی است عینکی و صبح‌ها در مدرسه بروجردی تدریس می کند)...^۲
 ساواک برای توجیه ناتوانی خود در شناخت و دستگیری عاملان اصلی جریان فیضیه دروغ‌هایی سر هم‌بندی کرده و چنین گزارش داده است:

طرفداران خمینی در قم

جمعیتی به نام متحرکین طرفدار خمینی در قم دارای فعالیت بوده و سعی می کنند کم تر شناخته شوند، اشخاص شناخته شده این جمعیت عبارتند از:

۱- شیخ علی فاضل زاده ۲- شیخ محمد فاضل زاده ۳- شیخ جواد فاضل زاده
 ۴- شیخ محمد افشار ۵- سید حسین سبحانی ۶- سید محمدعلی موسوی
 مازندرانی

۱. بولتن ویژه ساواک، ش ۱۱۲، ۱۳۵۴/۴/۲، ص ۲ و ۶.
 ۲. سند ش ۹.

ملک بندی حفاظتی		درجه فوریت	
موضوع: گزارش خبر		شماره: ۱۳۱-۲۶	
۱- به	از	۲- به	از
۳- شماره گزارش	۴- تاریخ گزارش	۵- پست	۶- گیرندگان خبر
۷- منبع	۸- منشأ	۹- تاریخ وقوع	۱۰- تاریخ رسیدن به مرکز
۱۱- تاریخ رسیدن به مرکز	۱۲- ملاحظات حفاظتی		

موضوع محرکین تظاهرات اخلاک‌گرا نه حوزه علمیه قم

محرکین اصلی تظاهرات اخلاک‌گرا نه حوزه علمیه قم که دستگیر نشده اند
بشرح زیر میباشند:

- ۱- برادران فاضل زاده . جواد باقر.
- ۲- شیخ قدرت اصغیانسی .
- ۳- شیخ خلیل (جوانی است صحنی و صبحها در مدرسه برودرتی در میس میکند) .

ملاحظات:

نقش نامبرگان در تظاهرات اخلاک‌گرا نه طلاب روشن و مشخصات کامل آنها تهیه و با اعلام نتیجه ارسال شود .

ملک بندی حفاظتی

۱۳۱-۲۶

سند شماره ۹

افراد فوق به مناسبت معدوم شدن ۹ نفر زندانی^۱ در یکشنبه شب و دوشنبه شب ۳۱ فروردین و اول اردیبهشت، مجلس فاتحه خوانی در مدرسه فیضیه قم برپا نموده و ردیف ۳ مذکور ضمن سخنرانی، از معدومین تجلیل و اظهار داشته آنان افرادی بی گناه بودند و بدون جرم کشته شده اند...

۱. اشاره به ۹ نفر زندانی که در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ به دست زندانبان شاه به شکل مرموزی کشته شدند و ساواک به دروغ ادعا کرد که آنان هنگام گریز از زندان هدف قرار گرفتند و از پای درآمدند! اسامی آنان به این شرح است: مصطفی خوشدل، کاظم ذوالانوار، بیژن جزنی، حسن ضیاظریفی، احمد جلیلی افشار، مشعوف کلاتتری، عزیز سرمدی، محمد چوپان زاده، عباس سورکی.

درجه فوریت	
تعداد شماره	از
۱ - به ۴۱	۱ - ۷
۲ - از ۴۲	۸ - متنا
۳ - شماره گزارش	۹ - تاریخ وقوع
۴ - تاریخ گزارش	۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع
۵ - پیوست	۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات محل
۶ - گردگان خبر	۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: طرفداران غصنی در قم
 جمعیتی بنام متحرکین طرفدار غصنی در قم دارای فعالیت بوده و سعی میکنند کثرت شناخته شوند. اشخاص شناخته شده این جمعیت عبارتند از:

- ۱- شیخ علی فاضل زاده
 - ۲- شیخ محمد فاضل زاده
 - ۳- شیخ جواد فاضل زاده
 - ۴- شیخ محمد افتخار
 - ۵- سید حسین سبحانی
 - ۶- سید محمد علی موسوی طایفه زانوی
- افراد فوقی بمناسبت معدوم شدن و نفوذ اندکی در یکشنبه شب و دوشنبه شب ۳۱ فروردین و اول اردیبهشت مجلس فاتحه خوانی در معدوم رسد فیضیه قم برپا نموده و ردیف ۳ مذکور ضمن سخنرانی از معدومین تجلیل و اظهار داشته آستان افراد یهنگاه بودند و بدین جرم کشته شده اند.
- ملاحظات: جهت اطلاع و تحقیق بهر امین صحت و سقم موضوع و اعلام نتیجه به ج

درنگ نکر
 ۱۳۱-۱۳۶۶
 طایفه جدی حفاظتی

کارفرمایان ساواک بنا به سیاست شاه و مقامات درباری بازداشت شدگان واقعه فیضیه را به چند دسته پخش کردند؛ بخشی را روانه دادگاه کردند، بخش دیگری را به اداره نظام وظیفه فرستادند و شماری را که کم تر از ۱۸ سال داشتند، پس از شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی و تهدید و خط و نشان کشیدن، با گرفتن ضمانت آزاد کردند. در بولتن محرمانه ساواک آمده است:

... مختصری از اعترافات متهمین دستگیر شده

۱. احمد کربوبی که عامل اصلی تظاهرات بوده در تحقیقات معموله ضمن تأیید فعالیت‌های مضره خویش، خود را از مخالفین رژیم شاهنشاهی معرفی نموده و با صراحت خود را معتقد به ایجاد حکومت اسلامی در کشور معرفی می‌کند. این فرد که دارای افکار ارتجاعی شدید است با کلیه برنامه‌های اصلاحی در کشور رفع حجاب مخالف و از سرسپردگان خمینی می‌باشد.

۲. احمد محدث یکی دیگر از عناصر دستگیر شده، معترف گردیده که تحت تبلیغ شخصی به نام حسین جوانبختی... قرار داشته و از طریق او اعلامیه‌ها و جزوات مختلف گروه به اصطلاح مجاهدین خلق را دریافت و مطالعه و به سایرین می‌داده است. وی اضافه نموده تاکنون اعلامیه‌های مختلفی منجمله «گرسنگی ناشی از چیست؟» و اعلامیه خمینی مبنی بر مخالفت با حزب رستاخیز ملت ایران را تکثیر و ضمن مسافرت به شهرستان‌های دزفول، شیراز، لاهیجان، تعدادی از این اعلامیه‌ها را در اختیار چند نفر از روحانیون مقیم شهرستان‌های مذکور قرار داده و بقیه را نیز در قم و نقاط مناسب شهرستان‌های اخیرالذکر توزیع کرده است.

۳. تعدادی از متهمین دستگیر شده در جریان تحقیقات معموله به شدت مقاومت و با اینکه دلایل کافی در زمینه فعالیت‌های مضره آنان موجود است مع هذا سرسختانه از دادن اطلاعات خود به مأمورین تحقیق خودداری می‌نمایند که بازجویی مداوم از آنها ادامه داشته و نتایج حاصله متعاقباً به استحضار خواهد رسید.

ب: به دنبال دستگیری طلاب مورد بحث، از حجره‌های آنان در مدرسه فیضیه و دارالشفاء بازرسی به عمل آمد که در نتیجه حدود ۲۰۰۰ جلد کتب و نشریات مختلف مضره مذهبی، تعداد زیادی جزوات و اعلامیه‌های مربوط به گروه به اصطلاح مجاهدین خلق و اعلامیه‌های مضره مربوط به طرفداران خمینی و «روحانیون مترقی قم» و اعلامیه‌هایی مربوط به فلسطین و تعدادی نشریات کمونیستی منجمله جزوه «ضرورت مبارزه مسلحانه»، «رد تئوری بقا» کشف و ضبط گردیده است...

ت: وضعیت متهمین دستگیر شده:

در جریان تحقیقات از مجموع ۲۷۹ نفر عناصر دستگیر شده و بررسی‌هایی

که در زمینه اقدامات اخلاک‌گرا نه آنان به عمل آمد، می‌توان آنها را در پنج گروه تقسیم‌بندی نمود که در صورت استقرار رأی عالی به ترتیب زیر رفتار خواهد شد:

۱. تعداد ۴۶ نفر عناصری که فعالیت گروهی و ارتباط آنها با عناصر خرابکار محرز و در تظاهرات دخالت مستقیم داشته‌اند، پس از انجام تحقیقات و اخذ کلیه اطلاعات پرونده اتهامی آنها تکمیل و به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردد.

۲. از تعداد ۷۱ نفر افرادی که در جریان تظاهرات فعالیت‌های مؤثری نداشته‌اند، آن عده که بین ۱۸ الی ۳۵ سال دارند و خدمت زیر پرچم انجام نداده‌اند برای خدمت وظیفه به اداره وظیفه عمومی تحویل و بقیه که خدمت وظیفه را انجام داده‌اند پرونده آنها به دادگاه نظامی احاله شود.

۳. تعداد ۶۱ نفر عناصری که بین ۱۰ الی ۱۷ سال دارند، پس از دادن تذکرات لازم و اخذ تعهدات کافی آزاد و به خانواده‌هایشان تحویل گردند.

۴. تعداد ۹۶ نفر متهمینی که دلایل و مدارک کافی در زمینه شرکت آنها در تظاهرات و فعالیت‌های مضره در دست نبوده و بی‌گناه می‌باشند، با اخذ تعهد آزاد شوند.

۵. پنج نفر از اتباع پاکستانی و افغانی که دلایلی حاکی از شرکت آنها در تظاهرات موجود نبوده و بر اثر محاصره مدارس مذکور دستگیر و زندانی می‌باشند به کشورهای متبوعه خود عودت داده شوند.

با تقدیم یک جلد آلبوم محتوی عکس‌هایی از صحنه‌های مختلف تظاهرات که به وسیله مأمورین گرفته شده به استحضار می‌رساند که تحقیقات مداوم از عناصر دستگیر شده و اقدامات لازم به منظور دستیابی به افراد مرتبط با آنها و کسانی که در تظاهرات شرکت داشته و در حال حاضر متواری شده‌اند در جریان بوده و نتیجه متعاقباً به استحضار خواهد رسید...

ارتشبد نصیری در زیر این گزارش یادداشت کرده است:

۱. موافقت می‌شود، اقدام شود

۲. به جز بند ۳ از اعترافات و بند «ت» بقیه به طور خبر به روزنامه‌ها داده

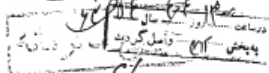
شود^۱

۱. بولتن ویژه ساواک، ش ۱۸۲۱، ۳۱۲، ۳۵۴/۳/۲۶، ص ۲ و ۳.

به دنبال موافقت تیمسار نصیری با اعزام طلاب مشمول به نظام وظیفه، ساواک شماری از طلاب زندانی را در دو لیست جداگانه به اداره نظام وظیفه تحویل داد. ۳۸ تن از آنان در تاریخ ۵۴/۳/۳۱ به اداره نظام وظیفه تحویل شدند. ۲۴ تن دیگر از آنان نیز در مرحله دوم به آن اداره اعزام گردیدند. ساواک در تاریخ ۵۴/۴/۲۱ زیر عنوان «اعزام طلاب اخلاک‌گر به حوزه نظام وظیفه» لیست طلابی را که به سربازی گسیل شده‌اند اعلام کرده است.

شماره ۴۵۴۱۲۳۴۱۵
تاریخ ۵۴/۳/۳۱
پست دربر
در باره تحویل ۳۸ نفر متهمین به ارتداد نظام وظیفه عمومی
برابر با دراست آقای دبیری ۲۸ نفر متهمین برج
صورت پیوست در تاریخ ۳۱/۳/۵۴ با اخذ رسید به
در اداره نظام وظیفه عمومی تحویل گردیدند مراتب جهت
آگاهی ایدم سید در بر

مدیرکل اداره چهارم - کنگرلو
از طرف وزیرکلی



۵۴/۳/۳۱
۵۴/۳/۳۱

سند شماره ۱۱

۵۲-۲۵۷



باز است بخشی مستقل
 شماره
 حاکمیت و پرورش
 اداره به کلیات و سازمان امور تربیتی
 بهرین ۳۱۲

در باره اعزام طلاب اخلاق به حوزه نظام وظیفه
 بدینوسیله سه برگ فتوکپی لیست اسامی طلاب اخلاق
 حوزه علمیه قم که به حوزه نظام وظیفه معرفی و اعزام گردیدند
 جهت اطلاع و هرگونه اقدام مقتضی و مراقبت از آنان
 به هیئت اطلاع میگرد. ضمناً جهت گنجانیدن مذکور
 پرونده انفرادی تشکیل گردیده است.

رئیس اداره بکم عملیات و بررسی

۱۳۸۳/۴/۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم
 ۳۱۲
 ۱۳۸۳/۴/۱۱

۱۳۸۳/۴/۱۱

۵۲-۲۵۷

۱۳۸۳/۴/۱۱

صورت اسامی طـلاب مشـمول

اسم	شهرت	فرزند	شماره شناسنامه	صادره
۱- محمد تقی	توکـل	حمـد	۲۶	گهاگان ۳۳۵
۲- عباسعلی	فراشـی	محمد حسین	۱۱	دامغان ۱۳۳۴
۳- سید علی محمد	میر رحیمی	سید مرتضی	۴۲۴۶۸	بستک ۱۳۳۵
۴- حسین	جلالـی	شکر الله	۲۹۴	آمل ۱۳۳۴
۵- علی اکبر	ارجمـند	رضا	۵۰۷	سمرجان ۱۳۳۵
۶- جهان زیر	دهقانـی	عباسعلی	۳	شیراز ۱۳۳۵
۷- علی اکبر	خمسـه ای	آناخان	۷۶۰	بابل ۱۳۳۵
۸- یوسف	احمدی	عباس	۱۲۲۸	زنجان ۱۳۳۶
۹- محمد علی	تکونـام	قنبر علی	۳۱۹	گهاگان
۱۰- سید باقر	میر احمدی	سید فنی	۳۱۴	رودسر ۱۳۳۴
۱۱- سید حسین	مرتضوی	نورالدین	۱-۲۳	
۱۲- نبی الله	ابراهیم زاده	محمد رضا		۱۳۳۶
۱۳- عباسعلی	فاشـح	بدالله	۷۴۱	اصفهان ۱۳۳۲
۱۴- سید جعفر	مرتضوی	شجاع	۲	شهرکرد ۱۳۳۵
۱۵- حشمتی	جانبـدی	محمد رحیم		شیراز ۱۳۳۵
۱۶- اسلام الدین	رستگار	احمد		شاهی
۱۷- هادی	قابـل	محمد	۵۳۱۵	تربت جام ۳۳۴
۱۸- محمد حسین	مختاری	محمد علی	۲۵	بستک ۱۳۳۶
۱۹- اصغر	اصلاقی	داود علی		۱۳۳۷
۲۰- نجفی	خلیلـی	احمد	۱۸	داران ۱۳۳۶
۲۱- سید محمد	تقـوی	سید علی اصغر		دامغان ۱۳۳۳
۲۲- محمد رضا	همراه قراطکی	حسین	۶۰۵۱۰	تبریز ۳۳۵
۲۳- حسین	اکـبری	علی اکبر	۱	مرند
۲۴- محمود	خادمیان	محمد تقی	۳۰۰	اصفهان ۳۳۵
۲۵- ابوطالب	طالبـی	علی اکبر	۲۹	ساری ۱۳۳۰

سند شماره ۱۲-۲



۲۶- براتعلی	میرادی	صفرعلی	۴۵	اصفهان ۱۳۳۶
۲۷- تقی	عجمی	فضل الله	۲۰۹	ساری ۱۳۳۵
۲۸- محرم	محمدی	ابراهیم	۱۹	قزوین ۱۳۳۳
۲۹- عظیم	احمدی	علی باقر	۵۲۷	اردبیل ۱۳۳۱
۳۰- محمدعلی	علی آبادی	یوسف	۲۹	گرگان ۱۳۳۱
۳۱- نجف	آشوری	سیدعلیم	۲۳	قزوین ۱۳۳۴
۳۲- حسین	تقیوی	ابوالقاسم	۶۹۳	دامغان ۱۳۳۲
۳۳- حسین	حسینی	درویش	۶۷۳۴	زاهدان ۱۳۳۳
۳۴- علی	رجبعلی	محمد	۳	رفسنجان ۱۳۳۳
۳۵- محمد رضا	افشاری	عباسعلی	۷۵۴	ساری ۱۳۳۲
۳۶- محمد باقر	خلیلی	ولی	۲۷۰	بهشهر ۱۳۴۵
۳۷- حسین	مهدوی	شجاع الدین	۲۱۷۲	زکریا ۴۳۳
۳۸- بهشیر	دارابی	علی اکبر	۱۸	نیشابور ۲۳۴
۳۹- علی اکبر	میرزائی	حسین		قم ۲۳۴
۴۰- غلامحسین	خدادادی	محمد		قم ۱۳۴۵
۴۱- علی اکبر	تقیوی	خلیل	۲۰۱	بهشهر ۴۳۳
۴۲- قربانعلی	بابا	حسن	۲۱۸۹	ساری
۴۳- محمد حسین	عبدالمجیدی	غلامرضا		گناباد ۳۳۵
۴۴- حسینعلی	طالعی	قربانعلی	۹	نیشابور ۲۲۹

صورت اسامی غلاب مشمول

نام پدر	شهرت	اسم
محمد طلایی	زهدي	۱- حسن
طلایی	هاشمي	۲- عبداله
مرتضي	مصطفوي	۳- عباس
مراد علي	مرادي	۴- علي
نورعلي	دست پرآورده	۵- نوراله
مهدعلي	رشمي	۶- ابوالقاسم
عوض	دھقانسي	۷- محمد طلایی
پسارگار	فاجهي	۸- مجيد
سيد عباس	پورماد قسي	۹- سيد محمد
عزيز مراد	باري علي آبادي	۱۰- محمد اسماعيل
عبدالمعز	عابد يمني	۱۱- كريم
طلایی	اميرسري	۱۲- داود
ذبيح اله	فائزي	۱۳- ولي اله
احمد	حسن پور	۱۴- محمود
اکبر	بديعي	۱۵- محمد
محمد طلایی	دھقان پور	۱۶- رضا علي
ابوالقاسم	تيموري	۱۷- يوسف علي
احمد	فولادي	۱۸- علي
سيد مهدي	مورسوي	۱۹- سيد ناصر
محمد طلایی	پيررامسي	۲۰- غلام عباس
حسن	فهمي	۲۱- علي
سيد حسين	جمال آبادي	۲۲- سيد منصور
سيد باقر	حميني	۲۳- سيد خندان
اصغر	چشمي	۲۴- غلام عباس



بایسته یادآوری است طلابی را که به سربازخانه‌ها گسیل داشتند، معافیت تحصیلی داشتند و در مدت تحصیل از معافیت برخوردار بودند و تحویل آنان به اداره نظام وظیفه برخلاف قانون بود، اما رژیم شاه هیچ‌گاه به قانون بها نمی‌داد و به نام قانون و نظام مشروطه حکومت استبدادی را دنبال می‌کرد و همانند دوران پیش از استقرار نظام مشروطه «رأی» و «فرمان» شاه و «وامر ملوکانه» حکم قانون را داشت؛ از این رو، می‌بینیم ساواک طی نامه‌ای به فرماندهی ژاندارمری کشور پیرامون «اعزام طلاب» به اداره نظام وظیفه چنین نوشته است:

...تعدادی از طلاب علوم دینی که صلاحیت ادامه تحصیل در حوزه‌های علمیه را ندارند به فرمان مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر جهت انجام خدمت به اداره وظیفه عمومی طبق لیست پیوست معرفی و اعزام می‌گردند. خواهشمند است دستور فرمایید پیش‌بینی‌های لازم را معمول دارند تا در موقع معرفی و اعزام نامبردگان به اداره وظیفه عمومی اشکالی پیش نیاید. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور. ارتشبد نصیری^۱

ساواک در گزارش‌های خود پیرامون آمار و ارقام دستگیرشدگان فیضیه و نیز در مورد شمار طلابی که به نظام وظیفه اعزام شدند، نتوانسته است آمار دقیق و درستی ارایه دهد. درباره دستگیرشدگان از ۲۴۳ نفر تا ۲۷۲ نفر و تا ۳۰۰ و اندی نفر در گزارش‌ها آمده است؛ شاید یک علت آن دستگیری طلاب و روحانیانی بوده است که توانسته بودند، هنگام یورش کماندوها از صحنه بگریزند و در فرصت‌های دیگر در قم و در برخی از شهرستان‌ها شناسایی و دستگیر شدند؛ علت دیگر به پریشانی، سرآسیمگی و نداشتن تمرکز فکری مأموران و مقامات ساواک برمی‌گردد که در برابر خیزش و خروش رعدآسای فرزندان فیضیه خود را باخته و سرگشته و آشفته شده بودند. از این رو، می‌بینیم در گزارش‌های نخستین، شمار طلابی را که به سربازخانه روانه کردند در دو لیست جداگانه ۳۸ نفر و ۲۴ نفر نمایانند، لیکن نامه رئیس ساواک کل کشور به فرماندهی ژاندارمری - که بدان اشاره شد - همراه با نام‌های ۶۸ تن از طلاب علوم اسلامی، می‌باشد؛ با وجود این در زیرنویس نامه یادشده آمده است:

صورت اسامی ۳۹ نفر که مجدداً به وسیله بخش ۳۱۲ تنظیم شده بود به تیمسار سرلشکر دولو قاجار داده شد... بقیه افراد در روز ۵۴/۳/۳۱ به بلوار الیزابت اداره وظیفه عمومی به سرکار سرهنگ اتابکی تحویل داده شود.

سند شمار ۱۳۵



بازتاب‌ها و واکنش‌ها

همزمان با یورش کماندوها به مدرسه فیضیه، شاه در یک سخنرانی، قیام ۱۵ خرداد را مورد حمله و اهانت قرار داد و از هم‌صدایی دانشجویان دانشگاه و حوزه در گرامیداشت آن روز حماسی اظهار شگفتی و حیرت کرد. شاه در سخنان خود که نگرانی و ناآرامی و خشم و کین از آن نمایان بود، چنین گفت:

پریروز یا یک روز پیش‌تر در محیط دانشگاهی ایران منجمله دانشگاه تهران، ما شعارهایی دیدیم عجیب یعنی با همان عناصر بی‌وطن سرخ با مرتجعین سیاه هر دو گفتند گرامی باد سالروز ۱۵ خرداد. ملاحظه نکنید! ۱۵ خرداد. معنای آن چه بود؟ یک دقیقه پیش گفتم چطور ممکن است یک ایرانی آن روز سیاه و کثیف را گرامی بدارد؟! این از دهن مرتجع سیاه و بی‌وطن سرخ درمی‌آید. البته این را میل دارم مطالعه کنید. گواینکه یک چیز عجیبی نیست... ولی معلوم می‌شود این دو دسته در یک چیز با هم شریک هستند و آن در کجروی و بدسلیقگی. این را بدم نمی‌آید اگر خانم‌ها و آقایان به خودشان زحمت می‌دادند که در اطراف این موضوع یک قدری بررسی و غور کنند که اصلاً یک کسی چطور از خودش خجالت نمی‌کشد که بیاید و به اصطلاح ارتجاع سیاهی را که باعث بدبختی این مملکت می‌شد تجلیل کند...^۱

به دنبال این گفتار شاه، روزنامه‌های وابسته به دربار نیز بر ضد قیام ۱۵ خرداد ۴۲ به سمپاشی و جوسازی دست زدند و تظاهرات دلاوران فیضیه در خرداد ۵۴ را حرکتی ارتجاعی و توطئه کمونیستی وانمود کردند و تلاش کردند آن را به زیر سؤال ببرند. رویداد خرداد ۵۴، موجی از خشم و نگرانی در سراسر کشور پدید آورد. خبر یورش کماندوها به فیضیه و سرکوب طلاب و دستگیری دسته‌جمعی آنان، در حوزه‌های علمی، محافل روحانی، مجامع مذهبی و در میان عموم مردم، به‌ویژه کسانی که فرزندان‌شان در قم به تحصیل علوم اسلامی سرگرم بودند، بازتاب ناگواری به همراه داشت و مایه نگرانی و بی‌قراری همگان شد و خشم و کین مردم را نسبت به رژیم شاه فزونی بخشید و بسیاری از روحانیان و مردم را به جنب و جوش و تکان داد. نخستین واکنش از سوی علمای قم بود که در اعتراض به جنایات مأموران شاه در فیضیه بی‌درنگ نماز جماعت را تعطیل کردند. دیگر پیش‌نمازهای قم نیز در قم و برخی از شهرها از حضور در مساجد و برگزاری نماز جماعت خودداری ورزیدند. علمای تراز اول قم در روز ۱۸ خرداد ۵۴ برای رایزنی و

۱. کیهان، ۱۳۵۴/۳/۱۷، ص ۲.

رویداد خرداد ۵۴، موجی از خشم و نگرانی در سراسر کشور پدید آورد. خبر یورش کماندوها به فیضیه و سرکوب طلاب و دستگیری دسته جمعی آنان، در حوزه‌های علمی، محافل روحانی، مجامع مذهبی و در میان عموم مردم، به ویژه کسانی که فرزندان‌شان در قم به تحصیل علوم اسلامی سرگرم بودند، بازتاب ناگواری به همراه داشت و مایه نگرانی و بی‌قراری همگان شد و خشم و کین مردم را نسبت به رژیم شاه فزونی بخشید

تصمیم‌گیری پیرامون فاجعه فیضیه در بیت بنیانگذار حوزه قم (آیت‌الله حائری یزدی) گرد آمدند. اساتید، روحانیان و طلاب قم نیز به عنوان اظهار همدردی و پشتیبانی از دلاوران فیضیه به اعتراض برخاستند و دست به تظاهرات زدند و در جلوی منزل آیت‌الله حائری اجتماع کردند و از علما که در آن منزل نشست داشتند، خواستند که وظیفه آنان را در برابر جنایات رژیم شاه در فیضیه روشن کنند.

علما در این نشست به نتایج ذیل رسیدند:

۱. نمایندگانی به زندان شهربانی بفرستند و برای مداوای زخمی‌شدگان و برطرف کردن نیازمندی‌های دستگیرشدگان اقدام کنند.

۲. از دستگیرشدگان، آنان که همسر و فرزند دارند،

شناسایی شوند و به همسر و فرزندان‌شان از نظر مادی کمک کنند.

۳. برای خنثی کردن پیرایه کمونیستی و دیگر نسبت‌های ناروا که از سوی دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه به طلاب دستگیر شده روا داشته شده است، نامه‌هایی به دیگر مقامات روحانی بنویسند و از دستگیرشدگان پشتیبانی کنند.

۴. اقدامی ریشه‌ای برای بازپس‌گیری مدرسه فیضیه و مدرسه دارالشفاء به عمل آورند.

ساواک قم در تلگرافی به تهران چنین گزارش داده است:

... ساعت ۱۰ روز جاری آیات شریعتمداری، گلپایگانی، نجفی جهت تبادل نظر پیرامون اوضاع و احوال اخیر حوزه به منزل شیخ مرتضی حائری رفته و تعداد کثیری از طلاب در کوچه و جلو درب منزل مذکور اجتماع نمودند. پس از مدتی با اصرار طلاب درب منزل باز و آنان را به داخل هدایت کردند. شیخ مرتضی حائری به نمایندگی از طرف آیات از اتاق خارج شده و با گریه و التماس از طلاب خواست به خاطر حفظ حوزه دست از اجتماع و تظاهرات بردارند و اصلاح امور را به عهده مراجع واگذار کنند و به طلاب قول مساعد داد که با تماس با مقامات، مدرسه فیضیه را تحویل بگیرد و نمایندگانی جهت ملاقات با دستگیرشدگان از طرف مراجع اعزام دارند

که در نتیجه طلاب ساعت ۱۲۰۰ متفرق شده و جلسه آیات نیز در ساعت ۱۲۳۰ خاتمه پذیرفت. از جانب شریعتمداری، ابوالفضل فیض مشکینی، از جانب گلپایگانی، شاکری از طرف نجفی مرعشی، شرعی شیرازی و دو نفر طلبه به اسامی سیدحسن طاهری خرم‌آبادی و موسوی تویسرکانی به نمایندگی طلاب تعیین گردیده که ضمن مراجعه به شهربانی از وضع و حال دستگیرشدگان و مجروحین جو یا شده و در صورت لزوم کمک‌هایی به آنان بنمایند. ضمناً تا آنجایی که کسب اطلاع شده نتیجه مذاکرات آیات در سه مورد اصلی به شرح زیر خلاصه می‌شود:

۱. تسریع در پرداخت شهریه و تعطیل مدارس، به منظور متفرق کردن طلاب و خلوت کردن حوزه.

۲. عیادت از مصدومین حادثه و ملاقات با دستگیرشدگان و کمک به خانواده آنان.

۳. درخواست استرداد مدرسه، به دستگاه روحانیت به منظور اسکان مجدد طلاب.

با توجه به اینکه نمایندگان مذکور هم اکنون در شهربانی قم می‌باشند مقرر فرمایید در استرداد مدرسه صریحاً نظریه اعلام فرمایند. رئیس ساواک قم. معینی^۱

از پاسخی که تیمسار نصیری به صورت یادداشت داده است، کینه او نسبت به حماسه آفرینان فیضیه به درستی آشکار می‌شود. در پاسخ او آمده است:

۱. کوچک‌ترین ارفاقی نسبت به این افراد نباید کرد، اینها همان ارتجاع سیاه هستند. در اخبار اعمال آنها درج شود.

۲. محرکین اصلی تحت تعقیب قرار گیرند و مشمولین به نظام وظیفه بروند و شدیداً باید در خدمت وظیفه تحت مراقبت و خدمت سخت انجام دهند.

۳. رئیس ساواک قم به آقایان آیات قم بگوید آنچه استنباط می‌شود اینها با موافقت و حمایت شما به این اعمال دست زده‌اند و پیغام شما یک عمل ظاهری بوده است و کمک و دیدار از فامیل آنها خود بهترین دلیل است.

این افراد دیگر به قم حق مراجعت ندارند و چنانچه به این روش ادامه دهید به جز آنکه به حوزه قم صدمه بخورد نتیجه دیگری عاید شما نخواهد شد...^۲

۱. سند ش ۱۴.

۲. سند ش ۱۵.

خیلی محرماته

شماره ۲۱/۳۴۰ هـ

تاریخ ۵۴/۳/۱۸

به ۲۱۲

از قم

پروتنه گرام شماره ۲۱/۳۱۸ هـ - ۵۴/۳/۱۸

ساعت ۱۰ روز جاری آیات شریعتی اری - گها یگانی - نجفی جهت تبادل نظر برامینا وضع و احوال اخیر حوزه بمنزل شیخ مرتضی حائری رفته و تعداد کثیری از طلاب در کوچه و جلوس در ب منزل مذکور اجتماع نمودند پس از مدتی با اصرار و طلب در ب منزل بازگشتن را بیدار اخله است کردند شیخ مرتضی حائری بنمایندگی از طرف آیات ارا تا قیام خارج شده و بیابا گریه و التماس از طلب خواست به خاطر حفظ حوزه دست ارا اجتماع و تنافرات بردارند و اصلاح امور را بجمع مبرده مراجع و اگر ارکنند و طلب قول مسأله که با تاس با مقامات مدرسه فقهیه را تحویل بگیرد و نمایندگی جهت ملاقات با دستگیرشدگان از طرف مراجع اعزام دارند که در نتیجه طلب ساعت ۲۰ (متفرق شده و جلسه آیات نیز رساعت ۲۳) خاتمه پذیرفت از جانب شریعتی اری ابوالفضل فیهی مشکلی از جانب گها یگانی شاکری از طرف نجفی مرتضی - شرعی شیرازی و ونفس طلبه با سامی سید حسن طاهری غم آباری و ویدوی تیرگانی بنمایندگی طلب تعیین گردید که همین مراجعه بشهریانی از وضع و حال دستگیرشدگان و مجروحین جویا شده و در صورت لزوم کمکهای بآنان بنمایند - ضمناً آنجا تکیه کسب اطلاع شده و نتیجه مذاکرات آیات در سه مورد اصلی بشرح زیر خلاصه میشود .

- ۱ - تسریع در ویران اخت شهریه و تعطیل مدارس بمنظور متفرق کردن طلب و خلوت کردن حوزه .
- ۲ - عیادت از مصدومین و مجروحین حادثه و ملاقات با دستگیرشدگان و کلماتی بآنان .
- ۳ - درخواست استرداد مدرسه بدستگاه روحانیت بمنظور اسکان مجدد و طلب بآنجا بپایندگی تا بنگه نمایندگانی مذکور هم اکنون در شهریانی قم میباشند مقرر فرمائید در استرداد مدرسه صریحاً بطریقه اعلام فرمائید .

رئیس ساواک قم . معینی

در بقی بجهت
۱۲۱۱۳۳
۵/۱۸
۲/۱۸
۲/۱۸
۲/۱۸

سند شماره ۱۴





اگر می‌خواهید در مقامی نسبت به این افراد نیاید کرد
 اینها را در میان بیاورید
 در آثار اعمال آنها هیچ گونه
 ۲/ هر کس این بحث تحت قرائت و شموله نام و نام برود
 و بشود که باید مدد مت فطرت و امانت و خدمت
 تحت امانت و امان
 ۳/ هر کس مدد فتم - انا - امانت فتم بگوید آنچه از امانت
 این با ما بر امانت و خدمت که با ما امانت است و در امان
 و بی‌نام که نام نمی‌باشد و در امانت است و در امان
 از امانت آنها مدد فتم و در امانت است و در امان
 دیگر به فتم و در امانت است و در امانت است و در امان
 از امانت در امانت است و در امانت است و در امان
 فتم و در امانت است و در امانت است و در امان



این دستورالعمل که از آن بوی خون می آید، عظمت و برجستگی فروش فیضیه و نقش آن در شکستن خفقان بازآمده از حزب رستاخیز و نیز نگرانی و آشفتگی که برای رژیم شاه در پی داشت را تا پایه‌ای آشکار می‌سازد؛ به گونه‌ای که رئیس ساواک ایران با خشم و کین به خود رخصت می‌دهد بدون مجوز قانونی، آن قهرمانان را برای همیشه از بازگشت به قم به گمان خود بازدارد!! و حوزه قم را از عناصر سلحشور، پرشور، زنده و رزمنده تهی سازد تا آن حوزه به گورستانی خاموش بدل شود. او و دیگر سردمداران شاه بر این باور بودند که خیزش و فروش در قم، ریشه در فعالیت این چند صد تن طلبه‌ای دارد که در ۱۵ خرداد ۵۴ لرزه بر اندام کاخ‌نشینان افکندند و بر چهره غمبار و خاک گرفته ایران نور پاشیدند و به آن جان بخشیدند. آنها نمی‌توانستند دریابند که رهروان راستین راه خمینی و فرزندان انقلابی آن رهبر سترگ در سراسر ایران، برای پدید آوردن رستاخیزی عمومی و انقلابی اسلامی آماده می‌شوند و آن حماسه‌ای که در ۱۵ خرداد ۵۴ در قم به نمایش درآمد، به زودی در سراسر ایران جلوه‌گر خواهد شد و کاخ‌ها را فرو خواهد ریخت و قدرت پوشالی شاه و ساواک را در هم خواهد شکست. دستگاه امنیتی شاه بر آن بود دلاوران فیضیه را به گونه‌ای کیفر دهد که از همگان زهر چشم بگیرد.

شاه و ساواک دنبال پیاده کردن این نقشه بودند که خیزش فیضیه را یک جریان مارکسیستی بنمایانند که ریشه در توطئه بلوک شرق بر ضد رژیم شاه و سیاست‌های امریکا در ایران دارد و با خواست ملت ایران که همگی یک دست و یک زبان پشت سر شاه ایستاده! و به حزب رستاخیز پیوسته‌اند! هیچ گونه ارتباطی ندارد! لیکن پشتیبانی آیات قم از حماسه‌آفرینان فیضیه می‌توانست این نقشه شاه را با شکست روبه‌رو کند؛ از این رو، می‌بینیم تیمسار نصیری در یادداشت خود، برای بازداشتن علمای قم از پشتیبانی نسبت به تظاهرکنندگان فیضیه و دلاورمردان قیام ۱۷ خرداد خط و نشان می‌کشد و تهدید می‌کند: «... چنانچه به این روش ادامه دهید به جز آنکه به حوزه علمیه قم صدمه بخورد، نتیجه دیگری عاید شما نخواهد شد...»! لیکن این بیم دادن و خط و نشان کشیدن نتوانست علمای قم را از وظیفه و مسئولیتی که در آن برهه بر دوش داشتند باز بدارد. آیات قم بنابر تصمیمی که در بیت آیت‌الله حائری باریزنی و هم‌اندیشی گرفته بودند، به پخش نامه‌هایی دست زدند و در این نامه‌ها از «طلاب و محصلین علوم دینی» که بی‌گناه مورد «ضرب و جرح قرار گرفته» و به زندان کشیده شده بودند حمایت کردند. در نامه آقای سیدمحمد رضا گلپایگانی به آقای سید احمد خوانساری آمده است:

شاه و ساواک دنبال پیاده کردن این نقشه بودند که خیزش فیضیه را یک جریان مارکسیستی بنمایانند که ریشه در توطئه بلوک شرق بر ضد رژیم شاه و سیاست‌های امریکا در ایران دارد و با خواست ملت ایران که همگی یک دست و یک زبان پشت سر شاه ایستاده! و به حزب رستاخیز پیوسته‌اند! هیچ گونه ارتباطی ندارد! لیکن پشتیبانی آیات قم از حماسه‌آفرینان فیضیه می‌توانست این نقشه شاه را با شکست روبه‌رو کند

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت مستطاب آیت الله آقای حاج سید احمد خوانساری
دامت برکاته

با ابلاغ سلام و استفسار از سلامت وجود محترم، به طوری که استحضار دارید، چند روز پیش عده‌ای از مأمورین به مدرسه فیضیه و دارالشفاء حمله کردند و درب و پنجره‌ها را شکستند و جمعی از طلاب و محصلین علوم دینی را مضروب و مجروح و بازداشت نمودند. این فاجعه ناگوار موجب تأثر عمیق حقیر و جامعه روحانیت گردید. تهمت‌های ناروایی که در مطبوعات نسبت به روحانیت درج شده، تکذیب می‌شود و ساحت مقدس روحانیت شیعه از تأیید مرام کمونیسم منزّه و مبرا است. مستدعی است به هر نحو مقتضی می‌دانید عاجلاً برای رفع منع از مدرسه فیضیه و دارالشفاء و آزادی طلاب و زندانیان بی‌گناه اقدام فرمایید تا رفع نگرانی شود و تذکر دهید جراید را از توهین به مقدسات اسلامی باز دارند و بیش از این موجبات نگرانی مسلمانان را فراهم ننمایند. سلامت و دوام تأییدات وجود مبارک را از خداوند متعال مسئلت دارم. تاریخ غره ج ۹۵/۲، محمدرضا الموسوی الگلپایگانی^۲

آقای شهاب‌الدین مرعشی نجفی نیز نامه‌ای خطاب به آقای سید احمد آشتیانی نوشته است:

بسمه تعالی

حضرت مستطاب آیت الله آقای آشتیانی دامت برکاته
به عرض محترم عالی می‌رساند: از ساحت قدس ربوبی دوام توفیق و تأییدات سرکار را مسئلت می‌نماید. غرض از تصدیق چنانچه خاطر شریف مستحضر شده حادثه ناگوار حمله ناجوانمردانه به مدرسه فیضیه که منجر به خسارات زیاد و ضرب و شتم و هتک و دستگیری جماعتی از طلاب و محصلین محترم علوم دینیّه گردید، موجب تأثر و تأسف عمیق داعی و کلیه

۱. برابر با ۱۳۵۴/۳/۲۱

۲. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

اهل علم حوزه مقدسه علميه قم و ساير طبقات مؤمنين و جريحه دار شدن قلوب شده چنانچه اين مطلب را در نوشته سابق متذکر شدم. و مزید بر علت مفتریات و اکاذیب واضحه بعضی از جراید در مورد دستگیرشدگان می باشد.

جای بسی تأسف است که این اسنادهای ناروا از حیث افعال و مرام به طلاب علوم دینی که از سربازان مذهب و ولی عصر (عج) می باشند داده شود. لذا مصدع شده امید است در ترمیم این خصوص و استخلاص محبوسین بی گناه معجلاً اقدام فرموده تا رفع نگرانی عموم خاصه روحانیون بشود. بدیهی است نتیجه را هر چه زودتر اعلام خواهید فرمود. در خاتمه مستدعی دعا به جهت رفع این گرفتاری ها می باشم. والسلام خیر ختام. فی ۲/۱۳۹۵،
شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی^۲
آقای سید کاظم شریعتمداری نیز در اعلامیه کوتاهی آورده است:
بسمه تعالی

حادثه مولمه و گرفتاری طلاب مدرسه فیضیه و دارالشفاء موجب کمال تأسف و تأثر است. روحانیت شیعه و حوزه علمیه قم با مرام کمونیستی و مادیگری به هیچ وجه و قسمی امکان سازش ندارد و طلاب بازداشت شده از مدرسه فیضیه و دارالشفاء هیچ کدام وارد این مرام نیستند و آنچه در جراید نوشته شده است صحیح نیست و تکذیب می شود.
از خداوند متعال مسئلت می نمایم آقایان طلابی که گرفتار شده اند به زودی مستخلص شوند. ۳ جمادی الثانی ۱۳۹۵،^۳ سید کاظم شریعتمداری^۴
آقای سید محمد صادق روحانی نیز در نامه ای خطاب به آقای میلانی آورده بود:
بسمه تعالی والیه المشتکی

حضرت آیت الله میلانی دامت برکاته
با یک دنیا تأثر و ناراحتی به عرض مبارک می رساند در چند روز قبل عده ای از طلاب و محصلین جوان و متدین در مدرسه فیضیه و دارالشفاء به بهانه آنکه دو شب قبل از آن، مجلس ختمی حسب المعمول برای شهدا گرفته

۱. برابر با ۱۳۵۴/۳/۲۲

۲. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

۳. برابر با ۱۳۵۴/۳/۲۳

۴. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.



بودند، مورد حمله مسلحانه ناجوانمردانه کماندوهای دولتی اعزام شده از تهران قرار می‌گیرند و در حدود یک ساعت آنها را مورد ضربات شدید قرار می‌دهند که تا حال نمی‌دانیم چند نفر مرده‌اند و چند نفر جراحات خطرناک دارند. چون نتوانستیم از نزدیک شاهد اوضاع باشیم و در تمام این مدت از عزیزان ما غیر از الله اکبر و ان تنصرو الله ینصرکم و دعوت یکدیگر به استقامت و مواسات، چیزی نقل نشده و پس از آن آنها را به شهربانی برده‌اند و در مسیر راه هم آنها را کتک می‌زده‌اند و پس از ۲۴ ساعت آنها را با وضع دلخراشی منتقل به تهران نموده‌اند و از همان وقت تا حال هر دو مدرسه با ائاثیه طلاب در تحت اختیار دولتی‌هاست و بعد از آن روزنامه‌ها آنچه ممکن بوده است نسبت‌های دروغ و بی‌اساس و ناروا به آنها داده و وقاحت را به جایی رسانده‌اند که راستی روی تاریخ را سیاه و موجب خشم و نفرت عمومی قرار گرفته‌اند. به هر حال خواسته‌های خود را بعرض می‌رساند و تقاضا می‌شود با مصادر امر تماس گرفته و انجام فوری آنها را بخواهید.

۱. رسیدگی فوری به وضع طلاب زندانی و مداوای آنان و بالاخره آزادی از زندان؛

۲. عدم تعرض دولتی‌ها به طلاب قم، چون مرتب ایجاد ناراحتی برای آنها می‌نمایند؛

۳. پس دادن ائاثیه؛

۴. تحویل دادن فیضیه و دارالشفاء به زعمای حوزه بدون قید و شرط؛

۵. توبیخ روزنامه‌نویس‌ها و جلوگیری از اهانت بیشتر به مقدسات دینی؛

۶. رسیدگی جدی در اصل قضیه و مجازات مأمورینی که مرتکب خلاف شده‌اند.

در خاتمه منتظر اقدام فوری و اعلام نتیجه می‌باشم. والسلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته ۳ ج ۹۵/۲، محمدصادق الحسینی الروحانی

برخی از روحانیان مبارز قم برای پخش این نامه‌ها به شکل‌های پلی‌کپی، تاپی، فتوکپی و... تلاش و کوشش پیگیر و فراوانی داشتند و گاهی نیز این نامه‌ها را همراه با پیش‌نویسی روشنگرانه پراکنده می‌ساختند که نمونه‌هایی از آن را در پی می‌آوریم:

بسم الله المنتقم القهار

خردادماه جاری شاهد فاجعه بزرگ و حادثه‌ای خونین بود. طلاب و محصلین محترم حوزه علمیه قم در روز ۱۵ خرداد به خاطر تجلیل از شهدای این روز تاریخی و اظهار تنفر و انزجار از حزب پلیسی و فاشیستی شاه (که زعما و مراجع تقلید شفاهاً و کتباً شرکت در آن را تحریم فرموده‌اند) و همچنین به منظور اعلان مخالفت با انتخابات قلابی و پوشالی هیئت حاکمه، مجلسی در مدرسه فیضیه سرپا کردند و به دنبال آن تظاهرات پرشوری انجام دادند. پلیس و مزدوران مسلح رژیم از غروب شب ۱۶ تا عصر روز ۱۷ خرداد، دو مدرسه فیضیه و دارالشفاء را در اشغال نظامی خود درآورده، آب و برق را قطع نموده و از رسیدن آذوقه به طلاب جلوگیری کردند. روز هفدهم هلی کوپتر نظامی و اعزامی شخص شاه، منطقه را زیر نظر گرفت و حتی عکسبرداری‌هایی از محوطه داخلی دو مدرسه نیز به عمل آورد و سپس صدها تن از افراد گارد که از تهران فرستاده شده بودند به اتفاق چند صد رأس ژاندارم و پلیس به مدرسه ریختند، طلاب بی‌پناه را به شدت مجروح و مصدوم نموده، ده‌ها نفرشان را از بالای بام به زیر انداختند، سر و دست گروهی از آنان را شکسته و حتی عده‌ای از آنها در این حادثه جان دادند. کتاب‌های مذهبی و درسی و اثاثیه‌های آنان را پاره پاره و لگدمال کردند. این جانیان آدمخوار حتی قرآن‌ها را زیر لگد پاره پاره کرده و در و پنجره‌ها را شکستند. به دنبال این حادثه درس‌ها و نمازهای جماعت در سرتاسر قم به عنوان اعتراض به این یورش وحشیانه، تعطیل شد و روحانیون خشم و نفرت خود را از این عمل ناجوانمردانه عمال شاه ابراز نمودند. و اینک متن رنجامه مرجع معظم تقلید حضرت آیت‌الله العظمی آقای گلپایگانی مدظله را که به منظور محکوم کردن رژیم شاه که عامل اصلی این فاجعه می‌باشد، به استحضار عموم مسلمین می‌رسانیم...



بسم الله التمام التمام

خردادماه جاری شاهد فاجعه‌ی بزرگ و حادثه‌ای نوحین بود. طلاب و محصلین محترم حوزه علمیه قسم در روز ۱۵ خرداد به‌طور تجلیل از شهدای این روز تاریخی و الهام بخش و انباز از حزب بیلیسی و فاجعه‌ی فاجعه (که رستا) و مراجع تقلید شافعی و کتبا معرکه در آنرا تحریم فرموده‌اند) و همچنین به‌منظور اعلان مخالفت با انتقادات فکری و بی‌تألی هیئت حاکمه، مجلسی در مدرسه فیضیه سرپا کردند و بدنبال آن تظاهرات پرسشوری انجام دادند. پاپس و مزدوران مسلح رژیم از غروب شب ۱۶ تا عصر روز ۱۷ خرداد، دو مدرسه فیضیه و دارالافتاء را در اشغال نظامی خود درآورده و آب و برق را قطع نموده و از رسیدن آذوقه بطلب، جلوگیری کردند. روز هفتم صلی کوشش نظامی و اعزامی شخصی به نام زبیر نظر گرفت و حتی عکسبرداری با سلاح خود را داخل مدرسه نیز بعمل آورد و سپس مدتها بن از افراد گارد که از تهران فرستاده شده بودند، با آذوقه چغندر آسودا داد و پلیس بدرقه ریختند و طلبی بنا را بدست جروج و ضووم نموده عده ها نفرشان را از بالائی بام بزرگداشتند سر و دست گروهی از آنان را شکسته و حتی عده ای از آنها در این حادثه جان دادند. کتا بهای شخصی و درسی و اثاثیه های آنان را باره باره و لگد مال کردند، این جا تیان آذوقه حتی قسبران ها را زیر لگد باره باره کرده و در و پنجره ها را شکستند. بدنبال این حادثه مدرس ها و تالارهای جماعت در سراسر قسم بعنوان اعتراض با این بویض و مشیانه و تملیل ند و رومانین و غم و نفرت خود را از این عمل ناجوا نمردا نه اعمال شاه ابراز نمودند.

و اینک متن رتینا **مرح** معظم دالمید حضرت آیه الله العالی آقا ی کابا یگانی **ح** طلب را که به‌منظور حکوم کردن رژیم شاه که عامل اصلی این فاجعه می باشد، با استخار عموم مسلمین مورثا نیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت مستآب آیه الله آقا ی حاج سید احمد خوانساری دامت برکاته

با ابراز سلام و استخار از سلامت وجود محترم و بطوریکه استخار دارند هجده روز پیش عده ای از مأ مورسین بدرقه فیضیه و دارالافتاء حمله کردند و درب و پنجره ها را شکستند و جمعی از طلب و محصلین علم دینی را مغلوب و مجروح و بازداشت نمودند. این فاجعه ناگوار موجب تأثر عمیق حقی و جامعه روحانیت گودید. تهنیتی تاریخی که در طلموعات نسبت برودا نیت درج شده و تکذیب میشود و حاجت مقدس روحانیت شیعه از تأیید تمام کونینس مشوه و میرا است. مستغنی است بهر نحو مقتضی میداند عاجلا برای رفع مشغ از مدرسه فیضیه و دارالافتاء و آزادی طلب و زندانیان بی گناه اقدام فرمائید تاریخ تکرانی بخسود و تدگر دمید و برآرد را از نوحین سقسات اسلامی باز دارند و بیش از این موبیات تکرانی مسلمانان را فراهم ننشاند. سلامت و دوام تأییدات وجود مبارک را از خداوند متعال سالت دایم.

تاریخ غره ج ۲ / ۹۵

محمد رضا الموسوی الکاظمی یگانی

(حل مهر مبارک)

در پیش‌نویس دیگری می‌خوانیم:

به نام خدای توانا

۱۵ خرداد ۴۲ در اوج شکوفایی و عظمت خویش در بستر زمان جاری شد و بحق نقطه تحولی در تاریخ مبارزات توده‌های رنج‌دیده ما بود. از همان زمان بود که فرزندان عزیز خلق یعنی پیشگامان نبرد مسلحانه ایران، به ضرورت جهاد خویش و نقش گلوله در پیشبرد تاریخ ملت‌ها پی بردند و به دنبال آن تکاملی در امر مبارزه ملی صورت گرفت. دستگاه فاشیستی و ضد مردمی شاه که پیوسته می‌کوشید حادثه خونین ۱۵ خرداد را در افکار مردم میهن ما وارونه جلوه دهد، از به یاد آوردن آن روز و آن حادثه که در حقیقت لکه ننگی بود بر دودمان کثیف پهلوی، پیوسته وحشت داشت. به همین سبب به دنبال شعارهای انقلابی دانشگاه‌های ایران در روز ۱۵ خرداد ۵۴ و همچنین پس از اطلاع از تظاهرات پرشور طلاب و محصلین حوزه علمیه قم که در شب ۱۶ و ۱۷ خرداد ماه صورت گرفت، شاه بی‌وطن این مرتجع مزدور، صبح روز ۱۷ خرداد، در حالی که از خشم و عصبانیت می‌لرزید، در یک سخنرانی گفت: باز همان عناصر بی‌وطن سرخ با مرتجعین سیاه هر دو گفتند «گرامی باد سالروز ۱۵ خرداد». شاه می‌کوشد تا انقلابیون مسلح خلق را بی‌وطن سرخ و روحانیت مترقی و بیدار شیعه را مرتجع سیاه بنامد ولی غافلست که توده‌های ما فریب این دغلکاری‌ها و نقشه‌های اهریمنی را نخواهند خورد. شاه کوشید تا ۱۵ خرداد را از خاطره‌ها محو کند در حالی که پس از ۱۳ سال، هفدهم خرداد می‌هم بر آن اضافه گشت. کوشش کرد تا به وسیله روزنامه‌های وابسته به دربار، چهره این فریادگران پرتلاش را مسخ کند که مراجع تقلید و روحانیون بزرگ در این میان به پا خاستند و با مشیت محکم به دهن او کوبیدند که دامن پاک روحانیت از این تهمت‌های شه‌ساخته منزه است. و اینک توجه شما را به دو سند گویا و زنده در این زمینه از حضرت آیت‌الله العظمی آقای شریعتمداری دامت برکاته و حضرت آیت‌الله روحانی مدظله معطوف می‌داریم...



بنام خستندای توانا

۱۵ خرداد ۶۲ در اوج عکوفانی و عظمت خویش در پهن زمان جاری شد و پس قلعه تهرانی در تاریخ مبارزات یوده‌های رنجیده ما بود. از همان زمان بود که فرزندان عزیزه خان یعنی دیگران نیز سگ‌ها را بسرا: ضرورت جهاد خویش و نفس گلسوله در بهیروز تاریخ بلندی بی بودند و بدنیال آن دهکامی در امر مبارزه ملی صورت گرفت. دستگاه فاشیستی و ضد مردمی شاه که پیوسته میگریخت، حادثه خونین ۱۵ خرداد را در افکار مردم همین مبارزانه جلوه دهد باز بهاد آوردن آن روز و آن حادثه که در حقیقت لگه نشانی بود بر دیو مان کشید، پهلوی به پیوسته و مستدام است. به همین سبب بدنیال مبارزای انقلابی و دانشجویان را بران در روز ۱۵ خرداد ۶۲ و همچنین پس از اطلاع از دستگیری پرتیر و طالبی و حاصلین حوزه علمیه قسم که در ۱۶ و ۱۷ خرداد ماه صورت گرفت شاه بی وطن این مرتجع مزدور صبح روز ۱۷ خرداد در حالیکه از عظم و صیانت میگریزد، در پانصد نفرانی گشت: باز عیان عناصر بی وطن سرخ با مرتجعین سیاه مزد و گندند (گزارش پساد سالروز ۱۵ خرداد) شاه میگوید تا انقلابین سگ‌های را بیوطن سرخ و روط نیت خرفی و بهیستار خیمه را مرتجع سیاه بنام ولی فاضل که فوده شاه سیاه فریب این دغلکاریها و نقشه های اهریمنی را نتوانند خورند. شاه گوید تا ۱۵ خرداد را از خاطره ها محو کند در حالیکه پس از ۱۳ ساله هفتمین آزادی هم بر آن افتاده گشت. کوشش تا پیوسته روزنامه هسای واسعه بدرباره جبهه این فریادگران پرتغلی را منع کند که مراجع تقلید و روط نبین بزرگ در این میان بیسا خواستند و باعث شکست بدن او گویند که دامن پاک روط نیست از این جهت بیایه ساخته مغز اسیر و اپتاکتوبه ها را بدو سده گویا و زنده در این زمینه از خیرت آید الله المظنی آقای غریب خستندای توانا و خیرت آید الله روطانی ط الله محفوظیداریم.

پسند تمایلی

حادثه مؤلمه و گرفتاری طلب مدرسه فیضیه و دارالافتاء موجب کمال تألم و تأثر است روط نیت خستندای و حوزه علمیه قسم با مراجع کوششی و ماه پگری بهیچوبه و فسی امکان ما زمین دارد و طلبیه بارداشتند از نظر فیضیه و دارالافتاء هیچکدام وارد این مراجع نمیشدند و آنچه در جراید نوشته شده است صحیح نیست و تکذیب میشود.

از یاد آید متعال ملت منشا هم آقا بان طایفه گراننده اند بیرونی متغلی خوند.

۲ جمادی الثانیه ۱۳۹۵ سید کاظم غریب خستندای (حاج میرمیارک)

پسند تمایلی و البه المتکسری

خیرت آید الله میلاهی دانت برگاه با یکدیگر تأثر و ناراحتی بنفش مبارک میراند در چند روز قبل دره اولادجو حاکمین جوان و متدین در مدرسه فیضیه و دارالافتاء بیپناه آنکه دوش قبل از آن مجلس فتنی حسبالمعول برای خستندای گرفته بودند، مورد حمله ساداته ناجوا سزاده که کمانده های دولتی اعزام شده از تهران قرار میگیرند و در حدود یک ساعت آنها را مورد ضربات بد قرار میدهند که تا حال شیدا نیم چند نفر مرده اند و چند نفر جراحت خطرناک دارند چون نتوانند شصم از زنده ها نگاه اوضاع باشیم و در تمام این بحث از عزیزان ما فیر از «الله اکبر» و «ان فیضیرا الله بنصرکم» و دعوت یکدیگر با عدالت و بواسطه هیئتی تلال ننده و پس از آن آنها را بهیچرانی برده اند و در سمرا هم آنها را کتک میزدند و پس از ۳۲ ساعت آنها را با وضع دلغرامی متدلل بهیچرانی نموده اند و از سالت تا حال بن دودیمه با اقامه تالیدر تحت اختیار دولتی است و بعد از آن روز تا بعد از آنجه ممکن بوده است تسبیحی درویژ و بیاسر و تا روا با آنها داده و وفات را بیا فرستاده اند که راضی روی تاریخ را سیاه و موجب ختم و نفرت عمومی قرار گرفته اند. بهر حال خواستند خود را بهیچرانی ندهند و دلالت نمیدند با سادار ترسای گرفته و انجام فوری آنها را بخواهند. ۱- رسیدگی فوری بوضع طلبیه زندانی و عداوان آنان و بالخره آزادی از زندان. ۲- عدم تعرض دولتی با طلبیه قسم چون مرتباً جهاد ناراحتی بر آنها منشا بندد. ۳- پسران افغانیه بد معریل دادن فیضیه و دارالافتاء برتضای حوزه بدین قدر شرط - توضیح روزنامه نوسپا و جلوگیری از داشت بهیچرانی با مقامات دولتی در رسیدگی جدی در احوال فتنه و جارات ما مورثیکه تکلیف نمیدادند. در فتنه متغلی هابان فوری اطلاع (ب) نتیجه میباشیم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. ۱۳۹۵ ج ۳ ق ۲۳ ح ۹۲ حضرتان العینسالی روطانی (حاج میرمیارک)



دیری نپایید که خبر فاجعه فیضیه در ۱۷ خرداد ۵۴ در استان‌ها و شهرهای گوناگون ایران، بازتاب یافت. ساواک مشهد طی گزارشی، از پخش نامه آقای گلپایگانی به آقای خوانساری در مسجد گوهرشاد، خبر داد؛ ساواک همدان نیز رسیدن این نامه برای یکی از علمای آن شهر را گزارش کرد.^۲

در پی بازتاب فاجعه ۱۷ خرداد فیضیه در مشهد و آگاهی علما و روحانیان این شهر از جنایت‌های رژیم شاه در قم و زدن و کشتن و دستگیر کردن طلاب، حوزه علمی مشهد نیز در روز ۵۴/۳/۱۹ به عنوان اظهار همدردی با قم تعطیل شد. برخی از اساتید آن حوزه سر کلاس درس طی سخنرانی، آنچه را که در قم روی داده بود برای شاگردان درس خود بیان کردند. حوزه مشهد در ماتم فرو رفت. شماری از روحانیان و طلاب حوزه مشهد به تظاهرات دست زدند و در پشتیبانی از امام، حوزه قم و دستگیرشدگان شعار دادند و جنایت‌های شاه را محکوم کردند. ساواک در گزارشی زیر عنوان «اعتراض چهار نفر از مدرسین حوزه علمیه مشهد و تعطیل دروس حوزه، به علت دستگیری طلاب اخلاک‌پرستان قم» آورده است:

روز ۵۴/۳/۱۹ چهار نفر از مدرسین حوزه علمیه مشهد به شرح اسامی زیر به عنوان اعتراض به دستگیری اخیر طلاب اخلاک‌پرست مدارس فیضیه و دارالشفاء شهرستان قم در جلسه درس خود حاضر نشده و دروس حوزه علمیه مذکور را تعطیل نموده‌اند:

۱- سیدعبدالکریم هاشمی نژاد ۲- میرزا جواد آقا تهرانی ۳- میرزا علی فلسفی ۴- حسینعلی مروارید
 ارزیابی خبر: صحت دارد
 اقدامات انجام‌شده:

۱. مراتب به نخست‌وزیری اعلام شده است.
 ۲. ضمن دادن تذکرات لازم به مشارالیه‌هم، به آنان تفهیم شده در صورت ادامه تحریکات از تدریس آنان در حوزه جلوگیری به عمل خواهد آمد.
- تیمسار نصیری در زیر این گزارش فرمانی صادر کرده که از کینه شدید او نسبت به فریادگران فیضیه و ضربه سنگین حرکت آنان به نظام شاه و دستگاه امنیتی ساواک نشان دارد؛ او پی نوشت کرده است:

۱. سند ش ۱۸.

۲. سند ش ۱۹.



رونوشت تلگراف شماره $\frac{۱۵}{۵۴} / \frac{۹۱۴}{۴۷۳}$ - مشهد صادره به ۳۱۲

نامه‌هایی که شده‌ای با مضاف آیت اله گنایانی تحت عنوان حضرات
آیت الحاج احمد خوانساری صبی. را اینکه عده‌ای از ما مورین بعد رسه
فیضیه و ارا الشفا حمله کردند و در روپنجره‌ها را شکستند و جمعی از
طلاب و محصلین علوم دینی را مضروب و مجروح کردند در مسجد گوهر
شاد پخش شده عین نامه پستی تقدیم خواهد شد.

شیخان

اصل در پرونده کلاس ۷۷۷۷۷۷ است.

در پرونده کلاس ۷۷۷۷۷۷ با یگانگی شود.

۲۱، ۵، ۹



رونوشت تلگراف شماره $\frac{۶۸۵۸}{۵۴/۴۱}$ هـ ساوان همدان صادره ۳۱۲

روز ۲۶/۳/۴۰ فتوکی نامه ای با مضامین گوناگونی که بعنوان سید احمد خوانساری نوشته شد ما را قسم
جبهت شیخ عالی داد امضای بی همدان ارسال کرد و گن اشاره به خطه ما مورین به مدرسه فیضیه
ودارالشفا و مجروح ساخن و یازده است عد های از محصلین نمود عواضه شده که شهبازی نارواشی
کدر مضبوطات نسبت به روحانیت شده و نکند بهی دیگر در وساحت مقدس روحانیت ازناتیند مسرور
کونیشی منزله و میرا است دریا بان از خوانساری خواسته تا برای آزادی طلاب و زندانیان به گناه
اقدام و تذکرات لازم به جراید بدهد که عین فتوکی نامه مورد نظریا پیک ارسال خواهد شد .
منشی

اصل در پرونده ۶۸۵۸-۱ است

در پرونده ۶۸۵۸-۲ با گن شد .
۵۲، ۵۳





این تذکر ساده کافی نیست. باید معلوم شود سوابق این چهار نفر چیست و به آنها گفته شود این افراد با پرچم قرمز و شعار کمونیستی تظاهراتی کرده‌اند و در منازل آنها مدارک کمونیستی وجود داشته یا باید اعمال آنها را تقبیح کنید و الا شماها هم جزو آنها منظور و رفتاری که با آنها شده و می‌شود با شماها هم خواهد شد.^۱

در پی این فرمان، دو تن از اساتید حوزه مشهد به نام‌های سید عبدالکریم هاشمی نژاد و شیخ عباس واعظ طبسی بازداشت شدند؛ ساواک دیگر اساتید آن حوزه را که به عنوان اظهار همدردی با قم درس‌های خود را تعطیل کرده بودند - مانند میرزا جواد آقانه‌رانی، شیخ حسینعلی مروارید و میرزا علی آقای فلسفی - به سبب جایگاه ویژه‌ای که در میان مردم مشهد داشتند، نتوانست دستگیر کند.

در پی دستگیری و بازداشت آقای هاشمی نژاد و آقای واعظ طبسی، ۱۲ تن از طلاب حوزه مشهد که در پشتیبانی از حماسه‌آفرینان فیضیه تظاهرات کرده بودند دستگیر شدند. نام‌های دستگیر شدگان چنین است:

- ۱- سید احمد توسلی فرزند حاج میرزا بابا ۲- نورالله خائفی فرزند حاج فرج ۳- علی جعفری معروف به اردمه‌ای فرزند محمد اسماعیل ۴- محمد حسن جعفری فرزند عباسعلی ۵- محمدرضا باقری فرزند حیدر ۶- علی نمایی ملا فرزند محمد حسین ۷- محمد حسین شجاعی فرزند میرزا محمد ۸- یحیی نصرآبادی فرزند عبدالصمد

سری

۳۲۰

—۵—

۱- اقتران چهار نفر از بد رسین حوزه طبعه مشهد و تحصیل در روس حوزه

بعلت دستگیری طلاب اخلاک شهرستان قشم

روز ۱۹/۳/۴۰ چهار نفر از بد رسین حوزه طبعه مشهد بشهر آسای زیر عنوان اقتران
به دستگیری اخیر طلاب اخلاک گرد آمدن فتنیه و دارالافتا شهرستان قم در جلسه درس غیبت
حاضر نشده و در روس حوزه طبعه مذکور تحصیل نموده اند .

۱- سید عبدالکریم	هاشمی نژاد
۲- میرزا جواد آقا	تبرانی
۳- میرزا علی	قلی
۴- حمیدعلی	میرزا محمد

ارزیاسی غیبت

غیبت رحمت دارد .

اندامات انجام شده :

- ۱- مراتب به نخست وزیر اعلام شده است .
- ۲- ضمن دادن تذکرات لازم به مشارالیهیم به آنان تنهیم شده در صورت ادامه
تحرکات از بد رس آنان در حوزه جلوگیری بعمل خواهد آمد .

این تذکره لایق نیست به بد رسین سر این ابی جاد فرست
و به آنها گفته شود این افراد با پرچم قرمز و شعار کوهنجا ظاهر این بوده اند
و در منازل آنها مدارک کوهنجا و جزو دانش با بهر احوال آنها را بفرستید
داداشهایم خبر آنها را منظور در مقام کار با آنها شده و دستور
بگیریم تا این خود را بفرستند

و سالت ...

در اردیبهشت

سید محمد

سند شماره ۲۰۵



۹- احمدعلی باقری فرزند باباقلی ۱۰- اسحق زاهدیان فرزند ابوالقاسم ۱۱- سید حامد هاشمی فرزند میرحمزه ۱۲- احمد نجاری فرزند حسن

با اینکه دستگیرشدگان هرگونه شرکت در تظاهرات و انگیزتن دیگران به شور و شورش را رد کرده و آن را نادرست اعلام کردند باز جوی ساواک چنین نظر داده است:

... اظهارات ۱۲ نفر طلاب در مورد عدم شرکت در تظاهرات و دادن شعار مضره کذب بوده و شرکت نامبردگان در تظاهرات و دادن شعار به نفع خمینی محرز می باشد. سید حبیب الله هاشمی نژاد [سید عبدالکریم] از روحانیون ناراحت و مخالف رژیم بوده و تاکنون سه بار بازداشت و ۲ ماه محکومیت حاصل کرده و روز جمعه ۵۴/۳/۲۳ با وجودی که ممنوع المنبر بوده مجلسی در منزل خود ترتیب و با سخنرانی طلاب را تحریک نموده است. وی در همان مجلس اظهار نموده طلاب حق طلب را بازداشت می کنند و آنان را کمونیست می نامند. که منظورش اشاره به حوادث اخیر قم بوده است. لذا اتهام منتسبه به یادشده محرز و مسلم می باشد. شیخ عباس واعظ طبسی نیز از روحانیون مخالف رژیم بوده و از سال ۴۲ فعالیت داشته و چند بار بازداشت و سه ماه محکومیت داشته است. اتهام منتسبه به وی نیز مسلم و محرز است...^۱

مردم مسلمان و مبارز ایران نیز با آگاهی از فاجعه خونبار فیضیه، سخت به خشم آمدند و به رغم خفقان شدید و جو پلیسی، در حد توان خود واکنش نشان دادند. شماری از مردم نیکوکار و نیک سرشت به قم شتافتند و با برقراری ارتباط با نمایندگان امام در قم به خانواده بازداشت شدگان فیضیه کمک رسانیدند. برخی از اصناف با صدور اعلامیه هایی، با روحانیان مبارز قم اظهار همدردی کردند. شهربانی قم در گزارشی به ساواک آن شهرستان، از پخش «دو برگ اعلامیه اهل بازار» خبر داده است. در این گزارش آمده است:

... برابر گزارش یکان وابسته، شب گذشته دو برگ اعلامیه پلی کپی شده تحت عنوان (ابر از همدردی اهل بازار با روحانیون قم و شماره دوم نشریه آزادی جوانان مبارز قم و کاشان) به دست آمده که در آنها نوشته شده در حادثه اخیر مدرسه فیضیه بیش از ده نفر به شهادت رسیده و چهل نفر از طلاب و بیست نفر از کماندوها به سختی مجروح گردیده اند...^۲

۱. سند ش ۲۱.

۲. سند ش ۲۲.

خیلی محرمانه



مختص زری

سازمان اطلاعات امنیت کشور

بی.د.و.ا.ک

شماره

تاریخ

پوست

در باره ۳/ص

خود اعتراض ننموده باند

د - خلاصه اظهارات متهمین - هاشمی نژاد در مورد تعطیل در این حوزه علمیه اظهار میدارد صبح برای در وقت شغلی که او را نمی شناسم بعمل در آن وقت در رسها تعطیل است و در توجیه تعطیل در این اظهار میدارد بشخص پیروی از مابعد رسمن مشهود در رسم را تعطیل کرد م در مورد تحریک طلاب به تظاهرات اظهار عدم اطلاع همان میدارد در این مورد نقشی نداشته است . شیخ عباس واعظ طبسی نیز تعطیل در این راه پیروی از مابعد رسمن عنوان و اظهار میدارد در مورد تظاهرات در خالته نداشته است - ۲ نفر از طلاب فقیه الله کرد بازرگانی شرکت در تظاهرات و ادان شعار مضمره و تحریک سایرین میباشند .

د - ۳ - نظر به بازجو - اظهارات ۲ نفر از طلاب در مورد عدم شرکت در تظاهرات و ادان شعار مضمره گپ بوده و شرکت نامبردگان در تظاهرات و ادان شعار قطعاً غیبتی محرز میباشند . سید حبیب الله هاشمی نژاد از زوجاتین ناراحت و مخالف رژیم بوده و تاکنون سه بار بازداشت و ۲ ماه محکومیت حاصل کرده و روز جمعه ۱۳۴۲/۲/۲۴ ه با وجود یک مضمون المین بوده . مجلسی در منزل خود ترتیب یک سخنرانی طلاب را ترتیب داده و است و در همان مجلس اظهار نمود و طلاب حق طلب را بازداشت میکنند و آنانرا کمونیست می نامند که نظریات اشاره بخوابات اخیر هم بوده است لذا اتهام منتبیه به یاد شده و مجوز مسلم میباشند .

د - ۴ - ماه محکومیت داشته است اتهام منتبیه بوی نیز مسلم و محرز است و واریال ۲ تعالیت داشته و چند بار بازداشت و ماه محکومیت داشته است اتهام منتبیه بوی نیز مسلم و محرز است و واریال ۲ تعالیت داشته و چند بار بازداشت



در تاسی فنی ۳۰ بزرگ مبلغ ۱۰۰۰۰۰ ریال
مکرمیت یکم - تم - در این مورد ۱۱۰۰۰۰ ریال - ۱۱۰۰۰۰ ریال - ۱۱۰۰۰۰ ریال

انتیلیت سر...

۵۰-۱۱۶



وزارت کشور
شهریانی کل کشور
(شهریانی قسم)
(تلفن)

محرمانه

شماره ۲۲۵-۱۰۸۹
تاریخ ۱۳۵۷/۲/۲۵
پیوست ۱

از: شهرداری قم
به: ریاست سازمان اطلاعات و امنیت شهرستان قم
موضوع: اعلامیه

برابر گزارش یگان وابسته شب گذشته در پیگ اعلامیه پلیس کشیده تحت عنوان (ابراهیم دردی اهل بازار بارو حائنین قم و شماره دوم نشریه آزادی جوانان مبارز قم و گاشان) بدست آمده که در آنجا نوشته شده در حدادته اخیر مدرسه فیضیه بهمن ازده نفر شهادت رسیده و چهل نفر از طلاب بهیست نفرات کماندها و با سختی مجروح گردیده اند - اینک د ونسخه فتوکی اعلامیه های مزبور جهت آگاهی و اقدام مقتضی به پیوست ایفان میگردد و برب

رئیس شهرداری قم - سرهنگ شهرداری

گیرنده:

ریاست اداره اطلاعات شهرداری کشور و پیرو تلگراف شماره ۵۴/۲/۲۵-۵/۲۴۳ بانضمام د ونسخه فتوکی اعلامیه های مورد بحث جهت استحضار.

۱۳۵۷/۲/۲۵
۱۳۵۷/۲/۲۵
۱۳۵۷/۲/۲۵

رئیس ساواک قم نیز بی‌درنگ این خبر را به تهران گزارش کرده و کپی آن دو اعلامیه را به مرکز فرستاده است.^۱

برخی از گروه‌های سیاسی مانند «سازمان مجاهدین خلق» نیز طی اعلامیه‌ای به بررسی و تحلیل خیزش و خروش فیضیه پرداخته و آن را برآیند جنبش مسلحانه و انمود کرده که «خروش نوینی در میان روحانیون مبارز به وجود آورد»!!

... این مبارزات در ابتدا به صورت نهضت آیت‌الله خمینی با پشتیبانی خلق مسلمان ما متجلی شد و با یورش وحشیانه و بی‌سابقه رژیم خائن به ر کودی نسبی دچار شد. مبارزین به زندان افتادند و شکنجه شدند. سعیدی‌ها و غفاری‌ها در زیر شکنجه جان سپردند و عده‌ای از آنها نیز به تبعیدگاه‌ها روانه شدند... بالاخره بعد از ظهر روز ۱۷ خرداد فرمان حمله از جانب شاه خائن صادر می‌شود. کماندوهای شهربانی و ساواک... به مدرسه حمله می‌کنند. زد و خوردی خونین در می‌گیرد. کماندوهای رژیم که از انجام هیچ عمل خائنانه‌ای ابا ندارند و وحشیانه فجایع ننگین ۱۵ خرداد ۴۲ را تکرار می‌کنند. آنچه از این عملیات به جا می‌ماند جسدهای خونین کشتگان و بدن‌های غرق در خون مصدومین در کف حیات مدرسه است. اما آنچه در این عملیات چشمگیر بوده مقاومت دلیرانه برادران روحانی است که در زیر ضربات وحشیانه گارد شعارهای انقلابی می‌دادند و آیات جهاد زمزمه می‌کردند؛ به طوری که در یک مورد طبق گفته یک شاهد عینی چند مزدور گارد با تجهیزات خویش روحانی جوانی را زیر ضربات خویش گرفته و به شدت او را کتک می‌زدند. ضربات باتوم‌ها به قدری بود که شاهدین ماجرا امیدی به زنده ماندن این روحانی مبارز نداشتند و او دایماً در زیر ضربات، قطعه شعر زیر را زمزمه می‌کرد:

والله ان قطعتموا یمینی
انی احامی ابدان دینی...^۲

۱. سند ش ۲۳.

۲. سازمان یادشده در این اعلامیه خود، از موضع سیاست‌مداری ورزیده و پیش‌کسوتی آزموده به بررسی کاستی‌ها و نادرستی‌های خیزش فیضیه نشسته و به اصطلاح رهنمودهایی داده است! و نخستین و بزرگ‌ترین «نقصی» که خیزش فیضیه از دید سازمان داشته است «علنی بودن آن در شرایط خفقان پلیسی حاکم است و به همین خاطر است که ضرباتی را که از جانب رژیم مزدور متحمل می‌شوند، سخت و مهلک است»!!

این اندیشه تنها به سردمداران این سازمان محدود نبود، بیشتر گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی در آن دوران بر این باور بودند که اعلامیه دادن و سخنرانی کردن و تظاهرات و... نوعی انتحار سیاسی است! و امام با اعلامیه‌هایی که صادر می‌کند و با فراخوانی مردم به تظاهرات و راهپیمایی‌ها، نیروهای مبارز را به چنگ ساواک می‌اندازد و در واقع به هدر می‌دهد؛ باید نیروها را سازماندهی کرد و آماده ساخت تا سیاست جهانی دگرگون شود! و با چراغ سبز قدرتمندان جهانی و در چارچوب ستایش آنان پیش رفت. لیکن امام با اعلامیه‌ها و روشنگری‌ها و مردم با تظاهرات و حماسه‌آفرینی‌های خود توانستند جو خفقان را بشکنند، نهضت را پیش ببرند و انقلاب بیافرینند.



شماره ۲۱۴۷۶
تاریخ ۵۶۲۵
از سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
پست دولتی

در باره اعلامیه
برابر اعلامیه شهرمانی شهرستان قم شب ۵۴/۳/۲۴
دو برگه اعلامیه ملی که شده تحت عنوان (ابراز همدردی
اهل بازار با روحانیون قم و شماره دوم نشریه آزادی -
جوانان مبارز قم و کاشان) در داخل میدان مارفروشان
شهرداری قم روی زمین افتاده بود به دست آمده که
مفاد آن بهرامون حادثه اخیر مدرسه فیهیه و جانبداری
از طلاب میباشد . اینک دو برگه فتوکپی اعلامیه های
مزمور جهت استحضار هیئت تقدیم میگردد . بقی
رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

۵۶۲۵
۵۶۲۵
۵۶۲۵

۱۴۱۴
۵۶۲۵

۱۴۱۴

خیلی محترمانه

۵۲-۲۵۷

جوسازی رسانه‌ای

واکنش گسترده عالمان اسلامی و پیشوایان روحانی و عموم مردم ایران در برابر فاجعه ۱۷ خرداد و پشتیبانی آنان از دلاورمردان فیضیه، رژیم شاه را بیش از پیش هراسان و آشفته کرد. شاه و دستیاران او دریافتند که دروغ‌پردازی‌های آنان در مورد قیام فیضیه و ادعای اینکه آن جریان یک حرکت کمونیستی بوده نتوانسته است مردم را فریب دهد و نسبت به آن رویداد ذهنیت منفی پدید آورد. رژیم شاه نمی‌توانست باور کند که در میان ملت ایران تا آن پایه فرومایه و بی‌اعتبار است که اگر بگوید ماست سفید است، مردم در درستی آن دچار تردید می‌شوند. شاه به جای اینکه از بی‌اعتمادی ملت نسبت به سخنان او و دستگاه تبلیغاتی ایران پند بگیرد و به دروغ‌پردازی‌ها و جوسازی‌ها پایان دهد، با پندار اینکه حتماً تبلیغات برضد جریان فیضیه کوتاه و نارسا بوده، دستور داد که روی سمپاشی‌ها و نارواگویی‌ها بر ضد حماسه فیضیه بیش از پیش سرمایه‌گذاری کنند و دستگاه تبلیغاتی و رسانه‌های گروهی، بر ضد آن حماسه خونین جار و جنجال بیشتری به راه اندازند. اینجا بود که روزنامه‌های وابسته به رژیم شاه با برنامه گسترده‌تری، به صحنه آمدند و به تبلیغات دروغین بر ضد حماسه آفرینان فیضیه دست زدند. در روزنامه‌های آن روز ایران این عناوین به چشم می‌خورد:

- عوامل ارتجاع سرخ و سیاه در قم پرچم سرخ برافراشتند و شعار کمونیستی دادند.
- افراد نقاب‌دار در قم بلوای خیابانی به راه انداختند.
- نقابداران با چوب و چماق در و پنجره مدارس را شکستند و به مأموران حمله کردند.
- کتب کمونیستی و مدارک و اسناد در دو مدرسه دینی به دست مأموران افتاد.
- بمب و مواد منفجره در مدارس دینی قم کشف شد.
- اخلاگران به مدارس دینی قم خسارت وارد کردند.
- تظاهرات نقاب‌داران با تأسف عمیق مراجع تقلید و روحانیون روبه‌رو شد.

- کلیه اخلاگران در حوادث قم شناخته شدند و بازداشت گردیدند و به زودی پرونده اتهامی آنان برای رسیدگی قانونی به مراجع قضایی ذی صلاح فرستاده خواهد شد...^۱

۱. کیهان، ۱۳۵۴/۳/۲۰.

در لباس روحانیت

اخلا لگران در قم دست به اغتشاش زدند

اخلا لگران ماسک به صورت زده ،
شعار کمونیستی میدادند و پرچم
سرخ برافراشته بودند و با چوب
و چپان به مأموران انتظامی حمله
پردند .

* تعدادی از معرکین و اخلا لگران شناخته و
پلاژداشت شدند .
* در بازرسی محل سکونت اخلا لگران بمب
دست‌ساز کشف شد . - صفحه شصون دوم

شند شماره ۲۲

- اخلا لگران در قم دست به اغتشاش زدند.

- اخلا لگران ماسک به صورت زده، شعار کمونیستی می‌دادند و پرچم سرخ

برافراشته بودند و با چوب و چماق به مأموران انتظامی حمله بردند.

- عده‌ای از محرکین و اخلا لگران شناخته و بازداشت شدند.

- در بازرسی محل سکونت اخلا لگران بمب دست‌ساز کشف شد.

در لباس روحانیت اخلا لگران قم دست به اغتشاش زدند

مراجع قضائی نیلساخ املاک
خواجه شد.
در بازرسی از حجره‌ها و
محل‌های سکونت افراد بازداشت
شده مردمی متوجه شدند و بازداشت
شدند. پس دستگیر و بازداشت
شدند. در همین محله‌ها
اسناد و مدارک کشف و ضبط
شدند و کشف شد.
گوشش مأموران برای
نوار و پخش‌های مذهبی و ایجاد
انگیزش و شستن در تالسم
روحانیت - بررسی ششم -
برای افراد است - برای افراد
مسلمان و مذهبی - خطبه‌ها
مذہب روحانیت - تملای
کشتنی از خدا بی‌خبر و
بدان صورت برای پخش
تلفاز افرادی خودکام
هانی گویشی و بی‌چهره
را با بعضی مجلس چون هم
بودند - تملایان است -
خادمه که ایرانی‌هاست بمان
هانی گشتند که روزگاری با
جنبه روحانیت که با افکار
مأمورین ایشان مخالفت
میزراندند - سخت دشمن
بودند .
ایمان که در شهر خرم
اصد راه افشان نمود
داشتند چنگلی هشتاد نفر
گوییشتا و روشنفکر نمایان
دیروز و قاترستانی امروز -
آنها بارها و بارها دیده
نوش کردند و فریاد ایجاد
داشتند که این دفعه حاکمان
رنگ خواهد داشت ، و عجبا
که مأمورین کشیکای مرامی
از زورخانه و حیوانات
در اغتشاش‌های خام خود
هستند - چنان غرق که این‌ها
گوییست را به می‌جستند
خام میرد و می‌بندد که
انگیزش خام ایرانی‌ها
را با چوب جرسند.

روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد ماه
چهار نفر از فرجه‌های باز
نمایی و دارالتفاتی و باسکوت
بناظر روحانی ، پستور ایجاد
مهرکات ، مایرت به دانی‌ها
هانی شد علی و جینی کردند
پاداش‌های یکی از شکاف‌های
خوانی که در سال ۱۳۴۲
با یکشنبه افادات آفرینی
و خراک‌های از جانب مرتضی
سواد در کشور ما رویداد ،
کوشش‌ها در این افادات
را در هارس مزبور توسعه
دهد سایر مراکز حوزه عظیم
کشانه .
افراد مزبور که شیویدال
ازجانی سرخ و سیاه و پاهر
ایمانی در خارج از کشور
سنگ به‌همه زده بودند آنجا
مبارت به شکنج مرید
مبارت شده و خسارتی به
مسائل مورد گفت‌وگو
نمی‌توان ماسرور کرد ،
پس از خروج از مدرسه حکایتی
که مأمورین انتظامی در محد
خلق کرم‌ان و مرام‌های
چراگری از توسعه آن‌ها کرد
ها در خیابانها بودند با چوب
و چماق و سنگ به مأمورین
حاکمین گردیدند . در چوب‌ها
چند نفر از مرام‌های
ماده و به‌همه مرام‌ها
بودند .
آنکه او را گریه و زاری
میزبانه که مرام با مخالفت
است در جامعه روحانیت و در
پن مراجع تملای نیز
صحن مواجه شد .
طبق اعلام مقامات انتظامی
افراد محرک و اخلا لگران در این
حوادث شناخته و بازداشت
شدند و بازرسی مأموران
آنان جهت رسیدگی قانونی به



- اسرار بلوای قم فاش شد.

- عوامل ارتجاع سرخ و سیاه در قم با هم اتحاد بستند.

- اخلاگران می‌خواستند مانع مشارکت مردم در انتخابات شوند.

آشوبگران اعتراف کردند که معتقد به اصول انقلاب نیستند و به سه اصل رستاخیز ایمان ندارند.

- یک روحانی نما که پسرش از عوامل مارکسیست اسلامی است طلاب را تحریک به ایجاد بلوا کرد.

آشوبگران محصلین حوزه‌های علمیه قم را به مبارزه مسلحانه دعوت می‌کردند...^۱

بازتاب سازنده، بیدارکننده و شور و شعورآفرین حماسه فیضیه و ۱۵ خرداد در میان ملت تا آن پایه گسترده و دامنه‌دار بود که رژیم شاه دستپاچه و شتاب‌زده به واکنش نسنجیده و جوسازی، دروغ‌پردازی و عربده‌کشی دست زد و هر روز نامه‌ها را به نگارش مقاله‌ها و یادداشت‌های دیکته‌شده وادار می‌کرد، تا شاید بتواند از موج‌آفرینی خیزش و خروش فیضیه در میان ملت ایران پیشگیری کند.

روزنامه کیهان در تاریخ ۲۱ خرداد ۵۴ نوشته‌ای را به چاپ رسانده است که می‌توان در آن، پایه و درجه بیم و هراس رژیم شاه از نهضت اسلامی و خروش پیروان امام در ایران را به‌درستی دید. در این نوشته تلاش شده است که چند موضوع ناروا و دور از واقعیت به باور ملت ایران برسد:

۱. اینکه شعار مرگ بر شاه و دیگر شعارهای ضد نظام شاهی در فیضیه ریشه در اندیشه کمونیست‌ها دارد و این گونه شعارها نمی‌تواند از سوی روحانیان و توده‌های مسلمان مطرح شود. نویسندگان این مقاله بر آن بود با این شگرد، دین‌باوران اسلامی را نسبت به نهضت روحانیت هراسان سازد و برای آنان ذهنیت منفی پدید آورد.

۲. با مطرح کردن این دروغ که نهضت اسلامی ایران دنبال آن است که «زن زیر رو بند باشد» و خرافه‌پرستی را رواج دهد و... نیروهای روشنفکر و دانشگاهی را از حوزه و روحانیت دور کند و دیوار سیاه رضاخانی میان حوزه و دانشگاه را- که در پی نهضت امام فروپاشید- بار دیگر بنیاد نهد.

۳. به کشاورزان و زنان ایرانی نیز بباوراند که اگر نهضت اسلامی ایران پیروز شود، آنان را از حقوق و آزادی‌های باز می‌دارد و زمین‌هایی را که در پی به اصطلاح «اصلاحات ارضی شاه»!



به کشاورزان رسیده است به مالکان و زمین‌داران بازمی‌گرداند!
۴. اینکه اسلام راستین، همانا اسلام شاهنشاهی است!! و نهضت امام و اندیشه‌های او با اصول اسلامی همخوانی ندارد!

در این یادداشت، زیر عنوان «تکنی کالرها و چوب زیر بغل» آمده است:

...ردای قهوه‌ای، دستار سفید، شال کمر سبز، ریش حنایی و پرچم سرخ شاید اگر اشعه ایکس به کار می‌بردیم قلب سیاه و ذهن سیاه‌تر را نیز می‌دیدیم. سخن از یک شخصیت کاریکاتوری در یک کمدی تکنی کالر نیست. از کسانی سخن می‌گوییم که می‌کوشند پلی پوشالی میان کمونیسم و خرافه بزنند.

گروهی از این افراد در این هفته در قم آفتابی شدند، سر و صدایی به راه انداختند، در و پنجره‌ای را شکستند و سپس از صحنه بیرون رانده شدند. منطق آنها چوب و چماقی بود که همراه داشتند. اما باید دید آنها چه می‌خواهند و چه می‌گویند؟ نمایشگران قم شعارهای کمونیستی می‌دادند. آنها یا به شعارهای خود اعتقاد دارند یا ندارند، اگر اعتقاد ندارند که باید گفت آلت دست دشمنان کشور شده‌اند یا به خاطر خالی کردن عقده‌های خود چپ آوازه افکندن را انتخاب کرده‌اند، اگر از سوی دیگر آنها به شعارهای خود اعتقاد دارند باید گفت که مردم ایران اجازه نخواهند داد یک ایدئولوژی بیگانه به آنها تحمیل شود. ما ممکن است بسیار مسائل اجتماعی داشته باشیم، اما مجبور نیستیم برای حل این مسائل به کتاب دعا‌های قرن نوزدهم اروپا متوسل شویم. از این گذشته دیده‌ایم که تحمیل کمونیسم بر کشورهای گوناگون نتایج چندان درخشانی نداشته است. پس این کالا در ایران خریداری ندارد. نزدیک به ۵۰ سال فشار خارجی و داخلی در این زمینه نتوانسته است این واقعیت را عوض کند و نخواهد توانست. پرسوناژهای تکنی کالرها، در همان حال از خرافه سخن می‌گویند، به زعم آنان زن باید زیر روبنده باشد و گر نه باید به رویش اسید پاشید. اصلاحات ارضی - به گفته بعضی سردمداران آنها - مغایر شریعت است، منشور انقلاب ایران، به طور کلی، از نظر این افراد پذیرفتنی نیست. خوب، کدام انسان عاقلی ممکن است این مزخرفات را بپذیرد و اصرار ورزد که ایران به عهد بوق باز گردد. می‌توان طرح‌ها و پیشنهادهایی برای نتیجه‌گیری بهتر از اصلاحات ارضی



داد اما تخطئه اصل دادن زمین به زارعی که در آن کار می کند، نشانه کوری سیاسی و ضدیت با مردم است. می توان گفت که فلان اصل انقلاب خوب اجرا نمی شود اما تخطئه اصولی که هدفشان مشارکت بیشتر مردم در درآمد کشور و تحکیم حاکمیت ملی بر منابع طبیعی است به قلمرو سفسطه تعلق دارد.

اسلام دین ترقی و تساوی است. دینی است که یکی از نخستین اقداماتش جلوگیری از زنده به گور کردن نوزادان دختر بود. دینی است که کسب علم و به کار گرفتن شیوه های نو را وظیفه پیروان خود می داند... اما اسلام در به کار گرفتن ابزار پیشرفت و امروزی شدن نیازمند چوب زیر بغل نیست. در حالی که تکنی کالرها مار کسبسم را به عنوان یک چوب زیر بغل برای اسلام توصیه می کنند. بدین سان آن ها در یک زمان هم اسلام را ناتوان اعلام می کنند و هم مار کسبسم را. فرهنگ ما یک فرهنگ اسلامی است و اگر هویت اسلامی خود را از دست بدهیم تقریباً هیچ چیز نخواهیم بود...^۱

رژیم شاه بهتر از هر کسی می دانست که مبارزه روحانیان و خیزش قم هیچ گونه ارتباطی با کمونیسم ندارد و فرزندان فیضیه با الهام از مکتب قرآن به پا خاسته و خواهان سرنگونی نظام شاه هستند؛ و از آنجا که به درستی دریافته بود اندیشه براندازی

۱. کیهان، ۱۳۵۴/۳/۲۱.



و ضدشاهی که ریشه در مذهب دارد می‌تواند خطر جدی و ریشه‌ای برای تاج و تخت شاه باشد، آن گونه سرآسیمه، آشفته و شتاب‌زده به سمپاشی و جوسازی دست زده بود و تبلیغات ناهنجار و زنجیره‌ای بر ضد حماسه فیضیه و حماسه آفرینان خرداد ۵۴ به راه انداخته بود.

پیرایه انتساب قیام طلاب مدرسه فیضیه قم به کمونیسم و غیره، احمقانه‌ترین اقدام مطبوعات رژیم پهلوی بود. امام در پشتیبانی از فریادگران فیضیه، اعلامیه‌ای خطاب به ملت ایران صادر کرد. متن آن اعلامیه در پی می‌آید:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ شهر رجب ۱۳۹۵

خدمت عموم ملت شجاع و مظلوم ایران - ایدهم الله تعالی
 اخبار واصله از ایران، دنبال شکست مفتضحانه شاه در حزب‌بازی جدید، با آنکه موجب کمال تأسف و تأثر است مایه امید و طلیعه درخشان آزادی است. تأسف از آنکه در عصری که ملت‌ها یکی پس از دیگری از زیر یوغ استعمار خارج می‌شوند و استقلال و آزادی خود را به دست می‌آورند، ملت بزرگ مسلم ایران با گماشته شدن یکی از مرتجع‌ترین افراد و یکی از عمال بی‌چون و چرای استعمار و سایه افکندن وحشتناک‌ترین استبداد و حشیانه بر سرتاسر کشور، از تمام شئون آزادی محروم و با جمیع مظاهر استبداد و ارتجاع دست به گریبان هستند. سازمان امنیت ایران به دستور شاه به صورت اداره تفتیش عقاید قرون وسطایی درآمده و با مخالفان حزب تحمیلی شاه، که اکثریت قاطع ملت متدین است، با انواع تهدیدها و اهانت‌ها و ضرب‌ها و شکنجه‌های وحشیانه رفتار می‌کنند. ملت ایران، از علمای دین تا دانشگاهی و از بازاری تا زارع و از کارگر تا اداری و کارمند جزء، باید معتقد به عقیده شاه باشند؛ گرچه بر خلاف اسلام و مصالح مسلمین و ملت باشد، گرچه استقلال ملت و آزادی همه را بر باد دهد! و در صورت تخلف، سرنوشت آنها ضرب‌ها و حبس‌ها و شکنجه‌ها و محرومیت‌ها از حقوق انسانی است و متخلفین «مرتجع سیاه» و «بی‌وطن سرخ» اند و باید سرکوب شوند. تأسف از سرکوب کردن ملت مظلوم، و هجوم به دانشگاه‌های سراسر کشور. تأسف از واقعه جانسوز هفده خرداد (۵۴) مدرسه فیضیه و دارالشفاء - که واقعه قتل عام ۱۵ خرداد ۴۲ را زنده کرد - و یورش بی‌رحمانه و مسلحانه عمال استعمار بر

خروش فیضیه به رغم جو سازی ها و سمپاشی های گسترده رژیم شاه توانست در آسمان تیره و تاریک سرزمین ایران رعد و برق پدید آورد و نور امید در دل ها بتاباند، نهضت امام را اوج بخشید، موج ها یافزیند، راه نوینی برای شورش و خیزش باز کند، صدای فرزندان فیضیه را در سراسر ایران طنین انداز سازد و مایه رویش شود و دستاوردهای پرباری به همراه آورد

مدارس دینی که جز با علم و فقه اسلام و دفاع از قرآن کریم و احکام سازنده اسلام سر و کاری ندارند، و شکستن سر و دست ها و در و پنجره ها و کوبیدن تا سر حد مرگ و پرتاب کردن جوانان بی پناه را از پشت بام ها (به جرم اظهار عقیده بر خلاف حزب شاهی و به جرم سوگواری برای مقتولین ۱۵ خرداد) که به حسب نقل بعض مطبوعات خارجی، عدد مقتولین به ۴۵ نفر و عدد مجروحین بسیار است که در بیمارستان ها پذیرفته نشده اند؛ و بیش از سیصد نفر در زندان ها

به سر می برند که سر نوشت آنها معلوم نیست. این است وضع کشور مترقی! این است معیار دموکراسی شاه! این است حال مملکت آزاد مردان و آزاد زنان! تأسف از وضع مطبوعات ایران که مستقیماً زیر نظر سازمان اداره می شوند، و هر چه دیکته کنند می نویسند و هر تهمتی خواستند به هر مقامی می زنند. ولی با همه مصیبت ها، بیداری ملت مایه امید است. مخالفت دانشگاه های سرتاسر ایران - به حسب اعتراف شاه - و مخالفت علمای اعلام و محصلین و طبقات مختلف ملت با همه فشارها و قلدری ها، طلیعه به دست آوردن آزادی و رهایی از قید استعمار است. شرکت نکردن ملت غیور در حزب فرمایشی و انتخابات خائنانه، نمونه بیداری و پیروزی است.

اینجانب به ملت بزرگ ایران پس از تسلیت در این مصیبت های دلخراش و تسلیت در اهانت به قرآن کریم و حریم اهل بیت طهارت - علیه السلام - و تسلیت در واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ و هفده خرداد ۵۴، تبریک می گویم بر این روشنفکری و آزادمنشی! تبریک می گویم بر طلوع صبح آزادی و قطع ریشه استعمار و عمال خبیث آن!

سلام من بر مقتولین و مصدومین ۱۵ خرداد! سلام من بر مصدومین و مظلومین هفده خرداد! سلام من بر طبقات اهل علم و خطبای محترم! سلام من بر جوانان غیر تمند دانشگاه های ایران! سلام من بر مؤمنین و مسلمین سراسر کشور که با عدم شرکت در حزب تحمیلی و انتخابات غیر قانونی مش

محکم بر دهان یاوه‌سرایان زدند و وفاداری خود را به اسلام و مسلمین ثابت کردند! سلام من بر زندانیانی که در راه هدف مقدس اسلام در زیر شکنجه به سر می‌برند! سلام من بر جوانان و دانشجویان غیرتمند ایرانی خارج کشور که با کوشش ارزنده خود به اسلام و برادران مسلم خود خدمت می‌کنند و فجایع استعمار و عمال آن را بر ملا می‌کنند.

من در این لحظه‌های آخر عمر، نگرانی‌های فراوان دارم. خوف از آن دارم که این شخص، که با هر حيله‌ای متشبث شد مواجه با مخالفت ملت و طبقه جوان شد، بیش از این مبتلای به تشنج اعصاب شود و ملت مظلوم را بیش از این به خاک و خون کشد و با تهمت «مرتجع سیاه» و «بی‌وطن سرخ»، علمای اسلام و دانشمندان و روشنفکران را قتل عام کند. به خداوند متعال از شر عناصر خبیثه پناه می‌برم و قطع‌ایادی اجانب را مسألت می‌نمایم. والسلام علیکم ورحمت‌الله. روح‌الله الموسوی‌الخمینی^۱

دستاوردهای قیام فیضیه

خروش فیضیه به‌رغم جوسازی‌ها و سمپاشی‌های گسترده رژیم شاه توانست در آسمان تیره و تار سرزمین ایران رعد و برق پدید آورد و نور امید در دل‌ها بتاباند، نهضت امام را اوج بخشد، موج‌ها بیافریند، راه نوینی برای شورش و خیزش باز کند، صدای فرزندان فیضیه را در سراسر ایران طنین‌انداز سازد و مایه رویش شود و دستاوردهای پرباری به همراه آورد؛ هر چند در این راه برخی از طلاب بی‌گناه - بنابر گزارش خبرگزاری‌های برون‌مرزی - به شهادت رسیدند، شماری به اداره نظام‌وظیفه گسیل شدند و با رفتار خشن و اهانت‌بار فرماندهان نظامی روبه‌رو بودند و رنج‌ها بردند. شماری نیز در دادگاه‌های فرمایشی نظامی با زندان‌های درازمدت کیفر دیدند. طلاب بازداشتی که به زندان محکوم شدند، بیش از یکصد نفر بودند که از ۶ ماه تا ۱۵ سال کیفر گرفتند. با وجود این، خروش فیضیه در ۱۵ خرداد ۵۴ دستاوردی ارزنده، برجسته و سرنوشت‌ساز به همراه داشت.

وزارت امور خارجه شاه در نامه‌ای به ساواک یک مورد از اخبار یکی از روزنامه‌های خارجی پیرامون رویداد قم را چنین گزارش کرده است:
 ... روزنامه TAGES-ANZEIGER در شماره ۱۱ ژوئن ۱۹۷۵ خود در خبری

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۰۲-۱۰۰.



وزارت امور خارجه

خانی محمده

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

اطلاعات و مطبوعات
شماره ۱۲/۲۵
تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۷

روزنامه TAGES- ANZEIGER در شماره ۱۱ ژوئن ۱۹۷۵
خود در خبری از تهران مینویسد که طبق گزارشات روزنامه‌ها ی
تهران دانشجویان رشته علوم دینی در شهر قم در هفته گذشته
تظاهرات شدیدی بر علیه دولت بعمل آورده اند و تظاهرات
کنندگان از طرف قوای انتظامی دستگیر و روانه زندان گردیده
اند که بزودی در دادگاه محاکمه میشوند. بریده روزنامه بسرا ی
ملاحظه به پیوست ارسال میگردد.

از طرف وزیر امور خارجه
محمد

۲۵

خانی محمده

سند شماره ۲۵ - ۱



ARGUS
KOMA

Internationaler Argus der Presse AG, 8000 Zürich,
Rudolph, Tel. 01 2643 57, Argus International de la
Presse SA, 1229 Plan-les-Ouates, Genève, Case postale,
Tél. 022 711 33 52. Weitere Angaben über unsern Handel
et nos publications supplémentaires sur la publication
et nos services: Argus-Media-Information
Tel. 022 711 33 57

Tages-Anzeiger
Zürich (CH)
Aufl. t. 233 199

1. Juni 1975

Anti-Schah-Demonstrationen in einer heiligen Stadt

Teheran, 30. Juni (AP) Nach Berichten mehrerer iranischer Zeitungen haben Theologiestudenten in der Stadt Kum, südlich von Teheran - wo sich ein schitisches Heiligtum befindet - in der vergangenen Woche stürmisch gegen die iranische Regierung demonstriert und sind von Einheiten der Sicherheitspolizei ins Gefängnis gebracht worden, wo sie einem baldigen Gerichtsverfahren entzusehen sollen. Die Demonstrationen, bei denen es angeblich keine Verletzten gab, erreichten sich am Donnerstag- und Samstag voriger Woche.



از تهران می‌نویسد که طبق گزارشات روزنامه‌های تهران دانشجویان رشته علوم دینی در شهر قم در هفته گذشته تظاهرات شدیدی بر علیه دولت به عمل آورده‌اند و تظاهرکنندگان از طرف قوای انتظامی دستگیر و روانه زندان گردیده‌اند که به‌زودی در دادگاه محاکمه می‌شوند. بریده روزنامه برای ملاحظه به پیوست ارسال می‌گردد...

حماسه خونین فیضیه هیمنه شاه را در هم شکست و به ملت ایران نمایاند که می‌توان آشکارا رویاروی شاه ایستاد و با شعار مرگ بر شاه سرنگونی رژیم او را فریاد زد. مردم از خیزش فیضیه درس گرفتند، جرأت یافتند، پیش آمدند. دیری نپایید که شعار فرزندان خمینی در فیضیه شعاری همگانی و فراگیر شد و در سراسر ایران طنین افکند و انقلاب اسلامی را به ارمغان آورد. از این رو، باید گفت حماسه آفرینان فیضیه، طلایه داران و پیشقراولان انقلاب سال ۵۷ بودند.

در پایان به بخشی از اعلامیه حوزه علمیه قم که در سالروز فاجعه ۱۷ خرداد، در سال ۱۳۵۵ انتشار یافته است، اشاره می‌کنیم:

... یک سال است که از حوادث روزهای پانزدهم و شانزدهم و هفدهم خرداد ۵۴ (دوازدهمین سالگرد کشتار بی‌رحمانه ۱۵ خرداد ۴۲ توسط رژیم جلاد شاه) می‌گذرد. حوادثی که - برخلاف همه تبلیغات دشمنان داخلی و خارجی حوزه روحانیت که آن را یک شورش ماجراجویانه توصیف می‌کردند - کاملاً از مواضع ضد طاغوتی، ضد سلطنتی، ضد اشرافیت اسلام ریشه می‌گرفت...^۱

این اعلامیه از یورش وحشیانه پلیس و ساواک به مدرسه‌های حجتیه و آیت‌الله بروجردی و حقانی در تاریخ ۵ خرداد ماه ۵۵ خبر داده است که پس از جست‌وجو و بازرسی حجره‌ها، ۳۵ نفر از طلاب مدرسه بروجردی و ۱۱ نفر از طلاب مدرسه حقانی را دستگیر می‌کنند. این خودکامگی و قانون‌شکنی نشان می‌دهد که رژیم شاه از حماسه ۱۵ خرداد ۵۴ تا چه پایه‌ای آسیب دیده، ضربه خورده و هراسان بوده است و برای پیشگیری از تکرار آن در خرداد ۵۵ به بگیر و ببند و ایجاد جو پلیسی در حوزه قم دست زده است، تا از تکرار حماسه ۱۷ خرداد ۵۴ پیشگیری کند اما متعاقب این قیام، طوفان توفنده انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ از راه رسید و بنیادهای نظام ظلم و فساد شاهنشاهی را از هم گسیخت.

۱. رک: آرشیو اسناد بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی.

۱۵ خرداد و مطبوعات مزدور خارجی

اشاره

اسنادی که در این بخش منتشر خواهد شد مربوط به اظهار نظر بعضی از رسانه‌های کشور ترکیه پیرامون نهضت خونبار ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ است. قیام خونین مردم مسلمان ایران در ۱۵ خرداد، بسیاری از بافته‌ها و دروغ‌های رژیم پهلوی را در جهان، به‌ویژه در منطقه آشکار ساخت. محمدرضا پهلوی وقتی می‌خواست طرح امریکایی تقسیم اراضی و انقلاب سفید را در ایران عملیاتی سازد به سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های ایران در کشورهای مسلمان همسایه به‌ویژه در کشور ترکیه دستور داد با پرداخت مبالغ هنگفتی به روزنامه‌های سکولار ترکیه از آنها خواسته شود که در خصوص اقدامات شاه پیرامون اصلاحات ارضی و انقلاب سفید قلم فرسایی کنند و نشان دهند که مردم مظلوم و محروم ایران با این اصلاحات موافق هستند.

وقتی قیام ملت ایران در ۱۵ خرداد سال ۴۲ به جهان مخابره شد، تمامی بافته‌های مطبوعات مزدور خارجی مورد تردید قرار گرفت و مطبوعات ترکیه که بیشترین نقش را در دفاع از اقدامات ضد ملی و ضد دینی رژیم پهلوی داشتند، به سفارش کنسولگری‌های ایران به دست و پا افتادند که چهره واقعی قیام ۱۵ خرداد را برای مردم مسلمان ترکیه مخدوش نشان دهند. آنچه سفارشی بودن این مقالات را نشان می‌دهد اجماع روزنامه‌های ملیت، سون باسکی، آکشام، جمهوریت و بقیه روزنامه‌های سکولار ترکیه

در نسبت دادن قیام ۱۵ خرداد به تحریکات جمال عبدالناصر مصری، مخالفت با آزادی زنان، مخالفت روحانیون و زمین داران با واگذاری اراضی به مردم ایران و ارتجاعی نشان دادن مذهبیهون است. این گزارش‌ها نشان می‌دهد که تمامی این روزنامه‌ها هم‌صدای با هم، همین مطالب را منتشر کردند. در هر صورت گردآوری این گزارش‌ها بخشی از تاریخ نهضت امام خمینی است که مطالعه آن برای نسل‌های حال و آینده این مرز و بوم مفید خواهد بود. این اسناد نشان می‌دهد که نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی چگونه در غربت رسانه‌ای و همسازی تمامی عمال استبداد و استعمار جز خدای بزرگ و توده مردم پشতوانه‌ای نداشت و همین پشتوانه رمز ماندگاری انقلاب اسلامی شد.





مرکز اسنادی و کتابخانه‌ای ایران

استانبول

ترجمه از روزنامه نئی صبح، تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۱، شماره ۲۱۳۱

وضعیت در آلمانک شنبه، بیستم: پروردگار یاری

در گذشته به دست و پایی، ایران از یک جنبه باطراف افکند شده بود
که منجر به فقر و محرومیت از دنیای گردید. ^{سلاطین} بلاغت و مجری را در ایران به عهد
تجربین می‌نهند و این رقم بخوبی نشان می‌دهد که تا چه حدی زود خورد در راه از این ^{سیاحت}
و نیروی مسلح ندم می‌دهد. در مورد این افکند شات بعضی از گران ارزشی شنبه‌ای
وقتی که اسلام علم نخست وزیر ایران عقیده دارند که یک گمراهی خارج در اینجا دیوان
وزیر دفاتر داشته است و طی اظهارات که موجب تحریکات مقداد نهاده. و با
عوامل واقعی این بلوا را در داخل کشور جستجو می‌کنند. بلکه می‌دانند در ایران مانده
اغلب گمراهی که ^{تشیع شایعه} ~~تشیع شایعه~~ جهان را هدف فاض طغنه وجود دارد. یک ^{مرد} ~~مرد~~
از قدرت می‌گفت بر خیز دارند و توده کرامت در صورت فاجعه بر خیزند. و هر لحظه

سند شماره ۱-۱



سرکنسولگری شاهنشاهی ایران

استانبول

احکام میروند که بنی این در طبقه خود کاملاً معتبر است.

در ظرف دیگر اتمام شده و در هر روز از آن در هر روز
 کالین در این را خواهند خورد. و این حکم در روزهای
 در اصل این است که در این جهت نیست میورزند. در این
 چند روز در این است که در این جهت نیست میورزند. در این
 شنبه در این جهت نیست میورزند.

روز چهارشنبه که در این جهت نیست میورزند. در این
 نظامی به این جهت نیست میورزند. در این
 باز که در این جهت نیست میورزند.

در ظرفی در این جهت نیست میورزند. در این
 میورزند که در این جهت نیست میورزند. در این
 این جهت نیست میورزند. در این جهت نیست میورزند. در این
 این جهت نیست میورزند. در این جهت نیست میورزند. در این
 این جهت نیست میورزند. در این جهت نیست میورزند. در این



سرکنسولگری شاهنشاهی ایران

استانول

مرکز کونکری شاعری ایران
استانبول
حقی برادران مجله ملی عقیده شماره ۱۰ اقدامات شنبه در مورد امام
و این شماره بعد از آن دراز باشد. بنابراین چون اقدام شنبه در مورد امام
در پی رایگان از مواد بر نماند؟ خوب میدانید که انداختن خط نموده اند.
و در بعضی افراد دانسته و خوب نموده و بعضی نمی دانست که کار را

دری را با این مواد پر کرده، و در موضع افراشته، و بپخته کرده، یعنی گشت کار
 بهر برتری از این بوا از هیچ آدمی و زکرات نغده و از وقت که ممکن است
 نغده اند، و آنچه بهر بی دراز تمام به حرکت در این بوا میزد (رضای بسیار
 و خشن می شد)

[illegible]

و چون در این باره باری بیکتر علم آن گزوی عاری از غم و شگفتی شد
 گشته ای همه در دلها رو به شنبه و دانسته و به نظم و آهسته گشته است

سند شماره ۱۵-۳

عن مفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام



سرکنولکری شاهنشاهی ایران

استانول

ترجمہ از روزنامہ سون بابکی سرخ، ۱۰، ۳، ۲۰، ۲۳، ۲۴

عین آزاد از سبب بیانی

نویسندۀ شایسته، غنود، غزرا حفظ نماید

بنویسند - روزنامه بنویسند هر کس که میبویسند طی عادت از دربار اعیان
محلات شایسته در رتبه امتیازات اجاعه و انتقاد از احوال رتبه عیان در صدر
مردم ~~است~~ و جهان آزاد در مورد اجاعه است و بر این پیشانی شایسته و
فتح طی ~~است~~ این عادت خاطرات آن است که در شایسته از بد شروع امتیاز
لقب از دربار آن توجه بوده در اینجا امتیازات امتیازات ~~است~~ نژادی را
نقص معلوم در دربار و در غیر هم به امتیازات و عادات اعیان شایسته برای نجات
دارن ملت ایران از دست افراتین برآید که امتیازات عیان برای احوال شایسته و نجات
مسلح خورده در دربار نژادی هم آغاز کرده و عفت نماند هم خود هم ملت را
توانند به برادر نژاد استوار کامل داشته باشند و بدین جهت شایسته ایران
خورده در دربار عفت نماند خورده

[illegible]

سند شمار ۲۵



سرکسرو لکری خاستگاه ایران

استانبول

کرج از روزنامه طبعیت مبع ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۳ برابر ۲۳/۲/۴۲

بسم: سای کهن

مکتوب به صاحبان کمال

شایسته ملاء را منسوب کردوی...

از روزیکه شایسته برناه اهدایت بکار را در ایران برده اوداد
آورده اند با یکدیگر مشکل مولود نموده و آن اینکه چگونه بتوان در آن راه
در ایران هم رژیم دیکتاتوری را استقرار نمودیم برناه اهدایت را از طرف تمام
اداره کرد. شایسته حجابخت ایران پس از ادوای برناه که اهدای در
کود با مخالفت شدید جبهه که راست و چپ مولود نموده اند و دشمنان بیکی معظم
رازدن برناه که اهدای جنبه دینی باشند. این دو جبهه حلقه ایست که همواره
یکدیگر را میبایست را میبایست همی می کنند. در است که هر دو جبهه
راست و چپ در مورد حق نیست با شایسته نموده اند و حضرت آیتان با ابراهیم
عالم از یکدیگر متفاقت است.

سند شماره ۳-۱



سرکسولگری خامنه‌ای، اروا
استانبول

مجلسین و مالکین اراضی و ملکی از منطقه اروا برنامہ اصلاحی با بنیاد
تألیف سیزده . در حالیکہ جمہوری در سہ بہ دہ تصویب شد در این دوران و مجلس
کمیست کہ در این مورد بنیاد کہ خود ادا می بیند با بنیاد اصلاحی شایسته
را کافی نیست و معیار باید در اصلاحی داشته باشد .

در این بنیاد از سال ۱۹۶۱ در مجلسین راضی و مجلسین
در بدین این انتیانت محرم و علی غم ارباب تألیف جمہوری شد کہ برنامہ اصلاحی
عمر را بر صمد روا در آورند . باید انکشاف محف در در ظرف اندک در ایران
بیش از ~~مجلسین~~ مجلسین وجود داشته کار انجام گرفته است . چہ کہ در اینست
با سوء استفادہ کنہ گمان و انکشاف و بندہ مبارزہ شد و معیار اصلاحی است
انجام می آید ~~حق~~ حق نیاید بر این زمان شناخته شد و به این ~~حق~~ در این
قرون و طاعت خاتم داده شد است .

بلوای اخیر نیز کہ در دغدہ نگرانی ایران چیزی فراتر
تعاونت و تألیف ملکی در این با کہ و مالکین عده و کمیست استعجاب و قابل ~~مجلسین~~
مجلسین

سند شماره ۲-۳



مرکزولگری شامنهائی ایران

استانوں

[illegible][illegible]

چون در چهار رات و پنج دست از خفانت از خود بفرستید
باز هم از آنکه تا آنکه از دست و پا و دانه های
در کمر و دانه های در کمر و دانه های در کمر

سند شماره ۳-۳



سرکسروکاری خامنه‌ای ایران

استان بول

توجه از روزنامه جمهوری اسلامی ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱

بسیار گرامی و محترم در آستانه عید نوروز

جناب آقای دکتر خرمشاهی، سرکار عالی، درود و احترامات فراوان
بر شما و خانواده محترم و آرزوی بهترین و شادمانه‌ترین سال برای شما و خانواده
محترمتان. ما به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم.

در روز عید نوروز، ما با این مناسبت، به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم
و به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم. در این روز، ما به شما و خانواده محترم
تبریک عرض می‌کنیم و به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم.

بسیار گرامی و محترم در آستانه عید نوروز، ما به شما و خانواده محترم
تبریک عرض می‌کنیم و به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم. در این روز،
ما به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم و به شما و خانواده محترم تبریک
عرض می‌کنیم. در این روز، ما به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم و به شما
و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم.

بسیار گرامی و محترم در آستانه عید نوروز، ما به شما و خانواده محترم
تبریک عرض می‌کنیم و به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم. در این روز،
ما به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم و به شما و خانواده محترم تبریک
عرض می‌کنیم. در این روز، ما به شما و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم و به شما
و خانواده محترم تبریک عرض می‌کنیم.

سند شماره ۱-۴

۲۰۲



از تاریخ

دوره سوم سال هجری ۱۳۷۰ شماری ۹۰



سرکنولکری شامشاهی اران

استانول

[illegible]

اسلامی اعتقاد کے بارے میں
 بنیاد پر رخصت ہو کر حروف و تالیف اور حروف و تالیف
 منسلق و منجہ سبیلوں قرآن پر مکتوبین اور کلام اللہ پر مکتوبین
 خود لکھو؟ مال ہین ہزاروں ہر مکتوبین پر لکھو؟ اسلام کی تشریح
 میں ہر مکتوبین کے ساتھ کلام اللہ : (اردو مورد و فتح اخبار)

سند شمار ۴۵-۲



سرکنولکری شاهنشاهی ایران

استانول

[illegible]

اقبال در ایران
 در خروانه حق افتادند؛ دیگر هیچکس در ایران نماند
 نهالت باور اهل بیت اقبال را ندارد و دستور او در انزواء حاضری نظم آورد
 ملت ایران هرگز از تحت نفوذ مالکین ~~فاسق~~ و کال اکران در نماند
 آیت الله عینی با خدا و طرف اهل بیت خود رای قرار داد و آیت الله عینی
 بیست در مجلس حافظ فایده آنرا به جمع و اکثرت دست مالکین نمی‌دهد.

سند شماره ۳-۴



سرکنو لکری شامنتاهی اران

استانیول

[illegible]

عن قطره در بر سر است

سند شماره ۴-۴